

نام مکانهای جغرافیایی در بستر زمان

(نام قاره، کشور، استان، شهر، بخش، آبادی، دریا

دریاچه، رود، باتلاق، کوه و.....)

تألیف:

مهرالزمان نوبان

ISBN 964 - 6497 - 00 - 4

شابک ۹۶۴ - ۶۴۹۷ - ۰۰ - ۴

بها: ۱۷۰۰ تومان

نام مکانهای جغرافیایی در بستر زمان

تألیف: مهرازمان نوبان

۸	۰۲۶
۱۳	۲۲

۷۳۲۲۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

نام مکانهای جغرافیایی در بستر زمان

(نام قاره، کشور، استان، شهر، بخش، آبادی، دریا
دریاچه، رود، باتلاق، کوه و)

تألیف :

مهرالزمان نوبان

۱۳۷۴

نام اثر: نام مکانهای جغرافیایی در بستر زمان (نام قاره، کشور، استان، شهر، بخش،
آبادی، دریا، دریاچه، رود، باتلاق، کوه و...)

تألیف: مهرالزمان نوبان

ناشر: انتشارات ما

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول: ۱۳۷۶

ویراستار: کتایون نوبان

چاپ: شرکت چاپ خواجه

ISBN 964 - 6497 - 00 - 4

شابک ۹۶۴-۶۴۹۷-۰۰-۴

فهرست مطالب

پیشگفتار	صفحه ۵
راهنمای تلفظ واژه‌های فارسی	۸
حرف آ	۱۱
حرف الف	۳۰
حرف ب	۷۷
حرف پ	۱۲۷
حرف ت	۱۳۸
حرف ج	۱۵۳
حرف چ	۱۷۶
حرف ح	۱۸۴
حرف خ	۱۸۹
حرف د	۲۰۶
حرف ذ	۲۴۶
حرف ر	۲۴۷
حرف ز	۲۷۴
حرف س	۲۸۷
حرف ش	۳۱۶
حرف ص	۳۳۱

۳۳۴	حرف ض
۳۳۵	حرف ط
۳۴۱	حرف ع
۳۴۵	حرف غ
۳۵۲	حرف ف
۳۶۳	حرف ق
۳۷۸	حرف ک
۴۲۲	حرف گ
۴۳۶	حرف ل
۴۴۳	حرف م
۴۷۴	حرف ن
۴۹۱	حرف و
۴۹۵	حرف ه
۵۰۸	حرف ی

فهرست اعلام

فهرست منابع

پیشگفتار

دانستن معنی و مفهوم نام مکان‌ها، شهرها، دهکده‌ها، کوهها، رودها و هرجا و مکانی که انسان نامی بر آن نهاده است انگیزه‌ای است که همواره ذهن آدمی را به خود مشغول داشته است. بسیاری از محققان و مورخان و جغرافی‌نگاران بارها برای دستیابی به پیشینه تاریخی و زبانی نام شهرها و سایر نقاط ایران وجه تسمیه آنها را بازگو کرده‌اند تا بر نکات مبهمی که درین زمینه وجود دارد، فائق آیند.

نامگذاری مکانها نیز دیرینه‌ای فرهنگی، اجتماعی و مردم شناسانه دارد و بازتاب علل محیطی، جغرافیایی یا اجتماعی نیز می‌تواند داشته باشد.

متأسفانه با تمام تلاشی که صاحب نظران و اساتید ارجمند در این زمینه داشته‌اند جای یک فرهنگ کامل که گویای دقایق این امر باشد در میان کتابهای تاریخی، جغرافیایی و مردم‌شناسی خالی است. هرچند که با توجه به گستردگی موضوع و عدم وجود منابع کافی برای تحقیق، بررسی و شناخت و گردآوری «وجه تسمیه نام‌ها» کاری دشوار است لیکن نگارنده در سال ۱۳۶۵ با توجه به ضرورت امر، مجموعه مختصر «وجه تسمیه شهرها و روستاهای ایران» را چاپ و منتشر ساخت. سپس در جهت تکمیل کتاب فوق کوشید و سعی بر آن داشت تا فرهنگی که در برگیرنده نام اکثر مکانها باشد (تا آنجا که مدارک کتبی یا شفاهی موجود اجازه می‌دهند) بنگارد.

اکنون امید آنست که با تقدیم این اثر به دانش پژوهان، حداقل مدخلی بر این بحث و مقدمه‌ای برای پژوهشهای گسترده‌تر گشوده باشم.

کتاب حاضر در سی فصل بر اساس طبقه‌بندی حروف الفبا (از الف تا ی) تنظیم یافته است و پس از شرح مختصری درباره مکان موردنظر، چگونگی اشتقاق زبانی، فرهنگی و اجتماعی آن بازگو شده است. این پژوهش بر پایه گردآوری آثار و منابع گوناگون مدون است و به هیچوجه از قواعد و قوانین مربوط به فن اشتقاق لغت و به ویژه

زبان‌شناسی استفاده نشده است.

لازم به تذکر است که:

— اسامی نقاطی که در ادوار پیشین متعلق به ایران بوده درین پژوهش مدّ نظر قرار گرفته است.

— وجه تسمیه نام سابق مکانها نیز درین مجموعه ذکر شده است.

— برخی از نقاط زمانی آباد بوده است درحالیکه اکنون خرابه‌ای بیش از آنها به یادگار نمانده است و یا فقط نامی از آنها در روی نقشه‌های پیشین کشور مشاهده می‌شود. — بسیاری از نقاط، زمانی به شکل دهکده و آبادی کوچکی بوده‌اند و پس از شهر شدن باز به همان نام دیرین مانده‌اند، مثل تهران.

— بسیاری از شهر و آبادی‌های کهنسال نیز رو به ویرانی نهاده‌اند. ولی به یکباره از میان نرفته‌اند بلکه به اندازه شهری کوچک، دهکده و یا بخشی از شهر نام خود را حفظ کرده‌اند، مانند خیابان قلّهک در تهران.

— برخی از شهرهای نوین در کنار خرابه‌های شهر باستانی، بنا شده‌اند که درین پژوهش مورد تحقیق قرار گرفته است ولی به ذکر جزئیات پرداخته نشده است.

— عده‌ای از محققین و مورخین وجه تسمیه نام بسیاری از نقاط را به افراد بزرگ و صاحب منصبان نسبت داده‌اند که گاهی افراد دارای شخصیت تاریخی مجهول بوده و یا تنها شخصیتی افسانه‌ای دارند.

— اسامی برخی از نقاط به مرور زمان معرب یا تحریف شده است و غالباً شکل اصلی خود را از دست داده‌اند که درین باره نهایت کوشش برای روشن ساختن نام اصلی به عمل آمده است.

— وجه تسمیه نام قاره آسیا به علت قرارگرفتن ایران در این قاره ذکر شده است و از آنجا که ایران سابقاً تا قاره اروپا گسترش داشته است وجه تسمیه نام اروپا نیز مدنظر قرار گرفته شده است.

— تعدادی از نقاط، پس از انقلاب جمهوری اسلامی به اسامی جدید تغییر نام داده‌اند

که در این کتاب نام جدید آنها آورده شده است.

— علل نامگذاری بسیاری از مکانها به علت گذشت زمان مجهول است.

— واژه‌های کتاب حاضر براساس طبقه‌بندی جدول ضمیمه آوانویسی شده است.

— فهرست منابع در انتهای کتاب به رسم امانت آمده است.

در خاتمه شایسته است که از دانشمند ارجمند جناب آقای ایرج افشارسیستانی که کتابخانه شخصی خود را در اختیار بنده قرار داده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم.

در پایان این گفتار ذکر این نکته کمال ضرورت را دارد که نگارنده در کار تهیه و تنظیم این کتاب به هیچ روی خود را از خطا و اشتباه مصون نمی‌داند، و امید آنست که خوانندگان فاضل هرگاه به خطا و لغزشی برخوردند بر آن پرده عفو کشند و یا با تذکر آن بنده را ممنون الطاف خویش سازند.

مهرالزمان نوبان

تهران، ۱۳۷۴ هجری شمسی

راهنمای تلفظ واژه‌های فارسی

برای سهولت تلفظ واژه‌هایی که در این کتاب فراهم آمده‌اند از علائم فنوتیک کمک گرفته‌ایم که معادل فارسی هریک به شرح زیر است:

حرف	معادل فارسی و زبانهای دیگر	مثال
،	ء (همزه)	Ebtelā' ابتلاء
a	آ (فتحه)	Abr ابر
ā	آ (الف ممدود)	Āb آب
à	آ (در غنه تلفظ شود)	Àxna آخنه
á	ا (نوعی فتحه در لهجه‌ها)	Bábar ببر
ä	نظیر a در man انگلیسی	Bād بد
O	اُ (ضمه)	Ostād استاد
Ō	اُ (ضمه اشباع شده، همزه مضموم کشیده، واو مجهول)	Ōyūm ایوم
ö	ا (o نظیر oe در soear)	öw او
U	فرانسوی	Du دو
Ū	او (کشیده)، واو معروف	Rū رو
Ü	او (دارای صوتی بین u و ou)	Küzä کوزه
e	فرانسوی	Emrūz امروز
ə	اِ (کسره) یا همزه‌ای مکسور	ərəs ارش
	نظیر e در devant فرانسوی	

Xvēš	خش	ا(کشیده)، یای مجهول	ē
Mahi	مهی	ای (کوتاه)	i
šīr	شیر	ای (کشیده)، یای معروف	ī
Bād	باد	ب	b
Por	پر	پ	P
Tāb	تاب	ت - ط	T
Θraētaona	ثرتونه (اوستایی)	ث (مانند ث عربی و Th انگلیسی)	Θ
Berenj	برنج	ج	ǰ
čub	چوب	چ	č
Hāl	حال	ح - ه - ه	H
čāna(-e)	چانه	ه(غیر ملفوظ) در آخر کلمه	a(-e)
Taxt	تخت	خ	X
Dūd	دود	د	d
Zār	زار	ذ - ز - ض - ظ	z
Rāz	راز	ر	r
Bāž	باژ	ژ	ž
Sāl	سال	س - ص	S
šāl	شال	ش	š
'Ayn	عین	ع	«'»
ōlām	غلام	غ - ق	ō
Barf	برف	ف	F
Kār	کار	ک	K
Gūr	گور	گ	G
Lāl	لال	ل	I

Mādar	مادر	م	M
Nām	نام	ن	N
Vām	وام	و	V
Yār	یار	ی (یای اول و یای مشدد)	Y
Maw	مو	او (دو صوتی، تلفظ قدیم)	aw
Mow	مو	او (دو صوتی، تلفظ جدید)	ow
May	می	ای (دو صوتی، تلفظ قدیم)	ay
Mey	می	ای (دو صوتی، تلفظ جدید)	ey

آبادان

Ābādān

آبادان جزیره‌ای دلتا مانند است که قاعده آن به طرف خلیج فارس و رأس آن به جانب خرمشهر قرار دارد.

در مورد علت نامیده شدن این شهر به «آبادان» عبارات زیر ذکر شده است:
— قبل از اسلام در جنوب شهر کنونی آبادان، عبادتگاهی به نام «عبادان» وجود داشت و آبادان ظاهراً صورت فارسی شده عبادان ān - Abbād می‌باشد.^(۱)
— شکل کهن این نام «آپاتان» است. اپاتان از سه حرف «ا» O - «پات» pāt - «آن» ān تشکیل شده است. «ا» به معنی آب و «پات» از ریشه پاییدن و «آن» پسوند نسبت است. بنابراین «آپاتان» به معنی جایی است که در آنجا از آب دریا و رود پاسبانی می‌کنند و آن را می‌پایند. گفته ابن حوقل نیز گواه این معنی است که پاسبانان در آبادان دزدان دریا را از دزدی باز می‌داشتند و دهانه دجله و دریا را می‌پایند.

— نام ایرانی آبادان مسلماً از کلمه «آباد» Ābād مأخوذ گردیده است؛ زیرا پس از احداث پالایشگاه در آن، روبه عمران و آبادانی گذاشت و آبادان نامیده شد.^(۲)

۱- بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان کتاب چهارم شهرستان آبادان دفتر ششم آبادان، صفحه ۷ و سرزمین و مردم ایران، صفحه ۴۷۴

۲- خوزستان و تمدن دیرینه آن، جلد ۲، صفحات ۸۲۹ و ۸۳۱

— برخی از جغرافی نگاران چون بلاذری، "عبادان" را به "عباد بن حصین حبیطی" که در زمان حجاج ثقفی و خلافت عبدالملک اموی حاکم آنجا بوده است، منسوب می‌کنند.

بلاذری گفته است که زمین آن در گذشته "حمران بن ابان" غلام عثمان بوده است و حمران آن را به "عباد" Abbād بخشید، از این جهت به نام او معروف گشت.^(۱) بنابراین "آبادان" از نام شخص + ان (پسوند مکان) تشکیل شده است.

Abādān - Firūz

آبادان فیروز

گویند اردبیل را "فیروز" پادشاه ساسانی بنا کرد و آن را "آبادان فیروز" نام نهاد.^(۲)

Abāda(-e)

آباده

شهرستان آباده در شمال شیراز قرار دارد. "آباده" واژه‌ای فارسی است و معمولاً در محاوره "ه" آن تلفظ نمی‌شود.

این شهرستان توسط قبایل گرجه‌ای و پرنده‌ی بنا شده و لیکن اهمیت و اعتبار آن مربوط به دوره کریم خان زند است و ظاهراً به دستور او "آباده" نامیده شد.^(۳)

اصل واژه از کلمه "آباد" Abād گرفته شده که در پهلوی از واژه "آپاتیه" به معنای دایر، معمور، مسکون، پرجمعیت و کشت و زرع شده می‌باشد و از اینجاست که "ه" مکان به آخر واژه "آباد" اضافه شده و "محل آباد" را می‌رساند.^(۴)

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۵۵

۲- نگاهی به آذربایجان شرقی، جلد ۲، صفحه ۹۲۹

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۴۷

۴- بازیه‌های محلی آباده، صفحات ۲۴ و ۲۱

آبسکون واقع در دریای خزر، بندرگاه شهر گرگان بوده و ظاهراً در طی قرن هفتم هجری قمری آب آن را فرا گرفته است. وجه تسمیه آن را چنین بیان می‌کنند:

رودخانه‌ای که آن را "آب گون" Ab-gun خوانند از خوارزم آمده، به دریای خزر می‌ریزد. محل پیوستن رود آبگون به دریای خزر را "آبسکون" گفته‌اند، زیرا که چون رود به دریا نزدیک می‌شده به "آهستگی"، "آرام" و "سکون" تمام می‌رسیده و به دریا می‌ریخته است. به این سبب جزیره‌ای را که در آنجا واقع شده است "آب سکون" نام کرده‌اند. (۱)

آبادی آب ملخ در جنوب غربی شهرستان سمیرم در ۵۱ درجه و ۲۲ دقیقه طول جغرافیایی و ۳۱ درجه و ۸ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۹۴۰ متر است.

در مورد وجه تسمیه این آبادی گویند: اگر از آبی که از کنار این ده می‌گذرد به مزارع گندم بپاشند دیگر "ملخ" Malax به آن گندم نمی‌نشیند. (۲)

آتروپاتنا نام قدیم آذربایجان است. در مورد وجه تسمیه نام "آتروپاتنا" می‌نویسند:

شخصی به نام "آذرباد" Azarbad از جانب "دارا" آخرین پادشاه کیانی در این ولایت حکومت داشت. "آذرباد" را یونانیها "آتروپات" می‌نامیدند و ولایت منسوب به

۱- برهان قاطع، جلد ۱، صفحه ۸

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۳۳

او را «آتروپاتنا»^(۱) ضبط کرده‌اند^(۲)

Āteš (Ātaš) - kūh

آتش‌کوه

آتشکوه قله‌ای است از خط‌الرأس اصلی سلسله جبال البرز به ارتفاع ۳۷۲۸ متر که در لواسان بزرگ (واقع در شرق تهران) قرار دارد. روی این قله آثار و ابنیه باستانی دیده می‌شود که گویا روزگاری آتشکده بوده است و وجه تسمیه آتشکوه نیز از آن مشتق شده است.^(۳)

Āteš (Ātaš) - gāh

آتشگاه

این قریه در ۶ کیلومتری شمال شرقی شهر گرمسار قرار دارد. حاجی‌آباد در گذشته به نام «آتشگاه» شهرت داشته است و دارای اهمیت فراوانی بوده است. در مورد وجه تسمیه آن چنین روایت شده است: به علت تجمع ایرانیان قدیم و بنای آتشکده زرتشتیان آن عصر در ده مزبور، نام آن به «آتشگاه» معروف بوده است.^(۴)

Ātūr - pāt - kām

آتورپاتکان

آتورپاتکان نام نخستین و دیرین آذربایجان بوده است. واژه آتورپاتکان مرکب از دو جزو «آتورپات» Ātūrpāt نام والی این سرزمین و «کان» Kām پسوند نسبت و مکان می‌باشد.

ناحیه‌ای است در شمال غربی ایران که در زمان هخامنشیان جزو ماد محسوب می‌شد و پس از حمله اسکندر به ایران به نام «آتورپات» والی آن ناحیه خوانده شد.

۱- برای اطلاع بیشتر به وجه تسمیه نام «آذربایجان» مراجعه شود.

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۴۸

۳- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۲۹۳

۴- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۸۶

همین کلمه بعدها به صورت «آذربایگان» و «آذربایجان» در آمده است.^(۱)

Ājī - čāy

آجی چای

آجی چای یکی از مهمترین رودهای حوضه دریاچه ارومیه در آذربایجان شرقی می باشد.

آب این رودخانه ابتدا شیرین است اما به علت عبور از طبقات نمکی مواد محلول آن افزایش پیدا کرده و بر میزان شوری آن افزوده می شود. بدین جهت به نام «آجی چای» یا «تلخه رود» Talxa(-e)-rūd معروف گردیده است.^(۲)

Āzarbāya(e)jān

آذربایجان

آذربایجان سرزمین مرتفع و کوهستانی است که از شمال به رود ارس و از مغرب به ارمنستان و کردستان ترکیه محدود است.

شکل نخستین و دیرین آن «آتورپاتکان» Ātūr-pāt-kān بوده است که بعداً به «آذرباذگان»، «آذربادگان»، «آذربایگان» و «آذربایگان» تبدیل شده است. سپس چون در برخی از شهرهای ایران به ویژه نواحی جنوب «گ» را به «ج» تبدیل می کرده اند، «آذربایگان» به «آذربایجان» تغییر نام یافته است.^(۳)

آذربایجان در زمان هخامنشیان «ماد» نامیده می شد و این نامی است که طبق سنگ نوشته های موجود، داریوش اول به آن داده بود. حال چطور ماد به آذربایجان تبدیل گردیده، نظریه و گفتار محققین، مورخین، سیاحان و فرهنگ نویسان در این مورد مختلف است.^(۴) اما درباره اطلاق نام «آذربایجان» چنین روایت کرده اند:

— چون دوره پادشاهی هخامنشیان به پایان آمد، اسکندر مقدونی (۳۳۱ ق.م) بر

۱- فرهنگ معین، جلد ۵، صفحه ۹

۲- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۸ و سفرنامه اوژن فلاندن، صفحه ۶۲

۳- مقالات کسروی، صفحه ۱۲۰

۴- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، صفحه ۱۲۹

ایران دست یافت. در این هنگام سرداری به نام «آتروپات» *Ātropāt* که شهربان منطقه «مادکوچک» بود، در این سرزمین قیام کرد و قسمتی از مادکوچک را که همان آذربایجان است از دست یونانیان نجات داد. از زمان اسکندر به بعد سرزمین مزبور به نام این سردار معروف «آتورپاتکان» نامیده شد.^(۱) این کلمه سپس به صورت «آذربایگان» و بعد به شکل «آذربایجان» در آمده است.

—گویند مردی «آذر» نام در عهد شاپور ذوالاكتاف، در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد و اهل آن ولایت متابع او شدند. «آذر آپاتگان» را بدو باز خواندند.^(۲)
— «آذربایگان» یا «آتورپاتکان» از سه کلمه «آتور» *Ātūr* یا «آذر» *Āzar*، «پات» *Pāt* یا «پای» و «کان» *Kān* یا «گان» ترکیب یافته است که معنی آن، «سرزمین یا شهر آذرباد» می باشد.

حال برای این که شکل درست کلمه و معنی آن به دست آید از این سه کلمه، جداگانه سخن می رانیم.

الف — آتور *Ātūr*: آتور به زبان پهلوی به معنای «آتش» است. این کلمه سپس «آذر» شده است.

ب — پات *Pāt*: از مصدر پاییدن به معنی «نگهبانی کردن» است. در پهلوی «پاتن» بوده، گویا «پات» آتورپاتکان هم مشتق از آن است و از این رو معنی آتورپات «آتش نگهدار» می باشد.

ج — کان *Kān*: درباره معنی آن دو احتمال داده شده، یکی آنکه «جا» و «زمین» باشد و دیگر آنکه به معنی «نسبت» باشد.

بنابراین در مجموع «آذربایگان» به معنای «سرزمین یا شهر آذرباد» می باشد^(۳).

۱- مقالات کسروی، صفحه ۱۱۷ و نگاهی به آذربایجان شرقی، صفحه ۹ و ایران نامه یا کارنامه ایرانیان، صفحه ۳۶۷ و آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، جلد ۱، صفحه ۱۲۹ و جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۵

۲- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، صفحه ۱۳۰ و فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۲۴

۳- مقالات کسروی، صفحه ۱۲۰ و نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۹۸ و برهان قاطع، صفحه ۱۰

— در کتاب “گنج دانش” به نقل از ابن مقفع چنین آمده است: “آذربایجان به اسم
“آذرباد بن ایران بن اسود بن شام بن نوح” نامیده شده است.”

— بعضی معتقدند به اسم “آذرباد بن بیوراسب” موسوم شده است (۱).

— نام “آذربادگان” یا “آذربایگان” که معرب آن “آذربایجان” است، از نام
آتشکده‌ای گرفته شده که توسط مغان در تبریز حالیه برپا شده بود. (۲) در این کلمه “آذر”
به معنی آتش و “بی” به معنی بغ، ایزد و “جان” به معنی گان و جایگاه است و در مجموع
به معنی “جایگاه آتش مغانی” یا “جایگاه آتش ایزدی” است. (۳)

— به علت وجود آتشکده معروف گنزک این سرزمین را “آذرگشسب” نامیده‌اند
که در اثر مرور زمان به “آذربایجان” یا “محل آتشکده‌ها” تبدیل شده است. (۴)

— گویند وقتی که “آغور” ولایت آذربایگان را گرفت صحرا و مرغزار اوجان که
یکی از محال ولایت آذربایجان است، او را خوش آمد و فرمود که هریک از مردم او
یک دامن خاک بیاورند و آنجا بریزند، و خود به نفس خود یک دامن خاک آورد و
بریخت. تمامت لشکر و مردم هریک دامن خاک بیاوردند و بریختند. پشته عظیمی به
هم رسید. نام آن پشته را “آذربایگان” کرد، چه “آذر” به لغت ترکی به معنی “بلند” است
و “بایگان” به معنی “بزرگان” و “محتشمان”، و آنجا را به “آذربایگان” مشهور گردانید
و معرب آن “آذربایجان” است. (۵)

Āzar - Šahr

آذرشهر

آذرشهر در فاصله ۵۴ کیلومتری جنوب غربی تبریز و در مشرق دریاچه ارومیه قرار
دارد.

۱- گنج دانش، صفحه ۴۷

۲- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، صفحه ۹

۳- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۷۹

۴- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۵

۵- برهان قاطع، صفحه ۲۴

نام قبلی آذرشهر، “دهخوارقان” Deh-xāraṣ-ān بوده ولی در چند ساله اخیر به مناسبت وجود “آتشکده” ای در حوالی این شهر که پرستشگاه زرتشتیان محسوب می‌شد و بنا به تصویب فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۶ شمسی، “دهخوارقان” به “آذرشهر” تغییر نام یافت.^(۱)

Āzar - goš - asb

آذرگشسب

به علت وجود آتشکده معروف “گنzk” در سرزمین آذربایجان آن را “آذرگشسب” می‌نامیدند.^(۲)

Ārrān

آران

آران در شمال غربی ایران و در مغرب دریای خزر قرار دارد. این سرزمین در قفقاز واقع شده است و روسها بدان نام آذربایجان (شوروی) داده‌اند. ناحیه مذکور قرن‌ها جزو سرزمین ایران بود و در زمان فتحعلی شاه قاجار بر اثر دو جنگ که منجر به دو معاهده گلستان و ترکمان‌چای شد (۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ ه. ق.)، خاک قفقاز به روسیه تزاری واگذار گردید.^(۳)

در مورد وجه تسمیه نام “آران” چنین آمده است:

— واژه “آران”، در زبانهای آذربایجان و ارمنستان و همچنین در زبان خود آران، به معنی گرمسیر و زمستانگاه (قشلاق) است.^(۴)

— آران از دو جزو “آر” مخفف آریا و “ان” پسوند مکان تشکیل یافته است.^(۵)

۱- دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۲۸۸ و فهرست بناهای تاریخی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۹

۲- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۵

۳- فرهنگ معین، صفحه ۱۴۷۴

۴- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۲

۵- فرهنگ معین، صفحه ۱۱۴

چون منطقه روستاهای غربی تبریز در دامنه جنوبی کوه میشو قرار گرفته و از طرفی به دریاچه ارومیه در قسمت جنوب منتهی می‌شود و تمام روستاهای آن آفتابگیر و گرمسیری هستند و در بازدهی و تولید میوه و غلات به «آران» نزدیک است، از این رو آنجا را «مانند آران» یا «آران کوچک» شمرده، «آرانک» خوانده‌اند. سپس همان نام در زبانها «ارونق» گردیده است.^(۱)

اردستان واقع بین کاشان و نایین سابقاً «آرتی‌کنه» نامیده می‌شد. «آرتی‌کنه» از دو کلمه «آرتی» به زبان کلدانی به معنای ارض و «کنه» به معنای مستور تشکیل شده است. این واژه در مجموع به معنای «ارض مستور» است.^(۲)

شهرستان اردستان در شمال شرقی اصفهان و در جنوب کویر نمک قرار دارد. در مدارک تاریخی و جغرافیایی نام «اردستان» به شکل «آردستان» نیز آمده است.^(۳)

آرق در کنار رود گرگان قرار دارد. «آرق» ظاهراً به مناسبت طایفه‌ای که در آنجا سکونت نمودند به این اسم خوانده شده است.^(۴)

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۲
 ۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۵۸
 ۳- به وجه تسمیه نام «اردستان» مراجعه شود.
 ۴- دشت گرگان، صفحه ۱۰

گرمسار را در کتیبه‌های آشوری "آری" خوانده‌اند. منطقه آری بخش بزرگی بوده که دماوند و سوادکوه فعلی نیز جزو آن محسوب می‌شده است. در زمان اشکانیان گرمسار یکی از ایالات تابع آنها بود و "خوآرن" نام داشت. "آری" نسبتی است به "آریا" ها، زیرا پرورش اسب در عهد آریاها در گرمسار سبب گردیده که جلگه مزبور یکی از مراکز مهم اجتماع آریاها باشد و آشوری‌ها به واسطه دستبردهایی که برای ربودن رمة‌های اسبان به این سرزمین زده‌اند و جنگ‌هایی که نموده‌اند، گرمسار را "آری" نامیده‌اند.^(۱)

یونانیها قسمت شرقی مملکت ایران را "آریا"^(۲) می‌نامیدند. این اسم را طایفه‌ای موسوم به "آرین"^(۳) به این مملکت داده‌اند.^(۴)

استاد جغرافیادانها، کبیر، گوید: "آریانا" اسم قدیم مملکت ایران است. این اسم را طایفه‌ای موسوم به "آرین" Arriyan به این مملکت داده‌اند. یونانی‌ها فقط قسمت شرقی مملکت ایران را "آریانا" یا "آریا" می‌گفته‌اند.^(۵)

شهر "شاه‌پسند" پس از پیروزی انقلاب اسلامی "آزاد شهر" نامیده شد.

۱- گرمسار (خوارری)، صفحات ۷۰ و ۶۷

۲- آریا به معنی «دوست» یا «باوفا» می‌باشد (فرهنگ معین، صفحه ۳۰)

۳- آرین به معنی «رشد» است (تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۶۳)

۴ و ۵- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۶۲

آزادکوه قله‌ای از سلسله جبال البرز به ارتفاع ۴۳۷۰ متر است که در دهستان اوزود شهرستان آمل قرار دارد.

این قله به وسیله گردنه ۳۷۰۰ متری «چرن» و قله ۳۸۰۰ متری «سرماهو» و گردنه ۳۶۰۰ متری «سرماهو» به شکل خط‌الراس نعل واری در جهت شرقی و جنوب شرقی و جنوبی و غربی به قله «یخچال» و قله «کمانکوه» خط‌الراس اصلی متصل است و از دیگر جهات کاملاً آزاد بوده و وجه تسمیه آن هم به این مناسبت می‌باشد. جبهه شمالی این کوه دارای سوزنی‌ها و پرتگاهی است و از نظر صعود خطرناک می‌باشد. به این قله «شاهزاده کوه» و «کوه کج گردن» هم گفته می‌شود.^(۱)

آساآک نام شهری در خراسان بوده است. در قدیم آن را «پارث» و «پارثوا» می‌نامیدند.

«اشک» Ašk اول مؤسس سلسله اشکانی آن را بنا نموده و تاج سلطنت را در این شهر بر سر نهاده است. «آساآک» همان «اشک» است. یونانی‌ها که حرف «ش» نداشتند آن را «آساکاک» ضبط کردند.^(۲)

این شهرستان در شمال غربی استان گیلان واقع شده است. در مغرب این شهرستان کوه‌های پوشیده از جنگل تالش (طالش) و در مشرق سواحل دریای خزر قرار دارد. «آستارا» کلمه‌ای تالشی است. تالشی‌ها آن را «هسته‌رو» یا «آسته‌رو» تلفظ

۱- کوه‌ها و غارهای ایران، صفحه ۲۹۳

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۶۷

می‌کنند. اطلاق این نام به این دلیل بوده که سالها پیش در این ناحیه تپه‌های شنی، برکه‌ها، مرداب‌ها و نیزارهایی وجود داشته که راه رفتن در آنها مستلزم احتیاط بوده و از این لحاظ «آهسته رو» یا «آسته رو» نامیده شده و به مرور زمان پس از آن که عده‌ای از اطراف اردبیل و نواحی دیگر به این شهر مهاجرت نمودند و در آنجا مسکن گزیدند، آن شهر را «آستارا» تلفظ نمودند.^(۱)

Āstāna(-e)

آستانه

آستانه در ۶ کیلومتری غرب شازند قرار دارد. این شهر به همت شخصی به نام «عیسی ابن ادریس» و پسرش «ابودولف» ساخته شده که در حمله مغولها ویران گردیده و در زمان صفویه مجدداً تعمیر و نوسازی شده است. سپس به علت وجود مقبره «سهل ابن علی» و امام‌زاده‌های متعدد دیگر در زمان صفویه آن را «آستانه» نامیده‌اند.^(۲)

Āstāna(-e)-ye - Ašraf-iyya(-e)

آستانه اشرفیه

این شهرستان در ۶ کیلومتری جنوب غربی لاهیجان قرار دارد. در گذشته «کوچان» نام داشته است، ولی بعد از شهادت «آقا سید جلال‌الدین اشرف» و تدفین وی در این شهر، نام آن به «آستانه اشرفیه» تغییر یافته است. امروز آرامگاه وی زیارتگاه مشتاقان می‌باشد.^(۳)

Āsrawān

آسروان

آسروان نام دهی است که در فراهان اراک قرار دارد. کلمه «آسروان» به طور قطع از «آثر» به معنی آذر و آتش مأخوذ است و با «س» غلط می‌باشد. شاید اصل کلمه با «ث» یا

۱- جغرافیای استان گیلان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۱

۲- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸

۳- جغرافیای استان گیلان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۲

”ت“ بوده است که به واسطه دست به دست گردیدن به این صورت درآمده باشد و ترکیب ”ان“ یا ”وان“ به معنی حافظ و نگهبان، یعنی ”نگهبان آتش“. نام محل ”آثروان“ یا ”آتربان“ گویا ”محل آتش“ یا ”مسکن نگهبانان“ آن و یا ”پیشوای روحانیان“ بوده است.

”آسروان“ یادگاری از اختلاف طبقاتی ایران و جدایی هریک، از دیگران است به طوری که آبادی‌های هریک مشخص و از هم دیگر جدا بوده است. ”آسروان“ یعنی ”مسکن مخصوص موبدها“^(۱).

Asiya

آسیا

سرزمین ایران با وسعتی معادل ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع در جنوب غربی قاره آسیا قرار دارد.

”آزیا“ نام اقلیمی از اقالیم خمسة کره زمین است که مردم مشرق زمین آن را آسیا تلفظ می‌کنند.

وجه تسمیه این اقلیم را، نه تنها یونانی‌های قدیم بلکه جغرافی‌دانهای قرون متوسطه و متأخرین هم نمی‌دانسته‌اند. هرودوت، پانصد سال قبل از میلاد، تاریخ خود را نگاشته و هرچه خواسته است وجه موجهی برای این تسمیه ذکر نماید ممکن نشده است. اما در این اواخر ضمن کاوش در خرابه شهر قدیمی ”نینوا“ لوحه منقوری به خط پیکانی به دست آمد. که اهالی اروپا آن را ”کونیفرم“ می‌گویند و به زبان آشوری نوشته شده است. چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که ”آثور“ به معنی ”مشرق“ است. سپس ”آثور“ تبدیل به ”آسیا“ شده است.^(۲)

۱- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجمه یا تاریخ آستانه، صفحه ۶۳

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۶۴

در کتاب «فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی» در مورد آسیاب خرابه چنین آمده است:

«آسیاب خرابه (خرابا دییرمان)»، یکی از زیباترین مناطق دیدنی آذربایجان شرقی است که چون قبلاً در این محل یک واحد «آسیاب» آبی مشغول به کار بوده و فعلاً خراب و ویران شده است، به نام «آسیاب خرابه» معروف شده است.^(۱)

آشتیان در جنوب غربی ساوه قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام «آشتیان» روایات زیر ذکر شده است:

— در زمانهای باستان در این مکان آتشکده معروفی قرار داشته که زیارتگاه مردم زمان خود بوده است. لذا این شهر به نام «آشتیان» که در زبان پهلوی به معنای «پرستشگاه» و «جایگاه قربانی» می باشد خوانده شده است.^(۲)

— در صفحه ۷۲ کتاب «سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش» به نقل از کتاب «تاریخ قم» آمده است: «ابرشتن اردوان اصغرین بلاش آن را بنا کرده است.»

— گویند که نام «ابرشتن» پیش از این «استجان» بوده است. اهل این دیه قومی از پیروان پیغمبر را بکشتند و حق سبحانه و تعالی برایشان خشم گرفت و آن دیه را به زمین فرو برد. بعد از آن ده را بر بالای آن بنا کردند و گفتند «ابرشتن» یعنی «بالا تر اشنجان» (آشتیان بالا).^(۳) «ابرشتن» بعدها به «آشتیجان» تبدیل شده و چون حرف «ج» را

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۲

۲- نام های شهرها و دیه های ایران، صفحه ۶۰

۳- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش، صفحه ۷۲

اهالی به صورت خفیف به کار می‌برند، در حال حاضر “آشتیان” نامیده می‌شود. (۱)

Āsurāde

آشوراده

جزیره آشوراده در مشرق دریای خزر است که در مدخل خلیج گرگان، در امتداد شبه جزیره میانکاله قرار دارد. (۲)

درباره وجه تسمیه نام “آشوراده” روایات زیر ذکر شده است:

— واژه “آشوراده” را ظاهراً از “آشور” یا “عاشور” Āsur نام رایج بین ترکمانان همراه با کلمه “آده” Ade که در ترکی به معنی جزیره است گرفته‌اند. این واژه در مجموع به معنای “جزیره آشور” می‌باشد.

— به دلیل گرفتن “یک دهم” (عشر) عوارض گمرکی در گمرک آشوراده این نام را بر جزیره گذاشته‌اند که به معنای “یک‌دهم عوارض” است. (۳)

Āḏ - ḏal a(-e)

آق قلعه

آق قلعه در شمال شهرستان گرگان قرار دارد. “آق قلعه” به معنای “قلعه سفید” است. در زمان حکومت آل زیار به این مکان “اسپی دژ” می‌گفتند که برای جلوگیری از تهاجم چادر نشینان آسیای میانه ساخته شده بود. البته در آن زمان ترکمنها در این مناطق ساکن نبودند. در زمان حمله تیمور این محل ویران شده و در زمان شاه طهماسب اول مجدداً ساخته شد و به نام “مبارک آباد” ābād - Mobārak معروف گردید.

رضاخان برای اسکان عشایر ترکمن در سال ۱۳۱۰ اقدام به ساختن شهری در کنار مبارک آباد کرد که آن را “پهلوی دژ” Pahlavī - dež نامیدند این شهر پس از انقلاب اسلامی ایران “آق قلعه” نامیده شد. (۴)

۱- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹

۲- فرهنگ معین، صفحه ۳۹

۳- وزیرگشان، صفحه ۲۵۷

۴- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۵

آمل از شمال به دریای خزر، از مشرق به بابل، از جنوب به دماوند و تهران و از غرب به نور محدود می‌باشد. رودخانه «هراز» از وسط این شهر می‌گذرد. در مورد وجه تسمیه نام «آمل» در کتابهای تاریخی و جغرافیایی روایات زیر ذکر شده است:

— به موجب تحقیقات اخیر روشن شده که طایفه «آمارد»، «آماردان»، «آمردها»، «ماردان» یا «مارد» قبل از «تاپوریه‌ها» (تپوری‌ها) به مازندران مهاجرت کرده، در منطقه «آمل» سکونت گزیدند و نام «آمل» که امروز شایع است مخفف همان «آمارد» است که به مرور زمان و بر اثر کثرت استعمال تبدیل به «آملد» و بالاخره «آمل» نامیده شده است.^(۱)

— ابن اسفندیار افسانه شاعرانه پیدایش «آمل» و معنی این واژه را چنین آورده است:

دو برادر به نام «اشتاد» و «یزدان» از دیلمان گریخته و به ناحیه‌ای که سپس به نام «آمل» باز خوانده شد آمدند و در دشت آنجا مقام کردند. اشتاد را دختری بود «آمل»^(۲) نام، بسیار زیبا. در آن روزگار شاهنشاهی فیروز نام بود که پایتخت در بلخ داشت. شبی فیروز خیال آن دختر ماهروی را به خواب دید و سخت شیفته او گردید. فرستادگان بسیار به اطراف مملکت خود فرستاد تا آن دختر را بیابند و به او رسانند.

عاقبت یکی از فرستادگان فیروز دختر را در ناحیه آمل یافت. شاهنشاه خواسته و مال گسیل کرد. دختر را به بلخ بردند و فیروز او را شهربانوی خود کرد. روزی شاهنشاه از زن خود خواست که مراد خود از وی بخواهد. زن از او خواست که در آن دشت مازندران

۱- مازندران، جلد ۱، صفحه ۱۱۹ و تاریخ مازندران، صفحات ۳۵ و ۳۴ و جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای

ایران، صفحه ۲۶

۲- بعضی گویند نام دختر «آمله» بوده است.

بر رودخانه هراز شهری به نام "آمل" بنیان فرماید و چنین کردند و شهر بزرگی ساختند و نام آمل را بر آن نهادند.

معنی آمل به لغت ایشان "آهوش" است و "هوش" و "مل"، "مرگ" را گویند و بدین کفایت است از آنکه "ترا هرگز مرگ مباد".^(۱)

Āmū - daryā

آمودریا

آمودریا نام سابق رودخانه جیحون^(۲) است که از کوههای شمال افغانستان سرچشمه می‌گیرد. این رود سابقاً به دریای خزر می‌ریخته است.^(۳)

رود جیحون را به مناسبت اینکه در قدیم از کنار شهر آمل (جای شهر چهارجوی کنونی واقع در ترکمنستان) می‌گذشته "آمل دریا" می‌نامیدند که بعداً حرف "ل" حذف و "آمودریا" گردید^(۴)

Ānātoli

آناطولی

آناطولی^(۵) نام "آسیای صغیر" Āsiyā-ye-Saḡīr بوده است. گویند این کلمه به معنی "مشرق" می‌باشد؛ چون آسیای صغیر در مشرق "قسطنطنیه" ḡostantāniyya قرار دارد، موسوم به این نام شده است.^(۶)

Āhār

آهار

آهار ده بزرگی جزو رودبار قصران است. این آبادی در ۲۳ کیلومتری شمال غرب

۱- تاریخ مازندران، جلد ۱، صفحات ۳۵ و ۳۴ و جغرافیای گیلان، صفحات ۹۲ و ۹۱

۲- سرحد شمال شرقی ایران در دوران هخامنشی از رود جیحون هم می‌گذشته است (جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲، صفحه ۱۹).

۳- فرهنگ معین، جلد ۵، صفحه ۶۰

۴- دریای مازندران، صفحه ۳۸

۵- کشور ایران در دوره هخامنشیان تمامی خاک آناطولی امروزی را دربر می‌گرفته است (جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲، صفحه ۲۰)

۶- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۷۲

گلندوک قرار دارد. در مورد علت نامیده شدن این روستا به «آهار» عبارت زیر ذکر شده است: نام اصلی و باستانی این آبادی «اوهر» بوده و هنوز هم این کلمه به صورت «گل اوهر» بر آن محل که در راه «اوشان» و «ایگل» به اول این دیه می‌رسد و مدخل این دیه است، اطلاق می‌شود.

«اوهر» به معنی آبادی است که آب فراوان برای احداث آسیا دارد و کلمه «هر» مناسب معنی «آسیا» هم اکنون در لهجه مردم آنجا موجود است.^(۱)

Ahan - Šahr

آهن شهر

به منظور رفاه کارکنان حوزه «سنگ آهن»، شهرکی مدرن به نام «شهرک آهن شهر» در ۲ کیلومتری بافق ایجاد شده است.^(۲)

Āhū

آهو

آهو نام دهی آباد و پرجمعیت از توابع آشتیان است. در مورد وجه تسمیه نام «آهو» چنین نویسند:

— واژه «آهو» به زبان سانسکریت «آسورا» است که از ریشه «آسو» یا «آهو» به معنی زندگی و توانایی می‌باشد. علی هذا «آهو»، «یکی از ایزدان آریایی» بوده و لغت در مفهوم اولیه باقی مانده و صورت خود را چنانکه بوده، حفظ کرده است.

— پاره‌ای گویند چون در حوالی آن «آهو» زیاد بوده، نام آن از اسم آن حیوان اقتباس شده است.^(۳)

۱- قصران (کوهسران)، بخش نخستین، صفحه ۴۲۸

۲- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۲

۳- گزارش نامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۶۷

روستای آهوان در ۷ فرسنگی شرق سمنان، بین راه شوسه سمنان، به دامغان برفراز کوهی قرار دارد.

در مورد وجه تسمیه «آهوان» در بین مردم سمنان داستانی به شرح زیر شایع است: حضرت رضا (ع) امام هشتم شیعیان هنگام سفر از مدینه به مرو در منزلگاه مذکور توقف می‌کند. در اینجا (آهوان) آن حضرت مشاهده می‌کند که صیادی آهوی ماده‌ای را دربند انداخته و خیال‌گشتن آن را دارد. حضرت رضا (ع) از دیدن پستان‌های پُر از شیر آن آهو در می‌یابد که آهوی دستگیر شده دارای بچه‌هایی می‌باشد که در اثر گرفتار شدن مادرشان آنها بی‌غذا مانده‌اند. بنابراین از صیاد درخواست می‌کند که آن آهو را در راه خدا آزاد کند. بدین ترتیب آهو به ضمانت حضرت رضا آزاد می‌گردد و آن منزلگاه «آهوان» نامیده می‌شود. (۱)

الف

Abar - Šahr

ابرشهر

ابرشهر نام باستانی نیشابور بوده. «ابر» Abar، بر وزن «خبر»، به معنی «بالا»، «عالی»، «بلند» و «برجسته» آمده است. در مجموع به معنای «ناحیه بالای کوه» معنی می‌دهد.

در مورد وجه تسمیه نام «ابرشهر» روایات زیر ذکر شده است:
— ابرشهر، به معنی «شهر اپرن» Aparne ها می‌باشد، اینها برجسته‌ترین قبیله از سه قبیله ایرانی و چادر نشین داهه (Dāha(-e بودند که دولت پارتی را تاسیس کردند. چون تیره «اپرن‌ها» بر دیگران برتری داشته، لذا به این اعتبار واژه «آپارن» که بعد به صورت «ابر» در آمده به معنی «عالی»، «بلند» به کار رفته است. بنابراین به مناسبت نام این تیره نیشابور به «ابرشهر» به معنای «شهر برجسته و ممتاز» شهرت یافته است.^(۱)

— نام «ابرشهر» بدان خاطر به نیشابور داده‌اند که به ابرهای آسمان نزدیک بود! و بر فراز بلند پایگاهی ساخته شده بود و اعتدال هوای آن نیز به همان سبب بوده است.^(۲)
— قبل از شاپور دوم این مکان به نام «ابه‌شهر» مشهور بوده است؛ چرا که شهری عمده در یک نوار مرزی مهم به همین نام بوده و حاکم این خط مرزبانی «کنارنک» نامیده شده است. چون این منطقه در معرض یورش وحشی‌ها قرار داشته است، وظیفه این حاکم بیشتر گشودن دشواری‌های نظامی، امور مملکتی و اداری بوده است. بعد از شاپور دوم

۱- راهنمای مشهد، صفحات ۲۷۵ و ۲۴۰ و نیشابور شهر فیروزه، صفحه ۸ و برهان قاطع، صفحه ۷۹

۲- نیشابور شهر فیروزه، صفحه ۸

نیز این مکان به نام «آبه شهر» خوانده می شده است.^(۱)

Abrand - ābād

ابرندآباد

آبادی «ارنوا» Arnavā (به تلفظ اهل یزد) که در کتب به صورت و نام «ابرندآباد» مذکور است، ۱۰ کیلومتر تا شهر یزد فاصله دارد. این آبادی در طرف جنوب جاده تهران به یزد واقع است و از آبادی های کهنه ای به شمار می رود که ذکرش در تواریخ یزد آمده است.

ایرج افشار در جلد دوم کتاب «یادگارهای یزد» به نقل از کاتب در «تاریخ جدید یزد» بنای این آبادی را به «ابرند» Abrand نامی از سرهنگان ایران دخت ساسانی منسوب می سازد و تفضیل آن را چنین ذکر می کند:

... ایران دخت از مداین سرهنگ خاص خود جهت ضبط اموال به یزد فرستاد ابرندنام، و او را فرمود که یزد خاص من است. آن را عمارت کن و بر ولایت او بیفزای. چون ابرند به یزد آمد و ضبط مال و جهات یزد بداد، در دو فرسنگی شهر دهی از نو احداث کرد و بیوتات و بساتین و کشخوان بساخت و قنوات جاری کرد و آن را ابرندآباد نام نهاد و برکنار دیه دژی محکم بساخت و حفر خندق کرد و اکنون از آن دژ آثار هست، اما خراب است و مردم در آنجا بنشانند و چون زمینی قابل بود مردم رغبت کردند و اهل صلاح در او وطن ساختند و خدای تعالی به جهت صلاح و درستی و راستی که آن طایفه را بود برکت برایشان ارزانی داشت و اکنون آن را به نام آن سرهنگ باز می خوانند و «ایرانآباد» به «ابرندآباد» مشهور گشت.^(۲)

۱- نیشابور شهر فیروزه، صفحه ۸

۲- یادگارهای یزد، صفحه ۴۶

ابرقباد^(۱) یا ابزقباد نام ولایتی از توابع ارجان^(۲) است که بین اهواز و فارس واقع است. این ولایت آباد کرده^(۳) «قباد» šobād شهریار است.

ابرقو (ابرقوه Abar - kūh) در جنوب شهرستان یزد قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

— در زمان ساسانیان به مناسبت قرار داشتن آن بر بالای صخره‌های کوتاه آن را «ابرقوه» Abar - kūh نام نهاده‌اند که به مرور زمان و پس از تبدیل حرف «ک» به «ق» مبدل به «ابرقو» گشته است.^(۳)

— ابوسعید آن را «ابرقوه» Abar - šūh و بعضی دیگر «ابرقویه» Abar-šūya(-e) نوشته‌اند. اهل فارس آن را «ورکوه» Varkūh نامند که به معنی «روی کوه» و «بالای کوه» است.^(۴)

ابزر در ۳۵ فرسخی جنوب شیراز قرار دارد. درباره وجه تسمیه «ابزر» عبارتهای مختلفی به شرح زیر نقل شده است:

— «ابزر» را «افزر» هم گویند. فارسنامه ناصری راجع به آن چنین نوشته است: «وجه تسمیه آن است که افزر مخفف افزار Afzār است که آلات پیشه‌وران عموماً یا جولاهگان خصوصاً شاید افزار آنها را در این بلوک می ساختند.»

۱- برهان قاطع، صفحه ۷۹

۲- ارجان در سه میلی شمال شرقی شهر بهبهان کنونی بوده است (تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۸۴)

۳- اقلیم فارس، صفحه ۳ و فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۴۷ و سفرنامه جکسن، صفحات ۳۹۲ و ۲۹۴

۴- برهان قاطع، صفحه ۸۰

— طایفه‌ای از عرب به نام «بنی‌افزر» در آن توطن داشتند^(۱).

Abū - Šahr

ابوشهر

برخی معتقدند نادرشاه افشار یک نیروی دریایی قوی در نزدیکی بوشهر تأسیس نمود و به آن نام «ابوشهر» به معنی «پدر شهرها» داد.^(۲)

Abhar

ابه‌ر

شهرستان ابهر در منطقه معتدل کوهستانی قرار دارد. ابهر از شمال به شهرستان زنجان، و از شرق و جنوب به تاجیکستان، و از مغرب به خدابنده محدود است.

در مورد علت نامیده شدن این شهرستان به «ابه‌ر» دلایل زیر ارائه شده است:
— «ابه‌ر» از دو جزو «آب» Ab و «هر» Har که به معنی «آسیاب» است، تشکیل یافته و به نظر می‌رسد «آب آسیاب» باشد.
— ابهر در اصل «اوه‌ر» بوده است که به معنای آبادی است که دارای «آب فراوان» جهت احداث آسیاب است.^(۳)

بنابراین نام‌گذاری شهر به «شهر آسیاب» به دلیل فراوانی آب رودخانه «ابه‌رود» و شاخه‌های آن بوده است که از آنها در ایجاد آسیاب‌های آبی استفاده می‌شده است. هنوز خرابه‌های زیادی از این آسیابها در نقاط مختلف شهر و حوالی مسیر رودخانه دیده می‌شود.^(۴)

— نام این شهر مأخوذ از کلمه پهلوی «اوه‌ر» است، به طوری که نویسنده کتاب جغرافیای «حدودالعالم» ابهر را اوه‌ر نام می‌برد. قسمت اول کلمه منسوب به «آب» به عنوان سبیل حیات در مذهب زرتشت می‌باشد و کلمه «وه‌ر» به

۱- فارستامه ابن بلخی، صفحه ۱۷۷

۲- جغرافیای غرب ایران، صفحه ۳۱۰

۳- قصران (کوهساران)، صفحات ۴۲۹ و ۴۲۸

۴- جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۰

معنی «دشوار کردن کار» و «محدود نمودن» آمده، بنابراین به معنای محل بستن آبهاست.^(۱)

Abhar - rūd

ابه‌رود

ابه‌ر^(۲) رود از چمن سلطانیه در زنجان سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب نمودن ابهر و قسمتی از قزوین وارد زرنند می‌گردد.

Abyāna(-e)

ایبانه

ایبانه در غرب نطنز و در جنوب شرقی کاشان قرار دارد. نام «ایبانه» در طول سالیان دراز تغییر یافته است. گویند نام این روستا در قدیم «بیدستان» Bid - estān یعنی «محل رویدن بید» بود که چون «بی» در زبان محلی «وی» تلفظ می‌شود، نام اصلی به لهجه محلی «ویستان» است، کم‌کم این واژه به «ویانه» معروف گشته است. هنوز هم گاهی در صحبت با یکدیگر به زبان محلی به آن «ویونا» می‌گویند. بعدها به «بیانه» و امروز به «ایبانه» معروف است.^(۳)

Abivard

ایبورد

ایبورد شهری در دشت خاوران در شمال خراسان کنونی نزدیک به دره گز بوده است. اکنون ویران و اثری از آن نیست و جزو خاک جمهوری ترکمنستان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام ایبورد روایات زیر ذکر شده است:
— «کیکاوس» یک قطعه از خراسان را به «اوردبن گودرز» اجاره داد. او در آن قطعه، شهری بساخت که ابتدا به نام «باورد» و به تدریج به نام «ایبورد» موسوم شد.^(۴)

۱- تاریخ زنجان، صفحه ۱۸۹

۲- به وجه تسمیه نام «ابه‌ر» مراجعه شود.

۳- شهرک ایبانه، صفحه ۱

۴- خراسان بزرگ، صفحه ۲۶

— عده‌ای از مورخان، این کلمه را از «آپاوارتن» مشتق می‌دانند.^(۱)

Ahsā

احسا

احسا در شمال خط بحرین (Bahrayn (-eny) و در مغرب خلیج فارس قرار دارد. نام قدیم آنجا «هجر» Hajar بوده است، سپس احسا نامیده شده است. مرکز احسا شهر «قطیف» ṣatīf است که در دوره ساسانی بندری معروف بوده و آن را «گرا» Garra [Gerrā] می‌نامیدند. احسا را در عهد اسلامی و قبل از آن بحرین می‌نامیدند. اراضی این سرزمین شن‌زار است و لیکن دارای آب بسیار است.

در مورد وجه تسمیه نام «احسا» روایاتی چند به شرح زیر آمده است:
— نام احسا از نام قلعه‌ای که «ابوطاهر قرمطی» رهبر قرمطیان خوزستانی به اسم «احسا» در این سرزمین بنیاد نموده، گرفته شده است.

— شاید اصل این کلمه از واژه «فارس آسا» تحریف و تعریب شده باشد، زیرا می‌خواسته‌اند بگویند قصبه یا قلعه‌ای را که «ابوطاهر قرمطی» بنیاد کرده «شهر آسا» (مانند شهر) است.^(۲)

— چون دارای اراضی شن‌زار همراه با آب است، آنجا را «احسا» نامیدند. «احسا» در زبان عربی به معنی «زمین شن‌زار و صاحب آب» است.^(۳)

Aradān

ارادان

ارادان در فاصله ۱۴ کیلومتری شرق گرمسار قرار دارد.^(۴) در مورد علت نامیده شدن آن به «ارادان» چنین گویند:

۱- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۱

۲- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۵۴۲

۳- فرهنگ دهخدا

۴- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۸۰

نام «ارادان» تحریف شده کلمه «اردوان» Arda-vān است^(۱)، که از عهد اردوان اشکانی و اردشیر بابکان ساسانی باقی مانده باشد. اردوان از کثرت استعمال مبدل به «ارادان» گشته است.

واژه اردوان نیز از ترکیب دو کلمه شکل گرفته است. «ارد» پادشاه اشکانی و «وان» نیز در کتاب «اسامی شهرها و دیه‌های ایران» تألیف مرحوم کسروی «جایگاه» معنی شده است. نام «ارادان» را به معنی «جایگاه رادان» (آزادگان) هم ذکر کرده‌اند.^(۲)

Arāk

اراک

شهرستان اراک از شمال به تفرش، از مغرب به همدان و ملایر، از شرق به شهرستان محلات و از جنوب به شهرستان‌های خمین و سرپند محدود می‌باشد.

روایات چندی در مورد وجه تسمیه نام «اراک» به شرح زیر ذکر شده است:

— اراک قرن‌های متمادی، «عراق» Erāṣ نامیده می‌شد. چون خواستند نام قدیم را زنده کنند نام شهر عراق را به اراک تبدیل نمودند.

— «اراک» جمع «اریکه» Arīka است. اریکه معرب کلمه «اراکه» Araka می‌باشد و «اراک» به فتح «ک» در فارسی به معنی «تخت پادشاهی»، «پایتخت» و استانی است که پایتخت پادشاهان در اوست.^(۳)

— «اراک» Erāk صفتی است از «إر» Er که «ایران» Ērān جمع آن است و «إر» به معنی «آریا» یا «زمین پست» است. بنابراین عراق به معنی «سرزمین پست» می‌باشد.^(۴)

۱- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۲۳

۲- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۸۱

۳- سیمای اراک، جامعه شناسی شهری، صفحات ۲۲ و ۱۵

۴- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۲۸۶

اعراب نام پارسی "آران" را تغییر داده "اران" ^(۱) نامیدند. ^(۲)

ارجان در شمال شرقی شهر بهبهان در کنار رودخانه ماران قرار داشته است. ^(۳) پس از ویرانی "ارجان" در سمت جنوبی آن در فاصله نیم فرسخی، شهر بهبهان Behbahān به وجود آمد. ^(۴)

"ارجان" معرب "ارگان" Arragān است و اصل آن "آریاگان" می باشد. ^(۵)

شهرستان اردستان در شمال شرقی اصفهان قرار دارد. نام اردستان Ardestān در مدارک تاریخی و جغرافیایی به شکل ارجستان ^(۶) نیز آمده است.

"ارجناوند" یا "ارجنوند" در جنوب غربی آشتیان قرار داد. این لغت مرکب از دو واژه "ارجن" Arġan یا "ارژن" Aržan و پسوند "وند" vand است. "ارژن" به معنی "بادام کوهی" است و چوب آن بسیار خوش رنگ می باشد. جزو دوم "وند" به معنای "دارنده"، "خداوند" و "صاحب" می باشد. "ارجنوند" اراک هم در دره بسیار با صفای

۱- به وجه تسمیه نام آران مراجعه شود.

۲- فرهنگ معین، صفحه ۱۱۴

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۸۴

۴- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۲۶۸

۵- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۸۴ و خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۲۲۲

۶- به وجه تسمیه نام اردستان مراجعه شود.

دامنه کوهی قرار دارد که دارای همان بادام و شکار فراوان است.^(۱)

Ardabil

اردبیل

شهرستان اردبیل از شمال به مشکین شهر، از شرق به شهرستان آستارا و طوالش، از جنوب به شهرستان خلخال و میانه و از مغرب به شهرستان سراب و مشکین شهر محدود است. اردبیل به جهت نزدیکی به نوار مرزی و دریای خزر اهمیت سیاسی و نظامی و ارتباطی مهمی دارد.

در مورد وجه تسمیه نام «اردبیل» روایت زیر ذکر شده است:

— بنا به نوشته مورخان، واژه «اردبیل» یک کلمه اوستایی است و در اصل «آرتاویل» بوده است. «آرتاویل» از دو جزو «آرتا» به معنی «مقدس» و «ویل» به معنی «شهر» تشکیل شده است و جمعاً به معنی «شهر مقدس» می باشد. این کلمه به تدریج «اردویل» و «اردبیل» خوانده شده است. احیاناً رشد و تکوین اولیه آیین زرتشت، در آن صورت گرفته است.^(۲)

— «اردویل» از دو کلمه «آرد» و «ویل» تشکیل شده است. «آرد» نام روزیست و پنجم از هر ماه و نیز نام یکی از فرشتگان زرتشتی است و به معنی «قانونی»، «مقدس» و «متشرع» است و «ویل» هم ریشه کهن آریایی دارد و به معنی «شهر» به کار رفته است. لذا «اردبیل» با تحریف از «اردویل» به معنی «شهر مقدس» خواهد بود.^(۳)

در اصل دو روایت مذکور متحد به نظر می رسند.

— به سبب آنکه دور سرزمین «اردبیل» را کوه فرا گرفته است، در زمان بسیار قدیم بر اثر ریزش برف و باران به شکل دریاچه وسیعی بوده است. روزی فرمانروای آن حدود که از کنار آن می گذشت از مناظر دلربای اطراف انبساط خاطری یافت و آرزوی

۱- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۷۰

۲- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۶ و اردبیل در گذرگاه تاریخ، صفحه ۱۷ و نگاهی به آذربایجان شرقی، صفحه ۹۲۶

۳- اردبیل در گذرگاه تاریخ، صفحه ۱۷ و فرهنگ جغرافیای آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۷

خود را در امکان خالی کردن آب آن و بنای عمارتی در محل با اطرافیان خویش در میان گذاشت، در نتیجه دو مرد پهلوان به نام «ارده» و «بیل» کمر همت بر بستند و کندن مجرای را برای خالی کردن آب آن به مسابقه گذاشتند تا هر کدام از این عمل پیروز گشتند پاداشی از فرمانروای دریافت دارند و سپس شروع به کندن دو نقطه دور از هم را نمودند. چون «ارده» کار خود را نزدیک به اتمام دید کسی را نزد «بیل» فرستاد و به وی پیغام داد که کار را به اتمام رسانیده و دیگر وی ادامه ندهد که این کار او بی فایده است. چون «بیل» این خبر بشنید فوت نمود و هنگامی که «ارده» از این خبر اطلاع حاصل کرد از رفتار خود پشیمان و با کشتن خویش از عذاب رجدان خود را رها نید و به حکم فرمانروا نام این شهر به یاد این دو پهلوان ناکام «اردبیل» خوانده شد.^(۱)

— ابوسعید گفته: «شاید اردبیل منسوب به «اردبیل بن ارمنین بن لطنی بن یونان» باشد.»^(۲)

Ardestān

اردستان

شهرستان اردستان در شمال شرقی اصفهان و در جنوب کویر نمک قرار دارد. در مدارک تاریخی و جغرافیایی نام اردستان بدین صورتهای آمده است:

اردستان Ardestān، ارجستان Arjestān، ارذستان Arzestān، آردستان Ardestān، ارسون Arsūn.

بنای نخستین شهر را قدما، مورخان و جغرافی نویسان به «بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروند شاه بن کیقباد» نسبت داده اند.^(۳)

در علت نامگذاری «اردستان» روایات مختلفی به شرح زیر ذکر شده است:

— مرکب از دو کلمه «ارد» به معنای «غیور»، «خشمگین» و «ستان» به معنای

۱- اردبیل در گذرگاه تاریخ، صفحه ۱۴

۲- تاریخ اردبیل و دانشمندان، صفحه ۱۹

۳- آتشکده اردستان، صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸

”مکان“ باشد. با این فرض چون سکنه آن اغلب از بزرگان، نجبا و اردوها بوده‌اند آنجا را ”اردستان“ به معنی ”مکان و جای افراد غیور“ نام نهاده‌اند.

— ”اردستان“ مرکب باشد از ”اردا“ نام موبد معروف زمان اردشیر بابکان که برخی او را پیغمبر خوانده‌اند و ”ستان“. معنای ترکیبی آن ”محل و مکان اردا“ است. شاید هم وجه تسمیه این باشد که این موبد موکل آتشکده اردستان بوده است و به کثرت استعمال ”الف“ آن ساقط شده است. (۱)

— در اصل مرکب از ”اردشیر“ و ”استان“ باشد. همانطور که در کتب مسطور است، ”اردستان“ از بناهای ”اردشیر“ دراز دست است و معنای آن ”استان و محل اردشیر“ بوده و به کثرت استعمال تبدیل به اردستان شده است.

— مرکب از ”ارد“ و ”ستان“ یا ”استان“ است. ”ارد“ به معنای ”فرشته موکل بر دین و مذهب“ و ”ستان“ یا ”استان“ هم به معنای ”محل“ می‌باشد. چون ”اردشیر“ دراز دست بانی ”اردستان“ از مروجین کیش زرتشت بوده، آنجا را ”محل فرشته موکل بر دین و مذهب“ تعیین نموده است و در آنجا آتشکده معروف به ”مهراردشیر“ را بنا کرده است. (۲)

— مرکب از دو کلمه ”ارد“ و ”ستان“ بوده، سپس معرب و ”ارجستان“ گفته شده است. وجه تسمیه همانست که قبلاً ذکر شد. اما احتمال دارد ”ارد“ به معنای ”مقدس“، ”روشن“ و ”ستان“ به معنای ”محل“ باشد. به این ترتیب معنای آن ”مکان مقدس“ خواهد بود. (۳)

— ”اردستان“ ممکن است معرب ”ارگستان“ باشد. با این فرض در اصل ”ارکدستان“ بوده و با کثرت استعمال ”ارگستان“ گفته شده و بعد از تعریب ”ارجستان“ تلفظ شده است. یا اینکه همان ”ارگستان“ باشد و وجه تسمیه بنابر فرض اول ”ارک

۱- تاریخ اردستان، صفحات ۱۱ و ۱۰ و آتشکده اردستان، صفحه ۱۱

۲- تاریخ اردستان، صفحه ۱۱ و آتشکده اردستان، صفحات ۱۲ و ۱۱

۳- تاریخ اردستان، صفحه ۱۱

دستان" با افسانه معروف که "اردستان" "مقام و مسکن رستم دستان" بوده بی تناسب نیست. بر فرض دوم "ارگستان" چون محل "کوشک" هایی بوده که بنا به فرمان قباد و یا انوشیروان بناء شده به این اسم نامیده شده است. سپس معرب و "ارجستان" خوانده شده است.

— این محل از "رستم دستان" است و در حقیقت حرف اضافه ملکی خواهد بود که "بسرستان" در آمده است. (۱)

— چون مردم آنجا مطیع و فرمانبردار بوده اند "اردستان" نامیده شده است. ممکن است کنایه از "مردم سپاهی و لشگری" یعنی "محل و جای سپاه" نیز باشد. چنانچه معروف است و در تاریخ نیز نوشته شده، "اسپاهان" مرکز "سپاه" بوده و این محل "اردستان" هم پیوسته جزو "اسپاهان" بوده است. (۲)

— احتمال دارد "ازدستان" منقلب از همان "ارد" و "ارت" باشد که به معنی "سپاه" است. چون اردستان جای "سپاه" بوده "ازدستان" گفته اند. (۳)

— احتمال دیگر اینکه اصولاً "ازدستان" از کلمه "ارد" و "ارت" که به معنی آتش است گرفته شده باشد. با این فرض چون اردستان جای آتشکده هایی چند بوده "اردستان" نامیده شده و سپس تصحیف و تبدیل به "اردستان" گردیده است. (۴)

— مقدسی، در کتاب معروف خود "احسن التقاسیم" نگاشته است: "چون زمین اردستان به سفیدی آرد است، آنجا را آردستان گفته اند" "آردستان" به کثرت استعمال "اردستان" تلفظ شده است.

از گفته های مقدسی معلوم می شود که منظورش از "سفیدی زمین" نرمی آن است نه رنگ آن و چون زمین "اردستان" از لحاظ نرمی مانند "آرد" بوده "آردستان" خوانده اند. این نکته با وضع فعلی زمین شهر اردستان نیز مطابقت دارد.

۱- تاریخ اردستان، صفحه ۱۱

۲- تاریخ اردستان، صفحات ۱۲ و ۱۱ و آتشکده اردستان، صفحات ۱۲ و ۱۱

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۲

۴- تاریخ اردستان، صفحه ۱۲ و آتشکده اردستان، صفحه ۱۲

— «آرد» چنانچه در لغت فارسی آمده است به معنی «آسیا» می‌باشد. چون آسیاهای زیادی در آنجا بوده بدین نام خوانده‌اند. در این زمان نیز آسیاهای زیادی در آنجا وجود دارد. (۱)

— در ناحیه اردستان، «آرد سفید» فراوان است، به همین علت آن را (آرد + ستان) (۲) نامیده‌اند.

— در صورتی که «اردستان» بوده باشد، معنای آن بسیار روشن است. چه «ارز» به معنی «درخت انار» آمده و «ارزستان» یعنی «انارستان» و چون «اردستان» از قدیم الایام دارای باغستان‌های معروف انار بوده به این نام منسوب شده است. با این فرض باید گفت نام اصلی شهر چیز دیگری بوده و «ارزستان» نام ثانوی «اردستان» است. (۳)

— «اردستان» از دو کلمه مجزای «ارد» به معنی «زیج نجومی» و «ستان» به معنی «اسم مکان» تشکیل شده، زیرا در منزل‌های قدیمی اینجا زیرزمین‌هایی مانند «زیج» دیده می‌شود. (۴)

Ardašīr - xorra(-e)

اردشیرخوره (خوره)

اردشیر Ardašīr مؤسس سلسله ساسانی گاهی در شهر گور Gūr (فیروزآباد کنونی) که جنوبی‌تر از استخر و دارای باغها و گلستانهای بسیار بود مقام می‌کرد. وی آنجا را «اردشیرخوره» (فراردشیر) نامید و در روزگار جوانی قصری در این محل ساخته بود که آثار ویرانه آن هنوز پدیدار است. (۵)

۱- تاریخ اردستان، صفحه ۱۲ و آتشکده اردستان، صفحات ۱۲ و ۱۱

۲- سفرنامه جکسن، صفحه ۴۵۸

۳- تاریخ اردستان، صفحات ۱۳ و ۱۲

۴- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۴۲۲

۵- فرهنگ معین، صفحه ۱۱۸

اردکان

Arda - kân

شهرستان اردکان در قلب کویر مرکزی ایران قرار گرفته و تابع استان یزد می‌باشد.

درباره نام «اردکان» وجوه تسمیه فراوانی ذکر شده که اهم آنها چنین است:
— «اردکان» از دو کلمه «ارد» به معنی «مقدس» و «کان» به معنی «معدن» و «کان» تشکیل شده است. با این وصف «اردکان» به معنی «جایگاه مقدس» یا «معدن زهد» می‌باشد. احتمالاً چون از بدو پیدایش این نقطه موطن علما و دانشمندان بوده «اردکان» نامیده شده است.^(۱)

— در زبان پهلوی «ارد» به معنی «خشم و دلاوری» است. چون در زمان قدیم دلاوران و جنگجویان در این منطقه می‌زیسته‌اند این منطقه به نام «اردکان» به معنی «مرکز دلاوری و خشم» معروف شده و چون در زمان حملهٔ مسلمین به ایران جنگجویان زرتشتی در کوه‌های اردکان سنگر گرفته و با مسلمین می‌جنگیدند از آن زمان این منطقه را «اردکان» نامیدند.

— چون در کوه‌های اطراف آن معادن مس، سرب و فیروزه فراوان است، لذا عوام آنجا را «اردکان» نامیدند.^(۲)

اردستان

Arzestân

اردستان در شمال شرقی اصفهان قرار دارد. نام این شهرستان در مدارک تاریخی و جغرافیایی به شکل «اردستان»^(۳) نیز آمده است.

۱- نگاهی به تاریخ اردکان، جلد ۱، صفحه ۳ و جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۴

۲- نگاهی به تاریخ اردکان، جلد ۱، صفحه ۳

۳- به وجه تسمیه نام اردستان مراجعه شود.

Arz-e rūm

ارزروم

ارزروم (ارض روم) یکی از شهرهای شرقی کشور ترکیه به شمار می‌رود. این شهر بر سر راه سرزمین ایران به آسیای صغیر قرار دارد و در دوره هخامنشیان متعلق به ایران بوده است.

می‌گویند نامش از «ارکس رومانوروم» Areks Romanorum یا «قلعه رومی» اشتقاق یافته است.^(۱)

Arsūn

ارسون

شهرستان اردستان در شمال شرقی اصفهان قرار دارد. نام این شهرستان در مدارک تاریخی و جغرافیایی به شکل «ارسون» نیز آمده است.

واژه «ارسون» مرکب از دو جزو «ار» Ar به معنای «آسیا» و «سون» Sūn به معنای «آستانه» و «محل» می‌باشد که در مجموع «جای آسیا» معنی می‌دهد.^(۲)

Arḡavāniyya(-e)

ارغوانیه

داودیه Dāvūd-iyya(-e) در ۴ کیلومتری جنوب تجریش قرار دارد، لیکن در سابق و پیش از توسعه شهر تهران دیهی مستقل بوده است. داودیه سابقاً ارغوانیه نامیده می‌شد. چون این قریه ملک ارغون میرزا بوده، به همین سبب آنجا را «ارغوانیه» نامیده‌اند.^(۳)

Ermiyā

ارمیا

آبادی ارمیا در حدود شش فرسخی شاهرود قرار گرفته است. در حوالی روستای «ارمیا» بر روی تختگاهی، درخت چنار کهن بسیار با عظمتی است که مدفن سه نفر از

۱- سفرنامه اوژن فلاندن به ایران در سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱، صفحه ۴۱

۲- تاریخ اردستان، صفحه ۱۳

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۴۵

انبیاء در وسط آن چنار قرار دارد. یکی از آنها «ارمیا» راهب عیسوی می‌باشد که در این ناحیه سکونت داشته است.^(۱)

Orūpā

اروپا

قاره اروپا بخش غربی خشکی بزرگ اوراسیا می‌باشد. در دوران هخامنشیان ایران تا قلب این قاره گسترده شده بود.^(۲)

در خرابه‌های شهر قدیمی نینوا لوحه منقوری به دست آمده که چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که «عرب» به معنی «مغرب» است و عرب اروپا شده است. یونانی‌ها عرب را به «اسپریا» و بعد به زبان لاتین ترجمه شده و «اسپریا» را «یونانت» گفتند. بیشتر یونانی‌ها که ساکن در آرشیل (جزیره‌های بحر الجزایر بین آسیا و اروپا) بودند تمامی «یونانستان» را که در شمال پلوپنز واقع بود «اروپه» نامیدند و بعد از تحریفات چنان که ذکر شد، «عرب» مبدل به اروپا شد که به معنی «مغرب» است.^(۳)

Orūmīyya (-e)

ارومیه

شهر ارومیه در کنار دریاچه‌ای به همین نام گسترده شده است. نام ارومیه در کتب جغرافی دانان به صورت اُرمیه (به ضم اول و سکون ثانی و یاء مفتوحه و ها) ضبط شده و گاهی به صور ارومیه Orūmīyya(-e)، ارمیه Ormīyya(-e)، ارمیا Ormīa، ارم Ormē، اورمی Ormī یا رومیه Rūmīyy-a(-e) نیز آمده است.

تلفظ کنونی نام آن نیز توسط مردم بومی این سامان بیشتر اورمیه شنیده می‌شود. بنابراین ضبط سنتی این اسم به صورت «ارمیه» و تحریر آن به صورت «اورمیه» Ormīyya(-e) است.^(۴)

۱- گنج دانش، صفحه ۶۲۱

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲، صفحه ۱۹

۳- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۶۴

۴- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۱، صفحه ۵۱

تا آغاز دودمان پهلوی به نام فعلی آن یعنی ارومیه خوانده می‌شد، اما پس از روی کار آمدن آنان نام آن به رضائیه Rezā - īyy-a(-e) تبدیل گشت.^(۱) اکنون دوباره به نام ارومیه خوانده می‌شود.

در مورد وجه تسمیه نام این شهر روایات زیر ذکر شده است:
— نام آن را مشتق از شهر «ارومچی» ترکستان چین می‌دانند.^(۲)
— در زمان استیلای «رومیان» این شهر به نام «ارومیه» یا «رومیه» خوانده شده است.^(۳)

— به علت آنکه در مغرب دریاچه ارومیه واقع شده به این نام معروف است.^(۴) زیرا مرکب از دو کلمه «اور» به معنی نزدیک و «میه» به معنی دریا می‌باشد. چون این شهر در نزدیکی دریاچه قرار داشته به این نام منسوب شده است.^(۵)
— به علت اینکه «میوه» و «نهر» در این قسمت بسیار فراوان بوده، لذا به زبان کلدانی آن را «ارومیه» خوانده‌اند.^(۶)

Arvand rūd

اروند رود

اروند رود که در روزگاران پیشین جدا از رودهای کارون، کرخه و فرات به خلیج فارس می‌ریخته است در زمان هخامنشیان «تیگر» یا «تیگرا» Tigrā نامیده می‌شده است. سپس در زمان ساسانیان که شهر تیسفون، بزرگترین مرکز تمدن و قدرت دنیای آن روز بر کرانه آن قرار داشته است، نام «اروند رود» به خود گرفته است. در مورد وجه تسمیه نام «اروند» روایات زیر ذکر شده است:
— «تیگر» در زبان هخامنشی به معنی تند، تیز و چالاک بوده و از کلمه «اروند» نیز

۱- نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن، صفحه ۴۲

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹

۳- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۲۲۳

۴- جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، صفحه ۶۶

۵- اطلاعات عمومی، صفحه ۲۰۴

۶- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۲۲۳ و جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، صفحه ۶۶

در زبان پهلوی ساسانی همین معنی مستفاد می‌گردیده است. سپس «تیگر» با حفظ مفهوم لغوی خود از زبان هخامنشی به زبان پهلوی ساسانی درآمده و «اروند» شده است و این نام در سنگ نوشته‌ها و کتابهای کهن مضبوط است.^(۱)

— «آورو» Aurva واژه‌ای است اوستایی به معنی تند، تیز، چالاک و از نظر دستوری صفت است. اسم آن را به صورت «آورونت» Aurvant با معانی تندی، تیزی و چالاک می‌بینیم. کلمه اروند Arvand از نظر ریشه‌ای فرم پهلوی (فارسی میانه)^(۲) «آورونت» می‌باشد که در اوستا به شکل «آورونت» Aurvant با همان معنی «تند»، «تیز» و «چالاک» به کار رفته است. در آبان یشت از کتاب یشت‌ها بند ۱۳۱ و بندهای دیگر و در تفسیر پهلوی این کلمه را «اروند» ترجمه کرده‌اند.^(۳)

Ārvanaṣ

ارونق

کلمهٔ ارونق که اکنون به فراموشی سپرده شده، نام روستایی بوده است در غرب تبریز، که اکنون به نام «گونی» Gūnī شناخته می‌شود. ولی در بعضی نوشته‌ها همچنان نام دیرین «ارونق» را به کار می‌برند.^(۴)

معنی نام «ارونق»، چنین است:

«آران» Arrān به معنی گرمسیر و سرزمین گرم است. چون منطقهٔ روستاهای غربی تبریز در دامنهٔ جنوبی کوه «میشو» قرار گرفته و از طرفی به دریاچهٔ ارومیه در قسمت جنوب منتهی می‌شود و تمام روستاهای آن آفتابگیر و گرمسیری هستند و در بازدهی و تولید میوه و غلات به «آران»^(۵) نزدیک است، از این رو آنجا را «مانند آران» یا «آران کوچک» شمرده، «آرانک» خوانده‌اند. سپس همان نام در زبانها «ارونق»

۱- پیوستگاه کارون و اروند رود یا تاریخ خرمشهر، صفحه ۲۷

۲- زبان رایج از زمان اشکانی تا آخر دوره ساسانی

۳- بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان کتاب دوم خرمشهر، صفحات ۲۳ و ۲۲

۴- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۱

۵- «آران» نام سرزمین بزرگی است که همیشه با نام «آذربایجان» توأم بوده و همان جاست که اکنون «آذربایجان قفقاز» نامیده می‌شود (فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۱)

گردیده است.^(۱)

Azdastān

ازدستان

شهرستان ازدستان در شمال شرقی اصفهان قرار دارد. نام "ازدستان" در مدارک تاریخی و جغرافیایی به شکل "ازدستان"^(۲) نیز آمده است.

Ozgol

ازگل

ازگل در ۷ کیلومتری شرق تجریش قرار دارد. در سابق دهی مستقل بوده است. نام "ازگل" با نام میوه "ازگیل" Azgīl بی ارتباط نیست.^(۳)

Ostād

استاد

آبادی استاد در ۵۸ کیلومتری غرب قوچان قرار دارد. مردم درباره وجه تسمیه ده اظهار می دارند چون مردم در کارهای دستی "استاد" بوده اند،^(۴) به این نام منسوب شده است.

Estaxr

استخر

ناحیه ای که امروز "لارستان" نامیده می شود تا بندرعباس امتداد داشته و پایتخت کشور پارسیان یعنی خرابه های استخر در آنجا بوده است. اکنون زمینهای اطراف آن را "استخر" و "مرودشت" Marv - dašt می نامند. خرابه های تخت جمشید در این ناحیه قرار دارد.^(۵) استخر یکی از بزرگترین شهرهای فارس در دوران قبل از اسلام و بعد از

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۲

۲- به وجه تسمیه نام ازدستان مراجعه شود.

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۱

۴- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۱۳

۵- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۰۰

آن بوده است. (۱)

در مورد وجه تسمیه نام «استخر» روایات زیر ذکر شده است:

— نام «اصطخر» را از نام بانی آن «اصطخرین تهمورث» پنداشته‌اند. (۲)

— بعضی از مورخان نوشته‌اند که شهر «استخر» را ابتدا «کیومرث» ساخته و بعضی دیگر گویند پسرش «استخر» آنجا را بنا نهاده است. (۳)

— لغت «استخر» مرکب از دو واژه می‌باشد. جزو اول «است» به معنی استان و سرزمین می‌باشد و جزو دوم «خور» به معنی آفتاب یا محرف «فر» که خود لغت است «درفر گرفته» و به معنی «سرزمین آفتاب یا شکوه» می‌باشد. (۴)

— در اوستا کلمه استخر به معنی قوی، محکم و سخت است و شهر استخر را به مناسبت استحکامات بدین نام خوانند یعنی «مستحکم». (۵)

— کلمه «استخر» محرف از «ایستوهر» به معنی «دارنده زمین» یا «دارنده استان» است. (۶)

Estrābād

استرآباد

گرگان سابقاً «استرآباد» نامیده می‌شد. استرآباد را برخی «استرک» Astarak هم می‌گفتند و در بعضی از کتابهای جغرافیایی و تاریخی «استارآباد» Estār ābād، «استارباد» Estār - bād و «ستارآباد» Stār ābād هم نوشته‌اند.

در مورد وجه تسمیه نام «استرآباد» روایات زیر ذکر شده است:

— خشایار شاه چون «استر» Ester را به نکاح خود درآورد این شهر را بنا کرد و به

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۳۵

۲- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۰۰ و گنج دانش، صفحه ۷۶

۳- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۵۳ و گنج دانش، صفحه ۷۵

۴- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۰۱

۵- برهان قاطع، صفحه ۱۲۴

۶- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۰۱

نام زوجه و معشوقه خود نامید. درباره توجه و علاقه خشایار شاه به استر مطلب فراوان است.

چون پدر و مادر دختری نیکو منظر به نام «هدسه» مرده بودند بنابراین «مردخا» او را به دختری پذیرفت. خشایار شاه، پادشاه ایران، بعد از آنکه به علتی بر همسرش و شتنی خشمگین شد، دستور داد دختران زیبا را در تمام ایران گرد آورده یکی را به عنوان ملکه انتخاب کنند. «هدسه» را آورده و به دست خواجه سرایی سپردند. پس از آنکه یکسال به تربیت و مالش بدن دختر به امرود و عطریات گرانبها مشغول بودند در روز معین او را نزد شاه بردند و شاه وی را به سایر زنان ترجیح و تاج بر سر او نهاد و پس از آن او را «استر» نامیدند که به پارسی به معنی «ستاره» Setāra (-e) است.^(۱)

— «استرآباد» مرکب از «استر» و «آباد» می باشد. «استر» مخفف «استاره» یعنی کوکب و «آباد» به معنی عمارت است. در زمان زرتشت که اجرام منیره را مظاهر الانوار و کواکب را زاید الوصف معظم می شمرده، لذا این شهر را بنا کرده و به این نام موسوم نموده اند.^(۲)

— بنا به گفته یاقوت «استر» نام شخصی بوده. وی شهر را بساخت و «استر» نامید.

— قاطر داران گرگین پسر میلاد، مؤسس گرگان بودند. آنها قاطرهای خود را در این سرزمین رها می کردند. شهر برای رفع احتیاج ایشان برپا شد و نام خود را از قاطر (استر) آنها گرفته است.^(۳)

— «یزیدبن مهلب» فرمانده سپاه «سلیمان اموی»، استرآباد را در جای قصبه استرک Astarak بنا کرد، از این جهت به نام فوق خوانده شد.^(۴)

۱- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان ودشت، صفحات ۱۰۸ و ۱۰۷

۲- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان ودشت، صفحه ۱۰۷ و گنج دانش، صفحه ۵۵

۳- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان ودشت، صفحه ۱۰۷

۴- فرهنگ معین، صفحه ۱۳۵

شهر قوچان را جغرافیا نویسان اسلامی استوا نامیده‌اند. به استناد گفته حمدا... مستوفی در زمان وی (قرن هشتم هجری) در دفاتر مالیاتی عهد مغول نام آن را «استوا» می‌نوشتند. یاقوت حموی «استوا» را «آفتابگیر» معنی کرده است.^(۱)

این شهرستان در حدفاصل شهرستان‌های شیراز، فسا، داراب، و نیریز واقع است. استهبان در اصل «استهبانات» بوده و نام این شهرستان از لغت «سته» Satta(-e) که به معنای «انگور» و «انگورستان» می‌باشد گرفته شده است، زیرا که باغهای انگور دیمی و فاریابی بسیاری در آنجاست.^(۲)

آبادی استیر در ۱۷/۵ کیلومتری غرب سبزوار، کنار جاده تهران مشهد قرار دارد.

نام اصلی آن «سدير» یا «سه‌دير» بوده است و چنین برمی‌آید که در اینجا راهبان مسیحی «سه‌دير» ساخته بوده‌اند.^(۳)

آبادی اسفجیر در شمال غربی قوچان قرار دارد. در قدیم به این ده «اسپیدچر» می‌گفته‌اند و احتمال دارد «اسب چر» و «محل ایلخی‌های اسب» بوده باشد، زیرا در این

۱- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحات ۱۸۷ و ۱۸۶

۲- جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۸ و فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۶۹

۳- راهنمای خراسان، صفحه ۱۶۴

محل یکی از پادگانهای مهم حکام قوچان قرار داشته است.^(۱)

Esfarāyen

اسفراین

شهرستان اسفراین از شمال به شهرستان بجنورد، از شمال شرقی به شهرستان شیروان، از شرق به شهرستانهای قوچان و نیشابور، از جنوب به شهرستان سبزوار و از مغرب به شهرستان بجنورد محدود می‌باشد.

اصل این کلمه «اسپرآئین» بوده و «اسفراین» معرب آن است. «اسفراین» مرکب از دو جزو «اسپر» Espar به معنی سپر و «آیین» Āin به معنی رسم و عادت می‌باشد. چون مردم آنجا پیوسته با «سپر» Separ بوده‌اند لذا به این نام خوانده شده است.^(۲)

Esfenja

اسفنجه

اسفنجه در ۳ کیلومتری شمال غربی خمین قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام «اسفنجه» روایات زیر ذکر شده است:

— «اسپنج» Aspanj و «سپنج» در زبان پهلوی به معنای «مهمانداری»، «مهمانوازی»، «جایی که به مهمان دهند»، «جای استراحت مهمان» و «جا و منزل» است. با این معنی «اسفنجه» یا «اسفنگه» می‌تواند به معنای «مهمان‌سرا» بوده باشد.

— «اسفنجه» می‌تواند مخفف و محرف واژه «اسپنجاه» یا «اسپنتگاه» باشد که از واژه کهن Spanta اوستایی به معنی «مقدس» گرفته شده است. در این صورت «اسفنجه» به معنای «جایگاه مقدس» است.

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۲۱

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۱

— می‌توان آن را «اسفندگاه» و «جایگاه رویش گیاه اسفند» Esfand دانست.^(۱)

Ask

اسک

اسک نام دهکده‌ای است در مسیر جاده هراز که دارای چشمه سارهای گوگردی متعدد است.

درباره نام «اسک» بنا به گفته بعضی از معمرین محلی، نام آن ابتدا ظاهراً «اشک» Ask، مأخوذ از نام اشکانیان بوده است. ولی با گذشت زمان «ش» به «س» تبدیل شده و «اسک» خوانده شده است.^(۲)

Eskān

اسکان

اسکان در ۲۴ کیلومتری شمال آستانه و جنوب غربی اراک قرار دارد. راوی گوید این موضع را از آن جهت «سکان» نام نهادند که از اردشیر پرسیدند که در کدام موضع دیه بنا کنند؟ او گفت «افرا - سرا - کان» یعنی بر سر کوهی که این رودخانه می‌آید.

پس این ده را بنا کردند و «سرکان» گفتند و به مرور ایام سکان نامیده شد. قسمت اول لغت از ماده «سر» گرفته شده است و «کان» واقع در قسمت دوم لغت را به جای «خان» به کار برده‌اند و «چشمه‌های کوهستانی» معنی شده است. پس اسکان که شاید از جهت صورت و لغت همان «سکان» تاریخ قم باشد به معنی «ده واقع در دامنه کوه و دارای چشمه یا سراب» است. قابل توجه اینکه تمام این شرایط در اسکان موجود است.^(۳)

۱- نامه کمره، صفحات ۱۳۲ و ۱۳۱

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۳، صفحه ۵۳۲

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللفه اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۷۷

شهرستان اسلام آباد از شمال به پاوه، از جنوب به ایلام، از مغرب به سرپل ذهاب و از مشرق به کرمانشاه محدود است.

مرکز شهرستان اسلام آباد شهر اسلام آباد است که قبلاً روستایی به نام «هارون آباد» Hārūn-ābād بوده است. در سال ۱۳۱۴ شمسی نامش را به شاه آباد Šah-ābād تغییر داده‌اند و از ابتدای انقلاب اسلامی، «اسلام آباد» نامیده شده است.^(۱)

اسلک

Eselak

اسلک یا استهلک در ۴۲ کیلومتری غرب خمین قرار دارد. «استل» و «اسل» در زبان محلی به معنی «استخر» و «ک» انتهای واژه علامت کوچکی و تصغیر است. کار این «اسل» ها ذخیره آب قنات یا چشمه‌های کوچک است.^(۲)

اشتاد

در کتاب گنج دانش در مورد نام اشتاد چنین ذکر شده است: «اشتاد» نام مردی بوده که دهی در حوالی مازندران آباد کرده و به نام خود «اشتاد روستاق» نامید.^(۳)

اشتبین

Uštubin

آبادی اشتبین مرکز دهستان دیزمار شرقی از بخش ورزقان شهرستان اهر، در کنار رود ارس قرار گرفته است.

اشتبین از اجتماع سه روستا به اسامی «هراز (هراس)»، «سیاوشان» و «جعفرآباد»

۱- جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

۲- نامه کمره، صفحه ۲۷۲

۳- گنج دانش، صفحه ۳۵

به وجود آمده است. شاید اطلاق نام این روستا به اوشتبین (اوج تبین) به همین مناسبت باشد زیرا «اوج» در ترکی، به معنای «سه» است.^(۱)

Oštor - jān

اشترجان

اشترجان یا اشترگان نام دهکده‌ای است که در فاصله ۳۶ کیلومتری جنوب غربی شهر اصفهان قرار دارد.

وجه تسمیه آن گویا به علت «اشتر» Oštor زیاد در آنجا بوده است. به همین مناسبت «اشترگان» Oštor - gān یعنی جایی که «اشتر» زیاد دارد نام گرفت و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و «اشترجان» خوانده شد و یا اینکه در لهجه قدیم اصفهان «ج» و «ک» فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می‌شده‌اند.^(۲)

Oštor - gān

اشترگان

اشترگان^(۳) یا اشترجان نام دهکده‌ای است که در فاصله ۳۶ کیلومتری جنوب غربی شهر اصفهان قرار دارد.

Oštorīnān

اشترینان

این بخش در شمال بروجرد و بین شهرستان‌های ملایر، اراک، نهاوند و ارتفاعات گزو قرار دارد.

در مورد وجه تسمیه این بخش دو روایت ذکر شده است:

— «اشترینان» نسبت به نواحی اطراف خود، مازاد تولید کشاورزی داشته، به همین سبب در مقابل قبول گوسفند، استر و الاغ، گندم را معاوضه می‌کرده‌اند. روی این اصل به

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۲۰۸

۲- آثار ملی اصفهان، صفحه ۸۲۲

۳- به وجه تسمیه نام اشترجان مراجعه شود.

این منطقه «اشتربه - نان» گفته‌اند که به تدریج «اشترینان» شده است.
 — در زمان یزدگرد، نهادند مرکز حکومت بوده و چون منطقه «اشترینان» محیط
 کشاورزی خوبی بوده برای نگهداری اسبان از آن استفاده کرده‌اند و آن را «اشترینان» نام
 نهاده‌اند که به تدریج «اشترینان» شده است.^(۱)

Ašraf - al - belād

اشرف البلاد

بهشهر در زمان شاه عباس اول «اشرف» Ašraf نامیده می‌شد. سلاطین صفویه
 مخصوصاً «شاه عباس» توجه خاصی به بهشهر داشتند و مادر شاه عباس نیز از مردم
 بهشهر بود و اولین سفیر انگلیس در بهشهر به حضور پادشاه صفویه رسید.
 در مورد وجه تسمیه نام قبلی شهر بهشهر یعنی «اشرف البلاد» روایات زیر ذکر شده
 است:

— شاه عباس اینجا را «اشرف البلاد» یا «نجیب‌ترین شهرها» ی ایران لقب داد.
 — شاه عباس شهر «اشرف» را به نام «اشرف الملوک» ساخته و آن را «اشرف
 البلاد» نام نهاد.

— سال بنای این شهر مطابق ۱۰۲۱ هجری قمری بوده است و چنانچه حروف «د»،
 «و»، «ل»، «ت»، «ا»، «ش»، «ر»، «ف» را با ارقام حروف ابجد جمع کنیم عدد ۱۰۲۱ به
 دست می‌آید.^(۲)

Aškazar

اشکذر

اشکذر در ۲۰ کیلومتری شمال غربی شهرستان یزد قرار دارد. در کتاب تاریخ یزد
 بنای آن به «اشک بن زال» و زمان اشکانیان نسبت داده شده است.^(۳)

۱- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۰

۲- بهشهر (اشرف البلاد)، صفحه ۱۶۹

۳- یادگارهای یزد، جلد ۱، صفحه ۱۳۸

اشنویه بر سر راه ارومیه به پیرانشهر، و نقده به ارومیه واقع است و فاصله کمی تا مرز عراق دارد.

اشنویه در اصل “اشنه” Ošna(-e) بوده که به معنی “گیاه خوشبو” است و به فارسی آن گیاه را “دواله” Da(o)vāla(-e) گویند که بر درخت صنوبر و گردو می پیچد.^(۱)

شهرستان اصفهان در مرکز ایران و در جلگه سبز و خرم زاینده رود قرار دارد. در مدارک تاریخی و جغرافیایی نام اصفهان بدین صورته‌ها آمده است: اسپاهان، سپاهان، اسپهان، صفاهان، اسفاهان، اسبهان، اسفهان، اسپاهان و اسبهان.^(۲)

درباره وجه تسمیه اصفهان با توجه به دلایل تاریخی باید گفته شود که کلمه “آسپادان” بطلمیوس، “سپاهان” پهلوی و “اسبهان” عرب و “اصفهان” امروز یک لفظ قدیمی است و به احتمال قریب به یقین اساساً کلمه پهلوی است و ریشه قدیمتر از پهلوی آن مکشوف نیست.^(۳)

در علت نامگذاری اصفهان وجوه مختلفی گفته‌اند که برخی به اساطیر شباهت دارد و پاره‌ای از گفته‌ها هم سند و دلیلی ندارد، این روایات به شرح زیر می‌باشند:

— ابن کلبی گوید که اصفهان به نام “اسپهان بن فلوج بن سام بن نوح (ع)” اسم گذاری شده است. برخی دیگر معتقدند به اسم “اسپهان بن فلوج بن یونان ابن یافث” نامیده

۱- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۰ و نگاهی به آذربایجان غربی، صفحه ۹۹۶

۲- جغرافیای اصفهان، صفحه ۱۶۱

۳- گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صفحه ۲ و ایران قدیم و تهران قدیم، صفحه ۱۶۷ و جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۶

شده است.^(۱)

در اصل این دو روایت متحد به نظر می‌رسند منتهی در مراتب نسبت تغییری وجود دارد.

— اغلب نویسندگان عقیده دارند که چون این منطقه در سالهای قبل از اسلام به ویژه عهد ساسانیان مرکز تجمع سپاه بوده است و سپاهیان مناطق جنوبی ایران مانند کرمان، فارس و خوزستان در این ناحیه گرد آمده و به طرف مقصود حرکت می‌کردند، از این رو آنجا را «اسپهان» گفته و بعد معرب و به صورت «اصفهان» درآمده است^(۲)

— در کتاب آثار ملی اصفهان به نقل از حمزه اصفهانی در مورد وجه تسمیه اصفهان چنین آمده است: «لفظ «اصبهان»، «اصفهان» و «اصفاهان» از «اسپاهان» که به معنی سپاه‌ها و لشکر است گرفته شده و «اسپاه» و «اسپه» نام «لشکر» و هم نام «سگ» است، زیرا هر دو در کار نگهبانی و حراست اشتراک دارند و از این رو «اصفهان» و «سجستان» را که مرکز سپاهی بوده‌اند به ترتیب «اسپاهان»، «سگان» و «سگستان» خوانده‌اند.»^(۳)

— در روزگار فرس چون «گودرز بن کشواد»، در اصفهان سوار می‌شد در دنبال او هشتاد پسر شجاع و نواده‌ها و اتباع دلیر سوار می‌شدند و چون این منظره بسیار جالب و چشمگیر بود به این دسته می‌گفتند «اسپاهان» یعنی «لشکر» و «سپاهی» و این کلمه به تدریج نام محل گردید.^(۴)

— چون به اصفهانیان امر شد که در سوزانیدن «نمرود ابراهیم خلیل الله» شرکت کنند از قبول آن خودداری کردند، دربارہ آنها گفته شد «اسپاهان» یعنی «آنها سواران خداوند».^(۵)

۱- گنج دانش، صفحه ۶۰

۲- جغرافیای اصفهان، ۱۶۱

۳- آثار ملی اصفهان، صفحه ۹ و گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صفحه ۲ و جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۶

۴- آثار ملی اصفهان، صفحه ۱۰

۵- آثار ملی اصفهان، صفحه ۹

— شاید نام اصفهان همان “آسپادانا” شهر معروف زمان بطلمیوس باشد.
 — ممکنست لفظ اصفهان از نام خانواده‌های “فریدان” به اسم “آسپیان” گرفته شده باشد.^(۱)

— بطلمیوس، جغرافیدان یونانی در سدهٔ دوم میلادی، نام این شهر را “آسپدان” نوشته که می‌تواند معادل یک کلمهٔ فارسی باستان به معنای “دارای اسبهای بخششی” باشد.^(۲)

Aḡdas - īyya(-e)

اقدسیه

اقدسیه در ۶ کیلومتری شرق تجریش قرار دارد، لیکن در سابق دهی مستقل بود.
 ناصرالدین شاه قاجار آنجا را به نام “اقدس الدوله” یکی از زنان خود “اقدسیه” نامید.^(۳)

Eḡlid

اقلید

شهرستان اقلید در شمال فارس بین شهرستان‌های آبادیه، مرودشت، سپیدان و استان اصفهان قرار دارد. اقلید در یک منطقهٔ کوهستانی واقع شده و هیچ نقطهٔ آن کمتر از ۲۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع ندارد.
 واژهٔ “اقلید” عربی می‌باشد و در فارسی به معنای “کلید” است که آن را “مفتاح” گویند.^(۴)

در مورد وجه تسمیه نام آن دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:
 — نام آن به سبب شرایط جغرافیایی “اقلید” است و گویند هر که آن را فتح کرد، گویا فارس را فتح کرده است.^(۵)

۱- ایران و مسئله ایران، صفحه ۱۲۷

۲- سفرنامه جکسن، صفحه ۳۰۷ و جغرافیای اصفهان، صفحه ۱۶۲

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۲۲

۴- جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹ و روزنامه رستاخیز، شماره ۳۶۵ و فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۴۵

۵- روزنامه رستاخیز، شماره ۳۶۵ و فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۴۵

— در تهاجم اعراب، مفتاح گشایش بلاد فارس و نخستین شهر تصرف شده به وسیله اعراب بوده است. (۱)

Ekbātān

اکباتان

همدان از شهرهای قدیمی ایران است. هردوت آن را به صورت اکباتان ضبط کرده است (۲)

Aleštar

الشر

الشر (الیشتر - آلشر) حاصلخیز و سرسبز با آب و هوایی خوش در شمال لرستان قرار گرفته است.

در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:
— سابقاً آن را «آل اشتر» می نامیدند. در اطراف آن آثار و علائمی از تمدن گذشته به دست آمده است و در پشت قلعه دولتی «الشر» آثار خرابه «آل اشتر» دیده می شود. (۳)
— برخی «ال» را حرف تعریف و اصل کلمه را «اشتر» نام نهاده اند. (۴)

Ali - gūdarz

الیگودرز

الیگودرز در ناحیه ای کوهستانی در شرق لرستان قرار دارد. از شمال به شهرستانهای خمین و اراک، از شمال غربی و مغرب به شهرستانهای بروجرد و خرم آباد، از شرق به شهرستانهای گلپایگان و خوانسار و از جنوب به شهرستانهای ایزه و مسجد سلیمان و ذرفول محدود می شود. فاصله این شهر تا تهران ۳۸۰ کیلومتر است.

۱- روزنامه رستاخیز، شماره ۳۶۵

۲- به وجه تسمیه نام «همدان» مراجعه شود.

۳- جغرافیای نظامی ایران، صفحه ۱۱۸

۴- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۵

در مورد وجه تسمیه این شهرستان عده‌ای گویند که به «آل‌گودرز» منسوب بوده و مردم شهر خود را به «گودرز» Gūdarz، پهلوان داستانی، نسبت می‌دهند.^(۱)

امام‌زاده حسن Emām - zāda(-e) Hasan

این آبادی در سابق در جنوب غربی تهران افتاده بوده است، لیکن اکنون در داخل شهر تهران قرار دارد.
این محل مشهد حضرت امام‌زاده حسن علیه‌السلام است.^(۲)

امام‌زاده علی اکبر Emām - zāda(-e) Ali - Akbar

این ده در ۷ کیلومتری شرق شهر گرمسار قرار دارد. این قریه به نام بقعه «امام‌زاده علی اکبر»^(۳) نامیده شده است. بنای این امام‌زاده به روایتی مربوط به دوره صفویه است.^(۴)

امام‌زاده قاسم Emām - zāda(-e) Qāsem

امام‌زاده قاسم در شمال تجریش قرار دارد. این آبادی در اثر توسعه شهر تهران از یک سو با دربند Darband و از سوی دیگر با تجریش Tajrīš اتصال یافته است.
این آبادی به نام امام‌زاده قاسم است. بقعه آن حضرت در این محل قرار دارد.^(۵)

امامه Ammame

امامه دهکده نسبتاً وسیعی در دامنه جنوبی البرز مرکزی است. راه آن قبل از

۱- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۰۷۸

۲- تهران درگذشته و حال، صفحه ۳۸۳

۳- امام‌زاده علی اکبر پسر امام همام الامام موسی الکاظم (ع) است.

۴- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۹۱

۵- تهران درگذشته و حال، صفحه ۳۸۷

ورود به فشم جدا می‌شود و بعد از طی ۶ کیلومتر جاده کوهستانی به دهکده می‌رسد.

نام «امامه» در منابع باستانی به صورت «انامه» ذکر شده که بر اثر کثرت استعمال «ن» و «ب» بدل به «م» شده و آن را «امامه» می‌خوانند.^(۱)

Emām - īyya(-e)

امامیه

امامیه ده کوچکی در ۲ فرسنگی شرق تهران بوده و اکنون از سوی تهران پارس به شهر متصل گردیده است. نام سابقش «چاهک» Čāhak بود، سپس «میرزا علی نقی حکیم الممالک» آنجا را حکیمیه Hakīmīeye نامید. بعد از آن «میرزا زین العابدین» امام جمعه دارالخلافه آنجا را خرید و به نام «امامیه» معروف شد.^(۲)

Amčeli

امچلی

«امچلی» یا «بناور» در شمال غربی گرگان قرار دارد. واژه «امچه» Amče در ترکی به معنی «ریشه و بقایای درخت زیر خاک» است، چون در محل مزبور بته درخت زیر خاک فراوان بوده، لذا به نام «امچلی» موسوم شد.^(۳)

Emrejkālā

امرجکلا

امرجکلا در ۲ کیلومتری روستای عباس آباد در مسیر جاده اسفalte ساحلی دریای خزر واقع شده است. این آبادی از شمال به جاده اسفalte کناره، از غرب به روستای محمدحسین آباد، از شرق به قطعات ویلایی شیرین دشت و از جنوب و جنوب غربی به کرگاس و حیدرآباد محدود می‌باشد.

۱- روستای امامه و انیس الدوله، صفحات ۱۶ و ۱۵

۲- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۲۳ و تهران در گذشته و حال، صفحه ۳۹۰

۳- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۱۶۶ و دشت گرگان، صفحه ۹

پس از بروز بیماری وبای چند قرن پیش در گل‌کوه، عده‌ای از ساکنان آن به شرق ککی باغ کوچ نموده و روستای کوچکی با هشت خانوار تأسیس نمودند. بزرگ کوچندگان شخصی به نام «امرج» Emrej بود که در اندک مدتی قدرت و نفوذی یافت و نامش بر آبادی جدید گذاشته شد.^(۱)

Amlaš

املش

املش در دامنه کوه البرز و در ۱۲ کیلومتری لنگرود قرار دارد. واژه «املش» ریشه ترکی دارد و از «آبلش» و «صولش» به معنی «آبگیر» گرفته شده است. این کلمه به مرور زمان به «املش» تغییر نام پیدا کرده است.^(۲)

Amīr - ābād

امیرآباد

امیرآباد اکنون جزو محدوده شهر تهران است و در شمال غربی آن قرار دارد، لیکن در سابق دهی مستقل بود. بنای نخستین آن به «امیرمیرزا تقی خان اتابک» منسوب است.^(۳)

Amīr - ābād

امیرآباد

امیرآباد یکی از آبادیهای زواره است که در شمال شرقی اردستان قرار دارد. این دیه از بناهای «مصطفی قلی خان سهام السلطنه عرب عامری» است که در زمان «امیرتومانی» احداث و به این مناسبت «امیرآباد» خوانده شده است.^(۴)

۱- لنگا، صفحه ۱۲۸

۲- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحات ۱۷۰ و ۱۶۹

۳- تهران در گذشته و حال، صفحه ۳۹۱

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۲۰۷

امیریه در ۱۵ کیلومتری شرق خمین قرار دارد. این روستا نخست "اره شاهی" و سپس "ازه" نامیده می‌شده است. هنگامی که "امیر مفخم بختیاری" مالکیت آن را به عهده گرفت، "امیریه" نامیده شد. کاخ و باغ بزرگ امیر که با بیگاری کشاورزان ساخته شده است هم اکنون در غرب آن پابرجاست.^(۱)

کامرانیه Kām-rāniye واقع در ۳ کیلومتری شرق تجریش سابقاً "امیریه" نامیده می‌شد. پیش از توسعه شهر تهران در خارج آن قرار داشت و دهی مستقل بود.

چون امیرکبیر کامران میرزا (نایب السلطنه)، فرزند ناصرالدینشاه، آنجا را ساخت به همین سبب "امیریه" نامیده شد.^(۲)

آبادی انجدان در جنوب شرقی اراک قرار دارد. کلمه "انجدان" معرب از واژه "انگدان" Ang-o-dān است. پارسی اصیل آن (کماه) انکره دوانکزه - انکوژ بالاخره "انغوزه" و "انغوره" می‌باشد.

یکی از صادرات خوب ایران به اروپا و جنوب آسیا همین صمغ انگدان بوده. نام این ده از آن گیاه گرفته شده است. در کوههای اطراف اراک از این گیاه به کثرت روئیده و به مصرف آذوقه دامداران و کمی هم به خوراک اهالی می‌رسد.^(۳)

۱-نامه کمر، صفحه ۱۸۷

۲- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۷۶

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللفه اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحات ۸۱ و ۸۰

Anjir - a(-e)

انجیره

آبادی انجیره در ۱۵ کیلومتری شیراز قرار دارد. نامگذاری این روستا به علت وجود درختان زیاد "انجیر" Anjir در قدیم در این محل بوده است.

Anjile

انجیله

دیه انجیله در شرق اردستان بین آبادیهای مزدآباد، جوجویه و رشیدآباد قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام انجیله روایات زیر ذکر شده است:
— ظاهراً به معنای "چشمه کوچکی است که آب بجوشد و بالا بیاید". چون در زیر "انجیله" هم چشمه‌ای به نام "مرغچو" وجود دارد، به این نام منسوب شده است.
— قبل از حفر و ایجاد قنات در دیه انجیله، چشمه مرغچو و درختان انجیری در اطراف آن وجود داشته است و به این مناسبت آنجا را "انجیله" نامیده‌اند.^(۱)

Andmešk

اندیمشک

این شهرستان در شمال استان خوزستان در دامنه‌های جنوبی زاگرس قرار دارد. اندیمشک را در قدیم "اندامشک"^(۲) می‌گفتند. جغرافی‌نگاران سده‌های نخستین اسلامی از آن به نام "اندامشگ" نام برده‌اند.^(۳)
بنا به عقیده عده‌ای از جغرافی‌نویسان اسلامی پل دزفول به فرمان شاهپور دوم ساسانی ساخته شد. استخری این پل را "اندامش" نامیده. وجه تسمیه اندیمشک کنونی به همین مناسبت نام "اندامش" است.^(۴)

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۱۱

۲- اندامشک نام قدیم یکی از محله‌های شهر دزفول نیز بوده است.

۳- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۳۶

۴- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۲۷۵ و فرهنگ معین، صفحه ۱۸۶

انزاب در شمال غربی شهر تبریز قرار گرفته است. در مورد وجه تسمیه «انزاب» گویند چون در کنار «آب ناخوش» بوده آن را بدین نام خوانده‌اند.^(۱)

از سده ۱۳ قبل از میلاد به بعد در کتیبه‌های ایلامی و بومی، خوزستان Xūz-estān به نام «انسان سوسنکا» یعنی مملکت انسان Anšān و شوش Šuš نامیده شده است. علت پیدایش این نام ظاهراً به قدرت رسیدن حکومت ایالت «انسان»^(۲) بوده که بر نواحی دیگر اطراف استیلا یافته است.

این نام تا آغاز روی کار آمدن خاندان هخامنشی باقی بود ولی از این زمان به بعد، یعنی از وقتی که «چشیش پیش» دوم هخامنشی «انسان» را تصرف کرد (در حدود سال ۶۴۰ ق.م)، نام انسان در کتیبه‌های پارسی و انشانی به صورت «انزان» Anzān تحریف گردید و در همین ایام بابلی‌ها و آشوری‌ها آنجا را همچنان «علام» می‌گفتند.^(۳)

«انوش آباد»، «نوش آباد» Nūs-ābād در شمال غربی کاشان قرار دارد. «حسن نراقی» در کتاب «تاریخ اجتماعی کاشان» به نقل از کتاب «تاریخ قم» در مورد انوش آباد چنین می‌نویسد:

«یکی از اکاسره بدان ناحیت بگذشت. به چشمه که آنجاست فرود آمد. آن چشمه و موضع را خوش یافت. بفرمود تا بدانجا دیهی بنانهادند و «انوشاباد» نام کردند.^(۴)

۱- آثار باستانی آذربایجان، صفحه ۵۱۵

۲- ایالت انسان در شمال شرقی ایالت شوش قرار داشته است.

۳- نگاهی به خوزستان، صفحات ۶۶ و ۶۵ و مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحه ۲۵۹

۴- تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۲۵

شهرستان اورامانات یا پاوه Pāva(-e) منطقه‌ای کوهستانی است و در ۱۴۰ کیلومتری شمال غربی کرمانشاه قرار دارد. واژه «اورامانات» از «اورتن» (اورامان Ūrāmān) نام یکی از سرودهای دینی زرتشتیان گرفته شده است.^(۱)

هخامنشیان چون با ایالت «اوژ» که قسمتی از کهکیلیه (Koh - gīlūya(-e) امروزی را شامل می‌شده همجوار بوده‌اند، کشور «ایلام»^(۲) را به نام اوژ می‌خواندند. واژه «اوژ» ظاهراً نام طایفه و یا اسم محلی بوده. به قول مورخان یونانی، در ناحیه شرقی شهر کنونی اهواز، مردمانی به نام «اوکسی» ساکن بوده‌اند. این واژه یونانی شده اوژ است.

در زبان پهلوی، واژه «اوژ» پارسی به صورت «هووج» Hūj تلفظ شده و راولینسون، باستان‌شناس انگلیسی، بر این باور است که واژه «هجوستان و اجار»، مأخوذ از کلمه «هووج» پهلوی است و این اسم در فارسی «هوز» Hūz شده است.^(۳)

آبادی اوشان در شمال غربی گلندوک قرار دارد. در مورد علت نامیده شدن این آبادی به «اوشان» وجه تسمیه‌های زیر ذکر شده است:
— «اوشان» همان «آوشن» Avšan یا «آویشن» Avīšan گیاهی طبی است. اوشان نام دهی می‌باشد در کنار دره آهار که به مناسبت رویدن این گیاه در آنجا به این نام

۱- جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۸

۲- کشور «ایلام» در قدیم شامل خوزستان، لرستان (پشتکوه) و کوه‌های بختیاری بود (فرهنگ معین، صفحه ۱۲۲۴).

۳- مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحات ۲۵۹ و ۲۶۰

موسوم و شهرت یافته است.^(۱)

— چون این آبادی دارای آب بسیار زیاد می‌باشد، لذا آن را “آب افشان” نام نهاده‌اند که با تخفیف و بر اثر مرور زمان “اوشان” شده است.^(۲)

Ewḡāz -e tāza(-e)

اوغاز تازه

آبادی اوغاز تازه در فاصله ۴۲ کیلومتری شیروان و ۶۰ کیلومتری قوچان قرار گرفته است.

ده قبلی به واسطه زلزله سال ۱۳۰۸ هجری قمری خراب شد، بنابراین عده‌ای از مردم بر روی خرابه‌های قدیمی بنای جدید ساختند و ماندند. این آبادی همان نام قبلی خود را حفظ کرد و “اوغاز تازه” نام یافت.

در باره وجه تسمیه نام “اوغاز” روایات زیر ذکر شده است:

— عده‌ای معتقدند که “اوغاز” در اصل “آب خاز” بوده و آن نام محلی است در کنار دریای سیاه در ترکیه و مردم “اوغاز” را از آنجا کوچانیده و به محل فعلی آورده‌اند و این نام به تدریج به “اوغاز” تبدیل شده است.

— “اوغاز” در اصل “بغاز” Boḡāz بوده و “بغاز” به ترکی به معنی “گلو” است و چون در گلو و دهانه دره واقع شده به این نام موسوم گردیده است.

— محل “اوغاز” در قدیم باتلاقی و پراز نیزار بوده و “غاز” ḡāz در آبهای آنجا وجود داشته، بدین جهت به “اوغاز” موسوم شده و “اوغاز” در اصل “اوغاز” به معنی “لانه غاز” بوده است.

— “اوغاز” از “اوغوز” گرفته شده و آن طایفه‌ای از تراکم بوده است که به این حوزه حمله می‌نموده و وقتی که می‌خواستند بچه‌ها را بترسانند می‌گفتند “اوغوز گلدی”

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۲۴

۲- قصران (کوهساران)، صفحه ۴۳۹

یعنی «ترکمن اوغوزی آمد» و این نام از آنجا مانده است.^(۱)

اولان موران

مغولها قسمتهای اولیه سفید رود را که از کوههای پنج‌انگشت (بش‌یرماق) کردستان سرچشمه می‌گیرد به خاطر رنگ قرمز آن «اولان موران» به معنی «رودخانه سرخ» می‌گفته‌اند.^(۲)

Untāš - gāl

اون تاش گال

اون تاش گال یا «چغازنبیل» در ساحل کرخه در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی شهر شوش و ۲۳ کیلومتری جنوب هفت تپه، در فاصله کمی از رودخانه دز قرار دارد. زیگورات چغازنبیل مرکز و قلب شهر اون تاش گال است. «اون تاش گال»، پنجمین شاه از پادشاهان انشان و شوش، در قرن سیزدهم پیش از میلاد این شهر مقدس را بنا نمود و به همین سبب از این مکان به نام شهر اون تاش گال نام برده شده است.^(۳)

Ahar

اهر

شهرستان اهر از شمال به رود ارس، از شرق به مشکین شهر و مغان، از جنوب به تبریز و از مغرب به مرند محدود است. در مورد وجه تسمیه این شهر روایات زیر ذکر شده است: — واژه «اهر» در فرهنگها به نام درختی از تیره زبان گنجشک یاد شده است، که به سبب فراوانی در این ناحیه عمومیت پیدا کرده است.

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۱۶

۲- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۱۵

۳- روزنامه همشهری، شماره ۳۷۴

— عده‌ای از پژوهشگران «اهر» را با واژه «هر» و «هور» یکی می‌دانند. (۱)

Ahram

آهرَم

شهر اهرم مرکز شهرستان تنگستان در استان بوشهر می‌باشد. ایرج افشار سیستانی به نقل از دکتر سید جعفر حمیدی درباره‌ی وجه تسمیه «اهرَم» می‌نویسد:

واژه «اهرَم» تحریف شده «ارم» Eram به معنی باغ و بهشت است. دلیل آن وجود باغهای مرکبات و چشمه‌های آب فراوان در اطراف آن مخصوصاً در خائیز، چند فرسخی اهرم می‌باشد که مرکبات مخصوصاً نارنگی و لیموی ترش آن معروف است. (۲)

Ahvāz

اهواز

شهرستان اهواز مرکز استان خوزستان می‌باشد. رود کارون شهر اهواز را به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم می‌کند.

تا شهریور سال ۱۳۱۴ هجری شمسی اهواز را ناصری Nāserī می‌نامیدند. ولی در این سال طبق تصویبنامه هیئت وزیران وقت این اسم به «اهواز» تبدیل شد. (۳)

در مورد وجه تسمیه نام «اهواز» روایات زیر ذکر شده است:

— واژه «اهواز» یا «آهواز»، مرکب از دو جزو می‌باشد، جزو اول «آهو» Āhū به

معنی همان جانور زیبایی است که سرزمین خوزستان پرورشگاه آن بوده است.

پسوند «آز» به معنی جا و مکان است که رویهم واژه «اهواز» به معنی «جایگاه» و

مکان «آهو» است. (۴)

— «اهواز» در اصل «هرمز اردشیر» Hormoz Ardašīr نام داشته است. تبدیل

۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹ و نگاهی به آذربایجان شرقی، صفحه ۹۳۳

۲- نگاهی به بوشهر، جلد ۱، صفحه ۸۶۲

۳- فرهنگ معین، صفحه ۲۰۴

۴- شکرستان، صفحه ۶۳

نام «هرمز اردشیر» به «اهواز» بدین گونه بود که در زمان ساسانیان «خوزی‌ها» که یکی از طوایف اصیل ایرانی بودند و نام خوزستان از آنها گرفته شده در اراضی اطراف کارون و سدبندی‌های آن به کشت نیشکر و تهیه شکر می‌پرداختند و در این کار مهارت و پیشرفت بسیار به دست آورده، محصول شکر خود را به کشورهای دیگر نیز صادر می‌نمودند.

مرکز فعالیت آنها که شهر «هرمز اردشیر» بود در اواخر دوره ساسانیان به واسطه رونق کار آنها «خوجستان وازار» یا «بازار خوزستان» نامیده شد. پس از حمله عرب به ایران، اعراب «خوجی» را «خوزی» گفتند و آن را به جمع مکسر تبدیل کرده به صورت «اهواز» یعنی «خوزی‌ها» درآوردند. «خوجستان وازار» یعنی «بازار خوزستان» را «سوق‌الاهواز» نامیدند که بعداً «اهواز» شد.^(۱)

— اهواز از کلمات «خوز» Xūz و «اوز» که ایلامی شده «اوژ»^(۲) Ūj باشد گرفته شده است.^(۳)

Iberīyā

ایبریا

کوهها و زمینهایی که از دریای سیاه تا ساحل دریای خزر امتداد داشت و از سمت شمال محدود به کوه قفقاز بود، سابقاً «ایبریا» Iberīyā نامیده می‌شد. «ایبریا» نام تمام گرجستان است و وجه تسمیه آنکه «ایبری»^(۴) Iberī اسم قدیم کشور اسپانیا بوده است.

گویند چون مهاجرین اسپانیول به «ایبریا» آمده و در آنجا ساکن شدند به این نام

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۱۷۳

۲- به وجه تسمیه نام اوژ مراجعه شود.

۳- نگاهی به خوزستان، صفحه ۶۷

۴- ایبر Iber نام قومی است که در قدیم ساکن اسپانیا بودند و نام ایبری از آنها گرفته شده است.

منسوب شده است.^(۱)

Īza(-e)

ایذه

شهرستان ایذه بین شهرستانهای مسجدسلیمان و رامهرمز قرار دارد. ایذه یک شهر تاریخی است و آثاری از ادوار بسیار قدیم در آن به چشم می‌خورد. این شهر در روزگار ایلامیان «اسپیر» و در زمان هخامنشیان «آنزان» Anzān نامیده می‌شد. در عهد ساسانیان نیز «ایذه» نام داشته است. در زمان استیلای عرب «ایذج» Īzaj یا «ایدج» Īdaj نامیده شد.

در زمان اتابکان لر «مالمیر» Mālmīr (ملک امیر، مال امیر) خوانده می‌شد که تاکنون در بین مردم شهرستان اعم از شهری، روستایی و عشایری معمول و رایج است. نام مالمیر در شهریور سال ۱۳۱۴ شمسی به نام باستانی خود ایذه نامگذاری شد.^(۲)

در کتاب خوزستان، کهکیلویه و ممسنی درباره نام «ایذه» چنین آمده است: «ایذه» مرکز ولایت معروفی است. «ایجه» و «ایگه» به معنی «اریگ» و «ایج»، جای مسکن، محل زندگی و شهر و آبادانی است.^(۳)

Īrān

ایران

کشور ایران در جنوب غربی قاره آسیا قرار دارد. مسلم است که تا پانصد و اندی سال بعد از خروج اسکندر کبیر، این مملکت را ایران نمی‌نامیدند. از زمان «اردشیراول» پادشاه ساسانی اسم «ایران» مذکور و شایع شد و «ایران» نام قدیمی اراضی واقع در سمت شمال که رودخانه‌های سیحون و جیحون آنها را سیراب می‌سازد، بود.^(۴)

۱- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۷۹

۲- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۴۷ و جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۷

۳- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۸۱۳

۴- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۶۲

درباره نام «ایران» روایات زیر ذکر شده است:

— این نام مأخوذ از نام اقوامی از شعبه هند و اروپایی است که از عهد بسیار کهن به فلات ایران مهاجرت کرده‌اند و نام خود را «آریا» *Āryā* (آیریا) و محل سکونت خویش را «آریانا» *Aryānā* یا «آیریانا» یعنی «مسکن طوایف آریاها» می‌نامیدند. کلمه «آیریانا» به تدریج و طی مرور زمان تحریف شده و به لفظ امروزی «ایران» درآمده است. (۱)

— «ایر» در لغت به معنی «آزاده» است و جمع آن «ایران» به معنی «آزادگان» می‌باشد. (۲)

— در زبان‌های باستان آن را «آئیر» *Aer* می‌نامیدند که سپس با اندک سبکی «ایر» *Er* (با یاء مجهول) گردیده. بعد هم «ایر» *Ir* (با یاء معروف) شده؛ چون اینان سرزمین نشیمن خود را «ایران‌شهر» *Īrān - šahr* می‌نامیدند. همین کلمه است که امروز «ایران» شده است. (۳)

— نام «هوشنگ ابن سیامک» پسر «گیور مرزگرشاه» بوده، ولایت منتقل به او را به نام او «ایران» خواندند. (۴)

— طبق روایات ملی فریدون ممالک خود را بین سه پسر خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرد و ایران را که بهترین بخش بود به ایرج داد و ایران نام کرد، یعنی «شهر ایرج». سپس برادران برو حسد بردند و وی را بکشتند. (۵)

Īrān - šahr

ایران‌شهر

ایران‌شهر نام اول نیشابور بوده است. به «کشور ایران» نیز در عهد ساسانیان،

۱- جغرافیای مفصل ایران، صفحات ۴۲ - ۴۱

۲- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۷۷

۳- مقالات کسروی، صفحه ۱۷۲

۴- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۳۶

۵- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۳۴ و فرهنگ معین، صفحه ۲۰۶

”ایران‌شهر“ می‌گفتند.^(۱) اکنون ایران‌شهر نام شهری در استان سیستان و بلوچستان است. این شهر سابقاً ”بمپور“ Bam-pūr نامیده می‌شد، لیکن در شهریور سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویب‌نامه هیأت وزیران نام آن به ایران‌شهر بدل گردید.^(۲) واژه ”ایران‌شهر“ مرکب از دو جزو ایران^(۳) Irān و شهر Šahr می‌باشد. وجه تسمیه جزو اول آن معلوم است و جزو دوم یعنی ”شهر“ به معنی مملکت، کشور و شهر در این واژه‌ها به کار رفته است.

Irān - kūh

ایران‌کوه

ایران‌کوه به ارتفاع ۳۲۹۵ متر در یزد قرار دارد. نام این کوه از نام کشور ایران گرفته شده است.

Īravān

ایروان

شهر ایروان در حدود سال ۶۶۱ میلادی بنا شد و قرن‌ها بین ایران و عثمانی دست به دست می‌گشت. شاه عباس اول در سال ۱۰۱۳ هجری قمری این شهر را از عثمانیها گرفت. در جنگ‌های بین ایران و روس در زمان فتحعلیشاه به دست روسها افتاد و در سال ۱۲۱۸ هجری قمری به موجب عهدنامه ترکمن‌چای به دولت روسیه واگذار شد. در شهر ایروان مسجد زیبا و چند کاخ از آثار ایرانیان وجود دارد.^(۴)

در مورد وجه تسمیه نام ”ایروان“ روایات زیر ذکر شده است:
— نام ”ایروان“ مأخوذ از ”اروان“ (به کسر اول و دوم) ارمنی است. این واژه به معنی ”آشکار شدنی“ می‌باشد. به سبب آنکه از طوفان نوح نخستین سرزمینی که آشکار

۱- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۲

۲- فرهنگ معین، صفحه ۲۱۱

۳- به وجه تسمیه نام ایران مراجعه شود.

۴- لغت‌نامه دهخدا

— نام «ایروان» مأخوذ از نام پادشاه یا قهرمان افسانه‌ای موسوم به «اروند» یا پیشوای ارمنیان به نام «ارونت» یا «اروند» است که در نخستین سده میلادی به دست ایرانیان برافتاد. (۱)

Īlām

ایلام

شهرستان ایلام به مرکزیت شهر ایلام در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی در شرق و شمال شرقی «ده بالا» در منطقه‌ای که «حسین آباد» نامیده می‌شد و در جوار ساختمانهای به جا مانده از والی، بنا گردید و با توجه به سابقه تاریخی منطقه و تصویب فرهنگستان ایران ایلام نامیده شد.

در مورد وجه تسمیه نام «ایلام» روایات زیر ذکر شده است:
— ایلام واژه‌ای است مرکب از دو کلمه «ایل» و «ام» که به معنی «سرزمین بلند» می‌باشد. (۲)

— ایلام به قولی معنی «کوهستان» و یا «کشور طلوع خورشید» را می‌دهد.
— کلمه ایلام تحول یافته‌ی واژه «ایران» است. «ایران» یا «ایلام» به معنی «سرزمین آتش خدای» یا «آتش پرستان» بوده است. (۳)

Īlxiči

ایلخچی

ایلخچی از حاصلخیزترین و معروفترین آبادیهای بخش اسکو Oskū است که در ۳۲ کیلومتری جنوب غربی تبریز و ۱۱ کیلومتری شمال شرقی اسکو قرار دارد.
به خاطر وجود دسته‌ای از اسبان که در چمن این منطقه به چرا مشغول بودند و آنها را «ایلخی» Īlxi می‌گفتند، نام ایلخچی بر این منطقه نهاده شد. (۴)

۱- سفرنامه جکسن، صفحه ۳۴

۲- نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، صفحه ۱۰۳

۳- جغرافیای استان ایلام، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۵

۴- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۲۲۷

در ایام اسکندر "مکران" Mokrān را به واسطه نزدیکی به دریا اِکتیوفاجی می‌نامیدند که به سبب نقش عمده دریا در تغذیه اهالی بوده است. "ایکتیوفاجی" در زبان یونانی به معنی "ماهی خواران" است. (۱)



۱- نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۵۹ و مقدمه‌ی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۳

ب

Bāuj Xayl(-xeyl)

بائوج خیل

بائوج خیل (در غرب چالوس) در ۴ کیلومتری روستای عباس آباد قرار دارد. این روستا از طرف شمال به مشهدی سرا، از شمال شرقی به کرگاس و از جنوب غرب به شل محله محدود است.

خیل بائوج پس از ترک دیلمان، نقطه‌ای را که محل فعلی روستاست در خاک لنگا جهت اقامت مناسب تشخیص دادند. قبل از ورود مهاجران جدید، آبادی در آن مکان وجود نداشت و فقط نزدیکی به آبادی مشهدی سرا و بکر بودن زمینهای اطراف و وجود چشمه‌های مختلف آب شیرین، سبب انتخاب آن جهت سکونت گردید.^(۱) خاندان "بائوج" نام خود را بر آبادی جدیدالتأسیس نهاده‌اند.

Bābā - Abbās

بابا عباس

آبادی بابا عباس در کنار راه شوسه خرم آباد به طرهان، در دامنه سفیدکوه واقع شده است.

به سبب وجود مقبره معروف "بابا عباس" در آنجا به این نام منسوب شده است.^(۲)

Bābā - GurGur

بابا گرگر

روستای بابا گرگر در ۲۷ کیلومتری شمال شرق شهرستان قروه قرار دارد. این روستا

۱- لنگا، صفحه ۱۲۹

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۹۵

مدفن یکی از فرزندان بزرگوار امام موسی کاظم (ع) به نام امامزاده جلال‌الدین است.

در کنار امامزاده باباگرگر، تخته سنگی بزرگ به طول ۲۵۰ تا ۳۰۰ متر وجود دارد که از سطح زمین به طور متوسط نزدیک به ۳ تا ۴ متر ارتفاع دارد. این تخته سنگ از بالا شبیه به جانوری عظیم‌الجثه است که از ابتدای سر تا انتهای دم و درست در وسط آن یک شکاف سراسری بر روی بدنش وجود دارد. از آنجاکه در فاصله صد قدمی این تخته سنگ شبیه اژدها، هیچ نوع سنگ و یاکوهی وجود ندارد، لذا برای هر بیننده تازه‌واردی این تخته سنگ بسیار تعجب‌آور است.

مردم بومی منطقه در مورد فلسفه نام باباگرگر و وجود این تخته سنگ عقایدی دارند. براساس سنگ نبشته موجود در حرم امامزاده که به سال ۳۴۴ هجری قمری مکتوب شده و داستانهایی که سینه به سینه از بزرگان به مردم منطقه رسیده است، امامزاده جلال‌الدین در این محل مشغول عبادت بوده است که اژدهائی قصد حمله به وی و فرزندش را می‌کند. فرزند خردسال جلال‌الدین سراسیمه با لهجه ترکی فریاد می‌کشد «باباگوژگوژ» یعنی «بابا بین بین» و پدر که در حال نماز بوده با یک حرکت شمشیر او را تبدیل به تخته سنگی می‌کند و براساس همین عقیده ضربت شمشیر باعث شکاف سراسری در پشت جانور شده و او را تبدیل به سنگ می‌کند. امروز به مرور زمان نام «باباگوژگوژ» به «باباگرگر» تبدیل شده است.^(۱)

Bābol

بابل

بابل از مهمترین و بزرگترین شهرهای استان مازندران است که در ۴۰ کیلومتری غرب ساری قرار دارد. شهر بابل ابتدا دهکده‌ای به نام «بار فروش» Bār forūš بوده است و به علت موقعیت خاص جغرافیایی، نزدیکی به دریا، وجود جنگلهای انبوه در

جنوب، آب و هوای معتدل و خاک خوب به سرعت توسعه یافته است.
در سال ۱۳۱۱ شمسی نام شهر به دلیل اینکه رودخانه بابل در غرب آن جریان دارد
به «بابل» تغییر نام داد.^(۱)

Bābel

بابل

شهر قدیمی بابل در بین‌النهرین قرار دارد و خرابه‌های آن در ساحل فرات، در ۱۶۰
کیلومتری جنوب شرقی بغداد واقع است.
شهر بابل روزگاری به تصرف کوروش بزرگ درآمد و خشایارشا آن را خراب
کرد.^(۲)

بابل را در زبان بابلی Bā-bi-lu به معنی باب‌ایل، باب‌الله یا دروازه خدا نامیده‌اند.
شهر بابل را از آن جهت بدین نام خواندند که خدا در آنجا زبان همه ساکنان زمین را
مخلوط کرد.^(۳)

Bābol - sar

بابلسر

بابلسر در ۱۸ کیلومتری شمال بابل Bābol در کنار دریای خزر و مصب رود بابل
قرار دارد.^(۴)
— این شهر سابقاً «مشهدسر» Mašhad-sar نامیده می‌شد. اما در زمان رضاپهلوی
مشهدسر به «بابلسر» تغییر نام داد.^(۵)

۱- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸ و اطلاعات سالانه شماره ۶، صفحه ۶۲۲

۲- فرهنگ معین، صفحه ۲۲۴

۳- برهان قاطع، صفحه ۲۰۲

۴- فرهنگ معین، صفحه ۲۲۵

۵- راهنمای شمال ایران، صفحه ۱۳۰

باتلاق گاوخونی در جنوب شرقی اصفهان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام باتلاق گاوخونی روایات زیر ذکر شده است:

— نام این باتلاق در کتب قدیمی به صورت “گاوخوانی” و “گاوخانه” آمده که به معنی چاه بزرگ است.

— ساکنین روستاهای اطراف به این باتلاق “گوخونی” آخر آب گور خونی می‌گویند و عقیده دارند تعداد زیادی از مشتاقان شکار گورخر به کام آن فرو رفته‌اند.^(۱)

باجگیران

Bāj-gir-ān

باجگیران در ۸۴ کیلومتری شمال قوچان قرار دارد. محل فعلی باجگیران قبلاً “بردر” نامیده می‌شد. چون کالاها از شوروی به ایران از راه “باجگیران” حمل می‌شد، به منظور کنترل عبور و مرور از مرز، کاروانسرای در محل فعلی باجگیران که هنوز هم وجود دارد ایجاد گردید و از هر عابری که می‌خواست به روسیه برود یک ریال باج و گمرک گرفته می‌شد. در آن زمان باج و خراج رواج داشته است و به مرور پس از ایجاد ساختمانهای جدید به “باجگیران” معروف شده است.^(۲)

باختران

Bāxtarān

پس از پیروزی انقلاب و استقرار حکومت جمهوری اسلامی، نام کرمانشاه را برداشتند و باختران را به جای آن نهادند.

واژه “باختر” Bāxtar در بنیاد به معنی سوی شمال است. در سروده‌های کهن پارسی، گاه در معنی “برآمد جای خورشید” نیز به کار برده شده است. این واژه در اوستا

۱- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۹
۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۲۲ و سفرنامه جکسن، صفحه ۲۸۱

”باختر“ یا ”اپاخذر“ است.

در اندیشه‌های ایرانی، باختر و سرزمین‌هایی که در آن سوی جای دارند، گجسته و بنفرین شمرده شده است. باختر سرزمین تیرگی‌ها و خیرگی‌هاست، جایگاه دیوان و ریمنان است. دوزخ نیز، آن رنجگاه گناهکاران و تردامنان، در آنجاست. بادی که از آن سوی می‌وزد، باد باخترین، زهرآگین و زیانبار و توفان‌خیز است. ”باختر“ در لغت به معنی غرب می‌باشد.^(۱)

Bāxarz

باخرز

باخرز امروز بخشی است از شهرستان مشهد که به نام ”طیبات“ Tayyebāt (تایباد Taybād) خوانده می‌شود و در مرز افغانستان جای دارد. اصل این واژه را ”بادهرزه“ می‌دانند؛ زیرا جای وزیدن باد شدید موسمی است.^(۲)

Bādān - Fīrūz

بادان فیروز

بادان فیروز نام سابق اردبیل است. بنای اولیه شهر اردبیل را منسوب به ”فیروز“ Fīrūz پادشاه ساسانی در سده پنجم میلادی (۴۸۴ - ۴۵۹ میلادی) می‌دانند. چون این شهر به دستور او بنا گردیده بنابراین به نام ”بادان فیروز“ Bādān-Fīrūz، ”باذان فیروز“ Bāzān-Fīrūz، ”آبادان فیروز“ Ābādān-Fīrūz به معنی شهری که فیروز آباد نمود خوانده شده است.^(۳)

Bādrūd

بادرود

شهر بادرود در ۶۰ کیلومتری شرق شهرستان کاشان در کنار جاده ترانزیتی

۱- مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحات ۲۷۸ - ۲۷۷

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۲

۳- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷ و برهان قاطع، صفحه ۲۰۶ و فرهنگ معین، صفحه ۲۲۷

تهران - بندرعباس قرار دارد. این شهر در ۳۰ کیلومتری شمال غرب نطنز و ۵۰ کیلومتری شمال شرق اردستان واقع شده است.

نام قدیم بادرود Badrud، "باد" Bad بوده که از چهار عنصر اصلی آب، باد، خاک، و آتش است که نزد ایرانیان قدیم مقدس و محترم شمرده می شد و در مقطع تاریخی نامشخص، پسوند "رود" به آن افزوده شده است.^(۱)

Bādōis

بادغیس

بادغیس ناحیه‌ای از هرات است که دارای قرای بسیاری می باشد. واژه "بادغیس" در اصل "بادخیز" بوده است، زیرا بادهای بسیاری در آن می وزیده است.^(۲)

Bārforūs

بارفروش

شهر بابل Babol در نیمه قرن هشتم "بارفروش ده" نام داشت. چون اجناس و محصولات دهستانهای اطراف در آنجا به فروش می رسید از این جهت "بارفروش ده" نامیده شد. سپس در زمان سلطنت شاه عباس صفوی شهری به نام "بارفروش" پدید آمد.^(۳)

Bāzār-e Xūz-estān

بازارخوزستان

شهر اهواز Ahvaz در زمان ساسانیان اهمیت خاصی داشته و هرمزاردشیر Hormoz Ardasir خوانده می شد.

در اواخر دوره ساسانیان به واسطه مرکز فعالیت و رونق کار در هرمزاردشیر آنجا را

۱- روزنامه همشهری، ۱۳۷۲/۵/۷

۲- برهان قاطع، صفحه ۲۱۱

۳- مازندران جغرافیای تاریخی و اقتصادی، جلد ۱، صفحه ۱۲۶ و جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸

”بازار خوزستان“^(۱) نامیدند.^(۲)

Bāsaīdu

باسعیدو

باسعیدو بزرگترین روستای جزیره قشم می باشد. باسعیدو را ”بسیدو“، ”باسیدو“ و ”باباسعید“ هم می نامند.

در مورد نام باسعیدو دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:

— در ابتدای ورود اعراب ”بنی معین“، طایفه ای دیگر از اعراب به نام اعراب ابوسعید Abu-said در قسمت مغرب جزیره سکنی می گزینند که به همین سبب به نام ”باسعیدو“ مشهور می شود.

واژه ”بسیدو“ یا ”باسعیدو“ گویا از نام ”بسیدو“ یا ”باسادور“ (باسادور به معنای مقرر سفیر) مشتق شده است.^(۳)

Bālā - rūd

بالارود

نویسنده کتاب ”جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان“ درباره وجه تسمیه نام رودخانه بالارود چنین می نویسد:

نام این رودخانه در میان مردمی که اطرافش زندگی می کنند ”بلارود“ است و گمان می شود به واسطه طغیان رودخانه حوادث شومی برای طوایف اطراف آن به وجود آمده و به این نام معروف شده است.^(۴)

Bālā - grive

بالاگریوه

بالاگریوه شامل دو بخش ”ملاوی“ و ”ویسیان“ می باشد. از شمال به خرم آباد و از

۱- برای اطلاع بیشتر به وجه تسمیه نام خوزستان بازار مراجعه شود.

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۱۷۳

۳- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحات ۲۰۰ و ۱۹۹

۴- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۸۸

جنوب به بخش الوار گرمسیری (خوزستان) محدود می‌شود. وجه تسمیهٔ بالاگریوه ممکن است از آن جهت باشد که «گریوه» به معنی دشت است و چون «ملاوی» و «ویسیان» تماماً کوهستانی هستند و بلندتر از دره «کره گاه» و «خرم آباد» واقع شده‌اند، به این نام معروف شده است.^(۱)

Bālemān

بالمان

بالمان در ۳ کیلومتری غرب آستانه قرار دارد. بالمان مرکب از دو کلمه «بال» و «مان» است. یکی از معانی بال در ترکی جغتایی عسل می‌باشد و مان مأخوذ از میهن و در فارسی به معنی خانه است. اگر کلمه را مرکب از ترکی و فارسی دانسته باشیم می‌توانیم بگوئیم «سرزمین عسل» و این ترکیب بهترین معنی را از جهت موقعیت جغرافیایی دربردارد. زیرا ده بالمان در پای کوه «راسوند» قرار گرفته و عسل این ناحیه به خوبی و کثرت معروف است.^(۲)

Bāna(-e)

بانه

شهرستان بانه در شمال غربی استان کردستان و مشرق عراق قرار دارد. در مورد وجه تسمیهٔ نام بانه روایات زیر ذکر شده است:
— وجه تسمیه بانه را از کلمهٔ کردی «بان» Bān به معنی پشت بام می‌دانند و علت آن وجود ارتفاعات اطراف شهر بانه است، چون ارتفاع ۱۵۲۵ متری شهر و ارتفاعات اطراف آن سبب شده که مردم برای رسیدن به شهر، مسافت زیادی را روی نقاط سربالا طی نمایند؛ مثل اینکه به پشت بام می‌رفته‌اند.^(۳)
— کلمه بانه در معنی به «اردو» گفته می‌شود و آن را بدین صورت معنی کرده‌اند:

۱- جغرافیای استان لرستان ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۶

۲- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۸۶

۳- جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۵۷۲

مثل «بانه مازو» یا «بانه کاری» که گروه‌های متشکلی از زنان و مردان و نیز دختران و پسران برای چند روزی آبادیهای خود را ترک می‌گویند و دسته‌جمعی چند شبانه‌روز بدون مراجعه به منزل، به چیدن «مازو» Māzū که یک محصول جنگلی است و یا چیدن پشم احشام و به چرا بردن آنها می‌پردازند. در این مدت محلی را که در آن اطراق می‌کنند «بانه‌مر» (اردوی احشام) و یا «بانه‌مازو» (اردوی مازو) می‌نامند کلمه «بانه کاری» به معنی زندگی و کارسیار هم مصطلح است.^(۱)

— بانه در لغت به معنی پادگان است و درباره‌ی وجه تسمیه آن گفته‌اند که چون این شهرستان دارای دو قلعه بزرگ بوده، از اینرو به آن بانه گفته‌اند.^(۲)

Bāvi

باوی

دهستان باوی در شرق بهبهان قرار دارد. در سابق دو بلوک بوده یکی در شمال به نام «کوه‌مره» و دیگری در جنوب به نام «باشت» که پس از استیلای طوائف «باوی» تمام این خاک یکی شده و به نام «باوی» معروف شده است.^(۳)

Bojnūrd

بجنورد

بجنورد از مشرق به شهرستان شیروان و قوچان، از جنوب به شهرستان اسفراین و سبزوار و از مغرب به شهرستان گنبدکاووس و شهرستان شاهرود محدود است. مرکز این شهرستان شهر بجنورد است که در دامنه کوه آلاداغ قرار گرفته است. بجنورد در اصل بیژن‌گرد Bīzāngerđ یعنی شهر بیژن بوده و «گرد» Gerd به معنی شهر و آبادی می‌باشد. بیژن‌گرد بعدها به «بوزن‌گرد» و «بوزن‌جرد» و سپس به بجنورد تغییر شکل می‌یابد.^(۴)

۱- جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۵۷۲ و جغرافیا و تاریخ بانه کردستان، صفحه ۴۹

۲- جغرافیای استان کردستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۸۸

۴- راهنمای خراسان، صفحه ۱۸۶

بحرین در کرانه جنوبی خلیج فارس از تعدادی جزایر کوچک تشکیل شده است. بحرین تا سال ۱۸۲۰ میلادی متعلق به ایران بود، سپس زیر نفوذ انگلستان قرار گرفت و در سال ۱۳۴۹ شمسی (۱۹۷۱ میلادی) مستقل شد.^(۱)

وجه تسمیه این جزایر، ناشی از موقعیتی است که آنها بین دو ساحل دریایی «خلیج فارس» Xalīj-e Fārs و «بحر عمان» Bahr-e Omān دارند.^(۲)

دریای خزر را در بعضی کتب و نوشته‌ها «بحر خزر»^(۳) نوشته‌اند. واژه عربی «بحر» به معنای دریا است.

بخارا پایتخت سامانیان، امروز جزو جمهوری ازبکستان Ozbak-a(-e)stan است. بخارا یکی از بزرگترین شهرهای شمالی خراسان قدیم بود که در زمان پادشاهان قاجار از کشور ما به تدریج بریده شد و به تصرف دولت روس تزاری درآمد.^(۴)

درباره وجه تسمیه نام بخارا روایات زیر ذکر شده است:
— واژه بخارا به نقل ارباب لغت، مشتق از «بخار» و کنایه از بسیار علم است چون در آن شهر علماء و فضلاء بسیار بوده‌اند، به همین سبب بدین نام موسوم شده است.^(۵)

۱- اطلاعات عمومی گنجیه‌های دانش، صفحه ۱۶۵

۲- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۴۴۳

۳- به وجه تسمیه نام دریای خزر مراجعه شود.

۴- راهنمای مشهد صفحات ۱۷ و ۲۲

۵- برهان قاطع، صفحه ۲۳۸

— نام بخارا بعید نیست مأخوذ از Buxar شکل ترکی مغولی کلمه سانسکریت “ویهارا” Vihāra به معنای دیر و معبد باشد. جوینی همین قول را در قرن هفتم نقل کرده است چه در بخارا یا نزدیک به آن حوالی معبد بودایی وجود داشته است.^(۱)

— اصل کلمه بخارا، “کوه خوران” بوده است. پس از مدتی “ه” و “واو” و “ن” حذف شده و کوه خوران تبدیل به “کخارا” گردیده است. بعد از آن “ک” مبدل به “ب” شده و واژه “بخارا” به وجود آمده است.

— “فاخره” که آن را به پارسی “بخارا” خوانند؛ از بهر آنکه شهر بخارا بر همه شهرها روز قیامت “فخر” کند.^(۲)

Borāz - ĵān

برازجان

برازجان در سر راه بوشهر به شیراز و در ۷۰ کیلومتری شمال آن واقع است. چون در اطراف این محل گراز Gorāz فراوان بوده از اینرو آنجا را “گرازدان” Gorāz-dān گفته‌اند. بر اثر گذشت زمان به تدریج “گرازان” Gorāz-an و بعد “برازجان” شده است.^(۳)

Borj-e Šāhpūr

برج شاهپور

“عسکر مکرم” Askar-e mokarram را شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارت کرده و آن را “برج شاهپور” خوانده است.^(۴)

Bardsir

بردسیر

شهرستان بردسیر در جنوب شهرستان کرمان قرار دارد؛ از شرق به شهرستان بم، از

۱- برهان قاطع، صفحه ۲۳۸

۲- خراسان بزرگ، صفحات ۴۵ و ۴۳

۳- ایران و مسئله ایران، صفحه ۲۸۴

۴- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۲۶

جنوب به شهرستانهای بافت و جیرفت و از مغرب به شهرستان سیرجان محدود می‌شود.

بنای شهر بردسیر را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهند که آن را به نامهای «به اردشیر» Beh-Ardašir یا «وه اردشیر» نامیده و بعد از هجوم اعراب «بردسیر» خوانده شده است.^(۱)

Barda'

بردع

شهر بردع^(۲) را «نوشابه» آباد کرده است. در ابتدا آن را «بردم» Bardam می‌نامیدند، سپس در زمان سکندر آنجا را بردع و بردعه Bardaa نام نهادند.

در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:
— حمزه اصفهانی می‌نویسد: «بردعه» معرب «برده‌دار» است که در فارسی به معنی «موضع اسیر» است، زیرا یکی از پادشاهان ایران اسیرانی از ارمنیه آورد و بدانجا مقیم ساخت.

— بردع معرب Partav (پهلوی = پارت) است.^(۳)

Bardam

بردم

شهر «بردع» Barda در ابتدا بردم نامیده می‌شد.^(۴)

Barzāvand

برزاوند

برزاوند در جنوب اردستان قرار دارد. ظاهراً برزاوند مرکب از واژه‌های «برز»

۱- جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

۲- بردع در قدیم مرکز آران بود (فرهنگ معین، صفحه ۲۵۳)

۳- برهان قاطع، صفحات ۲۵۳ و ۲۵۲

۴- به وجه تسمیه نام بردع مراجعه شود.

Barz و «آوند» Āvand است. واژه نخست به معنی زراعت و کشت و لغت دوم به معنی جای و ظرف است. این واژه در مجموع انبار غله معنی می‌دهد. وجه تسمیه از این نظر است که برزاوند نسبت به بلوک «سفلی» و «علیا» حاصلخیزتر است. (۱)

Bors

برس

روستای برس در حاشیه جنوبی جاده آسفalte تربت حیدریه به کدکن قرار دارد و فاصله آن تا شهر ۶۵ کیلومتر است.

در مورد وجه تسمیه بورس برخی به نقل از پیروان قوم گویند: چون در قدیم در این محل حصیر بافته می‌شده اینجا را «برس» و «بورس» خوانده‌اند. این وجه تسمیه با معنی لغوی «برس» هماهنگ است. (۲)

Barsayān

برسیان

دهکده برسیان در ۴۲ کیلومتری شرق اصفهان قرار دارد. سکنه آنجا نام روستا را «بیسیون» می‌خوانند.

عده‌ای معتقدند «سیان» Sayān به معنی عشقه Ašaša(-e) و پیچک Pic-ak است و شاید در آن حدود گیاه مزبور می‌روئیده است که به این نام خوانده شده است. (۳)

Barfiyān

برفیان

برفیان در ۲۷ کیلومتری شمال الیگودرز قرار دارد. کسروی می‌نویسد: «برفیان به معنی دیه برف یا بنگاه برف است.» (۴)

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۳۶

۲- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۲۹۷

۳- آثار ملی اصفهان، صفحه ۸۱۴

۴- نامه کمره، صفحه ۱۶

بروجرد از شمال به شهرستان ملایر، از جنوب و جنوب غربی به شهرستان خرم آباد، از شمال غربی به شهرستان نهاوند، از جنوب شرقی به شهرستان الیگودرز و از شرق و شمال شرقی به شهرستان اراک محدود می‌شود.

بروجرد در گویش لری «وروگرد» و در لهجه محلی بروجردی «ورویرد» نامیده می‌شود. (۱)

درباره وجه تسمیه این شهر به بروجرد روایات زیر ذکر شده است:
— زمانی که یزدگرد سوم در جنگ نهاوند از اعراب مسلمان شکست خورد، سپاهیان متواری و دوباره در محل بروجرد (براوگرد) جمع می‌شوند. بدین مناسبت آنجا را «بروگرد» نامیدند که پس از معرب شدن «بروجرد» شده است. (۲)
— بروجرد تغییر یافته «ویروگرد» است. «ویرو» یکی از حکام اشکانی بوده و این محل را او ساخته است. (۳)

— بروجرد را از بناهای فیروز ساسانی می‌دانند و کلمه بروجرد تصحیف «فیروزگرد» یا «پیروزگرد» است که این کلمه به واسطه کثرت استعمال به «بروجرد» تبدیل شده است. (۴)

— بروجرد در اصل «براوگرد» بوده، زیرا به علت وجود آتشکده و یا سرسبزی جلگه، مردم در این سرزمین «گرد» آمده‌اند و کم‌کم این کلمه از کثرت استعمال، «بروجرد» شده است. (۵)

— بروجرد مرکب از دو واژه «بر» Bar به معنی میوه و «گرد» Gerd به معنی شهر

۱- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷

۲- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷ و تاریخ بروجرد، صفحه ۷ و جغرافیای شهرستان بروجرد، صفحات ۸ و ۱۰

۳- تاریخ بروجرد صفحه ۸ و جغرافیای شهرستان بروجرد صفحات ۸ و ۱۰

۴- تاریخ بروجرد، صفحه ۸ و جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷

۵- تاریخ بروجرد، صفحه ۷

است. پس در مجموع به معنی شهر میوه می‌باشد. زیرا در اطراف آن میوه و باغات فراوانی وجود دارد و بعداً کلمهٔ «بروگرد» تبدیل به «بروجرد» شده است. استاد سعید نفیسی، در این مورد چنین می‌نویسد: «کلمهٔ بروجرد در اصل، «بروگرد» بوده است. کلمهٔ «گرد» تبدیل به «جرد» شده و در اینجا به معنای بنیاد گذاشتن و ساختن به کار رفته است. کلمهٔ «برو» در اول نام بروجرد، از ریشهٔ «بروبار» به معنی میوه آمده است.»^(۱)

Borujen

بروجن

شهر بروجن حد واسط شهرهای قمشه و شهرکرد واقع شده و با هریک از این دو شهر ۶۰ کیلومتر فاصله دارد.

در مورد وجه تسمیهٔ این شهر اقوال متعددی به شرح زیر ذکر شده است:

— به یک روایت شهر بروجن به واسطهٔ داشتن قلعه‌های متعدد با برجهای بلند که ساکنین آن به منظور نگهبانی از محصولات و دامهای خود ساخته بودند، «برجی‌ها» یا «اورجی‌ها» (به معنی محلی با برجهای متعدد) نام داشته که به مرور زمان «اورجن» و بعد «بروجن» شده است.^(۲)

— به روایت دیگر، ساکنین اولیهٔ این شهر گروهی از طایفه «اوره‌ای» ساکن بخش لردگان بوده‌اند که بر اثر جنگ و ناامنی ناچار به فرار از موطن اصلی خود شده و در این مکان توطن یافته‌اند. این مردم را «اوره جسته» به معنی اوره‌ای‌های گریخته نامیدند که بعدها این کلمه به «اوره جسته» و «اورجن» و «بروجن» تغییر نام یافته است.^(۳)

۱- جغرافیای شهرستان بروجرد، صفحات ۸ و ۱۰ و دورنمایی از شهرستان بروجرد یا تذکرة حسین حنین، صفحه ۱۹ و تاریخ بروجرد، صفحه ۷

۲- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۱

۳- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۱ و سفری به دیار ناشناخته، صفحه ۲۷

Bozčalu

بزچلو

این آبادی در اراک قرار دارد. دو روایت در مورد نام بزچلو به شرح زیر ذکر شده است:
— «بزچلو» نام طایفه‌ای مشهور بین طوایف ترکمان است که بعد از اسکان نام خود را به محل داده‌اند. (۱)
— «بزچلو» نام یکی از ایلات آذربایجان است که به این محل کوچانده شده‌اند. (۲)

Bozijān

بزیجان

ده بزیجان در ۳۶ کیلومتری شمال خمین قرار دارد. احمد کسروی درباره‌ی واژه بزیجان می‌نویسد:
«بزیان» دیهی در بیرون خمین است که در دفترها «بزیجان» می‌نویسند و معنی آن دیه بز می‌باشد. (۳)

Bastak

بستک

بستک از شمال به شهرستان لار، از جنوب به بندر لنگه، از مغرب به استان فارس و از مشرق به بندر عباس و بندر خمیر محدود است.
وجه تسمیه «بستک» بدین لحاظ است که در زمان قدیم زندان یکی از سلاطین در همین محل قرار داشته است. (۴)

Bastām

بسطام

بسطام، واقع در ۶ کیلومتری شمال شرقی شاهرود، از شهرهایی بوده که در دوره

۱- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرچنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۸۹

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۲، صفحه ۳۸

۳- نامه کمره، صفحه ۱۹۵

۴- شناخت جامعه روستایی هرمزگان، صفحه ۱۷

ساسانیان اهمیت فراوانی داشته است. این شهر از قرن دوم و سوم هجری به برکت وجود «بایزید بسطامی» مورد توجه عارفان و دانشمندان قرار گرفت.
گویند از بناهای «بسطام خالوی خسروین هرمزبن نوشیروان» است.^(۱)

Bešāpūr

بشاپور

حکمای فارس تمامی ممالک فارس را پنج قسم^(۲) ساخته بودند و هر قسم را «کوره» یا «خوره» Xorra نام نهادند.
کوره «شاپور» Šāpūr را شاپورین اردشیر بابکان عمارت کرد و به نام خود «بشاپور» خواند که اصل آن «بناء شاپور» است.^(۳)

Bošrūya(-e)

بشرویه

بشرویه در ۱۰۷ کیلومتری جنوب غربی شهر فردوس در استان خراسان قرار دارد.
گویند «بش» گیاهی است که در این محل می‌روید و نام «بشرویه» از این گیاه گرفته شده است.^(۴)

Bāsra(-e)

بصره

بصره از شهرهای بزرگ و نامدار شهرستان دورق خوزستان بوده و در کرانه اروندرود واقع شده است. در مورد وجه تسمیه نام بصره چنین آمده است:
— در فتوحات اسلامی این شهر مرکز سپاه گردید و گروهی از قبایل حجاز در ریگزار کنار این شهر مسکن گزیدند و آنجا و آن سپاه را «جندالبصره» یعنی سپاه ریگزار یا سپاه متوقف در ریگزار نام دادند. بعدها شهر نامدار «وهیشت اردشیر»، به نام

۱- ریاض السیاحه، صفحه ۵۱۸

۲- کوره اردشیر-کوره استخر-کوره داراب-کوره شاپور-کوره قباد

۳- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۹۰

۴- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۷۸۳

«بصرة الجند» خوانده و بعدها مخفف شده، «بصره» نام گرفت.^(۱)
 — از بابت سختی سنگ و سنگریزه های آن، عربها آنجا را «بصره» نامیدند.^(۲)

Baṣ - dād

بغداد

بغداد پایتخت کشور عراق، سابقاً پایتخت خلفای عباسی بوده است. در دوره هخامنشی تمامی خاک عراق تحت تسلط ایران بود.

در مورد وجه تسمیه نام بغداد چنین نویسند:
 — بغداد مرکب از دو جزو «بغ» Baṣ و «داد» Dād می باشد و در مجموع به معنی خداداده، و خدا آفریده است.^(۳)

— «بغ» در پهلوی و فارسی در اصل به معنای بخشنده و خداوند است. بغداد به معنای داده یا آفریده بغ (مهر یا مانی؟) است.^(۴)

— بغداد در اصل «باغ داد» بوده و «باغ» به معنی بستان و «داد» به معنی بانی و آبادکننده اش بود.

— واژه بغداد در اصل «باغ داد» بوده است، به سبب آنکه انوشیروان هفته ای یکبار در آن باغ بارعام می داد و به دادرسی مظلومان می پرداخت. این واژه به کثرت استعمال بغداد شده است.^(۵)

— شخصی از سوی شرق هدیه ای برای «کسری» آورده بود و این موضع را کسری بدو عطا کرد. چون وی بت پرست بود به عقیده خودش گفت «بغ داد» یعنی بت مراد او.^(۶)

— حمزه بن حسن گوید: این اسم فارسی است و مقرب از «باغ» و «داد»، چه بعضی

۱- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۹۱

۲- گنج دانش، صفحه ۲۱۲

۳- برهان قاطع، صفحه ۲۸۹

۴- چهارسو و نگرشی ...، صفحه ۱۱۹

۵- برهان قاطع، صفحه ۲۸۹

۶- گنج دانش، صفحه ۲۲۴

از زمین شهری که منصور بنا کرد، باغی بود از مال شخصی که نامش "داد" بوده لهذا بغداد گفتند.

—بغداد نام بتی است و "داد" به معنی "عطا کرد" آمده است. (۱)

Baḍdād-ī

بغدادی

بغدادی نام دهی از توابع دوراخور یکی از دهستان‌های تابعه اراک است و این آبادی در ۴۹ درجه و ۴۵ دقیقه طول و ۳۴ درجه و ۲ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد. واژه "بغدادی" مأخوذ از کلمه بغداد شهر قدیمی ایران و پایتخت آل‌عباس و مرکز کشور عراق فعلی است. (۲)

Bakeš

بکش

دهستان بکش از شمال به دهستان رستم، از جنوب و غرب به ارتفاعات ماهور میلانی، و از شرق به منطقه کوهستانی دشمن زیاری محدود می‌باشد. وجه تسمیه دهستان "بکش" از طایفه بکش از ایل ممسنی گرفته شده که در این دهستان سالیان دراز اسکان یافته‌اند. (۳)

Balāš - Jerd

بلاشجرد

۱- بلاشجرد معرب "بلاشگرد" Balāš-gerd می‌باشد. بلاشجرد در فاصله چهارفرسخی مرو قرار دارد. بنای آن را به "بلاش بن فیروز" یکی از پادشاهان ساسانی نسبت می‌دهند. (۴)

۱- گنج دانش، صفحه ۲۲۴

۲- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۹۰

۳- ممسنی و بهشت گمشده، صفحه ۳۵

۴- برهان قاطع، صفحه ۲۹۶

بلخ یکی از شهرهای باستانی معروف خراسان قدیم بوده که بر سر راه خراسان به ماوراءالنهر قرار داشته است. اکنون قسمتی از آن ایالت جزو خاک افغانستان می باشد. (۱)
 واژه بلخ در اصل "بالها"، "باله" و "پهله" بوده که تماماً از یک ریشه مشتق می شوند و معنی شهر بزرگ را می دهد. (۲)
 در کتاب "چهارسو" به نقل از "تاریخ بلعمی" در مورد نام بلخ چنین ذکر شده است:

"و گیومرث را برادری بود که به یک اشکم آمده بودند و هردو یکدیگر را سخت دوست داشتندی. گاهی این به براو آمدی و گاهی او به بر این، گیومرث گرد جهان گشتی و آبادانی همی کردند و آنجای که آبادان کرده بود فرزندان را بنشاندی و سیاح بودی نه بر حر (نه مدحر - برخیره - نه خیره - یاداشت مصحح) گاهی سوی فرزندان خویش شدی و گاهی سوی فرزندان آدم نزد آن گروه که مهتر ایشان "قینان بن انوش" بود، به دیدار برادران و گروه خویش پس دیر بر آمده بود که برادر، گیومرث را ندیده بود، برخاست و به دماوند آمد و فرزندانش را پرسید که پدرتان کجاست؟ ایشان سوی مشرق نشان دادند و گفتند وی آنجا شهر می کند با گروهی فرزندان و دیر است تا او بدان کار اندر است، و برادر گیومرث به نشان برفت تا بدان جای رسید و گیومرث از کردن آن شهر پرداخته بود. از دور شخصی دید که همی آید. بدان فرزندان گفت کسی از شما غایب است؟ گفتند نه، گفت پس آن که شاید بودند که از دور همی آید؟ از آن پسران یکی گفت مگر آن یکی است از مرده (یکی است مرد) به حیلتی آمده است. گیومرث زود آن سلیح که بدان حرب کردی برگرفت و روی بدان شخص نهاد، چون لختی شده بود برادر را بشناخت. پسری بدنباله او همی شد و همی گفت ای پدر این دشمن است. گیومرث همی گفت

۱- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۴ و فرهنگ معین، صفحه ۲۷۵

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۴

دشمن نیست که برادر من است، و به سریانی گفت و سریانی به تازی آمیخته است و حروفهاش به یکدیگر نزدیک است. گیومرث گفت: «بل اخ لی»، یعنی «برادر من است»، پس آن شهر را «بلخ» نام نهادند و بر آن لفظ که گفته بودند^(۱).

Beloxt

بلخت

بلوچستان Balūč-estān سابقاً «بلخت» نامیده می‌شد. اهالی گویند نام ما اول «بلخت‌ده» بود به معنی لخت به دنیا آمدم و در دنیا نیز استطاعت پوشیدن لباس را نداریم. کلمه بلخت از کثرت استعمال «بلوچ» شده است.^(۲)

Balddat -o- Sālehin

بلدة الصالحین

«شهداد» Šah-dād سابقاً خبیص Xabis نامیده می‌شد، اما بعد از مدتی ملقب به «بلدة الصالحین» شد.

شاید تغییر نام قدیمی خبیص از زمان مسلمان نمودن منطقه باشد.^(۳)

Balūč - estān

بلوچستان

استان سیستان و بلوچستان از نظر مساحت، سومین استان کشور به شمار می‌رود که از دو منطقه کاملاً متمایز «سیستان» و «بلوچستان» تشکیل شده است. این وجه تمایز شامل اوضاع جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی منطقه است.

در باره وجه تسمیه نام بلوچستان روایات زیر ذکر شده است:

— کلمه بلوچستان از زمانی به این سرزمین اطلاق شده که طوایف «بلوچ» Balūč در آن سکنی گزیده‌اند.^(۴)

۱- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۲۳

۲- بلوچستان، صفحه ۱۴

۳- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۸۷

۴- مقدمه‌یی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۴ و جغرافیای مفصل ایران، صفحه ۷۹

بلوچستان از کلمهٔ «بلوچ» و پسوند «ستان» به معنای جا و منطقه تشکیل شده که به معنای جا و منطقه‌ای است که بلوچ‌ها در آن سکونت دارند.^(۱)

— «بلوچ» Balūč یا «بلوس» نام کوهی است که ولایت به آن نام موسوم شده است.^(۲)

— می‌گویند اسم ما در اول «بلخت ده» بوده و کلمه بلخت از کثرت استعمال «بلوچ» شده است.^(۳)

کلمهٔ بلوچ را بعضی از نویسندگان، فارسی شدهٔ «بلوص» می‌دانند که نام یکی از پادشاهان بابل بوده و این نام با نمرود Namrud که در کتاب مقدس ذکر شده از او به میان آمده منطبق است.^(۴)

Balyān

بلیان

آبادی بلیان در نزدیکی کازرون قرار دارد. گویند خضر Xezr پیغمبر (ع) آن قریه را بنا کرده است و نام خود «بلیان» را بر آن نهاده است.^(۵)

Bam

بم

این شهرستان در مشرق استان کرمان واقع شده و از شمال به کرمان و لوت، از جنوب به جبال بارز و جیرفت، از شرق به سیستان و بلوچستان و از غرب به بافت و بردسیر محدود می‌گردد.

در مورد وجه تسمیه نامگذاری شهر بم سه نظریه به شرح زیر بیان شده است:
— «کرم‌هفتواد»، در آنجا با صدای «بم» بترکیده به همین سبب نام آن را «بم»

۱- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمهٔ جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۲- ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، صفحه ۷۷

۳- بلوچستان، صفحه ۱۴

۴- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۹۱

۵- برهان قاطع، صفحه ۲۷۹

نهاده‌اند. (۱)

— بهمن بن اسفندیار (پادشاه هخامنشی) به خونخواهی پدرش از استخر فارس به زابل لشکر کشیده و فرامرز، پسر رستم، از حرکت سپاه بهمن آگاه گشت و او هم با لشکری به عزم جنگ به سوی لشکر بهمن که از فارس می‌آمده، شتافته و این دو لشکر در محل فعلی به هم تلاقی کرده و پس از زد و خورد، بهمن پیروز گشته و فرامرز را به دار آویخت. گویند که از شرق محل زد و خورد، داری تهیه کرده و در غرب آن، دار را استوار ساخته و فرامرز را در آنجا به دار آویختند. امروزه پس از قرن‌ها این دو محل در دو طرف شهر فعلی بم پابرجایند. به طوری که محلی را که از آن دار Dār تهیه شده به نام دارستان Dārestān و جایی که فرامرز Farāmarz به دار آویخته شده به «دارزین» Dār-zīn موسوم‌اند.

بهمن بن اسفندیار در محل زد و خورد به بنای برج و بارو می‌پردازد و جمعیتی را در آن سکنی داده و در این صورت آنجا را «بم» Bam مخفف «بهمن» Bahman گفتند. (۲)

— سومین نظریه پیرامون وجه تسمیه شهر، به وضع طبیعی و سوق‌الجیشی محل بستگی دارد، به طوری که در دشت وسیع و هموار این ناحیه جغرافیایی در جای مناسبی از لحاظ موقعیت خاص طبیعی، یک تپه سنگی وجود داشته و آن همین تپه سنگی می‌باشد که ارگ بلند و رفیعی بر روی آن بنا کرده‌اند و به علت داشتن ارتفاع زیاد نسبت به حواشی به خصوص طرف شرق حالت فوق‌العاده خاصی پیدا کرده که بدان ارگ بلند و رفیع می‌بایستی واژه مناسبی که درخور استواری آن باشد، جهت پسوند توصیفی آن بکار ببرند، که این ارگ یک‌کش خصوصیات خود باشد و در این صورت کلمه بم به معنای «بلندی» و «رفیعی» انتخاب گردیده و آن ارگ را «ارگ بم» نامیده‌اند. (۳)

۱- نزهةالقلوب، صفحه ۱۷۱

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرق، صفحه ۳۳۴

۳- جغرافیای شهر بم، جلد ۱، صفحه ۱۰۰

بمپور نام سابق ایران‌شهر *Īrān-šahr* است. در شهریور سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویب‌نامه هیأت وزیران نام آن به ایران‌شهر بدل گردید. (۱)

درباره وجه نامگذاری بمپور روایات زیر ذکر شده است:

— گویند «بهمن» پسر اسفندیار، بمپور را بنا کرده و به نام «بهمن‌پور» *Bahman-pūr* معروف شده است. این واژه به مرور مخفف شده و به صورت «بمپور» درآمده است. (۲)

— برخی براین باورند که چون شباهت کاملی قلعه بمپور به قلعه بم دارد نام «بمپور» بر آن گذارده‌اند. (۳)

— گویند در زمانهای گذشته این مکان «بن» نام داشته و به مرور زمان به «بمپور» بدل شده است. (۴)

بناب در ۱۶ کیلومتری جنوب غربی شهر مراغه و در ۸ کیلومتری شرق دریاچه ارومیه واقع شده است. این شهر در جلگه آبرفتی دامنه‌های سهند و صوفی‌چای و رسوبات ساحل دریاچه ارومیه قرار دارد.

به سبب آنکه آب در این ناحیه خیلی نزدیک به سطح زمین قرار گرفته است و با حفر گودالی به عمق ۱/۵ متر می‌توان به آب رسید، بنابراین آن را «بناب» یعنی شهری که بنای آن آب می‌باشد، نامیده‌اند. (۵)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۲۱۱

۲- بلوچستان، صفحه ۱۶۵ و مقالات ایران‌شناسی، صفحه ۲۶۱

۳- مقالات ایران‌شناسی، صفحه ۲۶۱ و بلوچستان، صفحه ۱۶۵ و مقدمه‌ی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۳۶

۴- بلوچستان و سیستان، صفحه ۹۱

۵- مراغه (افرازه رود)، صفحه ۵۶

Band-e Amīr

بندامیر

روستای بندامیر در شمال شرقی شهر شیراز قرار دارد. نام آن منسوب به بندی (سدی) است که در زمان عضدالدوله دیلمی (۳۳۷ - ۳۷۳ ه. ق.) ساخته شده است.

Bondār - ābād

بندرآباد

بندرآباد در ۳۶ کیلومتری شهر یزد قرار دارد. در تلفظ محلی آن را «بندروا» گویند. بنای آن در تاریخ افسانه‌ای یزد به «بندار»، از امرای پادشاهان عجم، نسبت داده شده است.^(۱)

Bandar-e Emām Xomīn-ī

بندرامام خمینی

بندر امام خمینی در انتهای شمال غربی خلیج فارس، در فاصله ۹۰ کیلومتری شرق آبادان و خرمشهر قرار گرفته است. نام سابق این بندر «شاهپور» Šāhpūr یا «شاپور» بوده است. ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این بندر نام رهبر کبیر اسلام را بر خود نهاده است.

Bandar-e Basiyān

بندرباسیان

این بندر در جنوب غربی ایران قرار گرفته است. گویند یکی از طوایف ایرانی‌گرد «باسیان» نام داشته، که نام خود را بر این محل نهاده است.^(۲)

Bandar-e Būšehr

بندربوشهر

بندر بوشهر در انتهای شمال غربی شبه جزیره بوشهر واقع شده و از سمت مغرب و

۱- یادگارهای یزد، صفحه ۱۲۶

۲- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۷۴۵

جنوب به خلیج فارس محدود است. این بندر در مواقع طوفان و بالا آمدن آب دریا تقریباً مبدل به جزیره می شود.

در مورد وجه تسمیه نام بوشهر روایات زیر ذکر شده است:

— بوشهر تصحیف و تحریف شده «بوخت اردشیر» Buxt-Ardašir است که به معنی «شهرهایی»، «شهری که اردشیر در آن رهایی یافت» می باشد. (۱)

— برخی گویند نادرشاه یک نیروی دریایی قوی در نزدیکی این شهر تاسیس کرد و به این شهر نام «ابوشهر» Abū-sahr به معنی «پدر شهرها» داد. (۲)

— بنای بوشهر را به اردشیر بابکان، سردودمان سلسله ساسانی، نسبت داده اند و نام اصلیش «تخت اردشیر» Taxt-e Ardašir بود.

— بوشهر تحریف شده «ریشهر» Ray-Sahr (Rey-) که یک شهر قدیمی است می باشد. (۳)

Bandar-e Pahlavi

بندر پهلوی

بندر پهلوی، مهمترین بندر شمالی ایران است که در حاشیه جنوب غربی دریای خزر قرار دارد. این بندر را سابقاً آنزلی می نامیدند، سپس در شهریور سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویبنامه هیأت وزیران نام «آنزلی» به «پهلوی» تبدیل شد. (۴) نام آن منسوب به سلسله پهلوی Pahlavi بود. واژه «پهلوی» به معنای «شهری» است. این بندر پس از پیروزی انقلاب اسلامی به «بندرآنزلی» تغییر نام یافت.

Bandar-e Torkaman

بندر ترکمن

بندر ترکمن در غرب گرگان، وکنار دریای خزر قرار دارد. سابقاً آن را «بندرشاه»

۱- وزیرکشان، صفحه ۲۷۱ و نگاهی به بوشهر، صفحه ۸۰۲

۲- جغرافیای غرب ایران، صفحه ۳۱۰

۳- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۲۴۰

۴- فرهنگ معین، صفحه ۲۸۲

Bandar-e Šah می‌نامیدند.

این بندر از آنجا که در منطقه ترکمن نشین (ترکمن صحرا) قرا گرفته به «بندر ترکمن» شهرت یافته است.

Bandar-e Hasan kiyādeh

بندر حسن کیاده

بندر حسن کیاده در شرق بندر انزلی در استان گیلان قرار گرفته است. در مورد نامیده شدن آن بدین اسم گویند که منسوب به «حسن کیا» Hasan Kiyā یکی از سادات علوی است؛ وی در گیلان حکومت و سلطنت داشته است.^(۱)

Bandar-e Hammād

بندر حماد

بندر معتبری بوده که در قسمت شمالی بندر دیلم (Bandar-e Daylam (Dey قرار داشته است. امروزه ویرانه‌های شهر حماد و پی ساختمانهای آن در نزدیکی بندر دیلم دیده می‌شود.

دو روایت در مورد نام بندر حماد به شرح زیر ذکر شده است:

— یکی از اعراب به نام «حمود» Hamūd که از آن سوی خلیج فارس بدان مکان آمده، آنجا را ساخته و به نام «حماد» Hammād معروف گشته است.

— نام «حماد» ارتباط نزدیکی با نام «حمدان قرمط» Hamdān ɣermet (ɣarmat) مؤسس فرقه قرامطیان در قرن سوم هجری دارد. نام «حمدان» Hamdān تدریجاً تبدیل به «حماد» شده است.^(۲)

Bandar-e Daylam (Dey-)

بندر دیلم

بندر دیلم یا دیله در ۷۲ کیلومتری جنوب بهبهان و در ۲۱۷ کیلومتری شمال غربی

۱- گیلان در گذرگاه زمان، صفحه ۴۴

۲- وزیرگشان، صفحات ۳۰۵ و ۳۰۴

بوشهر قرار دارد.

در مورد وجه تسمیه نام بندر دیلم روایات زیر ذکر شده است:
— شاید نام این بندر از اسم «دیلمون» که نام قدیمی جزیره بحرین است، گرفته شده باشد. (۱)

— این بندر را با سردار دیلمی به نام «دیلمون» هم نام می‌دانند. (۲)
— نام دیلم با نام سلسله معروف «دیلمی» آل بویه بی‌ارتباط نیست. (۳)
— «دیلم» و «دیلمون» به معنی چشمه آب، محل آب، مرداب و سرزمین رسوبی و آبرفتی است که از آبرفت رودخانه‌ها فراهم آمده باشد. (۴)

Bandar-e Solaymānān

بندر سلیمانان

این بندر در چند فرسخی شرق آبادان قرار دارد. بندر سلیمانان به دست شخصی موسوم به «سلیمان بن جابر» ملقب به زاهد احداث شده است. (۵)

Bandar-e Sīrāf

بندر سیراف

بر کرانه خلیج فارس به فاصله تقریبی ۲۴۰ کیلومتری بوشهر و ۳۰۰ کیلومتری بندرعباس، بندر سیراف قرار گرفته است.

در مورد وجه تسمیه نام سیراف روایات متعددی به شرح زیر ذکر شده است:
— این واژه مرکب از «سیر» Sir و «آب» Āb است و در مجموع به معنی آب زیاد می‌باشد.

— سیراف از «شیل» و «آو» (شیل = ماهی، آو = آب) مأخوذ است. (۶)

۱- جغرافیای استان بوشهر، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۰ و وزیرکشان، صفحه ۳۰۵

۲- وزیرکشان، صفحه ۳۰۵

۳- وزیرکشان، صفحه ۳۰۵ و مجله بندر و دریا، شماره ۲۳، صفحه ۵۹

۴- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحات ۷۵۰ و ۷۵۱

۵- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۷۴۳

۶- سیراف (بندر طاهری)، صفحه ۵ و جغرافیای تاریخی سیراف، صفحه ۲۴

— در اصل “سیل آب” Sayl(seyl)-āb بوده که “سیل” Sayl(seyl) در فارسی حرکت کردن است و در مجموع معنی “حرکت کردن آب” را می‌رساند. در اینجا غالباً آثار جاری شدن آب دیده می‌شود و در اثر داشتن شیب تند، هر سال سیل بزرگی از سیراف به طرف دریا جاری می‌شود.^(۱)

— وقتی کیکاووس خواست به آسمان صعود کند، با تخت بربال مرغان بسته‌اش صعود نمود و از نظر مردم پنهان شد. به باد امر کرد او را به زمین افکند پس در “سیراف” فروافتاد و گفت به من “شیر” Šir و “آب” Āb دهید و او را نوشانیدند. از آن جهت است که نام شهری که کیکاووس در آن فروافتاد، “شیر آب” Širāb شد و سپس به صورت “سیراف” Širāf درآمد.

— آفریدگار چندان قوت به کیکاووس داد. کی از زمین برخاستی و در هوا شدی، و کیکاووس را صاحب‌النسور خوانند، “کی” بر چهار کرکس سوار شد “کی” در زیر تخت وی آمدند و ببرند، تا به سحاب رسید قوت ایشان بنماید، بیفتاد و آن روز حدث کرد و در دست “ذوالادعار ابراهه” اسیر شد و مفلوج گشت. پس “رستم بن دستان” وی را بازستد و ببرد تا “آمل”، از وی سیاووش بزاد و به زمین “سیراف” افتاد و سپاه وی به طبرستان بود، وی را “آب” و “شیر” دادند و نام آنجا “سیراو” گردید.^(۲)

— نام شهر سیراف، از نام “سیراف” پسر “فارس” Fars گرفته شده و سازنده شهر باید او باشد.^(۳)

— نام نخستین سیراف بایستی “اردشیر آب” Ardašir-āb باشد. به روزگار شاهنشاهی اردشیر بابکان و به فرمان او برای ایجاد بندری در این محل، شبکه آبرسانی و سدها و مخازن و کاریزها و چاه‌ها را ایجاد کردند و آب حاصل از آن را “اردشیر آب”

۱- سیراف (بندر طاهری)، صفحه ۵ و جغرافیای تاریخی سیراف، صفحه ۲۴

۲- جغرافیای تاریخی سیراف، صفحه ۲۳

۳- جغرافیای تاریخی سیراف، صفحه ۱۰۶

نامیدند. "شیر" Šīr به کار رفته در آغاز "اردشیر" Ardasir بوده است.^(۱)

Bandar-e Šāh

بندر شاه

بندر شاه در ۳۶ کیلومتری غرب گرگان و انتهای راه آهن سراسری ایران، کنار دریای خزر قرار دارد. این بندر اکنون به نام "بندر ترکمن" شهرت دارد. این بندر در دوران رضاشاه در ۱۳۰۶ شمسی احداث شد و آنجا را "بندر شاه" نامیدند.^(۲)

Bandar-e Šāhpūr

بندر شاهپور

این بندر در انتهای شمال غربی خلیج فارس، در ۹۰ کیلومتری شرق آبادان قرار دارد. در شهریور سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویب نامه هیأت وزیران نام خور موسی به بندر شاهپور بدل گردید.^(۳) در عصر دولت پهلوی در این بندر راه آهن سراسری ایجاد گردید و "بندر شاهپور" نامیده شد.^(۴) اکنون نیز به نام بندر "امام خمینی" شهرت دارد.

Bandar-e Abbās

بندر عباس

بندر عباس یکی از مهمترین و مجهزترین بنادر کشور است. این بندر از شمال به استان کرمان، از مشرق به شهرستان میناب، از مغرب به استان فارس و بخش بستک و از جنوب به تنگه هرمز محدود می شود. در مورد وجه تسمیه این شهر چنین آمده است: بندر عباس قبل از صفویه در تصرف پرتغالیها بود. پس از آنکه شاه عباس با کمک

۱- جغرافیای تاریخی سیراف، صفحات ۳۹ و ۳۷

۲- فرهنگ معین، صفحه ۲۸۳

۳- فرهنگ معین، صفحه ۲۸۳

۴- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۲۷۲

انگلیسیها در سال ۱۶۲۳ میلادی پرتغالیها را از این شهر خارج کرد، شهر مذکور را بندر عباس نامیدند.^(۱)

Bandar-e Farah-nāz

بندر فرحناز

بندر حسن کیاده Bandar-e Hasan Kiyā-deh در سال ۱۳۴۳ شمسی بندر فرحناز نامیده شد. این نام منسوب به دختر محمدرضا پهلوی می باشد.

Bandar-e Kong

بندر کنگ

بندر کنگ در شمال شرقی بندر لنگه قرار دارد. واژه «کنگ» از قرنهای پیش بر روی این بندر نهاده شده است.

در مورد وجه تسمیه نام کنگ روایات زیر ذکر شده است:
— کلمه «کنگ» در لهجه محلی به معنی «ثمر درخت خرما» است. از آنجاکه درخت خرما در زمانهای قدیم در این بندر فراوان بوده است و از این بندر میوه رسیده درخت نخل قبل از خرما شدن، یعنی کنگ را به نقاط دیگر حمل می کردند، نام «کنگ» برای این بندر انتخاب شد.

— در گذشته در بندر کنگ، میوه نارس درخت نخل یعنی همان «کنگ» را خشک کرده به شیخ نشینها، هندوستان و آفریقا حمل نموده و به فروش می رسانیدند. می گویند کنگ خشک شده در هندوستان بیشتر مصرف رنگرزی داشته، ولی در جاهای دیگر به مصرف غذایی می رسیده است.

می گویند در هندوستان و خصوصاً در روستاهای آن، افراد محلی بر روی جهیزیه دختران خود مقداری «کنگ» قرار می دهند. چون این نوع خرما، توسط مردم ساحل نشین خلیج فارس به ویژه مردم این بندر به هندوستان حمل می شده است، اسم

۱- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۴۸۷ و جغرافیای استان هرمزگان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴

«کنگ» بر روی این شهر مانده است.^(۱)

— «کنگ» Kang با فتح «ک» به جای نقطه ای گفته می شده است که میان دو خور^(۲) پر آب قرار گرفته باشد. در قسمت شرق و غرب شهر فعلی کنگ آثار دو خور بزرگ به نام «خورسور» و «خورغاریه» موجود است که در گذشته مملو از آب بوده و کشتیها برای تخلیه و بارگیری به داخل آنها می رفته اند. در حال حاضر فقط به هنگام طغیان دریا، تنها یکی از این دو خور پر از آب می شود.

شاید به این مناسبت که شهر کنگ بین دو خور پر آب و در کنار دریا قرار داشته است به «کنگ» Kang با فتح «ک» نامیده شده است و به مرور زمان تبدیل به «کنگ» Kong با ضم «ک» شده است.

— گویند «کنگ» در زبان چینی به معنی معطر می باشد و هونگ کنگ در چین به بندر معطر شهرت دارد. از نظر تشابه لفظی شاید این وجه تسمیه در مورد بندر کنگ مانیز در گذشته صادق بوده است.

— وجه تسمیه دیگری که برای «کنگ» ذکر می کنند کلمه «کینگ» King است که به زبان انگلیسی به معنای شاه است. زمانی که پرتغالیها و اروپائیان در این بندر سکونت داشتند و از طریق این بندر داد و ستد و تجارت می کردند، از کنگ خوششان آمده و به نظر آنها کنگ آن روزگار خیلی زیبا و قشنگ بود، اسم «کینگ» یعنی «شاه» را بر آن نهادند و از این تاریخ به بعد نام کینگ به این بندر مانده و به مرور زمان کینگ تبدیل به «کنگ» شد.^(۳)

— در برهان قاطع، «کنگ» به معنی بیخ و بن خوشه و خرما معنی شده است.^(۴)

۱- بندر کنگ، صفحات ۷ و ۹

۲- «خور» Khur نام شاخه هائی از خلیج فارس است (فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی)

۳- بندر کنگ، صفحه ۱۰

۴- برهان قاطع، صفحه ۱۷۱۱

این شهرستان در فاصله ۱۶۵ کیلومتری شمال غربی بوشهر واقع شده است. بندر گناوه کنونی در جنوب خرابه‌های شهر قدیمی و با عظمت گناوه باستانی قرار دارد و اکنون جز خرابه‌های آن چیزی برجای نمانده است.

این لغت در کتابهای قدیمی به شکل‌های «گنابا»، «گنفه»، «گناوه»، «جنابه»، «جناباد»، و «جنفه» دیده می‌شود. (۱)

در مورد وجه تسمیه نام گناوه روایات زیر ذکر شده است:
— بعضی از علماء تاریخ قدیم نوشته‌اند که «گناوه» منسوب به «جنابه بن طهمورث» است.

— آن را «گنفه»، «آبگنده» یا «گنداب» می‌نامند. برخلاف اینکه آب آنجا را گنده نوشته‌اند، چاه‌های گناوه آب شیرین و خوشگوار دارد و علت نامگذاری «آبگنده» یا «گنفه» یا «گنابه» برای گناوه آن بوده است که آب چاه‌های آن به علت امتزاج آب و نفت، خوشگوار نبوده است. (۲)

بندر لنگه از شمال به شهرستان لار و ارتفاعات تنگ کوه، از مشرق به بندر خمیر و از جنوب و مغرب به خلیج فارس محدود است. این شهرستان در فاصله ۲۵۱ کیلومتری غرب بندر عباس قرار دارد.

در مورد وجه تسمیه نام لنگه روایات زیر ذکر شده است:
— در گذشته شهر فعلی «لنگه» Langa(-e) به صورت مرتع بوده و زن «لنگی» در این مرتع می‌زیسته است. چون در عربی مؤنث با «ه» مشخص می‌شود، بنابراین محلی که

۱- آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، صفحه ۳۱
۲- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۷۵۲

زن لنگ در آنجا زندگی می‌کرده بعدها به "لنگه" مشهور شده است.

معروف است مردمی که در آن زمان در بندر فعلی "کنگ" Kong واقع در ۶ کیلومتری شرق لنگه زندگی می‌کرده‌اند به چوپانان خود می‌گفته‌اند احشام را به محلی که زن "لنگ" یا "لنگه" در آن سکونت دارد ببرند و به تدریج نام "لنگه" بر روی آن قسمت ماند و بعد که شهر بوجود آمد نام "لنگه" انتخاب و مورد قبول عامه واقع گشت. (۱)

— در گذشته خیلی دور در قسمت جنوب غربی بندر لنگه امروزی مردی زندگی می‌کرد که یک پای او "لنگ" Lang بود و به مرد "لنگ" شهرت داشت. مرد لنگ برای خود خانه‌ای از چوب و شاخه درختان گرمسیری درست کرد و مقیم شد و برای امرار معاش به تدریج به شغل ماهیگیری پرداخت. هرگاه که دریا طوفانی بود مرد لنگ وقت خود را صرف ساختن، ماهیگیری از سیم، یا به اصطلاح محلی "گرگور" می‌نمود. مردم سایر بنادر و روستاهای اطراف در گشت و گذارهای خود به او برخوردند و چون به هنرش پی بردند از او قفس ماهیگیری و ... خریدند. مرد "لنگ" فردی خوش اخلاق و مهربان بود، اخلاق نیک او باعث شد که هر روز عده بیشتری به او مراجعه نمایند و چون راه خریداران مرد لنگ خیلی دور بود عده‌ای ترجیح دادند که در نزدیک مرد لنگ باشند و بالاخره در جوار خانه او سکونت گزیده و برای خود خانه‌ها ساختند. دیری نگذشت که خانه "مرد لنگ" هسته مرکزی محله‌ای را تشکیل داد و بعدها محله مذکور به نام "لنگیه" نامگذاری گشت. مدتی گذشت. تدریجاً محله‌های دیگر و بالاخره شهر "لنگه" بوجود آمد اکنون این محله در قسمت جنوب غربی بندر لنگه و در محل ساختمان خانه‌های سازمانی واقع است، به همین سبب عده‌ای عقیده دارند که نام "لنگه" از محله "لنگیه" و از مرد "لنگ" گرفته شده است. (۲)

— طایفه‌ای به نام "لنگاوی" در بندر لنگه رحل اقامت افکند و بعدها لنگاوی تبدیل

۱- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۱۸

۲- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۱۹

به «لنجازی» و «لنجاوی» و «لنگه» شد.^(۱)

— اولین خانواده‌ای که در این سامان ساکن شد خانواده‌ای بود که از راه گله‌داری و چوپانی امرار معاش می‌کرد. رئیس این خانواده «حسن لنگیه» نام داشت.

بعد از این خانواده، خانوارهای دیگری برای استفاده از دریا و صید مروارید و ماهی به این حدود آمدند و به مناسبت اینکه خانواده «حسن لنگیه» اولین خانواده‌ای بودند که در این مرز مستقر شده بودند، این منطقه به نام «لنگه» نامیده شد.^(۲)

— چون این بندر از نظر جمعیت و فعالیت تجارتی همانند «بندر بمبئی» Bandar-e Bumbai هندوستان بوده است خواسته‌اند بگویند این بندر نیز همتا و لنگه بندر بمبئی است و از این رو اسم «لنگه» بر روی این بندر باقی مانده است.^(۳)

— «لنگیه» مصغر لنگه است و چون عده‌ای از ساکنین اولیه «لنگه» که از ثروتمندان بحرین بوده‌اند در این محل ساکن بوده‌اند، بعد از بزرگ شدن «لنگه» و بوجود آمدن محله‌های بسیار، برای اینکه معلوم شود ایشان بنیانگذار «لنگه» بوده‌اند، نام محله خود را «لنگیه» به معنی «لنگه کوچک» که مقصود جزیری از «لنگه بزرگ» بوده است گذارده‌اند.^(۴)

— می‌گویند معادل کلمه لنگه در زبان عربی «لنجه» است که به زبان عربی «بادیه‌نشین» به معنی «ییلاق» می‌باشد. چون آب و هوای «لنگه» نسبت به سایر نقاط خلیج فارس بهتر است، در گذشته که مرزها باز بود و ممانعتی از نظر ورود و خروج مسافر به کشور ایران وجود نداشت، از آن سوی آبهای خلیج فارس شیخ‌نشینها برای ییلاق به این محل می‌آمدند و در تمام طول تابستان در این منطقه چادر می‌زدند و فصل گرما را می‌گذرانیدند و به این نقطه «لنجه» می‌گفتند. کم‌کم لنجه تبدیل به «لنگه» شده درحقیقت «لنگه» فارسی شده «لنجه» به معنی ییلاق است.

۱- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۲۱

۲- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۱۹ و حیات فرهنگی استان هرمزگان، صفحه ۳۰

۳- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۲۱

۴- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۲۰

— بندر لنگه در زمان هخامنشیان از بنادر معتبر تجاری محسوب می‌شده است و نام آن “گوگانا” بوده است.

ممکن است لنگه تغییر شکل یافته و تحریف شده “گوگانا”ی دوره هخامنشی باشد، زیرا اهالی قراء باستانی، “شناس” و “گزیر” در زمان حاضر “لنگه” را “لنگو” Lengo به ضم “گ” تلفظ می‌نمایند و همان شباهتی که “تاونه” یا “تاهو” امروزی با “تااوکه” دوران هخامنشی دارد، از “لنگو” و “گوگانا” نیز متبادر به ذهن می‌گردد.

— شهر لنگه به علت آبادانی، بزرگی و جمعیت زیادی که در گذشته داشته است به “لنگه” و یا “لنگه دنیا” معروف بوده است. با این تعبیر خواسته‌اند که بگویند “بندر لنگه” (لنگه و همانند) دنیا می‌باشد.^(۱)

— در فرهنگ‌های لغت، “لنگه” به کسر “ل” و “گ” با معانی مختلفی آمده است و مهمترین آنها: فرد، تک، یکتا، بی‌همتا و نادر است. وجه تسمیه از این جهت است که لنگه در روزگار گذشته از نظر تجارت مروارید و آبادانی بی‌همتا بوده است بنابراین به “لنگه” مشهور شده است.^(۲)

Bandar-e Māh-sahr

بندر ماهشهر

بندر ماهشهر یکی از بنادر قدیم سواحل خلیج فارس است که در جنوب شرقی استان خوزستان در کنار خور موسی قرار دارد. این بندر پس از خارک، دومین بندر صادرات نفت ایران به‌شمار می‌رود.

ابن بطوطه از آن به نام “ماچول” یاد کرده که همان “معشور” است. پیش از این “مهروبان”، “معشور” و “ماچوله” نام داشته است. بندر معشور Bandar-e māšūr در سال ۱۳۴۴ شمسی با تصویب هیأت وزیران، نام آن به بندر “ماهشهر” تغییر یافت^(۳).

۱- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحات ۲۲ و ۲۱

۲- بندر لنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۲۱ و حیات فرهنگی استان هرمزگان، صفحه ۳۰ و چگونگی صید مروارید در آبهای خلیج فارس، صفحه ۱۴

۳- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۵۳

Bandar-e Morvārid

بندر مروارید

یکی از نامهای بندرلنگه Bandar-e Langa(-e) در گذشته "بندر مروارید" بوده است. این نام را از آن جهت روی بندرلنگه نهادند که از سالها قبل، بندرلنگه مرکز عمده صید و تجارت مروارید بوده است و بیشترین و بهترین مروارید دنیا از حوزه لنگه بدست می آمد.^(۱)

Bandar-e Mašūr

بندر معشور

نام قبلی بندر ماهشهر Māh-šahr، بندر "معشور" بوده است. این بندر در ۱۸ کیلومتری بندر امام خمینی Emām xomīn-ī قرار دارد. این بطوطه در سفرنامه خود از آن به نام "ماچول" یاد کرده که همان "معشور" است. پیش از این "مهربان"، "معشور" و "ماچوله" نام داشته است.^(۲)

در مورد وجه تسمیه نام این بندر روایات زیر ذکر شده است:

— "معشور" از "عشر" به معنی گمرک گرفته شده است.^(۳)

— به احتمال زیاد "بندر ماچول" نامیده می شده است. سپس به صورت "ماشول" درآمده و سرانجام تحریف گردیده و "معشور" شده است.^(۴)

Bandar-e Mašvīye

بندر مغویه

بندر مغویه ده بزرگی است که در ۴۲ کیلومتر بندرلنگه قرار دارد. این آبادی دارای نخلستانهای زیبا و دیگر درختان بومی می باشد.

۱- چگونگی صید مروارید در آبهای خلیج فارس، صفحه ۱۴ و جغرافیای استان هرمزگان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸

۲- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۲۸۲

۳- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۷۴۶

۴- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۲۸۲

در این بندر به درخت خرما "مغ" می‌گویند و وجه تسمیه "مغویه" از واژه "مغ" اقتباس شده و اطلاق بندر مغویه به این دلیل است.^(۱)

Bandar-e Nāband

بندر نابند

بندر نابند در سواحل جنوبی ایران قرار گرفته است. نابد را از کلمه "ناوید" گرفته و آن نقطه را محل توقف و پناهگاه کشتیها گویند. به همین سبب "نابد" یا "ناوید" را نامی صحیح برای آن بندر دانسته‌اند.^(۲)

Bandar-e Nāserī

بندر ناصری

ساسانیان بناهای زیادی در اهواز، و پلها و سدهایی بر روی رود کارون ساختند. اما از قرن ششم به بعد، به علت خراب شدن سدها، از جمله سد شادروان، و همچنین جنگها و اغتشاشهای داخلی، و بروز بیماریهای وبا و طاعون، اهواز روبه خرابی رفت تا آنکه در سال ۱۳۰۶ هجری قمری، به رونق تازه‌ای دست یافت. علت این رونق دوباره، حفر کانال سوئز در این تاریخ، و توجه اروپاییان به منظور بهره‌برداریهای استعماری به جنوب ایران بود که تحولاتی را در بازرگانی این شهر به وجود آورد. ناصرالدین شاه هم از این فرصت برای گسترش کشتیرانی بر روی کارون استفاده کرد. او توسط والی خوزستان، در کنار اهواز قدیم بندرگاهی به نام "بندر ناصری" احداث کرد. در پی ایجاد این بندر، نام اهواز Ahvāz به "ناصریه" Nāserīyya تبدیل شد، ولی در سالهای بعد این شهر نام قدیمی خود "اهواز" را بازیافت.^(۳)

۱- روزنامه کیهان شماره ۱۲۹۷۲، صفحه ۷

۲- آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، صفحه ۴۴۴

۳- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴

Bandar-e Hendiyan

بندر هندیان

بندر هندیان در جنوب غربی بهبهان نزدیک به ساحل خلیج فارس قرار گرفته و رودخانه معروف "هندیان" Hendiyan از میان آن می‌گذرد. نام این بندر از لفظ هند Hend گرفته شده است.^(۱)

Band-e Šir

بند قیر

این آبادی در جنوب شوشتر قرار دارد. بند قیر را به نام خرابه‌های "عسکر مکرّم" Askar-e Mokarram می‌نویسند. با آنکه "بند قیر" نخست نام "بندی" بوده که با قیر šir استوار کرده بودند، اکنون نام دهی است که در جنوب خرابه‌های "عسکر مکرّم" آباد شده است.^(۲)

Banitorof

بنی طرف

دشت آزادگان Dašt-e Āzādegān در گذشته به نام بنی طرف معروف بوده است. "بنی طرف" نام بزرگترین قبیله عرب زبانی است که در این خاک ساکنند و به همین جهت این ناحیه در قدیم بنی طرف نام داشت.^(۳)

Bavanlū

بوانلو

روستای بوانلو در فاصله ۴۵ کیلومتری شیروان قرار دارد. درباره نام ده می‌گویند: چون مردمانی قوی هیکل بوده‌اند به "کرمانجی" به آنان "بوت" می‌گفته‌اند که بعد به "بوتانلو"، "بودانلو" و "بوانلو" تغییر یافته است.^(۴)

۱- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۲۶۸

۲- کاروند کسروی، صفحه ۲۴۹

۳- تاریخ و جغرافیای خوزستان، صفحه ۲۴۰ و نگاهی به خوزستان، صفحه ۴۲۰

۴- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۲۵

بوکان از بخشهای مهم مهاباد است که بر سر راه میاندوآب به سقز واقع شده و رودخانهٔ سیمینه رود از آن می‌گذرد. نزدیکترین شهر به آن سقز است که در فاصله ۳۵ کیلومتری آن قرار دارد.

در مورد وجه تسمیهٔ نام بوکان روایات زیر ذکر شده است:

— واژهٔ بوکان از دو کلمهٔ «بوک» Būk در کردی به معنی عروس و «ان» ān که علامت جمع است تشکیل گردیده و معنی عروسها را می‌دهد. گویا بوکان در مسیر چند راه قرار داشته و اغلب روستاییان هنگام عروسی که عروس را از یک منطقه به منطقه دیگر می‌برده‌اند، از این روستا عبور می‌داده‌اند و در اطراف استخر آب آن به رقص و پایکوبی می‌پرداخته‌اند لذا به «بوکان» معروف گردیده است.^(۱)

— واژهٔ بوکان در فرهنگ لغات زبان کردی به معنی «عروس‌ها» آمده است. در زمانهای گذشته این شهر به علت دارا بودن آب و هوای جالب و همواری قابل توجه، تفرجگاه مردم اطراف آن بوده است. باغهای پر از درختان سرسبز و خرم، این آبادی دل‌انگیز را چون «عروس» زیبا به مشاطهٔ طبیعت آراسته و پیراسته بوده و در آغوش خود گرفته بود^(۲)، بنابراین به این نام منسوب شده است.

بومهن بر سر راه تهران به دماوند قرار دارد. «بوم» به معنی محل و زمین و «هن» به معنی لرزش آمده است. چون «بومهن» در مجاورت کوه دماوند قرار دارد و مکرر در آنجا زلزله شده است، به این نام موسوم شد.^(۳)

به نقل از برهان قاطع «اسدی طوسی» در این مورد شعری سروده است:

۱- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۴ و نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۷۹

۲- تاریخ فرهنگ و ادب مگریان بوکان، صفحه ۱۹

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۴۸ و برهان قاطع، صفحه ۳۲۰

برآمد یکی بومهن نیمشب توگفتی زمین داردی لرز و تب

Būin zahrā

بویین زهرا

بویین زهرا در ۵۴ کیلومتری جنوب قزوین قرار دارد. واژه «بویین زهرا» از دو جزو ترکیب یافته است. عضو اول، کلمه «بویین» Būin یا «بوهین» به معنای خرمنگاه و انبارغله است. از این عنوان چنین برمی آید که این ناحیه نسبت به نواحی اطراف خود از همه حاصلخیزتر و شاید روزی انبار غله آن سامان بوده است. عضو دوم لغت «زهرا» Zahrā نام شخص یا وصفی از گل و ریحان است. روی ماده «زهره» به معنای تلؤلؤ و روشنائی آن هم وجهی است.^(۱)

Bahār

بهار

شهر بهار در شمال غرب شهرستان همدان قرار دارد. بهار در گذشته مرکز حکمرانان کردستان و لرستان بوده و در کتب قدیم از آن به آبادی بسیار یاد شده است. بهار در طول تاریخ چندین بار مورد هجوم قرار گرفته است، به عنوان نمونه در سال ۶۵۵ هجری، سپاهیان هلاکوخان مغول آن را ویران و قلعه شهر را با خاک یکسان کردند. در سال ۸۰۰ هجری که امیر تیمور گورکانی، آسیای صغیر و شام را به تصرف درآورد، هفت ایل مهم این مناطق را که از نژاد سلجوقیان بوده اند به نواحی مختلف ایران کوچ داد، یکی از آنان ایل «بهارلو» Bahār-Lū بود که به نواحی کردستان و همدان کوچانده شد و بیلاق خود را در چمنهای بهار قرار داد. این ایل در زمان صفویه دو قسمت شد، یک قسمت از آنها در بهار ساکن شدند و به کشاورزی پرداختند.

وجه تسمیه بهار به خاطر اسکان ایل «بهارلو» در این منطقه است.^(۲)

۱- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۱۱

۲- جغرافیای استان همدان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

شهرستان بردسیر Bard Sir در جنوب شهرستان کرمان سابقاً "به اردشیر" نامیده می‌شد.

بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت دهند. (۱)

شهر بهبهان Behbahān در روزگار پیشین به نام شهر حاکم‌نشین آن "ابزقباد" و "به از آمد قباد"، "قباد خره" و "ارگان" نامیده می‌شد.

در مورد نام آن چنین آمده است: قباد بن فیروز پدر انوشیروان شهری بساخت و آن را "به از آمد قباد" به معنی "بهتر از آمد قباد" نامید. این همان شهر "ارجان" Arjan است که در تلفظ "ارغان" می‌خوانند. (۲)

بهبهان در جنوب شرقی اهواز و در دامنه جنوبی رشته کوه‌های کهکیلویه قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام بهبهان روایات زیر ذکر شده است:

واژه "بَهِو" Bahū به معنی کوشک و کوشک به معنی قصری است که اطراف آن باغ باشد. پس از خرابی ارجان (۳) Arjan، مردم آن در محل "بَهِو" خانه‌هایی بهتر از خانه‌های سابق کوشک ساختند. این کلمه به لفظ بهبهانی "بهبهو" گفته می‌شود. (۴)

— برخی از مورخان معتقدند که ساکنان اولیه این شهر، "بهان" (سیاه‌چادر)‌نشین

۱- فرهنگ معین، صفحه ۳۰۲

۲- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۲۲۱

۳- ارجان در فاصله نیم فرسخی شمال بهبهان قرار داشته که پس از ویرانی آن، بهبهان در سمت جنوب آن به وجود آمد (خوزستان، کهکیلویه و ممسنی صفحه ۲۶۸)

۴- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۱

بوده‌اند و چون خانه‌های سنگ و گچی ساختند و آن را در زمستان و تابستان بهتر از سیاه چادر یافتند، آنجا را «به‌بهان» یعنی «بهتر از سیاه چادر» نامیدند.^(۱)

Beh - šahr

بهشهر

شهرستان بهشهر از شمال به دریای خزر، از مشرق به شهرستان کردکوی، از جنوب به کوه‌های البرز و از مغرب به ساری محدود است.

بهشهر یکی از شهرهای قدیمی استان مازندران است که در قدیم جزو استان کبودجامه Kabūd-Jāma(-e) بوده و این استان از «بهشهر» تا «مینودشت» گرگان ادامه داشته است.

بنا به اقوال مورخان، نام نخستین بهشهر، «خرگوران» بود که در زمان اسپهبدان، کبودجامه به «پنج‌هزار» Panj Hezār تبدیل و در اوایل صفویه به «آسیاسر» و در زمان شاه‌عباس اول «أشرف» Asraf و در سال ۱۳۱۶ هجری شمسی نام آن به «بهشهر» به معنی بهترین شهرها تبدیل یافت.^(۲)

Bahman Sir

بهمنشیر

رودخانه‌کارون پیش از اسلام «بهمنشیر» نامیده می‌شد. در کنار این رودخانه نیز شهری بدین نام بوده است.

رودخانه بهمنشیر در ایام پادشاهی بهمن اردشیر به این نام موسوم شد.^(۳)

۱- خوزستان، کهگیلویه و ممسنی، صفحات ۲۲۴ و ۲۶۸

۲- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۳۰ و ۳۱ و بهشهر (أشرف‌البلاد)، صفحه ۱۹۶

۳- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۳۸ و نگاهی به خوزستان، صفحه ۴۷

بیان

خرمشهر از دیدگاه بعضی از تاریخ‌نویسان بازمانده شهر «بیان» و «محرضه» است. عده‌ای دیگر بر این باورند که در حدود خرمشهر کنونی، شهر کهنتری به نام «بیان» وجود داشته است که تا سده ۴ هجری قمری نیز آثاری از آن برجای بوده است.^(۱)

در مورد وجه تسمیه نام بیان چنین آمده است:

— در زبان «خوزی» «پیان» جمع پیاو «پیا» به معنی مرد است و هنوز هم بختیارها مرد را «پیا» می‌گویند.

بی‌گمان تیره‌های آریایی و مردمی که پیش از آریایی‌ها از کهن‌ترین روزگار در کوهستانهای بختیاری و ارتفاعات جنوب‌غربی زاگرس می‌زیسته‌اند، در پیدایش تمدن در دشتهای پهناور خوزستان و بین‌النهرین (سورستان) سفلی نقش برجسته‌ای داشته‌اند و نام شهرها و آبادیهای این سامان نیز با خصوصیات زبان و فرهنگ و تمدن آنان پیوند داشته است. چنانچه می‌دانیم اعراب حرف «پ» را که جزو حروف هجای عربی نیست «ب» می‌گویند و به این ترتیب کلمه «بیان» معرب «پیان» می‌باشد که در زبان «خوزی» به معنی مردان است.^(۲)

— این شهر پیش از اسلام «بارما» نام داشته، به قول «ابوزید بلخی»، در زمان خلافت عمر بن خطاب، تبدیل به بیان شده است.^(۳)

Bijār

بیجار

شهرستان بیجار در شرق سنندج قرار دارد. این شهر بعد از شهرکرد مرتفع‌ترین شهر ایران است. بیجار سابقاً «گروس» نامیده می‌شد.

۱- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۶۳

۲- تاریخ خرمشهر صفحات، ۴۰-۴۲-۷۲

۳- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۶۳

در مورد وجه تسمیه نام بیجار روایات زیر ذکر شده است:
 — ناصرالدین شاه با امیرنظام گروسی شبی را در گروس به سر می برد و مطلبی داشت که می خواست تا صبح به وسیله جارچی پخش شود، اما صبح روز بعد همه مردم از مطلب آگاه شده بودند از این رو آن را شهر “بیجار” می نامند.
 — این شهر درخت بید فراوان داشت که به کردی به آن “بی” می گویند، و در لهجه کردی جایگاه بید را “بیجار” گویند. (۱)

Bi-dox̌t

بیدخت

بیدخت در جنوب شرقی گناباد قرار دارد. در مورد وجه تسمیه بیدخت روایات زیر ذکر شده است:
 — “بیدخت” نام ستاره ناهید (زهره) می باشد. (۲)
 — اصل آن “بغ - دخت” یعنی دختر خدا. (۳)
 — “بیدخت” نام دختر یکی از پادشاهان ایرانی بوده که در زمان رستم به این محل آمده، آن را بنا کرده و نام خود را بر این مکان نهاده است. (۴)

Bid - estān

بیدستان

روستای ابیانه Abyana(-e) سابقاً بیدستان نامیده می شد. بیدستان به معنی محل روئیدن بید بود که چون “بی” در زبان محلی “وی” تلفظ می شود، “ویستان” خوانده می شد. کم کم “ویستان” تبدیل به “ویانه” و بعدها به “بیانه” سپس “ابیانه” نامیده شد. (۵)

۱- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۰۴۱ و جغرافیای استان کردستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷
 ۲- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۱۱ و مجله اطلاعات هفتگی شماره ۴۷۴، صفحه ۱۲ و راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۶
 ۳- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه صفحه ۳۱۱ و فرهنگ معین، صفحه ۳۰۸
 ۴- مجله اطلاعات هفتگی، شماره ۴۷۴، صفحه ۱۲
 ۵- شهرک ابیانه، صفحه ۱

بیده در ۱۰ کیلومتری اردکان قرار دارد. در تواریخ یزد نوشته‌اند: یزدگرد، فرزند بهرام، چون به دستور پدر از مداین به فارس آمد و به یزد رسید به آبادانی یزد پرداخت و سرهنگی که «بیدار» نام داشت، «بیده» را بساخت.^(۱)

بیرجند، جنوبی‌ترین و وسیع‌ترین شهرستان استان خراسان است. از شمال به قاینات و شهرستان فردوس، از شرق به مرز ایران و افغانستان، از جنوب شرقی به زابل، از جنوب به زاهدان و کرمان و از غرب به شهرستان‌های طبس و فردوس محدود است. بیرجند را در بسیاری کتب تاریخ و فرهنگ فارسی «برکند» ضبط کرده‌اند. «بر» به معنی نصف و «کند» به معنی شهر است.^(۲)

خرابه‌های بیشاپور (بشاور، شاپور، سابور) تقریباً در ۲۰ کیلومتری شمال غربی کازرون قرار دارد. «ابن بلخی» نوشته است: «بشاور را به تازی نویسند و اصل آن «بیشاپور» است، تخفیف نموده و «بی» را از آن بیفکنده‌اند و «شاپور» نویسند. بشاپور در اصل «به شاپور» و به شاپور در اصل «وه شاپور»، به معنی «شاپورنیک» بوده است.^(۳)

۱- یادگارهای یزد، صفحات ۶۷ و ۹۱ و بلوک مید، صفحه ۶

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۷

۳- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۲

بیشه‌زار کویری

Bīša(-e) - Zār-e - Kavīrī (-vērī)

بخش خضرآباد استان یزد در بعضی موارد به علت پوشش گیاهی فشرده "بیشه‌زار کویری" نام گرفته است.^(۱)

بیضا

Bayzā(Bey-)

بیضا در شمال غربی شیراز قرار دارد. در مورد علت نامیده شدن آن به بیضا وجه تسمیه‌های زیر ذکر شده است:

— لشکر عرب چون سپاه عجم را شکست داد، از کوهی که مشرف به این بلوک بود برفتند و قلعه و دهات آن را "سفید" دیدند، چون خاک این صحرا مایل به سفیدی بود، آن را "بیضا" نامیدند که تا کنون نیز به این نام باقی است.^(۲)

— به قول "اصطخری" چون این شهر دارای "دژ سفیدی" بود که از دور هویدا بود به این نام منسوب شده است.^(۳)

بیکنند

Bīkand

شهر کوچک بیکنند بین بخارا و جیحون قرار دارد. روزگاری این شهر جزو خراسان بزرگ به شمار می‌رفت.

فردوسی روایتی دارد که شهر "بیکنند" را فریدون ساخته است. نام آن در ابتدا "کندز" بوده و به تدریج "بیکنند" شده است. تغییر نام کندز به بیکنند از دو بیت زیر معلوم می‌شود:

برآورده در کندز آتشکده همه زنده و استابه زر آژده

۱- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۵

۲- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۶۱

۳- فرهنگ معین، صفحه ۳۱۲

ورانام کندز بدی پهلوی اگر پهلوانی سخن بشنوی
از این دوییت معلوم می‌شود که “کندز” به زبان پهلوی بوده است و پس از آن تبدیل
به “بیکنند” شده است. (۱)

Bīl - ābād

بیلاباد

جندی‌شاپور Jondī-šāpūr را سابقاً “بیلاباد” می‌نامیدند. در مورد وجه تسمیه نام
آن چنین آمده است:
روزگاری شاپور Šāpūr از جندی‌شاپور می‌گذشت وی در آنجا بیشه‌ای داشت و
پیرمردی “بیل” Bīl نام، در آن حدود کشت می‌نمود. شاپور به او گفت خوب است اینجا
را شهری سازم. بیل جواب داد: اگر از من نویسندگی به عمل آید اینجا نیز شهری شود.
شاپور گفت: به خدای سوگند که اینجا را شهری کنیم و تو را متصدی مخارج آن قرار
دهیم. آن‌گاه شاهپور فرمان داد سر و ریش بیل را تراشیده او را به آموزگاری سپردند تا
خواندن و نوشتن بیاموزد و نیز فرمان داد که درختان بیشه را ببرند و برای مصالح آماده
کنند. در مدت یکسال بیشه بریده شد و بیل خواندن و نوشتن فراگرفت. پس شاپور او را
مأمور ساختن شهر نمود. چون شهر به انجام رسید، شاپور به تماشای آن آمد. یک
سمت آن را که در معرض خطر سیل دید، حکم کرد تا آن را خراب کرده از نو با آجر
و آهک بسازند ولی سایر نواحی آن از خشت بود. به این سبب “بیل‌آباد”
نامیده می‌شود. (۲)

Bilasuvār

بیله‌سوار

بیله‌سوار در گوشه شمال‌شرقی آذربایجان شرقی و در جنوب رود ارس با فاصله‌ای
در حدود ۵۰ کیلومتر از سمت شرق با دریای خزر قرار دارد. نام قدیمی آن “آران”

۱- خراسان بزرگ، صفحه ۷۸

۲- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۲۵

Ārrān بوده است.

در مورد نام بیله سوار عقاید متفاوتی به شرح زیر ذکر شده است:

— حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب دربارهٔ بیله سوار چنین می نویسد: «امیری «بیله سوار» نام، یعنی سردار بزرگ از امرای آل بویه این مکان را ساخت.»

— در این منطقه، عقیده بر این است که «بیله» به معنی سرزمین بین دو رود است. بیله سوار هم بین دو رود «بالهارود» و «آب بیگلر» قرار دارد. «بیله سوار» به معنی مردمی که ساکن بیله هستند، می باشد.

— این بخش به نام «بیله سوار» هم شناخته می شود، زیرا که اعتقاد عده ای بر این است که نادرشاه افشار، وقتی برای تاجگذاری در سال ۱۱۴۸ هجری به «اصلاندوز» می رفت لشکریانش دارای «فیل» های زیادی بوده و مدتی در این منطقه اتراق کرده بودند.^(۱)

Bayn - an - nahrayn

بین النهرین

دروود واقع در استان لرستان سابقاً «بین النهرین» نامیده می شد، به علت آنکه در محل تلاقی دو رودخانه «تیره» و «ماربره»، که به ترتیب از کوه های گزو (گری) بروجرد و اشترانکوه الیگودرز سرچشمه می گیرند، واقع شده است.^(۲)

Bī - bahra (-e)

بی بهره

ده «بی بهره» یا «بی واره» در فاصله ۳۵ کیلومتری شیروان قرار گرفته است. دربارهٔ معنی نام ده می گویند چون از محصول بهره کافی عاید نمی شده، لذا به «بی بهره» معروف شده است.^(۳)

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۵

۲- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۹

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۲۵

سبزوار در قدیم آباد و پر جمعیت بوده و بیہق نامیده می‌شده است. در مورد وجه تسمیہ آن روایات زیر ذکر شده است:

— بیہق به فتح معرب ”بیہہ“ به معنی بہین و بہتر می‌باشد، زیرا از بہترین بخش‌های نیشابور به شمار می‌رفته است.^(۱)

— با ”یاء“ پارسی به معنی قدم است کہ آن را ”پی“ خوانند و گویند کہ این ناحیہ را با قدم پیمودہ اند.

— در روزگار بہمن شخصی بودہ است بہ نام ”بیہہ“ کہ در مقابل ”آمناباد“ دہی ایجاد کردہ و بہ نام خود، آن را نامگذاری نمودہ است^(۲).

۱- راهنمای مشهد، صفحہ ۲۴۷ و فرهنگ معین، صفحہ ۳۱۴

۲- گزارشنامہ یا فقہ اللفۃ اسامی امکانہ کرجنامہ یا تاریخ آستانہ، صفحہ ۳۰۶

پ

Pāpī

پاپی

روستای پاپی در جنوب شرقی خرم آباد قرار دارد. در مورد وجه تسمیه پاپی در کتب قدیمی ذکر نشده است ولی کلمه "پپی" در گویش مردم ناحیه به معنی پروانه می باشد. بقعه "شاهزاده احمد" در این محدوده بوده و اهالی لرستان خدمتکاران امامزاده ها را "پاپی" می گویند. خدام و خدمتگزاران شاهزاده احمد که عمامه قرمز به سر داشتند نیز به این نام معروف شده اند.^(۱)

Pā - tāve

پاتاوه

پاتاوه در شمال غربی یاسوج و جنوب غربی سمیرم قرار دارد. در مورد وجه تسمیه آن نویسند:

"توه" یا "تاوه" Tāve به معنی سنگ صاف و صخره صیقلی و سخت است و "پاتاوه" به معنی منطقه ای که در پای کوه های سخت با سنگ های صاف قرار دارد می باشد.^(۲)

Pārt

پارت

خراسان روزگاری پارت خوانده می شد. در سه هزار سال قبل از میلاد که آریایی ها

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۹۷ و جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷

۲- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۸۲۳

از آسیای مرکزی به طرف جنوب سرازیر شدند یک شعبه از آنها به نام “پارت” ها در خراسان امروزی متمرکز شدند و در آنجا تشکیل حکومت دادند. به همین مناسبت خراسان به علت تمرکز “پارت” ها در این ناحیه “پارت” نامیده شد.^(۱)

Pārs

پارس

منطقه پارس (Fārs) از قدیمیترین مراکز تمدن ایران است. یونانیان نام پارس را که تنها نام آن ایالت بوده اشتباهاً بر تمام ایران اطلاق می کردند.^(۲) نام پارس^(۳) در کتیبه های هخامنشی “پارسه” Pārsa و در تاریخ هردوت “پرسر” و در کتاب استرابن “پرسیس” Per-sis و “پارای تاسن” و در تاریخ آمیان “پرسیس” و در تاریخ موسی خورنی “پرسین” است.^(۴)

در مورد نام پارس روایات زیر ذکر شده است:

— بعد از “ایران” Irān چون مملکت به پسرش “پارس” Pārs رسید، ایران را پارس خواندند.^(۵)

— “پارس” ها تیره ای از آریاهای کوچ کرده به فلات ایران بوده اند که نام خود را به این قسمت از خاک ایران داده و نام پایتخت را نیز از نام قبیله خود گرفته اند.^(۶)

Pārs - ābād

پارس آباد

پارس آباد (پارسا آباد Pārsā-ābād) از شهرستان مغان در شمال غربی ایران قرار دارد. رود مرزی ارس در قسمتی از این منطقه جاری است و به دریای خزر می ریزد.

۱- خراسان، صفحه ۱۶

۲- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۲۹

۳- به وجه تسمیه نام فارس مراجعه شود.

۴- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۸۹

۵- گنج دانش، صفحه ۳۶

۶- پایتخت های شاهنشاهان هخامنشی، شوش، هگمتانه، تخت جمشید، صفحه ۵۹

پارس آباد یکی از مهمترین قطب‌های کشاورزی ایران می‌باشد.^(۱)
 در مورد نام پارس آباد چنین نظر می‌دهند که گویا شخصی به نام مهندس «پارسا»
 Pārsā برای اولین بار در این قسمت از دشت مغان به کشاورزی و عمرانی پرداخت و این
 بخش به نام مهندس مزبور نام «پارس آباد» به خود گرفت.^(۲)

Pārsa - Gad

پارسه گد

پارسه گد نام قدیم شهر مرغاب در فارس بوده است. پارسه گد به معنای «شهر
 پارس‌ها»^(۳) یا «اردوی پارس‌ها» می‌باشد.^(۴) این شهر، اردوگاه وسیعی بود که با
 دیواری محصور شده بود.

Pāsārgād

پاسارگاد

پاسارگاد (پازارگاد Pāzārgād، بازارقادا) در ۱۳۴ کیلومتری شیراز و ۷۲ کیلومتری
 تخت جمشید قرار دارد. پاسارگاد نام پایتخت دولت ایران در زمان کورش، مؤسس
 سلسله هخامنشی، بوده است.

در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:
 — عده‌ای تصور کرده‌اند که این لغت دراصل به صورت «پس - ارکارد» است یعنی
 شهری که در پس یا پشت کوه (اردگارد) قرار دارد.^(۵)
 — «پازارگاد» Pāzārgād در زبان کیان به معنی اردوی ایران یا خزانه ایران بوده
 است.^(۶)

— نام پاسارگاد تصحیفی از «پارسه گد» Pārsa-Gad به معنی «اردوگاه پارس‌ها»

۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۱

۲- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۲۴۸

۳- به وجه تسمیه نام «پارس» مراجعه شود.

۴- فرهنگ معین، صفحه ۳۲۰

۵- گزارشنامهٔ یافته‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۱۵

۶- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۸۸

می‌باشد. این شهر، اردوگاه وسیعی بود که با دیواری محصور می‌شد. (۱)

پالنگری

در کتاب «فارسنامه ابن بلخی» در مورد نام «پالنگری» چنین آمده است: «نام امیری از امراء پادشاهان سلجوقی است.» (۲)

پاوندمکر

آبادی پاوندمکر از توابع شهرستان گیلانغرب است. وجه تسمیه این روستا را چنین ذکر کرده‌اند:

در گذشته، در این روستا عشایر به صورت گسترده سکونت داشته و هر خانواده به تناسب میزان ثروت و فعالیت خود دارای تعدادی الاغ، اسب و گاو بوده است. چون تعداد دزدان و غارتگران محلی در این روستا زیاد بود، لذا با کوبیدن میخ بر زمین و نصب طنابی به نام «پاوند» به گردن و یا پای حیوان مانع از به تاراج رفتن و فرار حیوان می‌شدند. به مرور زمان از تعداد دزدان کاسته شد ولی اهالی اصطلاح پاوندمکر به معنی «طناب مبند» را به کار می‌بردند؛ به این نیت که، منطقه تقریباً امن است و حیوانات از بستن در عذاب‌اند.

Pāva(-e)

پاوه

شهرستان پاوه منطقه‌ای کوهستانی است. از شمال و شمال شرقی به مریوان، از مشرق به کامیاران، از جنوب به اسلام‌آباد غرب و سرپل ذهاب و از مغرب به کشور عراق محدود است.

نام پاوه را عده‌ای گرفته شده از «پاوه»، سردار یزدگرد سوم، می‌دانند که جهت جلب

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۲۵۸

۲- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۴۹

حمایت اکراد روانه این منطقه گردید و مورد احترام اهالی قرار گرفت. بعدها به خاطر تجلیل از این سردار، آبادی "پاوه" نامیده شد.^(۱)

Patišxvār-gar

پدشخوارگر

سوادکوه قبلاً پدشخوارگر (پتسخوارگر Patisxvāgar) نام داشت. نام جغرافیایی آن به گونه‌های مختلف در کتابهای تاریخ و جغرافیا آمده است مانند: بدشوارگر، بدشوارجر، فرجواجر، فرشواذگر، فرشواذجر، فدشوارگر، پدشخوارگر، Padisxvāgar، فرشواذگر، پتسخوارگر، پدشخوارگر. گونه پهلوی آن "پتسخوارگر" یا "پدشخوارگر" و اوستایی آن "پدشخوارگریه" می‌باشد.^(۲)

در مورد وجه تسمیه نام آن روایات چندی ذکر شده است: — در زمان ساسانیان یکی از منصب‌های عالی دربار پدشخوارگر بوده. "پدش" به معنای پیش است و "خوار" از خوردن است و کسی بوده که در حضور شاه و قبل از او خوراک را می‌خورد و می‌چشید تا از آلوده به سم نبودن آن اطمینان حاصل کند. هر ناحیه که حکمرانی آن را به چنین کسی می‌دادند آن ناحیه نیز "پدشخوارگر" نامیده می‌شد.^(۳)

— لغت "پتسخوارگر" از سه واژه ترکیب شده است. "پتش" Patiš یعنی پیش، مقابل، "خوار" نام ناحیه‌ای است و "گر" Gar به معنای کوه یا کوهستان می‌باشد. بنابراین پتسخوارگر در مجموع به معنی "کوه واقع در جلوخوار" (بین سمنان و ورامین) است.^(۴)

۱- جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۸

۲- تاریخ سمنان، صفحه ۳۲۱

۳- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۰

۴- تاریخ سمنان، صفحه ۳۲۱ و برهان قاطع، صفحه ۸۶۷

پرچور در ۲۸ کیلومتری شرق تنکابن قرار دارد. «پرچ» Parč در لهجه محلی به معنای کومه‌هایی از پوشال است که بر روی چهارپایه‌ای بلند در مزارع برنج و باغ‌های جالیز برپا می‌دارند تا صاحبان و محافظین کشتزارها از آفتاب و باران درامان باشند. موسوم شدن روستا به پرچور به روایات زیر است:

— پس از حادثه قتل و مهاجرت خاندان شهردمی (یکی از خاندان‌های لنگا) در روستای «شهردم»، افراد باقیمانده با همسایگان خود قصد ترک زادگاه نمودند. وقتی پای انتخاب محل سکونت جدید پیش آمد، همگی اطراف پرچ بزرگی را که در منطقه جلگه‌ای بین روستای متروک «پریچهره‌ور» و آبادی چند خانواری «بندبن» قرار داشت برای زیست مناسب تشخیص دادند و قرار گذاشتند که در «پرچور» (اطراف پرچ) زندگی جدیدی آغاز کنند. از آن تاریخ روستای جدید به پرچور موسوم شد.

— پرچور همان نام تحریف شده «پریچهره‌ور» است که به مرور و در اثر کثرت استعمال لفظی به صورت امروزی درآمده است.^(۱)

نام ایران Iran در بعضی از زبانهای اروپایی «پرس» است و آن از نام «پارسه» Pārsa عهد هخامنشی مأخوذ می‌باشد.^(۲)

پازارگاد Pāzargād به معنای شهر پارسیان می‌باشد. یونانیان هنگامی که به ایران آمدند و کاخ درخشان و باشکوه هخامنشی را دیدند، آنجا را به همان نام خودش با

۱- لنگا، صفحات ۱۳۵ - ۱۳۴

۲- لغت‌نامه دهخدا

اضافه کردن واژه «پلیس» به معنی شهر، «پرس پلیس» نامیدند که تا به امروز زبانزد تمام اروپاییان می باشد. (۱)

Persiya

پرشیا

واژه «پرشیا» که به جای ایران Iran در نزد خارجی ها به کار برده می شد، از لفظ قدیم یونانی پرسیس Per-sis مشتق است که به معنی ایالت فارس بوده و در قدیم «پرسا» Persa خوانده می شد.

هخامنشیان اهل این ناحیه بوده اند و به این جهت معنی این لفظ مشتمل بر تمام کشور نامبرده و سکنه آن شد.

از نیم قرن اخیر دیگر واژه «ایران» نام رسمی و قانونی کشور شناخته شد. چنانچه در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی (۱۹۳۵ میلادی) دولت ایران از تمام کشورهای جهان خواست که نام «ایران» را به جای پرس Pers و پرشیا Persiya بکار برند. (۲)

Pošt

پشت

در برهان قاطع درباره نام پشت چنین آمده است: «پشت به ضم اول بروزن مشت، نام شهری از نواحی نیشابور است.»
چون این شهر به منزله «پشتی» برای نیشابور باشد آنجا را بدین نام خوانند. (۳)

Pošt - Kūh

پشتکوه

پشتکوه بخشی از شهرستان نیریز در استان فارس است. این بخش چون در عقب بزرگترین ارتفاعات ایران یعنی ارتفاعات «کبیرکوه» Kabīr-kūh واقع شده، لذا به اسم

۱- سفرنامه جکسن، صفحه ۳۴۳ و پایتختهای شاهنشاهان هخامنشی، صفحه ۵۹

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲، صفحه ۴۲

۳- برهان قاطع، صفحه ۴۰۵

”پشتکوه“ معروف و مشهور گردیده است.^(۱)

Pol-e Doxt-ar

پل دختر

پل دختر در ۱۲۳ کیلومتری جنوب خرم آباد قرار دارد. در نیم کیلومتری شمال پل دختر پلی مخروطی، عظیم و استوار از زمان ساسانیان به جای مانده است که نام آن ”پل دختر“ می باشد. بناهای منسوب به دختر Doxt-ar مربوط به آناهیتای عهد باستان است. بعید نیست ”آناهیتا“ یا ”ناهید“ ستاره مورد احترام این ناحیه بوده باشد.^(۲)

Palang - Kalā

پلنگ کلا

پلنگ کلا در ۲۴ کیلومتری جنوب شرقی تنکابن قرار دارد. روستای پلنگ کلا موطن و محل زندگی ”خاندان پلنگ“ بود. این خاندان که با پلنگی های ”نشتا“ و ”خرم آباد“ خویشاوندی نزدیک دارند، متجاوز از دو یا سه قرن پیش مبادرت به تشکیل قریه ای در سمت غرب سید محله نمودند.^(۳)

Panj - Gūr(Gōr)

پنج گور

پنج گور اکنون در بلوچستان پاکستان قرار دارد. این نام در کتابها به شکل ”فتربور“ و ”پنج بور“ نیز آمده است. به سبب آنکه ”پنج تن“ از سرداران عرب در آنجا دفن شده اند، به نام پنج گور شهرت یافته است.^(۴)

۱- جغرافیای نظامی ایران پشتکوه، صفحه ۳

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۷۸

۳- لنگا، صفحه ۱۳۰

۴- بلوچستان، صفحه ۶۰

Panj - Nāhiye

پنج ناحیه

پنج ناحیه همان فریدن Farīdan است که به این نام هم خوانده می‌شود. این شهرستان از شمال به خوانسار، از شمال غرب و مغرب به الیگودرز و سردشت محدود است.

چون آن را پنج قسمت نموده‌اند و هریک را ناحیه خوانده‌اند، به همین سبب به این نام موسوم شده است.^(۱)

Pahlavi - Dež

پهلوی دژ

آق قلعه Āq-čalā(-e) در شهریور ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویب نامه هیات وزیران "پهلوی دژ" Pahlavi-Dež نامیده می‌شد.^(۲)

این واژه از دو جزو "پهلوی" Pahlavi و "دژ" Dež ترکیب یافته است. عضو اول از نام خاندان "پهلوی" به معنی شهری گرفته شده بود و عضو دوم کلمه به معنی قلعه است.^(۳)

Pahla(-e)

پهله

برخی بر آنند که در قدیم اصفهان را "پهله" می‌گفتند. پهله به معنی شهر آمده است و در زبان اهل آن را "پهلوی" یعنی شهری می‌نامیدند.^(۴)

پیان

خرمشهر از دیدگاه تاریخ و تاریخ‌نویسان بازمانده شهر "پیان"^(۵) و

۱- نصف جهان، صفحہ ۳۲۶

۲- فرهنگ معین، صفحہ ۳۶۱

۳- به وجه تسمیه نام «آق قلعه» مراجعه شود.

۴- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری، صفحہ ۱

۵- به وجه تسمیه نام «پیان» مراجعه شود.

”محزره“ است.

Pīrān - šahr

پیرانشهر

پیرانشهر در غرب شهرستان مهاباد در مرز ایران و عراق قرار دارد. این شهر سابقاً ”خانه“ (Xāna(-e نامیده می‌شد. ولی بعداً از نام ایل ”پیران“ Pīrān به پیرانشهر تغییر نام یافت.^(۱)

Pīr - Bakrān

پیربکران

روستای پیربکران در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی اصفهان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام این روستا آمده است:
در اوایل سلطنت سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو) در این محل مردی عارف و زاهد به نام محمد بن بکران وفات کرده و در محل فعلی بقعه که احتمالاً محل تدریس او هم بوده، به خاک سپرده شده است.^(۲)

Pīshkin

پیشکین

در گذشته ناحیه‌ای که اکنون شهرستان اهر Ahar در آن واقع است، پیشکین نام داشت.
”پیشکین“ از نام خاندانی که در قرن هشتم در آنجا حکومت داشتند مأخوذ بود.^(۳)

Paykān(pey-) - Tappa

پیکان تپه

تکاب Tak-āb واقع در شرق شهرستان میاندوآب Miyāndo-āb را

۱- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۲ و نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۱، صفحه ۹۲۴

۲- آثار ملی اصفهان، صفحه ۸۵۰

۳- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۳۰

» پیکان تپه «^(۱) هم گفته اند.

Pīla(-e) Sa-vār(su-)

پيله سوار

بيله سوار Bilasuvar واقع در آذربايجان شرقی به نام پيله سوار هم شناخته می شود. عده ای معتقدند که نادر شاه افشار، وقتی برای تاجگذاری در سال ۱۱۴۸ هجری به اصلاندوز می رفت لشکریانش دارای «فیل» های زیاد بوده و مدتی در این منطقه اتراق کرده بودند.^(۲)

۱- به وجه تسمیه نام «تیکان تپه» مراجعه شود.
۲- فرهنگ جغرافیایی آذربايجان شرقی، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۵

ت

تاکستان

Tak - estān

شهرستان تاکستان در ۳۵ کیلومتری شهر قزوین قرار دارد. تاکستان در گذشته "سیاه‌دهن" خوانده می‌شد. این شهرستان به علت داشتن باغ‌های انگور بعدها به تاکستان معروف گردیده است.^(۱)

تالش

Talaš(-es)

شهرستان تالش یا توالش در ساحل دریای خزر در غرب استان گیلان واقع شده است. روایات زیر در مورد علت نامیده شدن این شهرستان به تالش به شرح ذیل ذکر شده است:

— تالش قومی باشند از مردم گیلان، تالش را "طالش" هم می‌نویسند. در زمان باستان گروهی بس انبوه بودند که در کوهستان شمالی ایران نشیمن داشتند و چون بارها به گردنکشی برخاستند و با پادشاهان هخامنشی از در نافرمانی درمی‌آمدند به این سبب نام ایشان در تاریخ تا به امروز باقی مانده است. ولی باید دانست که نام آن گروه در نزد خود ایرانیان "کادوش" Kādūš بوده و همین کلمه است که از روی یک رشته تبدیله‌ها امروز به شکل "تالش" درآمده. این یقین است که کلمه کادوش^(۲) با کلمه تالش

۱- جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۳
۲- کادوش Kādūš در بعضی از کتابها به صورت کادوس kādūs آمده است.

یکی می‌باشد. (۱)

— نام این شهرستان «تول-ش» (تولش) بوده است که «تول» به معنی گل و «ش» پسوند مکان می‌باشد و «تولش» به معنی گل خیز است. این کلمه در طی زمان به «تالش» تبدیل شده است. (۲)

Taybād

تایباد

تایباد از شمال به شهرستان تربت جام و از مشرق به کشور افغانستان محدود است و هریرود در این منطقه مرز ایران و افغانستان را مشخص می‌کند. این شهرستان از جنوب و غرب به شهرستان تربت حیدریه محدود می‌شود. تایباد از مرز افغانستان ۲۳ کیلومتر و از مشهد ۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد.

در مورد وجه تسمیه تایباد گویند جای پاکان، نیکان و مردان نیکو است و بدین جهت «طیبات» نیز نامیده می‌شود. (۳)

Tabriz

تبریز

شهرستان تبریز، مرکز استان آذربایجان شرقی، در ۶۱۹ کیلومتری غرب تهران قرار گرفته است. این شهرستان از شمال به اهر، از مشرق به شهرستان سراب و میانه، از جنوب به شهرستان هشترود و مراغه و از مغرب به دریاچه ارومیه و آذربایجان غربی محدود است. درباره علت نامیده شدن این شهر به تبریز چنین نویسند:

— بعضی از مورخین و جهانگردان بنای تبریز را به زبیده خاتون همسر هارون الرشید خلیفه عباسی مربوط می‌دانند. در این مورد دو روایت به شرح زیر ذکر شده است: روایت اول: وقتی «زبیده خاتون» بیمار گردید و تب سختی گریبان او را گرفت، پزشکان

۱- کاروند کسروی، صفحه ۴۲۴ و برهان قاطع، صفحه ۴۶۲

۲- جغرافیای استان گیلان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷

۳- جغرافیای استان خراسان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

از معالجه‌اش درماندند. تا اینکه زبیده را در ناحیه‌ای که امروز «تبریز» نام گرفته بستری می‌کنند. شبی که زبیده در آنجا توقف کرد، حالش بهبود یافت و فردای آن شب تب به کلی قطع شد. لذا در آنجا به سال ۱۷۵ هجری (۷۵۵ میلادی) شهری بنا نهاد و گفت چون در اینجا تب من قطع شد این شهر موسوم به «تب ریز» باشد.^(۱)

روایت دوم: زبیده خاتون همسرهارون الرشید خلیفه عباسی در سال ۱۶۵ هجری سخت بیمار شد و مشرف به موت بود. در این موقع پزشکی از اهل ماد به داد وی می‌رسد و در اندک مدتی بیمار را شفا می‌بخشد. ملکه که نمی‌دانست طبیب را چگونه پاداش دهد. از او خواست که پاداش خویش را انتخاب کند. پزشک تقاضا کرد که زبیده خاتون دستور بدهد در کشور زادبومش شهری به افتخار وی بنا کنند. این تمنای طبیب مادی با نهایت دقت و سرعت در سال ۱۶۵ هجری برآورده شد. شهر جدیدالاحداث را تبریز نامیدند، تا بدین طریق پیدایش آن منتسب به «طب» باشد. چون «طب» به معنای پزشکی است و «ریز» از ریختن می‌آید که مفهوم ریزش، انتشار و پخش را می‌رساند.^(۲)

— بنای اولیه شهر تبریز را بعضی از محققان به «خسرو اشکانی» (۲۳۳-۲۱۷م)، پادشاه ارمنستان، نسبت می‌دهند که معاصر با «اردوان چهارم» شاه اشکانی بود. خسرو از دوستان اردوان به شمار می‌رفته است. وقتی که اردشیر، نخستین پادشاه دودمان ساسانی، اردوان، آخرین پادشاه پارت را در جنگی سرنوشت‌ساز به قتل رساند، خسرو به خونخواهی اردوان با اردشیر درگیر رزم شد و پس از ده سال پیکار اردشیر به مرز هندوستان فرار کرد. خسرو در بازگشت در ایالت «آتروپاتن» (آذربایجان) که متصل به سرحد ارمنستان بود، شهری به نام «داورژ» Daevrež بنا کرد که در زبان ارمنی به معنی انتقام است. این واژه به مرور زمان به صورت «تاورژ» و «تاوریژ» درآمد. بعداً بر اثر اختلاط کلمات عربی و فارسی «ژ» به «ز» تبدیل شد و بالاخره به داوریز، داوریز

۱- ایران قدیم و تهران قدیم، صفحه ۶۷، و آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، صفحه ۱۸۶ و تبریز و پیرامون، صفحه ۶۴

۲- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، صفحه ۱۸۶

Davriz، تاوریز Tavriz، توریژ Toriz، توریز Toriz و تبریز Tabriz تغییر یافته است.^(۱)

— چون در دامنه‌های شمال غربی کوه سهند چندین چشمه آب معدنی گرم و جوشان وجود داشته، به این سبب اینجارا «تف ریز»، «تب ریز» یعنی گرمابیز و گرماریز نام نهاده‌اند. وجود چندین چشمه آبگرم و معدنی در پیرامون آن که برخی از آنها هنوز روان است مانند آبگرم گرو، بارنج، صیدکند، کرگه و لیغوان دلیلی بر این مدعاست.^(۲)

— نام نخستین شهر تبریز در زبان مردم بومی آذربایگان، «توری» Towri بوده است. تا حدود هفتاد هشتاد سال پیش، بیشتر روستاییان پیرامون تبریز، این شهر را «توری» می‌نامیدند.

این نام را مادها، نخستین ایرانیان شناخته شده که در این سرزمین ساکن شدند، بر این شهر نهاده‌اند. نام «توری» از دو بخش پدید آمده است:

بخش نخست آن «تو» Tow می‌باشد که در زبان آذری به معنی تب، گرم و گرماست. بخش دوم واژه «ری» Ri می‌باشد که به معنی رود و جریان است.

به این سان معنی «توری» چشمه یا رودگرم و گرماب خواهد بود که خود از وجود آبهای گرم و معدنی در این سرزمین حکایت دارد. توری در نوشته‌های پس از اسلام به شکل «توریز» و سپس به صورت ادبی و کتابی، «تبریز» درآمده است. کم‌کم این صورت آخری شهرت بیشتری یافت و نام قدیم آن فراموش شده، از زبانها افتاد.^(۳)

— به سبب آشکده‌ای که سابقاً در این محل وجود داشته است، «تف ریز»، «تفبیز» نامگذاری کرده‌اند که در اثر گذشت زمان به «تبریز» تغییر یافته است.^(۴)

۱- ایران قدیم و تهران قدیم، صفحه ۶۷ و تبریز و پیرامون، صفحه ۶۳ و نگاهی به آذربایجان شرقی، صفحه ۱۳۸ و

آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، صفحات، ۱۹۵ - ۱۹۴

۲- تبریز و پیرامون، صفحه ۶۴ و مجله ایران زمین شماره ۱، صفحه ۲۰

۳- مجله ایران زمین، شماره ۱، صفحه ۲۰

۴- تبریز و پیرامون، صفحه ۶۵

— کلمه تبریز را به معنی «ریزنده تف و تاب» می‌دانند و این نام را با آتشفشانی دیرین کوه سهند مربوط دانسته‌اند.^(۱)

— این شهر نام خود را از کوهستان توروس Taurus که در دامنه آن قرار دارد گرفته است.^(۲)

تجره

تجره (طجره) در ۷ کیلومتری شمال اردستان قرار دارد. این ده بسیار قدیمی است. نام آن از لغت بابلی «تگره» یا «دگره» که معرب آن «دجله» می‌باشد گرفته شده است. اعراب آن را معرب کرده و «طجره» گفته‌اند که کنایه از شط بزرگ است.^(۳)

Tajrīs

تجریش

تجریش آبادی است کهنه و باستانی که در شمال تهران قرار دارد. اکنون با توسعه شهر تهران در درون شهر واقع شده است.

تجریش مخفف «تجر دشت» Tajr-Dast است که در این واژه دشت Dast به معنی صحرا می‌باشد و این لفظ عربی است. در مجموع به معنی «قصر دشت» است.^(۴)

Taxt-e Ardašīr

تخت اردشیر

بنای بوشهر Būsehr را به اردشیر ساسانی نسبت داده‌اند. نام اصلی آن «تخت اردشیر» بوده است.^(۵)

۱- آثار باستانی آذربایجان، صفحه ۲

۲- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۲۶۲

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۲۰۹

۴- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۱۶

۵- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۲۴۰

آبادی طاق‌بستان Tāṣ-e Bostān واقع در ۷/۵ کیلومتری شمال‌شرقی کرمانشاه راگاهی "تخت‌بستان" می‌خوانند. ظاهراً این تسمیه به خاطر صفت سنگی است که در بالای طاق نماها کنده شده و به وسیلهٔ صد پله یا بیشتر که بر جبههٔ صخره‌ای کنده‌اند بدان می‌توان رسید. (۱)

آبادی تخت‌جمشید در شمال‌شرقی شهر شیراز قرار دارد. بناهای تاریخی تخت‌جمشید در نزدیکی آن واقع شده است. این آبادی نام خود را از آثار به‌جا مانده از دوران هخامنشی گرفته است. در مورد وجه تسمیه نام تخت‌جمشید روایات زیر ذکر شده است:

در زمان "داریوش" اول ساختمان تخت‌جمشید را شروع کردند و بعد چون نام داریوش فراموش شد، به جای او، جمشید (شهریار داستانی) را یاد کردند و به نام "تخت" و "بارگاه" جمشید معروف شد. (۲)

تددومری نام یکی از آبادیهای تنگستان است. به عقیدهٔ احمد اقتداری نویسندهٔ کتاب "آثار باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان" ای‌بسا این نام یادآور قوم بازرگانی بسیار معروف آسیای مرکزی یعنی "تدمر" Tadmor و "پالمیر" Palmir باستانی باشد. مراودهٔ مردم آشور، بابل، سومر و اکد با سواحل خلیج فارس و رفت و آمد فنیقی‌ها و تدمریها در خلیج فارس و سواحل آن در دوران گذشته محل شک و تردید

۱- سفرنامه جکسن، صفحه ۲۴۹

۲- فرهنگ معین، صفحه ۳۸۱ و برهان قاطع، صفحه ۴۷۳

نیست و در تمام طول سواحل منطقه‌ای مناسبتر از منطقه تنگستان و دشتی و دشتستان وجود نداشته است.^(۱)

Torbat-e Eshāḥ Xān

تربت اسحاق خان

تربت حیدریه واقع در ۱۶۲ کیلومتری جنوب مشهد قرار دارد. از آنجا که تربت حیدریه آباد شده «اسحاق خان» است، به آن گاهی «تربت اسحاق خان» گویند^(۲).

Torbat-e Jām

تربت جام

تربت جام از شمال به شهرستان مشهد، از مشرق به رودخانه هریرود، از جنوب به شهرستان تایباد و از مغرب به شهرستان تربت حیدریه محدود است. این شهرستان در فاصله ۱۶۵ کیلومتری مشهد قرار دارد. شهرستان تربت جام مدفن شیخ «احمدجام» عارف ملقب به «زنده پیل» می باشد و به همین علت به نام «تربت جام» نامیده می شود.^(۳)

Torbat-e Haydar - īyya(-e)

تربت حیدریه

شهرستان تربت حیدریه از شمال به مشهد و نیشابور، از مغرب به کاشمر، از جنوب به گناباد و قاین، از جنوب شرق به مرز ایران و افغانستان و از مشرق به تایباد و تربت جام محدود است.

وجه نامگذاری آن وجود مزاریکی از عرفا به نام «قطب الدین حیدرتونی» متوفی به سال ۶۱۸ هجری قمری می باشد.^(۴) وی به خراسان آمده، در این مکان سکونت گزید و در

۱- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۸۶

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۸

۳- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۹

۴- جغرافیای استان خراسان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۴

همانجا هم به خاک سپرده شد.^(۱)

Tarxorān

ترخوران

ترخوران (طرخوران) در جنوب غربی تفرش قرار دارد. این ده را کیخسرو بنا کرده است. در این ده دواب او می‌چریدند و به همین سبب آن را «ترخوران» نام نهادند. پس به مرور ایام «طرخران» گفته‌اند.^(۲)

Torsīz

ترشیز

کاشمر Kāšmar سابقاً ترشیز خوانده می‌شد. شهرکاشمر در پنجاه سال اخیر به این نام معروف گردیده است. در مورد نام ترشیز وجه تسمیه‌های زیر ذکر شده است:
— گویند در اصل «ترازشش» بوده، یعنی آبی که به سمت ترشیز می‌آمده و در مقسمی بر شش بخش تقسیم می‌شده، از این رو «شش تراز» و بعد، «ترازشش» گفته‌اند سپس مخفف گشته و به شکل «ترشیز» درآمده است.^(۳)
— ترشیز از نام «شش تراز» گرفته شده که نام بزرگترین رودخانه این منطقه است.^(۴)

Torkaman - cāy

ترکمن‌چای

ترکمن‌چای در مغرب میانه بر سر راه زنجان به تبریز قرار دارد. عهدنامه ترکمانچای بین ایران و روسیه در این محل بسته شد که به موجب آن رود ارس مرز ایران شناخته شد و دشت مغان، بندر لنکران و حق کشتیرانی در دریای خزر به روسیه واگذار گردید.^(۵)
در مورد وجه تسمیه نام ترکمانچای روایت زیر ذکر شده است:

۱- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۸

۲- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحه ۶۱

۳- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۸

۴- دائرةالمعرف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۸۱۰

۵- فرهنگ معین، صفحه ۳۸۷

پس از استیلای مغول و به آتش کشیدن روستاهای این منطقه یک خانواده روستایی مجبور به ترک محل سکونت خود شد و به محل کنونی "ترکمن چای" کوچ کرد. وی به زبان آذری عبارت "من ترک من کردم" را بیان نمود. منظور او این بوده است که "من محل زندگی خود را اجباراً ترک نمودم و به این منطقه آمدم".

مردم به علت مساعد بودن شرایط زندگی، رفته رفته از اطراف به تبعیت آن شخص بدان محل کوچ کردند و به تدریج بر تعداد جمعیت آن افزوده شد و لفظ "ترکمن" در میان آنان مصطلح گردید. سپس به مرور و در اثر کثرت تلفظ "ترکمن" به "ترکمن" تغییر یافت.

در زمان انعقاد عهدنامه به علت وجود رودخانه که از مرکز می‌گذرد، کلمه "چای" که به معنی رودخانه می‌باشد به "ترکمن" افزوده شد و در جمع به "ترکمن چای" معروف گشت.^(۱)

Taft

تفت

شهرستان تفت در جنوب غربی یزد، در کنار راه یزد به شیراز قرار دارد. برای نام تفت معانی مختلفی نظیر گذاخته شده، گرمی، حرارت و سبدمیوه آمده است، که معنی اخیر با توجه به انواع میوه‌هایی که در این شهر به دست می‌آید نسبت به سایر معانی به واقعیت نزدیکتر است.^(۲)

Taft - Kūh

تفت کوه

شهر تفت در دره‌ای طویل در امتداد غربی - شرقی که از سه طرف به وسیله کوهها محصور شده. قسمت اعظم شهر تفت بر روی دامنه‌های حاصلخیز این کوه

۱- نگاهی به ترکمن چای، صفحه ۱۸

۲- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹

قرار دارد.^(۱)

Tafreš

تفرش

این شهرستان در جنوب غربی ساوه و به فاصله ۱۱۰ کیلومتری آن قرار دارد، وجه تسمیه نام تفرش به شرح ذیل ذکر شده است:

— تفرش دراصل «گبرش» Gabreš بوده و این توجیه شاید بدین سبب است که در سده‌های قبل و حتی صدر اسلام، زرتشتیان (گبرها) در این جلگه و نقاط مجاور آن از جمله فراهان و آشتیان سکونت داشته‌اند.

— ضیعت‌های تفرش را «طبرش بن همدان» بنا کرده و به عمارت آن فرمان داده است.

— تفرش را «آرش» Āraš که در زمان «منوچهر» یکی از پهلوانان نامی به شمار می‌آمد و قصه تیر افکندن او در مصالحه منوچهر و افراسیاب افسانه معروفی است، بنیاد نهاده و به اسم خود موسوم نمود و به مرور ایام آرش، «تفرش» شده است.^(۲)

Tak - Āb

تکاب

تکاب در شرق شهرستان میاندوآب قرار دارد. اینجارا «تیکان‌تپه» Tikān-Tappa(-e) و «پیکان‌تپه»^(۳) Paykān(pey)-Tappa(-e) هم گفته‌اند. در مورد علت نامیده شدن آن به تکاب چنین ذکر شده است:

تکاب به معنی آب باریک و زمینی که آب کم و باریکی در آن جاری باشد آمده است و تکاب به صورت اسم مرکب، به معنی دره و زمینی که در بعضی از جاها آب فرو رود و از جای دیگر برآید، می‌باشد.^(۴)

۱- به وجه تسمیه نام «تفت» مراجعه شود.

۲- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحات ۸۴ و ۸۳

۳- به وجه تسمیه نام «تیکان‌تپه» و «پیکان‌تپه» مراجعه شود.

۴- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۷

کوه کیلویه به نام یکی از بلوکهای آن "تل خسرو" نامیده شده است. تل خسرو برای آن گویند که در بین اهالی مشهور است که شاه "کیخسرو" کیانی بر "تل" بلندی در این صحرا بنشست و اهالی ایران را بخواست و شاه لهراسب را ولیعهد سلطنت خود فرمود. (۱)

رودی است که از کوههای سبلان آذربایجان سرچشمه می گیرد. از شمال تبریز می گذرد و به دریاچه ارومیه می ریزد. سابقاً آن را "آجی چای" Āji-čāy می نامیدند که تلخه رود Talx-rūd ترجمه آن است. (۲)

شهر ساحلی تنکابن از شمال به دریای خزر، از مشرق به چالوس، از جنوب به دامنه های البرز و از مغرب به شهرستان رامسر محدود است. در مورد علت نامیده شدن این شهر به تنکابن چنین آمده است: — "تنکا" Tonokā شهری بزرگ و دژ مانند با حصار و باروئی سخت محکم بود. این شهر پس از کسب رونق و اشتها به ویژه در زمان ضعف حکومتگران علوی مرکزیت سیاسی را متعلق به خود کرد. حکام مختلف از "دژ تنکا" فرامین خود را به نواحی اطراف جاری می ساختند.

تنکا در سال ۷۸۹ هجری قمری به عللی که بر ما پوشیده است منهدم گردید. سالیانی چند پس از نابودی تنکا قلعه ای پائین تر از خرابه های شهر قدیمی ساخته شد و به "پایین تنکا" Pāy-in Tonokā یا "تنکابن" Tonokābon موسوم گشت.

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۹۲

۲- فرهنگ معین، صفحه ۳۹۵

کم‌کم این نام به تمامی سرزمین‌هایی که قلمرو حکام محلی را تشکیل می‌داد تعمیم یافت.

— عده‌ای تنکابن را به معنای «تنک آب‌بن» یعنی اقلیمی که از رودهایی با آب قلیل مشروب می‌شود، تصور می‌کنند. اگر کم‌آبی تابستانه این منطقه را از روزگاران بسیار دور تا به امروز مدنظر قرار دهیم، تفسیر چندان بی‌ربطی نخواهد بود.^(۱)

Tūre

توره

آبادی توره در جنوب اراک قرار دارد. «تور» نام قبیله‌ای از طوایف آریاست. «توران» Tūr-ān خاک «تور» Tūr است و کلمه توره نیز با پسوند «ه» به معنی سرزمین منتسب به تور می‌باشد.^(۲)

Towri

توری

نام نخستین شهر تبریز در زبان مردم بومی آذربایجان، «توری»^(۳) Towri بوده است.

Tūriyān

توریان

آبادی توریان در جزیره قشم قرار دارد. در مورد وجه تسمیه توریان چنین می‌نویسند: در زمان فتنه مغول گروهی از مردم سواحل جنوبی که سرکرده آنان به نام «توریان» بود، به جزیره قشم آمدند و در آنجا توران Tūr-ān، نام «توران شاه» Tūrān-šāh برخورد نهاد و در آبادی «توریان» سکنی گزیدند. روشن است که «توریان» گرفته شده از نام «توران» است.^(۴)

۱- لنگا، صفحات ۲۷ و ۲۶

۲- گزارشنامه یا فقه‌اللفه اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۱۳

۳- به وجه تسمیه نام «تبریز» مراجعه شود.

۴- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحه ۱۹۱

تویسرکان در جنوب کوه الوند و شهرستان همدان قرار دارد. درباره وجه تسمیه تویسرکان چنین آمده است:

درگذشته شهر قدیمی «رودلاور» دارای سه قصبه «توی»، «سرکان» و «مشکلان» بوده است که پس از حملات مغولها «رودلاور» اهمیت خود را از دست می‌دهد و مردم به قصبه «توی» رو می‌آورند و این ناحیه را به تدریج آباد می‌کنند.

تویسرکان فعلی که از دو کلمه «توی» Tūy و «سرکان» Serkān ترکیب یافته است همان «توی» قدیم است. «سرکان» به فاصله ۱۰ کیلومتری شمال غرب تویسرکان قرار دارد و «مشکلان» بر اثر زلزله ویران گردیده است.^(۱)

شهر تهران پایتخت کشور جمهوری اسلامی ایران است. این شهر در میان دو رودخانه کوچک به نام کرج و جاجرود که از دامنه‌های جنوبی البرز سرازیر می‌شوند قرار دارد.

در مورد وجه تسمیه نام تهران روایات زیر ذکر شده است:

— «تهران» از دو کلمه «ته» Tah به معنی انتها و آخر و «ران» Rān به معنی دامنه ترکیب یافته است و در مجموع به معنای آخر دامنه می‌باشد.

بنابراین چون تهران در دامنه کوه البرز قرار دارد آن را «تهرابان» به معنای آخر دامنه کوه نامیده‌اند.^(۲)

— گویا تهران در اصل «تیران» Tīrān بوده و تیران منسوب به «تیر» Tīr است که نام فارسی ستاره عطارد می‌باشد و کلمه «ان» Ān در آخر واژه علامت نسبت است.^(۳)

۱- جغرافیای استان همدان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۹ و فرهنگ دهخدا

۲- ایران قدیم و تهران قدیم، صفحه ۲۲۷

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۵

— چون در اوستا “تیره” نام قله‌ای از البرز است، شهر تهران منسوب به آن قله می‌باشد.^(۱)

— اصل طهران یا تهران، “کهران” بوده، “که” و “گه” به معنی گرم است و به “ته” Teh تبدیل می‌شود. “ران” Rān به معنی جا و آبادی است. بنابراین تهران به معنی گرمستان، گرمگاه و گرمسیر می‌باشد.^(۲)

— تهران در اول “طاهران” بوده است. وجه تسمیه آن بدان علت می‌باشد که تیره‌ای از سلسله “طاهریان” در اینجا سکونت داشته‌اند.

— ساکنان آن خانه‌های خود را از ترس دشمن در زیرزمین می‌ساختند و به محض حمله مهاجمان در زیرزمین مخفی می‌شدند. به همین مناسبت به آن “ته‌ران” می‌گفتند که از دو جزو “ته” به معنی زیر و کف و “ران” به معنی جا و مکان دانسته‌اند و به “ته‌زمین” یا “زیرزمین” تعبیر می‌کنند.^(۳)

Titkānlū

تیتکانلو

آبادی تیتکانلو در کنار راه قدیم قوچان - شیروان قرار دارد. وجه تسمیه نام تیتکانلو به شرح ذیل می‌باشد:

— محل فعلی تیتکانلو پوشیده از “خار” بوده است و چون در زبان ترکی به خار، “تیکان” Tikān می‌گویند، پس از ایجاد به این نام خوانده شد.

— عده‌ای معتقدند که تیتکانلو به وسیله چهار برادر به وجود آمده و خداوند به یکی از برادران دختری عنایت می‌کند و یکی از برادران که برمی‌گردد خبر تولد بچه را به او می‌دهند و می‌گویند زن تو دختری به دنیا آورده است و به این ترتیب لفظ “تیتک آنی” روی ده مانده و بعدها “تیتکانلو” شده است. پسوند “لو” Lū امکان دارد نشان دهنده

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۵

۲- نام‌های شهرها و دیه‌های ایران، صفحه ۱۰

۳- تاریخ تهران، صفحه ۲۴ و ایران قدیم و تهران قدیم، صفحه ۲۲۸

تیره، طایفه و ایل باشد.^(۱)

تیدجان

دیه "تیرگان" که امروز تیدجان و به لهجه محلی "تیجون" نامیده می‌شود، در دامنه کوه "تیر" در حوالی خوانسار قرار دارد.

قبل از اسلام یکی از مراکز دین زرتشت بوده و آتشکده "تیر" در قله کوه تیر و معبدی به نام "هیکل" وجود داشته که آثار آن هنوز باقی است.^(۲)

Tikān - Tappa(-e)

تیکان تپه

تکاب، واقع در شرق شهرستان میاندوآب را "تیکان تپه" Tikān-Tappa(-e) و "پیکان تپه" Paykān(pey)-Tappa(-e) هم گفته‌اند. این به علت وجود خارهای اطراف شهر می‌باشد.^(۳)

Tigrā

تیگرا

اروند رود در زمان هخامنشیان "تیگر" یا "تیگرا" Tigrā نامیده می‌شده است. تیگر در زبان هخامنشی به معنی تند، تیز و چالاک بوده است.^(۴)

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۲۷

۲- دورنمای خوانسار، صفحه ۴۱

۳- جغرافیای استان آذربایجان غربی ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۷

۴- پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، صفحه ۲۷

ج

Jājarm

جاجرم

جاجرم در ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی بجنورد قرار دارد. وجه تسمیه آن را چنین بیان می‌کنند: این واژه در اصل «جاگرم» بوده و معرب آن «جاجرم» است. (۱)

Jājṛūd

جاجرود

جاجرود از کوه‌های کلون بسته سرچشمه گرفته، البرز میانی را می‌شکافد و از تنگه‌های باریک کوهستانی می‌گذرد. رود جاجرود منسوب به آبادی «جائج» و اصلاً «جائجه‌رود» بوده که از کثرت استعمال «جاجرود» شده است. (۲)

Jāsb

جاسب

جاسب در ۴۰ کیلومتری محلات و ۲۰ کیلومتری راه شوسه قم به اصفهان قرار دارد. نویسنده کتاب گنج دانش در مورد «جاسب» چنین می‌نویسد: «گویند جاسب از بناهای یکی از امرای عسکریه همای، دختر بهمن اسفندیار، مشهور به تیمور می‌باشد. امیر مذکور در ایام حکومت این نواحی، جاسب را محل اسب و مادیان‌های خود قرار داده و به واسطه خوبی و لطافت هوا و عذوبت میاه تابستان این

۱- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۹

۲- تاریخ تهران، صفحه ۲۷ و فرهنگ عمید

مکان را ییلاق و اقامتگاه خود قرار داده و این محل را جای اسب می‌نامید. کم‌کم تلفظش، جای اسب و رفته رفته مخففش "جاسب" گردیده و مصطلح شد.^(۱)

Jām

جام

جام^(۲) یا تربت‌جام در ۱۴۴ کیلومتری مشهد قرار دارد.

Jānkey

جانکی

جانکی در جنوب شرقی شوشتر و جنوب‌ایذه قرار گرفته است. شامل دو قسمت "جانکی سردسیر" و "جانکی گرمسیر" می‌باشد. این بخش حدفاصل بین ییلاق و قشلاق عشایر می‌باشد.

واژه جانکی مخفف کلمه "جوانکی" است و امروزه به سرزمینی اطلاق می‌شود که در سده‌های گذشته مسکن طایفه‌ای به همین نام بوده و امروزه هم عشایر زیادی در این ناحیه زندگی می‌کنند.

عشایر جانکی بین سال‌های ۵۷۵ - ۶۰۵ هجری قمری به این ناحیه کوچ کرده‌اند و از این تاریخ است که سرزمین مزبور به نام آنان "جوانکی" و بعدها "جانکی" نامیده شده است.^(۳)

جاویدلله

دهستان "جاویدلله" از شمال و مشرق به سپیدان (اردکان)، از جنوب به دهستان دشمن‌زیاری و دهستان جاوید ماهوری و از غرب به دهستان رستم محدود می‌شود. منطقه جاویدلله کوهستانی می‌باشد. ارتفاعات قسمت شمال و شرق آن عموماً در زمستان

۱- گنج دانش، صفحات ۴۷۹ و ۴۷۸

۲- به وجه تسمیه نام «تربت‌جام» مراجعه شود.

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۷۵ و فرهنگ معین صفحه ۴۲۳ و خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۶۷۸

پوشیده از برف است.

وجه تسمیه جاویدالله را چنین بیان می‌کنند:

— نام این دهستان از طایفه “جاویدالله” از ایل ممسنی می‌باشد که در این دهستان از سالیان دراز اسکان یافته‌اند.

— پاره‌ای بر این باورند که چون واژه “الله” در زبان لری به معنای پستی و بلندی است، احتمال دارد بدلیل کوهستانی بودن آن، ابتدا این نام به محل و سپس به طایفه‌ای که در آنجا زندگی می‌کرده‌اند، اطلاق شده باشد^(۱).

Jāvīd māhūri

جاویدماهوری

دهستان “جاویدماهوری” از پل فهلیان تا ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی سپیدان (اردکان) فارس ادامه می‌یابد. حدود این دهستان از شمال به دهستان رستم، از جنوب به دهستان دشمن زیاری، از غرب به دهستان بکش و از شرق به دشت همایجان محدود می‌باشد. انگیزه نامگذاری جاویدماهوری صرفاً ناشی از اسکان طایفه “جاویدماهوری” از ایل ممسنی در این دهستان است.^(۲)

Jebāl

جبال

ایالت جبال یا “عراق عجم” Erāṣ-e Ajām شامل استانهای امروزی اصفهان، همدان، کرمانشاه، ایلام، چهارمحال بختیاری، کردستان، زنجان، لرستان، تهران و استان مرکزی می‌شد. زمانی که اعراب به ایران آمدند در مقابل جلگه بین‌النهرین که به آن “سواد” می‌گفتند به کوهستانهای مغرب ایران نام “جبال” دادند، سپس این نام به ایالاتی گفته شد که شرح آن گذشت.^(۳)

۱- ممسنی و بهشت گمشده، صفحه ۴۳

۲- ممسنی و بهشت گمشده، صفحه ۴۲

۳- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۲۸۴

آبادان در قدیم "عبادان" و سپس "جزیره الخضر" نامیده می‌شد. در دوران پیش از اسلام در قسمت جنوبی شهر فعلی آبادان دهکده‌ای وجود داشته که به اسم حضرت "خضر" موسوم بوده؛ علت وجه تسمیه آن، وجود بقعه‌ای بود که هم‌اکنون به نام "خضر الیاس" معروف می‌باشد. این قریه در زمان خلفای اموی آبادتر شد و به صورت شهر کوچکی درآمد که "عبادان" خوانده می‌شد. (۱)

√
Jazīra(-e)-e Ābe(a)skūn

جزیره آبسکون

جزیره آبسکون (۲) واقع در دریای خزر، بندرگاه شهرگران بوده و ظاهراً در قرن هفتم هجری قمری آب آن را فرا گرفته است. (۳)

√
Jazīra(-e)-e Āšurāde

جزیره آشوراده

آشوراده جزیره کوچکی است که در شرق دریای خزر، در مدخل خلیج گرگان، در امتداد شبه جزیره میانکاله قرار دارد. (۴)

علت نامگذاری آن را چنین بیان می‌کنند:

— وجه تسمیه آشوراده را ظاهراً از "آشور" Āšūr یا "عاشور" که نام رایج بین ترکمانان است همراه با کلمه "آده" Ade که در ترکی به معنی جزیره است گرفته‌اند و رویهم به معنی "جزیره آشور" می‌باشد. (۵)

— به دلیل گرفتن ده یک (عشر) عوارض گمرکی در گمرکخانه آشوراده این نام را

۱- بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان کتاب چهارم شهرهای شهرستان آبادان، صفحه ۸

۲- به وجه تسمیه نام «آبسکون» مراجعه شود.

۳- لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین، صفحه ۴

۴- فرهنگ معین، صفحه ۳۹

۵- وزیرکشان، صفحه ۲۵۷

برجزیره گذاشته اند یعنی «یکدهم عوارض»^(۱).

Jazīra(-e)-e Abū Mūsā

جزیره ابو موسی

جزیره ابو موسی در آبهای گرم خلیج فارس در ۷۵ کیلومتری بندرلنگه و ۵۷ کیلومتری شرق جزیره سیری واقع است.

این جزیره از جانب شمال به جزیره تنب کوچک، از غرب به جزیره سیری و از جنوب و شرق به امارات متحده عربی محدود است.^(۲)

این جزیره به نامهای بوموسی، ابوموسی، بن موسی، بوموف، باباموسی و گپ سبزو نامیده می شده است. در زیر به مطالعه و بررسی بعضی از این نامها می پردازیم:

بوموسی Bū Mūsā:

این کلمه از دو پاره «بو» Bū و «موسی» Mūsā تشکیل گردیده است که «بو» به معنی رایحه می باشد و مخفف بود، باشد، باشم و بوم هم هست.
«بوم» به معنی جا، مقام، منزل، مأوا و سرزمین است. در اوستا Būmi، سانسکریت Bhūmi، پارسی باستان Bum، پهلوی Būm به معنی سرزمین آمده و سنایی غزنوی آن را به دو معنی آورده است:

کشوری را که عدل عام ندید

بوم در بومش ایچ بام ندید

«موسی» هم نام شخص است و «بوموسی» یعنی سرزمین موسی. بنابراین می توان گفت که پیش از اسلام شخص ایرانی الاصل معروفی به نام موسی در این جزیره زندگی و حکومت می کرده و نام جزیره از نام او مأخوذ و به «سرزمین موسی» (بوموسی) معروف شده است.

۱- وزیرکشان، صفحه ۲۵۷

۲- جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، صفحه ۴۵

ابوموسی *Abū Mūsā*:

کلمه «ابوموسی» نیز از دو بهر تشکیل می‌شود. «ابو»، صورت لفظ عربی «اب»، یعنی پدر می‌باشد. این کلمه غالباً در اول کُنیه می‌آید؛ از آنجا که، «ابوموسی اشعری» کُنیه «عبدالله بن قیس» (وفات ۴۴ ه. ق)، صحابی معروف که از فاتحان و شجاعان اسلام بوده، می‌باشد. شاید در دوران نخستین اسلامی و فتح جزایر و بنادر دریای پارس به دست مسلمانان، این جزیره به احترام «ابوموسی اشعری»، سردار معروف اسلام، برای مدتی ابوموسی نامیده شده باشد.

باباموسی *Bābā Mūsā*:

نام این جزیره شاید همانند نامهای ایرانی چون باباکوهی، و باباطاهر و ... باشد که در دریای پارس و کرانه‌های آن هم سابقه دارد مانند باسعیدو، باباحسنی و ... شاید نام این جزیره «باباموسی» بوده است. «بابا» اصطلاح دوران صفویه و بازمانده از دوران تیموری و سلجوقیان می‌باشد که به اقطاب، مرشدان و زاهدان اطلاق می‌گردیده است. معمولاً زاهدانی که گوشه‌ای را برای عبادت و انزوا اختیار می‌کرده‌اند، «بابا» یا «بو» نامیده می‌شدند.

باتوجه به مطالب بالا به نظر می‌رسد که نام این جزیره دراصل «بوموسی» که یک نام قدیمی و ایرانی است، بوده که به مرور زمان و با دخالت بیگانگان استعمارگر به «ابوموسی» تبدیل شده است.^(۱)

Jazīra(-e)-e Bābā Mūsā

جزیره باباموسی

جزیره «ابوموسی» *Abū Mūsā* به نام «باباموسی»^(۲) نیز نامیده می‌شده است.

۱- جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، صفحات ۶۰ و ۵۹ و ۵۷

۲- به وجه تسمیه نام «جزیره ابوموسی» مراجعه شود.

جزیره ابوموسی Abū Mūsā به نام «بوموسی»^(۱) نیز نامیده می‌شده است.

جزیره بوموف

کارستن نیبور آلمانی، در سال ۱۷۶۵ میلادی (۱۱۷۹ ه‍.ق) از مسقط به جاسک واز آنجا به بوشهر رفت و خلیج فارس را مورد بازدید و مطالعه قرار داد. وی در این سفر نقشه خلیج فارس را ترسیم کرد. در این نقشه از جزیره ابوموسی به نام «بوموف» یاد کرده است.

به نظر می‌رسد که در زمان بازدید نیبور از جزیره ابوموسی، نام این جزیره «بوموسی» بوده که به علت اشتباه تلفظ کارستن نیبور، بوموسی را «بوموف» ضبط و در نقشه خود ذکر کرده است و یا اینکه به مرور زمان به علت تطور، بوموسی به بوموف تبدیل شده باشد.^(۲)

جزیره تنب بزرگ با مساحتی حدود ۱۱ کیلومتر مربع در جنوب غربی جزیره قشم قرار گرفته است.

این جزیره از جانب شمال به جزیره قشم، از غرب به جزیره تنب کوچک، از جنوب به جزیره بوموسی و رأس الخیمه و از شرق به عمان محدود است. جزیره تنب تقریباً دایره شکل است و حدود ۴/۶۰ کیلومتر قطر دارد.

این جزیره به نامهای تنب بزرگ، تمب‌گپ، طناب بزرگ، تنب مار، تنب مار بزرگ، تل مار و ... نامیده می‌شده است.

۱- به وجه تسمیه نام «جزیره ابوموسی» مراجعه شود

۲- جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، صفحه ۵۹

کلمهٔ «تمب» Tomb یا «تنب» Tonb واژه‌ای پارسی‌دری یا تنگستانی (پارسی جنوبی) است که تپه، پشته و تل معنی می‌دهد. در گذشته‌ای نه‌چندان دور، در این جزیره تعداد زیادی مار رسمی وجود داشته و به همین جهت آن را «تمب‌مار»، «تنب‌مار» و «تل‌مار» می‌گفتند. (۱)

Jazīra(-e) Tonb-e Kūčak

جزیرهٔ تنب‌کوچک

جزیرهٔ تنب‌کوچک با وسعتی حدود ۲ کیلومتر مربع در جنوب بندر لنگه و در غرب جزیرهٔ تنب‌بزرگ واقع است.

این جزیره از جانب شمال به شهرستان لنگه، از جنوب به جزیره بوموسی، از شرق به جزیرهٔ تنب‌بزرگ و از غرب به جزایر فارور و فارورگان محدود است.

این جزیره را تنب‌کوچک، تمبو، نایوتنب، نبی‌تنب، تونب، تمب‌مار، و تنب‌مار می‌نامیده‌اند. «تمبو» در گویش فارسی جنوبی به معنی تپهٔ کوچک است. (۲)

وجه تسمیه نام این جزیره ضمن شرح جزیره تنب‌بزرگ ذکر شد، بنابراین از تکرار آن در اینجا خودداری می‌شود.

جزیرهٔ حاج سلبوخ (صلبوخ)

«جزیرهٔ مینو» قبلاً به نامهای جزیرهٔ حاج سلبوخ، سلبوخ، صلبوخ و شیخ صلبوخ معروف بوده است. «صلبوخ» نام یکی از شیوخ معروف و متنفذ بخش بوده است. (۳)

۱- جزیره بوموسی و جزایر تنب‌بزرگ و تنب‌کوچک، صفحات ۱۰۷ و ۱۱۱

۲- جزیرهٔ بوموسی و جزایر تنب‌بزرگ و تنب‌کوچک، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۳

۳- خلیج فارس و جزایر ایرانی، صفحه ۴۲۵

این جزیره در فاصله ۵۷ کیلومتری شمال غربی بوشهر و ۳۸ کیلومتری بندرگناوه قرار دارد. خارک جزیره‌ای به طول تقریبی ۸ کیلومتر و عرض ۴ تا ۵ کیلومتر است. جزیره خارک مرجانی است و پیدایش آن را به حدود ۱۴ هزار سال قبل نسبت می‌دهند.^(۱)

در مورد وجه تسمیه نام این جزیره روایات زیر ذکر شده است:

— در اصطلاح بندر نشینان فارسی و نیز اهالی جزیره خارک خرما از زمانی که بر سر نخل قابل خوردن شد “خارک” است و لفظ “خرک” (نوعی خرما) ارتباط با نام جزیره دارد.^(۲)

— ارتباطی میان خارک با لفظ “خاره” (نوعی سنگ) موجود است.^(۳)

— میان لفظ خارک با نام شهر تاریخی “خاراکس” Xārax و میان لفظ خاراکس با لفظ “خواسپس” Xoaspes که نام دیگر “کرخه” Karxa(-e) است رابطه‌ای وجود دارد.^(۴)

در گذشته جزیره “شیف” واقع در خلیج فارس را شیخ سعد می‌خواندند و این بدان خاطر بوده است که مزار “شیخ سعد” در آن قرار دارد. بنا به قولی شیخ سعد یک ایرانی جنگجو و پاک‌نهاد بوده که مدتی بر جزیره فرمانروایی می‌کرده است. تا سال ۱۳۲۷ شمسی، جزیره شیف زیر سلطه “احمدخان انگالی” قرار داشت و به زور سرنیزه احمدخان نام آن از “شیخ سعد” به “شیف” تغییر یافت.^(۵)

۱- جزیره خارک در دوره استیلای نفت، صفحه ۵

۲- خارک در یتیم خلیج، صفحه ۲۷ و جزیره خارک در دوره استیلای نفت، صفحه ۶

۳- جزیره خارک در دوره استیلای نفت، صفحه ۶

۴- جزیره خارک در دوره استیلای نفت، صفحه ۵ و نشریه علوم زمین، شماره ۱، صفحه ۸۶

۵- خلیج فارس و جزایر ایرانی، صفحه ۳۷۴

جزیره شیخ شعیب

Jazīra(-e) šayx šo'ayb

جزیره لاوان Lāvān واقع در خلیج فارس را سابقاً «شیخ شعیب» یا «بوشعیب» می خواندند.

این جزیره در دورانهای گذشته به «لاوان» موسوم بوده و بعدها شخصی به نام «شیخ شعیب» بر جزیره مسلط می شود و جزیره به نام وی موسوم می شود. پس از مدتی مجدداً جزیره «لاوان» خوانده شد.^(۱)

جزیره قشم

Jazīra(-e) dešm

جزیره قشم در شمال تنگه هرمز قرار گرفته است. شکل هندسی جزیره شبیه به نهنکی بزرگ است که یکی از باله های آن در سمت شمال و باله کوچکتر آن در سمت جنوب کشیده شده باشد به طوری که باله جنوبی تا شمال جزیره هنگام امتداد یافته است. روایات زیر را در مورد نام این جزیره ذکر کرده اند:

— کلمه قشم به معنی آبراهه و راه آب در روی زمین است. به لحاظ جغرافیایی این جزیره بر روی فلات قاره ایران واقع گردیده و در گذشته محل تماس تجار و کشتی های بوده است که برای امر تجارت راهی سرزمین هند و آسیای جنوب شرقی می شده اند.^(۲)
— این جزیره در اصل جزیره «قشم» (جزیره دراز) بوده است و آن را جزیره «طویله» هم می گفتند.^(۳)

جزیره قویون داغی

Jazīra(-e) dōyon Dā'ī

جزیره قویون داغی (کبودان) یکی از بزرگترین و زیباترین جزایر غیر مسکونی دریاچه ارومیه می باشد. جزیره قویون داغی تنها جزیره دریاچه است که در تمام فصول سال

۱- خلیج فارس و جزایر ایرانی، صفحه ۳۵۸

۲- جغرافیای استان هرمزگان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۳

۳- آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، صفحه ۷۴۷

دارای آب شیرین دائمی است.

در مورد علت نامیده شدن این جزیره به قویونداغی وجه تسمیه زیر ذکر شده است: جزیره قویونداغی (کوه گوسفند) زیستگاه قوچ و میش ارمنی و گوزن زرد ایرانی است که یکی از تازه ترین انواع گوزن های جهان می باشد و از دسته جانوران شکاری محسوب می شوند. اما اینکه نام گوسفند به علت گله های گوسفند اهلی است که در این جزیره پیدا شده یا چرانده می شدند یا حقیقتاً گوسفندان وحشی ساکن این جزیره، به وجود آورنده چنین نامی هستند، کاملاً روشن نیست. ولی به نظر می رسد که حالت دوم یعنی وجود گوسفندان وحشی به حقیقت نزدیکتر باشد.^(۱)

Jazīra(-e)-e Kīś

جزیره کیش

جزیره مرجانی کیش با مساحتی حدود ۹۰ کیلومتر مربع در آبهای خلیج فارس قرار گرفته است طول این جزیره ۱۵ کیلومتر و عرض آن یک کیلومتر می باشد. در مورد وجه تسمیه نام کیش روایات زیر ذکر شده است:

— این جزیره از بلندیه های اطراف شبهه ترکش (جعبه تیر) است. آن را جزیره "دراز" نیز خوانند و وجه این نام آنکه چون از دور نظر کنند به ترکیب کیش یعنی جای تیر نماید. آن را به فارسی کیش می گویند، و به همین مناسبت "کیش" گفته اند.^(۲)

— در سیراف ناخدایی بود "قیصر" نام که مردی کم بضاعت ولی قانع بود. از "قیصر" سه پسر ماند. پسر ارشد "قیس" بود. پسران وی در اندک مدتی میراث پدر بر باد دادند و در زمره دزدان دریایی درآمدند. اما روزگار با قیس نساخت و مجبور به ترک وطن گردید. و سایل ماهیگیری فراهم نمود و با برادران به جزیره ای که بعدها به نام او موسوم گشت، نقل مکان نمود و خانه پدری را به مادر خویش وا گذاشت. در آنجا با دوستانش چند سایبان ساخت تا از تابش آفتاب به آنجا پناه برند و شبها در آنجا بخوابند. معاش اینها از

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۹۶

۲- مقالات ایران شناسی، جلد ۲، صفحه ۳۷۴ و گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، صفحه ۱۷۲

طریق ماهیگیری بود. زمانی بگذشت. در آن هنگام رسم بر این بود که هرگاه کشتی از بندر قصد سفر داشت ناخدایان برای آن که دعای خیر بینوایان بدرقه راهشان باشد از هر یک چیزی می گرفتند و در کشتی قرار می دادند و چه بسا در نقاط دور به فروش می رفت و ناخدا بهای آن متاع را هنگام بازگشت به او می داد. روزی ناخدای یک کشتی نزد مادر بنی قیس رفت و خواست تا برای فروش چیزی به او دهد. پیرزن گفت که جز گربه هیچ ندارد. ناخدا به یکی از سواحل هند لنگر انداخت و متاع خود را برای عرضه کردن به پادشاه آن دیار برد. مرد بازرگان به اطراف نگریست. در هر گوشه موشها دید. چون سفره بگستردند، موشها هجوم آوردند. بالای سر هر کس که بر سفره نشسته بود مردی با چوب ایستاد تا موشها را براند. بازرگان روز بعد گربه را در قفسی کرد و با خود برد و در پایتخت آن را از قفس رها کرد. گربه خود را در میان موشها افکند و چند موش بگرفت و خورد. در نتیجه موشها رو به فرار نهادند و در سوراخها مخفی شدند. شاه خوشحال شد پرسید: این چه حیوانی است و در چه سرزمینی می باشد. مرد گفت: این حیوان دشمن موش است و آن را به فارسی "گربه" و به عربی "سنور" می نامند. شاه او را خلعت و جایزه فراوان داد. پیرزن کسی به جزیره فرستاد و پسران بخواند. پس بنی قیصر از گربه ای به نوا رسیدند و با مادر به آن جزیره نقل مکان کردند و نسبت این جزیره به "قیس" است.^(۱)

جزیره گپ سبز

چون جزیره "بوموسی" Bū Mūsā دارای آب شیرین، کشتزار و مراتع مرغوب بوده است، مردم بندر لنگه تا ۸۰ سال پیش آن را "گپ سبز" یعنی سبزه زار بزرگ می خواندند.

شیخ نارجہ درگذشته گوسفندان خود را جهت چرا به جزیره بوموسی یا گپ سبز می فرستاده و حق چرای آنها را به دولت ایران و حاکم بندر لنگه می پرداخته است. پس از

۱- سیراف (بندر طاهری)، صفحه ۱۳

نفوذ انگلیسیها به خلیج فارس، آنان برای طرد عنصر ایرانی از آن، عنوان "ابوموسی" را که یک عنوان عربی است، برای این جزیره برگزیدند.^(۱)

جزیره لارک Jazīra(-e)-e Lārḵ

جزیره لارک در آبهای خلیج فارس، روبروی دماغه مسندام و در جنوب غربی جزیره هرمز، در شرق جزیره قشم و در فاصله ۲۰ کیلومتری جنوب بندرعباس واقع شده است. نام این جزیره به علت مهاجرت بومیان روستای خلیج لارستان، "لارک" نامیده شده که همانا، "لارکوچک" محسوب می‌گردد و کلمه "لارک" قبل از حکومت فتحعلیشاه قاجار به این جزیره اطلاق می‌شده است.^(۲)

جزیره مینو Jazīra(-e)-e Mīnū

جزیره مینو بخشی از شهرستان خرمشهر است. قسمتی از این جزیره در حدود ۲۵۰ سال قبل از آب خارج شده و از قرن یازدهم هجری زیر کشت درخت خرما قرار گرفته و در حدود ۱۵۰ سال قبل نیمه دوم جزیره از آب بیرون آمده است.^(۳) این جزیره از سال ۱۳۴۱ شمسی به این نام خوانده شد.^(۴) در مورد وجه تسمیه نام آن در کتاب "تاریخ جغرافیایی خوزستان" چنین آمده است: جزیره مینو به شکل برگ بید نامنظم می‌باشد و در این ایام به نام "مینو" نامیده می‌شود. کلمه "مینو" در فارسی به معنی باغ و بهشت آمده و استعمال آن در اینجا بجاست.^(۵)

۱- جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، صفحات ۶۰ و ۵۹

۲- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحه ۱۹۲

۳- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۰

۴- خلیج فارس و جزایر ایرانی، صفحه ۴۲۵

۵- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۲۳

Ǵazīra(-e)-e Hormoz

جزیره هرمز

این جزیره در فاصله تقریبی ۲۵ کیلومتری شمال شرقی جزیره قشم و جنوب شرقی بندرعباس واقع شده است.

ایاز پانزدهمین پادشاه هرمزکهنه (میناب) و نخستین پادشاه شهر جدید گردید و اسم اصلی جزیره را به یادگار وطن قدیم خود به ”هرمز“ Hormoz مبدل ساخت.^(۱)

Ǵa'far - ābād

جعفرآباد

آبادی جعفرآباد در ۱۵ کیلومتری شرق قوچان قرار دارد و فاصله ده تا جاده اصلی مشهد - قوچان ۲ کیلومتر است.

در سال ۱۲۰۷ شخصی به نام ”جعفر“ تحولاتی در روستا ایجاد کرده و بدین جهت به نام ”جعفرآباد“ موسوم شده است.^(۲)

Ǵaṣṭū Ĉay

جغتوچای

زربینه رود یا جغتوچای یکی از طویل ترین و پرآب ترین رودخانه حوضه آبریز دریاچه ارومیه می باشد که از کوههای چهل چشمه کردستان سرچشمه می گیرد.^(۳)

زربینه رود را به افتخار پسر چنگیزخان جغتای Ǵaṣṭāy ”جغتو“ Ǵaṣṭū نامگذاری نمودند.^(۴) اژه ”چای“ Cay در آخر کلمه ترکی است و به معنای رود می باشد.

Ǵalāyer

جلایر

جلایر در جنوب غربی ساوه قرار دارد. ”جلایر“ لغتی ترکی و نام طایفه ای از ترکان

۱- خلیج فارس، صفحه ۷۳

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۲۸

۳- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۵

۴- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۱۸۲ و جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۶

است. تعدادی از این ترکان در حوالی اراک مسکن گزیده و نام طایفه خود را بر مسکن خویش نهاده‌اند^(۱).

Jalāliye

جلالیه

آبادی جلالیه یا نصرت آباد قدیم از عهد قاجاریان بجاست و در شمال غربی شهر تهران در فاصله‌ای کم واقع بوده است. اکنون این محل در داخل شهر، در شمال دانشگاه تهران قرار دارد. جلالیه منسوب به «جلال الدوله» پسر ظل السلطان است.^(۲)

Jolfā

جلفا

شهر جلفا در شمال غرب آذربایجان شرقی بین شهرهای مرند، اهر، ماکو و بخش‌های ورزقان هرزند واقع شده است. فاصله جلفا تا تبریز ۱۵۰ کیلومتر است. «جلفا» در لغت به معنای بافته است. در قدیم مرکز تربیت کرم ابریشم بوده و مردم آن در تولید ابریشم و پارچه‌های حریر تخصص داشتند.^(۳) این شهر را «شاه عباس» اول در سال ۱۰۱۳ هجری قمری (۱۶۰۵ میلادی) خراب کرد و ساکنین آن را که در جنگهای ایران و عثمانی به وی خدمتی به سزا کرده بودند، به داخله ایران در جنوب اصفهان سکونت داد و نام محل جدید را نیز جلفا گذارد.^(۴)

Jam

جم

در کتاب «البلدان» در مورد نام جم چنین آمده است: «از توابع بلوک گله دار فارس است. «جم» از فرزندان تهمورث است و نام وی بر روی این شهر گذاشته شده است.»^(۵)

۱- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرچنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۱۸

۲- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۳ و تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۰۳

۳- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷

۴- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۲۸ و سفرنامه جکسن، صفحه ۳۱۶ و مجله هنر و مردم، شماره ۱۰۱، صفحه ۷

۵- البلدان، صفحه ۸

«جند» نام یکی از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر^(۱) Mavara`on nahr بوده است که در سده هفتم هجری هنگام حمله مغول یکسره ویران و نابود گردید. واژه «جند» Jond عربی است و به معنی لشکر می باشد.^(۲)

جندق در میان کویر نمک قرار دارد. این شهرستان از مشرق به طبس، از شمال به سمنان و از مغرب به خاک کاشان محدود می باشد. در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

— اصل آن «کند» Kand به معنای شهر می باشد که «ک» مصغر را بر آن افزوده اند و «کندک» Kandak به معنای شهرک شده است.

— مردم خور و بیابانک زبان پارسی قدیمی دارند و جندق را «گنده» می گویند. اصل جندق همان «گندک» است. اما در مورد حرف «ش» که قبل از «ی» نسبت در «گندشی» آمده، باید گفت که در زبان فارسی می توانیم «ک» را به «ش» بدل کنیم در اینصورت تردیدی باقی نمی ماند که اصل جندق، «گنده» بوده است. «کندش» مخفف «کهن دژ» نیز هست با توجه به اینکه جندق قلعه ای رفیع دارد، وجه تسمیه آن را می رساند.^(۳)

— عربها آن را «جرمک» گفته اند؛ زیرا نام باستانی آن «گرمه» بوده و «جرمک» معرب آن است.^(۴)

۱- ماوراءالنهر مدت پنج قرن بزرگترین مهد تمدن اسلامی ایران و مرکز حکومت های ایرانی و تا دوره قاجاریه تابع حکومت مرکزی ایران بوده است (فرهنگ معین، صفحه ۱۸۹۰)
۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۵۱ و برهان قاطع، صفحه ۵۹۱ و فرهنگ معین، صفحه ۴۴
۳- جندق، روستائی کهن بر کران کویر، صفحه ۷
۴- راهنمای مشهد، صفحه ۲۵۱

شهر تاریخی جندی شاپور فعلاً موجودیتی ندارد. این شهر در شرق شوش، جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر کنونی قرار داشته است.

جندی شاپور در ایام پادشاهان ساسانی شهری بزرگ و پرجمعیت بوده و گفته‌اند شاپور اول آن را ساخته و شاپور دوم در آن شهر، بیمارستان معروف را ایجاد نموده و انوشیروان دادگر در آن بیمارستان، اولین کنگره پزشکی جهان را تشکیل داده است.^(۱) درباره وجه تسمیه نام جندی شاپور روایات زیر را ذکر کرده‌اند:

— «شاپور بن اردشیر بابکان» را اختر شماران مملکت خبر دادند که وبالی در سلطنت و زوالی موقت در حکمرانی پدید خواهد گشت و زمان آن را مشخص نمودند. شاپور مقارن رسیدن وقت وبال، خود را از دستگاه سلطنت خارج کرد و از میان مردم بیرون رفت. ارکان دولت به جستجوی وی برآمدند؛ تا آنکه مقارن انقضاء زمان زوال به سرزمین «جندی شاپور» رسیدند و پادشاه را آنجا دیدند. پس به زبان پهلوی گفتند «دندی شاپور» یعنی یافت شد شاپور و اسم آن سرزمین «دندی شاپور» ماند و به تدریج تحریف و تعریب و «جندی شاپور» شد.^(۲)

— کلمه «جندی» Jondī «مغرب» گنده «Gonda(-e) به معنی بزرگ باشد و آن را «گنده شاپور» Gonda(-e)-Šāpūr یعنی شهر شاپور بزرگ گفته باشند.^(۳)

— جندی شاپور سرزمینی است که شاپور، فرزند فارس، آن را آباد ساخت و نام خود را بر آن نهاد.^(۴)

— گویند جای آن دهی بود. «شاپور» از مردی «جندا» نام خواست آن ده را بخرد. جندا راضی نشد و گفت: «در شهرسازی با تو شرکت می‌کنم.» راه‌گذاران که از کارکنان

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۷۲۴

۲- گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، صفحه ۹۰۷ و تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۲۵

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۲۶

۴- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۲۲۷

می‌پرسیدند که سازنده این شهر کیست کارکنان می‌گفتند «جندا و شاپور» از این جهت به «جندی شاپور» معروف شد.

— چون «شاپور» دختر قیصر «روم» رابه زنی گرفت، شهری برای او مانند قسطنطنیه در ایران بنا کرد و آن را «جندی شاپور» نامید. (۱)

✓ Javādie

جوادیه

آبادی جوادیه در کنار راه تهران به دماوند قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام جوادیه در «طرائق الحقائق» چنین آمده است:

«[از امامیه] نیم فرسخ دیگر که آمدیم به قریه معتبر دیگر رسیدیم، نامش جوادیه، به مناسبت آقا سید جواد بن الامام، [امام جمعه]... از اینجابه شهر یک فرسخ ونیم است...» (۲)

✓ Javān - Mard-e Qassāb

جوانمرد قصاب

جوانمرد قصاب در ۴ کیلومتری شمال شهر ری قرار دارد. سابقاً ده کوچکی بوده اما اکنون ضمیمه شهر شده است. در مورد وجه تسمیه نام جوانمرد قصاب چنین نویسند:

خاتونی کنیزک را فرستاد تا گوشت بخرد، کنیزک از جوانمرد قصاب گوشت خرید و به خانه برد. خاتون نپسندید و خواست تا عوض کند. قصاب عوض کرد. باز خاتون نپسندید و باز قصاب گوشت را عوض کرد. این امر سه بار تکرار یافت. بار سوم قصاب در برابر کنیزک سوگند یاد کرد که اگر گوشت را باز آورد وی را خواهد کشت، چون به خانه رفت دیگر بار خاتون نپسندید و سوگند خورد که اگر باز گوشت بد بیاورد او را بکشد. کنیزک سرگردان در کوچه می‌گریست. مولای متقیان به امر الهی به طی الارض به ری آمد و از قصاب خواست تا گوشت را عوض کند. قصاب پذیرفت و به آن حضرت گفت که اگر دیگر بار به شفاعت بیائی آزارت کنم. حضرت به نزد خاتون به شفاعت رفت. وی نیز

۱- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۲۲۵

۲- تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۰۵

نپذیرفت و تهدید به قتل کرد. حضرت باز به نزد قصاب رفت و قصاب مشتی بر سینه‌اش زد. حضرت ناراحت بازگشت. یکی قصاب را گفت تو ندانستی این مرد که بود؟ وی امیر مؤمنان بود. گفت تواز کجا دانسته‌ای؟ گفت من فرشته‌ام و از آسمان برای آگاهی تو آمده‌ام. قصاب نادم دست راست خویش را با ساطور قطع کرد و به عذرخواهی به نزد آن حضرت رفت و نیز اموال خود را به آن کنیزک بخشید. حضرت دست بریده را بجای خود نهاد و با لعاب دهن آنرا به اذن خداوند بچسباند. قصاب از آن پس به جوانمرد شهرت یافت و کمربسته حضرت امیرالمومنین شناخته شد.^(۱)

Jūpār

جوپار

جوپار در جنوب شهرستان کرمان قرار دارد. واژه جوپار مخفف «جویبار» Jūy-Bār است. این شهر دارای دو قنات یکی موسوم به «گوهرریز» و دیگری به نام «کوثرریز» می‌باشد. به همین علت آن را «جویبار» نام نهاده‌اند که به تخفیف «جوپار» شده است.^(۲)

جوگند

جوگند در جنوب شرقی اردستان قرار دارد. در نوشته‌های دیوانی به جای جوگند، «زفرقند» نوشته می‌شود و معلوم می‌شود که نام اولیه آنجا جوگند بوده و سپس به زفرقند تبدیل گردیده. ظاهراً واژه «جوگند» مرکب از «جو» به معنی جاییدن و «گند» Gand به معنی بدبو است و معنی ترکیبی کنایه از این است که کسی چیز بدبوئی در دهان دارد و از این رو تبدیل به «زفرقند» یعنی «قند در دهان» گردیده است.^(۳)

۱- تهران درگذشته و حال، صفحات ۴۰۷ و ۴۰۶

۲- هشت سال در ایران، جلد ۲، صفحه ۲۹۰

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۳۷

شهر جونقان در ۴۲ کیلومتری شهرکرد میان کوههای جهانبین و سالداران واقع شده است. در مورد وجه تسمیه این شهر اقوال متعددی به شرح زیر ذکر شده است:
 — اسم این محل به زبان لری، «گینه کان» یعنی «مرکزگون» می باشد.
 — به علت کشاورزی زیاد «جای دهقان» نام گرفته که رفته رفته به جانقان مبدل گردیده است.

— چون مردم این مکان به زبان ترکی صحبت می کنند بعضی، آنها را از اعقاب ترکان قشقایی مهاجری می دانند که در اثر درگیری بین طوایف بختیاری و قشقایی جهت تملک مراتع و چراگاهها، عده ای کشته شده و در اصطلاح ترکی، «قان» به معنی خون و «جونقان»، محل جاری شدن خون است. به همین مناسبت نام جونقان بر روی این شهر گذاشته شده است. (۱)

جویمند در ۱۵۷ کیلومتری جنوب تربت قرار دارد. در واژه جویمند کلمه «مند» Mand به معنای خداوند و صاحب است. جویمند به معنی «دارای جوی» می باشد، چون عمیق ترین قنوات خراسان در این شهرستان واقع است. (۲)

آبادی جهر در ۳۵ کیلومتری جنوب شرقی شهداد قرار دارد. نام «جهر» معرف وضع طبیعی آن است که در گودی قرار گرفته و دور از حاشیه لوت واقع شده است. (۳)

۱- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۵

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۵۲

۳- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۷۵

این شهرستان در جنوب شرقی شیراز، بین شهرستانهای فسا، داراب، لار و فیروزآباد قرار دارد.

جهرم از شهرهای بسیار قدیم ایران می باشد و نام قبلی آن «گهرم» بوده است.^(۱)
جهرم یا گهرم Gahrom به معنای «جای گرم» می باشد و به علت داشتن آب و هوای گرم بدین نام خوانده شده است.^(۲)

— «جی» نام قدیم اصفهان است. «جی» مطابق با نام «گئی» Gai در پهلوی و «گابه» Gāba در نوشتارهای مؤلفان یونانی و رومی است. این واژه به لحاظی با نام «کاوه آهنگر»، آن مرد مشهور افسانه ای ایران، ارتباط دارد؛ در روایات «کاوه» را از مردم اصفهان دانسته اند. «گی» از دوره هخامنشیان به بعد به «جی» مبدل گشته و هنگام حمله اعراب این شهر «جی» نامیده شده است.^(۳)

درباره وجه تسمیه جی چنین روایت کرده اند:

— این شهر در زمان اسکندر بنا شده و معمار آن شخصی بوده به نام «جی بن زراده» اصفهانی و شهر به نام او شهرت یافته است.^(۴)

— «جی» منسوب به پادشاهان «جیان» است که قرنهای قبل از «کیان» بر ایران سلطنت داشتند. «جی» به معنی پاک است.^(۵)

— «خماني جمه آزاد»، دختر بهمن اسفندیار، پیش از آمدن اسکندر بدان حدود، اساس و

۱- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۳۱۵

۲- جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۳- سفرنامه جکسن، صفحات ۳۰۸ و ۱۶

۴- گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صفحه ۱۴

۵- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۴۳

بنای آن را فرمان داد.^(۱)

Jiroft

جیرفت

این شهرستان در جنوب استان کرمان قرار گرفته است؛ از شمال شرقی به بم، از مغرب به بردسیر و بافت، از جنوب به کهنوج و از مشرق به استان سیستان و بلوچستان محدود می‌باشد. در مورد وجه تسمیه نام جیرفت چنین ذکر شده است:
— در کتاب «مقدمه‌یی بر شناخت سیستان و بلوچستان» در مورد نام جیرفت به نقل از «باستانی‌پاریزی» چنین آمده است: «گدروزیā Gedroziyā ناحیه جیرفت است و خط سیر اسکندر از آنجا بوده است. بعد از اسلام تا قرن‌ها ناحیه جیرفت را «جردوس» می‌خوانده‌اند و جردوس محرف و معرب گدروزیā است.^(۲)
— جیرفت در سابق به نام «کمادی» و بعد از آمدن اعراب به «جیرفت» موسوم گشت. «جیرفت» به معنای کنار رودخانه است.^(۳)

جیسا

روستای جیسا در منتهی‌الیه جنوب شرقی لنگا و در دامنه شمالی کوهستان دچال قرار گرفته است. در بعضی از کتابها و اسناد از این روستا به نام «جیرسرا» Jir sara یاد شده است. با توجه به قدرت حکومتی عثمان خان که آثار قلعه‌اش هنوز در بلندیهای صخره‌ای این آبادی مشهود است، می‌توان احتمال داد محل سکونت قلعه‌نشینان را «راجرسرا» (سرای بالا) و زیستگاه جلگه‌ای پائین را «جیرسرا» (سرای پائین) نام نهاده باشند. به هر حال این اسم به مرور تبدیل به «جیسا» شده است.^(۴)

۱- معماری ایران، صفحه ۴۷۸

۲- مقدمه‌یی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۵۹

۳- جغرافیای نظامی ایران- کرمان، صفحه ۲۳

۴- لنگا، صفحه ۱۳۸

جیسارود

”خرک رود“ از سه قسمت متفاوت و با نامهای مختلف تشکیل شده است که دو شعبه آن از ارتفاعات لنگا سرچشمه می گیرد. شعبه اول ”جیسارود“^(۱) است. (۲)

۱- به وجه تسمیه نام «جیسا» مراجعه شود.

۲- لنگا، صفحه ۴۷

چ

چابهار

Čābahār

چابهار یا چاه‌بهار čāhbahār در کنار آبهای گرم دریای عمان قرار دارد. این بندر از سمت شرق به مرز ایران و پاکستان محدود است.

در مورد نام چابهار دو روایت مشاهده شده است:

— عده‌ای معتقدند که چون این بندر در نزدیک مدار رأس‌السرطان و منطقه استوایی قرار گرفته، تغییرات دما در فصول مختلف در آن بسیار کم است و فصول پائیز و زمستان در این منطقه چندان محسوس نیست و فصل‌های چهارگانه بهار، تابستان، پاییز و زمستان وجود ندارد و همیشه یک فصل است. بدین جهت برگ‌ریزان پاییزی کمتر به چشم می‌خورد و درختان نسبتاً سبزی خود را از دست نمی‌دهند. برای زراعت نباتات در نقاط دیگر فصل معینی وجود دارد، اما در «چابهار» هروقت تخمی کاشته شود سبز شده، و ثمر خواهد داد. درخت‌ها همیشه سبز است و لیموی عمانی در تمام سال میوه می‌دهد. همیشه گل و میوه نارس و رسیده دارد. وجود سبزی درختان در فصول مختلف موجب گردیده که فصول چهارگانه را به فصل بهار تشبیه کنند. چون چهار فصل این منطقه حالت بهاری دارد، به «چهاربهار» Čaharbahār معروف گشته که به تدریج به صورت «چابهار» تغییر نام داده است.^(۱) البته تصور می‌شود آب و هوای این منطقه نسبت به

۱- بلوچستان، صفحه ۱۳۶ و جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۶ و مقالات ایران‌شناسی، صفحه ۳۲۴ و نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۳۴۶

سایر بنادر جنوبی که سالمتر و معتدلتر است فرض شده باشد.^(۱)

— عقیده جمعی دیگر آن است که چون درختها و رویدنیها با آب چاه مشروب می‌شوند و سرسبزی آنجا مرهون آب «چاه» Cah است، «چاه‌بهار» نامیده شده است.^(۲)

چار محال بختیاری Čar - Mahāl-e Baxt-yār-ī

استان چار محال بختیاری یا چهار محال بختیاری Čahār - Mahāl-e baxt-yār-ī در جنوب غربی ایران قرار دارد.

نام این استان مرکب از دو جزو «چار محال» (چهار محال) و «بختیاری» است. در مورد وجه تسمیه جزو اول یعنی چهار محال یا چار محال چنین آمده است: چهار محال از چهار محل «لار»، «کیار»، «میزدج» و «گندمان» تشکیل می‌شود و وجه تسمیه آن نیز به همین سبب است.^(۳)

در مورد وجه تسمیه نام بختیاری محققان و مورخان روایات چندی به شرح زیر ذکر کرده‌اند:

— طبق روایت هرودوت، بختیارها از نژاد اصلی و قدیم ایران می‌باشند که در انقلاب دوم از ارمنستان به طرف شرق حرکت کرده و جماعتی از ایشان به جنوب رود جیحون که بلغ می‌نامند، رفته و در کنار رودخانه ده‌ها سکونت اختیار نمودند. سپس این محل را به فال نیک گرفته «بخت‌یار» نامیدند. به مرور «بخت‌یار»، «بخت‌ار» و «بختیار» شده است.^(۴)

— این کلمه مرکب از «بخت»، «یار» و «ی» است. «ی» آخر از برای نسبت می‌باشد. یونانیان طایفه بختیاری را از نژاد یونان دانند و گویند پس از مرگ اسکندر قشون او متواری شده و هر قسمتی در جایی مسکن گزیده‌اند؛ از جمله یک عده از آنها در

۱- کیهان سال، شماره ۲، صفحه ۲۶۵

۲- بلوچستان، صفحه ۱۳۶

۳- گذری به چهار محال و بختیاری، صفحه ۱۳

۴- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری، صفحه ۵۶

جبال بختیاری سکنی اختیار نمودند. اگر وقتی با اهالی و طوایف همسایه صحبت می نمودند اهالی به آنها می گفتند " شما کاری ننمودید، بخت با شما یاری کرد " و این نسبت بر آنها باقی ماند.^(۱)

— هرودوت، بختیاری را " باکتری " می داند که نام قبیله ای است که از بلخ^(۲) و شرق دریای خزر به جنوب سفر کرده، در آنجا مستقر شده اند.

— بختیار را به " باختر " نیز نسبت داده اند و باختر را محلی بین عراق عرب، همدان، فارس و محل سکونت کنونی بختیاریان می دانند.^(۳)

Čalūs

چالوس

شهر چالوس در غرب نوشهر، در منطقه دلفریب جنگلی شمال ایران قرار دارد. در مورد نام چالوس محققان و مورخان چنین نویسند:

— " چالوس " نام دختری بوده بسیار زیبا، مشهور و محبوب که دارای دلبستگان فراوانی در شهرهای دور و نزدیک بوده است. تکرار نام این دختر سبب شده که به تدریج نام " چالوس " به این منطقه داده شود.

— چالوس را بومیان " چالس " می گویند که امکان دارد از " چاله " Čala(-e) گرفته شده باشد. چه شهر چالوس در دشت و در کم ارتفاع ترین نقطه منطقه قرار دارد.^(۴)

Čala(-e) Harz

چاله هرز

چاله هرز در ۴ کیلومتری جنوب تجریش قرار دارد، لیکن در سابق دیهی مستقل بود و اکنون به سبب توسعه شهر تهران در درون شهر واقع شده است. چون فاضلاب کوهستان در گودالهای اطراف قلعهک جمع می شده، لذا آن را

۱- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری، صفحه ۵۷

۲- در قدیم سرزمین بلخ را " باکتر " می نامیدند.

۳- جغرافیای کوچ نشینی، صفحه ۱۹۰

۴- چالوس، صفحه ۶۶

»چاله‌هرز« نامیدند. (۱)

Čāy Pāra(-e)

چایپاره

چایپاره یا «قره ضیاءالدین» xara ziyā'od-dīn در شمال خوی و در فاصله ۳ کیلومتری جاده ترانزیتی ایران و اروپا قرار دارد. نام قدیمی چایپاره قبل از اسلام «چورس» بوده ولی اکنون چورس روستائی در جنوب چایپاره فعلی است. رودخانه «آق‌چای» از طرف شرق و جنوب آن می‌گذرد. واژه چایپاره از دو کلمه «چای» Čāy به معنای رودخانه و «پاره» Pāra(-e) ترکیب شده است. (۲)

چغاناور

چغاناور در فراهان اراک قرار دارد. واژه «چغاناور» ترکی می‌باشد. عضو اول کلمه، «چغان»، به معنای چوبک است. چوبک ریشه گیاهی است که در این نواحی زیاد رویده می‌شود. زمانی که بشر به انواع و اقسام شوینده‌ها دسترسی پیدا نکرده بود، گیاه مزبور در شستشو و پاک کردن بدن و ظروف نقش حساسی را داشته و هر جا می‌روید، مورد توجه قرار می‌گرفت. (۳)

Čašalvandi

چغلوندی

»چغلوندی« در شمال شرقی خرم‌آباد قرار دارد. واژه «چغلوندی» در گویش لری به معنای شغال است. (۴)

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۴۲

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللسان اسمی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۱۶

۴- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷

Čoḡasayf - od - dīn

چقاسیف الدین

«چقاسیف الدین» در شمال الیگودرز قرار دارد. «چقا» Čoḡa در لهجه کردی به معنی تپه می باشد. در مرآة البلدان درباره نام آن چنین آمده است:

«چقا سرخ تپه ای است میان باغات و آبادی شهر کرمانشهان، چشم انداز بسیار خوبی دارد و همه خانه ها و مسجد و بازارهای شهر روی این تپه دیده می شود»^(۱).

Čel

چل

چل در راه شوسه خرم آباد به خوزستان قرار دارد. وجه تسمیه آن به مناسبت سنگهای ریز و درشتی است که سرتاسر زمینها را پوشانیده است.^(۲)

Čamxāle

چمخاله

چمخاله در فاصله ۱۰ کیلومتری شهر لنگرود در ساحل دریای خزر قرار دارد. واژه چمخاله از دو کلمه «چم» Čam و «خاله» xāle ترکیب یافته است. در گویش محلی «چم» به معنای پیچ و خم و «خاله» به معنای رود به کار می رود. بنابراین چمخاله در مجموع به معنی رود پرپیچ و خم است.^(۳)

Čanār(če-)

چنار

چنار در ۳۵ کیلومتری راه شوسه خرم آباد - اندیمشک قرار دارد. وجه تسمیه آن به «چنار» به علت وجود درختان چنار بزرگی است که در یک کیلومتری آن کنار جاده شوسه قرار دارد.^(۴)

۱- نامه کمره، صفحه ۱۶۹

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۹۱

۳- مجله بندر و دریا، شماره ۲۹، صفحه ۳۴

۴- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۷۰

چورس

نام قدیمی چایپاره قبل از اسلام چورس بوده است. اکنون «چورس» نام روستایی در جنوب چایپاره فعلی است.

چورس در زبان ارمنی به معنای «چهار» یا «چهارمین شهر» منطقه آمده است. (۱)

Čawgān (Čogān)

چوگان

چوگان یا چوکان در ۲۱ کیلومتری شمال خمین قرار دارد. معانی واژه «چوگان» شناخته شده است. اما احتمالاً «چوک - ان» واژه مرکبی است. «چوک» در گویش محلی نام گیاهی کوهی خوشبو و خوراکی است. (۲)

Čahār(če-) Āsiyāb

چهار آسیاب

چهار آسیاب در ۱۱ کیلومتری شمال غربی بهبهان واقع شده است. در نزدیکی این روستا، «چهار آسیاب» مخروبه قدیمی وجود دارد که به همین سبب نام این ده را چهار آسیاب نهاده اند.

Čahār(če-) ḡešlāḡ

چهار قشلاق

ده چهار قشلاق در ۶ کیلومتری شرق گرمسار قرار دارد. وجه تسمیه «چهار قشلاق» منسوب به نام چهار آبادی معروف به «قشلاق» است که در کنار هم قرار دارند و اسامی آنان به ترتیب عبارت است از:

— قشلاق محمد ابراهیم

— قشلاق قوجه آقا

۱- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷

۲- نامه کمره، صفحه ۱۹۸

— قشلاق نفر

— قشلاق نجفقلی آقا.^(۱)

Čehr Zādegān

چهرزادگان

گلپایگان را روزگاری “چهرزادگان” می‌نامیدند. چون بانی آن همای “چهرزاد” Čehr-zād، دختر بهمن دراز دست، پسر اسفندیار بوده است. آنجا را به مناسبت بنا شده چهرآزاد، شهر “چهرزادگان” می‌نامیدند.^(۲)

Čehel Čašma(Češme)

چهل چشمه

چهل چشمه در کنار رودخانه زاینده رود واقع شده و از آنجا تا سرچشمه رود ۱۸ کیلومتر فاصله است. در این محل از ۱۸ دره آب به داخل رودخانه سرازیر می‌شود و به همین جهت آن را “چهل چشمه” نام داده‌اند.^(۳)

Čehel Hesārān

چهل حصاران

کاشان در ابتداء جزو نواحی حکومت قم بوده است و قم نیز در هنگام بعثت حضرت محمد (ص) پرجمعیت بوده، ولی در آن زمان کاشان از چند قلعه متفرق که مسکن عده‌ای از زرتشتیان بوده، تشکیل می‌یافته است. در زمان خلافت عمر که این قلاع به تصرف قوای عرب درآمد، طرح به هم پیوستگی قلاع مزبور مطرح شد و “چهل حصاران” نامیده شد.^(۴)

۱- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۸۶

۲- گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، صفحه ۷۹۵

۳- راهنمای اصفهان، صفحه ۱۷۸

۴- بیابان (پژوهش‌های علمی)، پژوهشی در مسکن روستایی منطقه بیابانی شرق کاشان: «ابوزید آباد و روستاهای منظومه آن»، صفحه ۵

چیزر در ۳ کیلومتری جنوب شرقی تجریش قرار دارد. در سابق و پیش از توسعه شهر تهران دیهی مستقل بوده است. اکنون در درون شهر قرار گرفته است. نام "چیزر" بر روی سنگ مزارهای کهنه آنجا به صورت "شیزر" کنده شده است و باید "شیزر" معرب "چیزر" باشد، چنانکه "شیزر" آذربایجان را نیز یاقوت در معجم البلدان معرب "جیس" دانسته و گروهی زرتشت را اهل آنجا پنداشته اند. استاد پورداود جیس را با "چست" پهلوی که در نوشته های دیگر پهلوی "شیچ" است، منطبق می داند. از اینجا شاید بتوان احتمال داد که بناهای بالای تپه چیزر به عهد قدیم جنبه مذهبی زرتشتی داشته است. (۱)

ح

Hājī - ābād

حاجی آباد

این قریه در ۶ کیلومتری شمال شرقی شهر گرمسار قرار گرفته است. حاجی آباد در گذشته دارای اهمیت فراوانی بوده و «آتشگاه» نامیده می شده است. بعدها به نام مالک قریه، حاجی میزرا آقای فامیلی، به «حاجی آباد» موسوم گردید. (۱)

Hājī - Tađī(yy)

حاجی تقی

حاجی تقی از دهستان جعفرآباد سفلی (شهرستان قوچان) می باشد. اهالی این ده از آبادی «سائو» (سلطان آباد) در اطراف شهر به این محل کوچ نموده اند. موجد ده شخصی به نام «آقاگلو» بوده و در سالهای بعد «حاجی تقی» در آبادی آن کوشیده و ده به نام او معروف شده است. (۲)

Hājī Lar

حاجی لر

مینودشت Mīnū Dašt واقع در جنوب شرقی گنبدکاوس تا سال ۱۳۱۸ شمسی به نام «حاجی لر» شهرت داشت. در نیمه دوم سال ۱۳۱۸ شمسی نام این بخش از حاجی لر به «مینودشت» یا «دشت مینو» Dašt-e Mīnū تبدیل شد. این ناحیه را در قدیم «کبودجامه»

۱- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۸۶

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۲۹

Kabūd-Jāma(-e) می‌نامیدند.

راجع به وجه تسمیه حاجی‌لر چنین نقل شده است که «محمدحسن خان جلایر» خود را فرمانروای جلگه‌گرگان نموده، اعلان استقلال کرد. پادشاه ایران برای سرکوبی او لشکر فرستاد. محمدحسن خان به قلعه ماران پناه برد. یکی از معتمدین او به نام «حاجی» را ایرانیان رشوه دادند، این شخص ارباب خود را به دام انداخت و برای پادشاه این کار «ماران‌کوه» و مجاور آن ناحیه به حاجی داده شد و «حاجی‌لر» نامیده شد.^(۱)

Haltāmi

حالتامی

خوزستان در گذشته‌های دور، جزئی از مملکت ایلام بوده و قدمت آن به ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد.

در آن زمان خوزستان امروزی «حالتامی» یعنی «سرزمین حالتام‌ها» نامیده می‌شد. این واژه در متون ایلامی، کتیبه‌های هخامنشی و همچنین کتیبه‌های بومی ایلام دیده شده است.

این نام تا سده ۱۳ قبل از میلاد به سرزمین مورد بحث اطلاق می‌شده، ولی از این تاریخ به بعد در کتیبه‌های ایلامی و بومی به نام «انشان سوسنکا» Anšān Sūsankā یعنی «مملکت انشان و شوش» نامیده شده است.^(۲)

Habīb - ābād

حبیب‌آباد

نوشهر حدود پنجاه سال پیش دهکده‌ای بود به نام «خاچک». به علت واقع شدن در کنار دریا و عبور و مرور کشتی‌های تجارتي، مورد توجه «حبیب‌الله خان» سردار خلعتبری پدر «محمد ولیخان تنکابنی» قرار گرفت و «حبیب‌آباد» نامیده شد.^(۳)

۱- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، صفحه ۲۲۲

۲- مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحه ۲۵۸ و خوزستان و تمدن دیرینه آن، جلد ۱، صفحه ۳۶

۳- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۶

ده حسن آباد در فاصله ۱۸ کیلومتری قوچان قرار دارد. پیدایش ده حسن آباد به حدود هشتاد سال پیش می‌رسد. موجد آن شخصی به نام «کربلایی حسن» بوده و نام ده منسوب به اوست. (۱)

این آبادی در مشرق امامزاده قاسم در شمیران قرار دارد، لیکن با توسعه شهر تهران در درون شهر واقع شده است. به سبب آنکه «محمد حسن خان صنیع الدوله» آنجا را آباد کرد، به این نام منسوب شد. (۲)

شهرستان ایلام در گذشته به نام «حسین آباد» معروف بود. این اسم منسوب به «حسینقلی خان» والی بود. (۳)

حسین آباد حاجی محمد تقی «زواره» است. دیه حاصلخیزی است که به حسین آباد حاجی محمد تقی یکی از قراء «زواره» است. دیه حاصلخیزی است که به وسیله «حاجی محمد تقی» نامی در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری (۱۲۱۵ ه. ق) احداث گردیده است. نام ده منسوب به اوست. (۴)

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۳۱

۲- تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۱۴

۳- جغرافیای استان ایلام، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۶

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۲۰۹

Hešmat-īyy-a(e)

حشمتیه

حشمتیه در ۷ کیلومتری جنوب غربی خمین قرار گرفته است. نام اولیه آن "اسفسه" بوده، ولی با تغییر مالکیت آن به حشمت الدوله، "حشمتیه"^(۱) خوانده شده است.^(۲)

Hesār - Āndaf

حصارانداف

حصارانداف در ۳۷ کیلومتری شمال غربی قوچان قرار دارد. نام روستا به واسطه حصار Hesār و دیواری بوده که در اطراف ده در قدیم وجود داشته است. قطر دیوارها حدود ۲ متر و همه از سنگ بوده و تا آبادی فعلی از طرف شمال ۳۰۰ متر فاصله داشته است.^(۳)

Hesn-e Mahdī

حصن مهدی

حصن مهدی در ۴ فرسخی شرق خرمشهر، کنار رودخانه کارون و اول نهر سابله بناشد.

این شهر را "مهدی عباسی" بنا کرد و آن را "حصن مهدی" نامید.^(۴)

حکیم اتا

حکیم اتا یکی از روستاهای خوارزم است که بر لب رود جیحون قرار دارد. این روستا زمانی متعلق به خراسان بزرگ بود. مدفن یکی از مشایخ بزرگ ترک متعلق به سلسله "نقشبندیه" در آنجا قرار دارد. این

۱- عبدالله میرزا حشمت الدوله پسر عبدالله میرزا پسر بیست و شش عباس میرزا نایب السلطنه و برادرزاده حمزه میرزا حشمت الدوله بوده است. عبدالله میرزا ملقب به حشمت الدوله گردید.

۲- نامه کمره جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره (شهرستان خمین) و معناشناسی نام برخی جایها، صفحه ۱۳۶

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۳۲

۴- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۳۸۶

نام نیز منسوب به اوست. (۱)

Hakimīye

حکیمیه

حکیمیه در شرق تهران قرار دارد، لیکن در سابق دیهی مستقل بوده است. چون «میرزا علی نقی حکیم الممالک»^(۲) آن را آباد کرد به نام خود «حکیمیه» نامید^(۳).

Halvā Časma(Česme)

حلواچشمه

حلواچشمه از دهستان «قوشخانه» (شهرستان قوچان) می باشد. در مورد وجه تسمیه ده می گویند چون آب یکی از چشمه های ده مزه شیرینی دارد، به این نام معروف شده است. (۴)

Haydar(Hey-) - ābād

حیدرآباد

حیدرآباد در جنوب شرقی اردستان قرار دارد. این دیه از مستحداثات «محمودلی خان» است که به نام پسرش «حیدرقلی خان» نامگذاری کرده است. (۵)

۱- خراسان بزرگ، صفحه ۱۴۲

۲- حکیم الممالک طیب محمدشاه و ناصرالدین شاه در سال ۱۲۴۹ هـ. ق متولد و در سال ۱۳۲۱ هـ. ق درگذشت.

۳- تاریخ تهران، صفحه ۳۳ و تهران درگذشته و حال، صفحه ۳۶۰

۴- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۳۳

۵- آتشکده اردستان، صفحه ۱۰۴

خ

Xās

خاش

این شهر در فاصله ۱۸۹ کیلومتری جنوب زاهدان قرار دارد. «خاش» از جنوب و مغرب به ایرانشهر، از مشرق به پاکستان و از شمال به شهرستان زاهدان محدود است. خاش شهری قدیمی است و تاریخ پیدایش آن به قبل از حکومت نادر می رسد. علت اطلاق نام این شهرستان به خاش را چنین ذکر کرده‌اند: چون سطح این صحرای وسیع با «خار» Xār های تیغ‌دار مفروش بوده، به «خاش» موسوم شده است. (۱)

Xānik

خانیک

خانیک دهی است در ارومیه، در شمال هشتیان که در دامنه کوهی قرار دارد. آب آنجا از چشمه تأمین می شود. علت اطلاق نام این ده به خانیک را چنین ذکر کرده‌اند: — خانیک تغییر شکل یافته واژه «خانی» Xān-i در زبان پهلوی اشکانی به گویش پهلوی ساسانی و مانوی است. «خانی» به معنی چشمه سار یا آب صاف و یا طلای خالص می باشد. بنابراین «خانیک» معنی «چشمه» را دارد. (۲) — خانیک نام دیگر «همای»، دختر داراب پیشدادی، است. (۳)

۱- مقدمه‌یی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۵

۲- شکرستان، صفحه ۹۴ و لغت‌نامه دهخدا، ذیل حرف «خ» به نقل از ناظم‌الاطباء، برهان قاطع، آندراج

۳- هنر و مردم، شماره ۹۴، صفحه ۴۶ و لغت‌نامه دهخدا، ذیل حرف «خ» به نقل از برهان قاطع، ناظم‌الاطباء، آندراج، فرهنگ جهانگیری

Xāvar - ān

خاوران

خاوران ولایتی در مرز شمالی خراسان کنونی بوده است.^(۱) خاوران از واژه "خاور" Xāvar گرفته شده و "خاور" به "مشرق" گفته می‌شده است.^(۲)

Xāve

خاوه

دلفان واقع در استان لرستان در اصطلاح لری خاوه نیز گفته می‌شود. رزم آراء خاوه را "خاورزمین" دانسته و می‌نویسد که یکی از سرداران ساسانی در آنجا حکومت داشته است.^(۳)

Xabis

خییص

شهداد (خییص) پست‌ترین نقطه کویر است و در شمال شرقی کرمان قرار دارد. آب آن از کوه‌های "سعیدی" جاری است و قنوات متعدد دارد و خرماي آن مشهور است. "خییص" به عربی به معنای "حلوای خرما" است؛ شاید به علت خوبی غذای محلی اسم شهر شده باشد.^(۴)

خراره

در فارسنامه ابن بلخی در مورد آبادی خراره یا خواره چنین آمده است: ده "خراره" در حوالی شیراز قرار دارد، چون آب از کنار این ده در نشیبی عظیم می‌افتد و آوازی بلند سر می‌دهد، به این سبب آن را "خراره" نامند. به عربی بانگ آن را

۱- فرهنگ معین، صفحه ۴۷۴

۲- خاوران گوهر ناشناخته، صفحه ۱۰

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۳۶

۴- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۸۷

”خریرالماء“ گویند. (۱)

Xor - āsān

خراسان

نام خراسان در قرنهای اولیه هجری به طور کلی به تمام ایالات اسلامی واقع بین کویر لوت و کوههای هند اطلاق می‌شد. ایالات خراسان در این عهد به چهار قسمت تقسیم می‌گردید و هر قسمت به نام شهر بزرگی که کرسی‌نشین آن قسمت بود، خوانده می‌شد. این چهار قسمت عبارت بود از: مرو، هرات، بلخ و نیشابور. (۲)

امروز خراسان به ناحیه وسیع و استان مهمی اطلاق می‌شود که در شرق و شمال شرقی کشور قرار دارد.

خراسان در زبان فارسی به معنی ”خاور“ Xāvar است. این واژه از دو کلمه ”خور“ Xor به معنی آفتاب و ”آسان“ Āsān به معنی محل طلوع تشکیل شده است که بر روی هم به معنی ”محل طلوع آفتاب“ است، زیرا آفتاب ایران زمین اول بار از آنجا طلوع می‌کند. (۳)

Xerāme

خرامه

خرامه در ۷۴ کیلومتری شرق شیراز، یکی از شهرهای قدیمی استان فارس است. قدمت آن به زمان ساسانیان می‌رسد.

نام قدیم آن ”خورمه“، برگرفته از خورشید و ماه، نام دختران بهرام‌گور، می‌باشد که بعدها به ”خرامه“ تبدیل شده است. (۴)

۱- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۹۴

۲- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۳۵۶

۳- مشهد طوس یک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان، صفحه ۱۹ و توس، شهر خفته در تاریخ، صفحه ۱۸ و مقالات ایران‌شناسی، صفحه ۲۹۴ و خراسان، صفحه ۱۶ و چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۵۲ و فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱، صفحات ۱۵۱ و ۱۵۰ و جغرافیای استان خراسان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۳ و جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲ صفحه ۱۷۹

۴- روزنامه همشهری، ۱۳۷۲/۴/۸

Xar Gerd

خرگرد

روستای خرگرد در یک فرسخی شرق خواف^(۱) Xāf قرار دارد. خرگرد از دو جزو ترکیب شده است. جزو اول واژه "خور" Xor به معنی آفتاب و جزو دوم "گرد" Gerd به معنی شهر است. در مجموع "خرگرد" معنی "شهر آفتاب" را می‌دهد.^(۲)

Xorram - Dar(-r)a(-e)

خرمدره

خرمدره در فاصله ۸۵ کیلومتری مشرق زنجان و ۵ کیلومتری ابهر واقع شده است. قطعاً این نام از جهت باغهای متعدد و حاصلخیزی اراضیش می‌باشد.^(۳)

Xorram - Šahr

خرمشهر

بندر خرمشهر در منتهی‌الیه جنوب غربی استان خوزستان، در کنار خلیج فارس قرار دارد. رودخانه کارون از وسط شهر می‌گذرد و شهر را به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم می‌کند و سپس با اروندرود پیوند می‌خورد. در سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویبنامه هیأت وزیران نام "محمره" Mohammera به مناسبت زیبایی شهر به "خرمشهر" بدل شد.^(۴)

Xorram - Kūh

خرمکوه

دیه خرمکوه در شرق اردستان بین مهرآباد و کچویه مئقال قرار دارد. این دیه به لغت محلی "خرتکو" گفته می‌شود و این طور معنی می‌دهد که "آفتاب در کوه" است و شاید این نظر باشد که چون در بین کوههای بلندی واقع شده و آفتاب کمتر اتفاق می‌افتد که به

۱- خواف در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی تربت حیدریه قرار دارد.

۲- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۱۴۶

۳- سفرنامه اوژن فلاندن، صفحه ۳۴۷

۴- فرهنگ معین، صفحه ۴۷۷

عمق دره برسد "خرتکو" (به لغت محلی) گفته‌اند و "خرمکوه" معنای کوه بلند و مرتفع را می‌دهد^(۱)

خرونده

خرونده در روی تپه بلندی بین آبادیهای حیدرآباد، منظریه و درقه (شهرستان اردستان) واقع است؛ چون به مجرد طلوع آفتاب نور بر آن تابیده می‌شود^(۲) از این رو "خرونده" به آن گفته‌اند.

Xosraw(-ow) Gerd

خسروگرد

آبادی خسروگرد یا خسروبوک از دهات "بزچلو" واقع در شهرستان همدان است.

این واژه مرکب از دو جزو "خسرو" Xosraw(-ow) و "گرد" Gerd است. قسمت اول لغت، خسرو، معرب "کسری" می‌باشد و قسمت دوم لغت، گرد، به معنی آبادی است. جمع لغت به معنی "آبادی خسرو" می‌باشد که گویا بانی اول آن "خسرو" نامی بوده است.^(۳)

Xest

خشت

آبادی خشت در ۷ کیلومتری شمال کبودگنبد، در مرتفع‌ترین نقطه کلات (استان خراسان) واقع شده است.

وجه تسمیه خشت از این جهت است که در حدود خراسان آجر پخته و خام را "خشت" می‌گویند. مثلاً وقتی گفته شود "گنبد خشتی" و یا "حمام خشتی" مقصود این

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۰۳

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۱۱۱

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللفه اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۲۹

است که گنبد و حمام از آجر ساخته شده است و چون بناهای این آبادی هم تماماً از "خشت" یعنی آجر ساخته شده، این آبادی به نام خشت معروف شده است.^(۱)

Xezr - ābād

خضرآباد

بخش خضرآباد بین شهرهای تفت، یزد، اشکذر، میبد و مرداب گاوخونی قرار دارد.

ظاهراً از محدثات یکی از افراد خاندان "خضر" شاهی یزد در قرن هشتم و نهم هجری است.^(۲)

خلجستان

خلجستان در خاور شهرستان آشتیان قرار دارد. خلجستان نامی است مرکب از "خلج" و "استان". این واژه معنی کوهستان و کوهپایه را می‌دهد.^(۳)

Xalxāl

خلخال

این شهرستان در غرب کوههای تالش در استان آذربایجان شرقی قرار گرفته است.

علت اطلاق نام این شهرستان به خلخال را چنین ذکر کرده‌اند:

— خلخال در لغت به معنی زیور و آلات زنان است که به پای خود می‌بسته‌اند.

— چون تصویرهای گوناگون طبیعت در این سرزمین حاکم است بدین جهت آن را خلخال (خال خال) نام داده‌اند.^(۴)

۱- آثار تاریخی کلات و سرخس، صفحه ۲۱

۲- یادگارهای یزد، صفحه ۱۴۹

۳- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحات ۷۸ و ۸۵

۴- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۲

Xaliǰ-e Pārs

خلیج پارس

خلیج پارس^(۱) یا خلیج فارس در جنوب ایران قرار دارد.

Xaliǰ-e Fārs

خلیج فارس

خلیج فارس در جنوب ایران قرار دارد. این خلیج تنها راهی است که ایران را به دریای آزاد مربوط می‌سازد.

در زمان ساسانیان و سالها پیش از آن، خلیج فارس^(۲) به این نام خوانده می‌شد. چون پیشرفتگی آن در خاک فارس که جزیی از ایران می‌باشد بیشتر از جاهای دیگر است و مالکیت آن از قدیمترین ازمه با دولت و ملت ایران بوده، لذا آن را خلیج فارس نامیده‌اند و چندین هزار سال است که به همین نام و نشان در عالم اشتها دارد.^(۳)

Xalīl - ābād

خلیل آباد

خلیل آباد یکی از آبادیهای اردستان است. این ده در قدیم به "کوه آب" موسوم بوده است. چون در سال ۱۳۳۶ شمسی به وسیله مرحوم "ابراهیم خلیل خان عامری" در آن احداثاتی شد، به "خلیل آباد" موسوم گردید.^(۴)

Xamsa(-e)

خمسه

"خمسه" نام دیگر شهرستان زنجان می‌باشد. در مورد وجه تسمیه نام آن دو نظر ارائه شده است:

۱- به وجه تسمیه نام «پارس» و «خلیج فارس» مراجعه شود.

۲- به وجه تسمیه نام «فارس» مراجعه شود.

۳- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۸

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۹۸

— به مناسبت استقرار طوایفی از ایلات پنجگانه در این منطقه است و محتملاً وجود منطقه‌ای به نام “خمسه” در استان فارس که بر مبنای استقرار پنج ایل (ایل شاه سون، ایل اوصانلو، ایل مقدم، ایل بیات، ایل خدابنده‌لو) نامگذاری شده، به سود این نظریه است. — در فرهنگ آندراج ذیل کلمه “زنگان” Zangān چنین آمده: “چون پنج بلوک بود آن را خمسه گویند”. لغت‌نامه دهخدا با تکرار مورد مزبور می‌نویسد: “این شهرستان (زنجان) از پنج بلوک به نام بخش حومه، بخش ابهررود، بخش قیدار، بخش ماه‌نشان، بخش سردان ...”. در این تقسیم‌بندی از بخش‌های ایجرو، زنجان‌رود که جزو خمسه‌اند سخنی به میان نیامده، لاجرم این نظریه باشک و تردید مواجه می‌گردد.

اما بخش‌های پنج‌گانه ابهررود، خرارود، زنجان‌رود، ایجرو، سجاس رود که بخش‌های اصلی “خمسه” را تشکیل داده، منبع و مرجع موثقی برای وجه تسمیه آن می‌تواند باشد. ذکر این نکته ضرورت دارد که منطقه “بزینه‌رود” معروف به قشلاقات افشار که هم‌اکنون از توابع خمسه است، تا اواخر دوران قاجار در حوزه سیاسی ولایت کردستان بوده است، بنابراین پنج بلوک بودن منطقه قطعی به نظر می‌رسد.

دایرةالمعارف مصاحب براین اساس ذیل کلمه “خمسه” می‌نویسد: “خمسه مخفف ولایات خمسه در جنوب آذربایجان و غرب قزوین، کرسی آن زنجان و از شهرهای معروفش سلطانیه. پنج بلوک عمده‌ای که این ناحیه به مناسبت آنها خمسه خوانده شده است عبارت بودند از ابهررود، زنجان‌رود، ایجرو، سجاس رود که حالیه همگی جزو شهرستان زنجانند...”.

در اوایل قرن دهم هجری به لحاظ نقل و انتقال ایلات ناآرام مناطق که به منظور ایجاد امنیت و جلوگیری از شورش‌های محل خوانین یکی از سیاستهای زمامداران صفویه و قاجاریه بوده است، شهرستان زنجان از این پدیده سیاسی متأثر شده و طوایفی از پنج ایل به نامهای شاه‌سون، اوصانلو، مقدم، بیات، خدابنده‌لو را در خود جای داده است.^(۱)

شهرستان خمین از شمال به اراک و شازند، از مشرق به محلات، از جنوب به گلپایگان و از مغرب به الیگودرز محدود است. مرکز آن شهر خمین است. شهرستان خمین را در قدیم "کمره" Kamara(-e) می‌گفتند و نام "خمین" از ۲۰۰ سال پیش به مرکز کمره اطلاق شده است. در "تاریخ قم"، نوشته "سیدجلال‌الدین تهرانی"، خمین به صورت واژه "خمی‌هن" آمده است و بنا به گفته او "شهربانو" نامی، (دختر موبد موبدان) این شهر را بنا نهاده است.^(۱) علت اطلاق نام خمین را چنین ذکر کرده‌اند:

— نویسنده "زینت‌المجالس" درباره "خمین" می‌نویسد: "کمره ولایتی است وسیع... و از اعظم قرای آن خمامین است که بنا کرده‌های بهمین است و از این جهت به همایون موسوم بوده است و به کثرت استعمال به خماین مبدل شده..."
— "خمین" مرکب از دو لغت است، لغت اول "خو" به معنی خوب و عضو دوم "میهن" به معنی جایگاه و مکان است. جمعاً به معنای جایگاه خوب و یا سرزمین مقدس می‌باشد.^(۲)

این شهرستان از شمال به کوهستان سیدمحمد، از جنوب به زاینده‌رود و فلاورجان، از مشرق به بلوک برخوار و از مغرب به نجف‌آباد محدود می‌باشد. خمینی‌شهر در گذشته به نامهای "سده" Se - Deh و سپس "همایونشهر" Homāyūn - Šahr معروف بوده است. این شهرستان در ۱۲ کیلومتری شمال غرب اصفهان قرار دارد.^(۳) نام آن پس از انقلاب اسلامی به "خمینی شهر"

۱- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۴

۲- نامه کمره، صفحات ۴۴ و ۴۶

۳- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۱

مبدل گشت.

Xāja(-e) - Hā

خواجه‌ها

خواجه‌ها از دهستان فاروج (شهرستان قوچان) می‌باشد. این روستا از مشرق به شاهداغی، از مغرب به قره‌تپه، از شمال به خبوشان و از جنوب به یام و تیتکانلو محدود می‌باشد.

چون بانی ده از اعقاب خواجه نجم‌الدین بوده، لذا به این نام موسوم شده است. خواجه‌ها از اسفراین به این حوزه آمده‌اند.^(۱)

Xār

خوار

شهرستان گرمسار از قدیم‌الایام به نام «خوار» شهرت داشته است.^(۲) نام خوار اسمی قدیمی است که مربوط به دوره قبل از اسلام و ایران باستان می‌باشد.

تا دوران پهلوی اول این منطقه «خوار» خوانده می‌شد، ولی با احداث راه آهن سرتاسری و عبور از این ناحیه نام آن از خوار به «گرمسار» Garm-sār تبدیل شد. در مورد وجه تسمیه «خوار» موارد زیر ذکر گردیده است:

— به علت آن که گرمسار در کنار کویر قرار گرفته و نسبت به نقاط هم‌جوار خود پست‌تر است بدین مناسبت نام «خوار» را بدان نهاده‌اند.

— وجود جلگه هموار و آسان نمودن رفت و آمد در آن، علت نهادن این نام است.

— مفهوم این نام از خورشید و ماه مستفاد می‌گردد و با توجه به اینکه در اوستا «خوار» به معنی درخشیدن آمده و از نامهای خورشید و یا ماه کلمه «خوار» و «خواره» است، چنین نتیجه گرفته می‌شود. ناحیه «خوار» را می‌توان سرزمین خورشید

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۳۷

۲- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۳

Xārazm

خوارزم

خوارزم یا خیوه (Xīva(-e) در زمانهای قدیم جزو لایتنفک ایران شناخته می‌شده است. این شهر که در سفلی جیحون قرار داشته، در زمان پادشاهان قاجار از کشور ما به تدریج بریده شد و به تصرف روس تزاری درآمد.^(۲) اقوال مختلفی درباره این کلمه ذکر شده است:

— یکی از پادشاهان برگروهی قریب به ۴۰۰ نفر از بزرگان مملکت خویش خشم می‌گیرد و دستور می‌دهد که آنان را به جایگاهی بسیار دور از وطن تبعید کنند، به گونه‌ای که بین آنها و شهرهای آباد حداقل ۱۰۰ فرسنگ فاصله باشد. بنابراین این گروه در محلی به نام “کاث” Kaθ تبعید می‌گردند که فاقد هرگونه زراعت و کشاورزی بوده است. مدتی بعد پادشاه از حال آنان می‌پرسد. او را می‌آگاهانند که این گروه تبعیدی، در این سرزمین خانه‌های کوچکی برای خود ساخته‌اند و از ماهی نیز تغذیه می‌کنند و ظاهر امر چنین است که آنان هیزم زیادی داشتند که ماهی را بر آن بریان می‌کردند. شاه برای استفسار حالشان از نزدیک به محل آنان می‌رود و می‌پرسد چگونه‌اید و چگونه روزگار می‌گذرانید؟ در جواب می‌گویند: “ما ماهی داریم و هیزم”. ماهی را بریان می‌کنیم و می‌خوریم. چون گوشت در لغت آنها “خوار” Xār و “رزم” Razm به هیزم گفته می‌شد، بنابراین با توجه به گفتار آنان این سرزمین به “خوارزم” موسوم گردید. سپس مخفف شده و یکی از دو “ز” آن حذف شده است. این ناحیه پس از آن، روبه عمران و آبادی می‌گذارد و تبدیل به سرزمین مشهور و معروف “خوارزم” می‌شود.^(۳)

— در زمان “کیخسرو بن سیاوش بن کیکاووس” که با جد خود “افراسیاب” دعوی

۱- گرمسار (خواری)، صفحات ۷۰ و ۶۸ و ۶۷

۲- راهنمای مشهد، صفحات ۲۱ و ۲۲

۳- خراسان بزرگ، صفحه ۱۲۷ و گنج دانش، صفحه ۱۹۰

خونخواهی پدرش "سیاوش" را می‌کرد، مکرر میان "ایرانیان" و "تورانیان" جنگهای عظیم به وقوع می‌پیوست که "فردوسی" در شاهنامه این ماجراها را به زبان شیوا سروده است. یکی از جنگها آن بود که "افراسیاب" با لشگری انبوه حرکت نمود و بر لب جیحون در زمینی وسیع و مسطح با سربازان "شیده" روبرو شد. چون شیده به شجاعت خود مستظهر بود از کیخسرو خواست خود با او بجنگد و هرکدام کشته شدند، پیروزی از آن قاتل باشد و بقیه لشگر در امان مانند و بدون جنگ به وطن خویش برگردند. کیخسرو پسندید و در این باب پیمان بستند.

امرا و پهلوانان ایران که از شجاعت و دلاوری کیخسرو بی‌خبر بودند چون از این پیمان آگاهی یافتند دچار تشویش و نگرانی شدند و هرچند کیخسرو را از جنگ تن به تن منع کردند، نپذیرفت و گفت چاره‌ای نیست جز اینکه به تن خویش با "شیده" بجنگم. سرانجام طبق پیمان "شیده" و "کیخسرو" با هم مبارزه کردند و برخلاف آنچه ایرانیان در سر می‌پروراندند و از آن نگران بودند، کیخسرو بر شیده غالب شد و او را شکست داد. پس از کشته شدن شیده بر او عزاداری کردند و سپاه ترکستان نیز چنانکه گفته شد، از مبارزه معاف گشتند و به آنان اجازه برگشت داده شد.

باتوجه به این داستان بعضی برآنند چون در لغت فارسی "خوار" به معنی سهل، کم، آسان و کار بی‌مایه و بی‌رحمت است و از آنجا که سربازان در جنگ تلف نشدند و کیخسرو بر شیده دشمن خود تسلط یافت، گفت در این زمین "خوارزمی" شد یعنی جنگی آسان و بی‌خونریزی. در اثر گذشت زمان این واژه به "خوارزم" تبدیل شد.

"خوارزم" چون به جیحون نزدیک بود و خاکی حاصلخیز داشت به تدریج مردم در آنجا سکونت اختیار کردند و خانه ساختند و تبدیل به ناحیه معروف "خوارزم" شد.^(۱)

خواف

Xāf

خواف در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی تربت حیدریه قرار دارد. یکی از تابعان زرتشت صنفی است که آن را سیسانیه (و به آفریدیه) خوانند. رئیس ایشان شخصی بود از رستاق نیشابور، که نامش "خاف" Xaf بود. بنای ناحیه خواف خراسان را به وی نسبت می‌دهند.^(۱)

خوانسار

Xānsār

این شهرستان در دره‌ای خوش آب و هوا در شمال غربی اصفهان واقع شده است. اقوال مختلفی درباره‌ی این کلمه ذکر کرده‌اند:

— واژه "خوانسار" یا "خانيسار" که امروز آن را به صورت "خوانسار" می‌نویسند، به معنی چشمه سار است. "خوان" در لغت یعنی چشمه و "سار" پساوند کثرت و بسیاری و فراوانی است.^(۲) به علت بالا بودن سنگ مادر از انواع شیست و آهک، بیشتر آبهای این شهرستان به صورت چشمه و قنات جریان دارد^(۳) و با بررسی همین موقعیت جغرافیایی، سبب نامگذاری آن را درمی‌یابیم.

— "خوانسار" یعنی خون ساربان و دلیل چنین است که روزی ساربانی همراه شتران خود به نواحی "خوانسار" و جنگل‌های آن آمده و گرفتار دزدان و نابکاران شده و سرانجام خون او در این محل ریخته شده است و به همین علت "خوانسار" نامیده شد.^(۴)

۱- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۱۴۳

۲- شکرستان، صفحات ۸۹ و ۹۱ و از خوانسار تا خراسان، صفحه ۱۸ و جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران،

صفحه ۲۹ و دورنمای خوانسار، صفحه ۵۵

۳- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹

۴- از خوانسار تا خراسان، صفحه ۱۹

شهر خورموج در استان بوشهر قرار دارد. درباره وجه تسمیه خورموج می‌گویند چون در بهار در جلگه "خورموج" گیاهی می‌روید که مردم محل آن را "بهن" می‌نامند و انعکاس نور خورشید بر روی این جلگه پوشیده از گیاه مزبور، منظره زیبایی به وجود می‌آورد، از این رو نام خورموج که از دوبهر "خور" Xor مخفف خورشید و "موج" Mowj تشکیل گردیده، به این ناحیه اطلاق شده است. (۱)

"خورموسی" شاخه مثلی شکلی است قائم‌الزاویه در رأس خلیج فارس، که رأس آن در شمال و قاعده آن در دریاست.

"خور" Xor در اصطلاح مردم این حدود، شاخه‌ای از دریاست که در خشکی داخل شده باشد و "موسی" Mūsā را گویند ناخدای معروفی بوده است که این "خور" بدان منسوب است. (۲)

اعتمادالسلطنه نام قدیم خراسان را "خورو میثرن" یا "کورومیثرن" که از کلمه "خور" Xor و "مهر" Mehr مرکب شده، ذکر نموده است. "میت" یا "میترن" در پهلوی به معنی مهر می‌باشد (۳).

۱- نگاهی به بوشهر، جلد ۱، صفحه ۸۲

۲- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۵۶

۳- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۱۰۷ و مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحه ۲۹۴

خوره اردشیر شهری در فارس بود که گویند «اردشیر» Ardašīr ساسانی آن را بنا کرده است.^(۱)

استان خوزستان در جنوب غربی ایران قرار دارد. این استان از شمال به استان لرستان، از شمال شرقی به استان اصفهان، از شمال غربی به استان ایلام، از طرف مشرق و جنوب شرقی به استانهای چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد، از جنوب به خلیج فارس و از مغرب به کشور عراق محدود است.

خوزستان در طول تاریخ به اسامی گوناگون نامیده شده است و در گذشته های دور، جزیی از مملکت ایلام بوده که قدمت آن به ۸۰۰۰ ق.م. می رسد. علت اطلاق خوزستان به این نام را چنین ذکر کرده اند:

— خوزستان سراسر پوشیده از نیزارها و کشتزارهای نیشکر و جنگل بوده است و یکی از پردرآمدترین و حاصلخیزترین نقاط جهان به شمار می رفت. به روایت تاریخ، زراعت آن از زمان سلسله اشکانیان خاصه ساسانیان در خوزستان رواج داشته است. رویش نیشکر نیز در نواحی گرم و مرطوب و معتدل و مرطوب، امری طبیعی است. بنابراین از آنجا که «خوز» به معنی شکر و نیشکر می باشد به این سرزمین نام خوزستان داده شد که به معنای سرزمین نیشکر یا شکرستان است.^(۲)

— «خوز»^(۳) نام گروهی از مردم باستان ایران بوده که استرابو، جغرافی نگار

۱- فرهنگ معین، صفحه ۴۸۹ و برهان قاطع، صفحه ۷۹۱

۲- شکرستان، صفحات ۷۰ و ۵۶ و جغرافیای مفصل ایران، جلد ۳، صفحه ۱۸۲ و دیار شهریاران، جلد ۱، صفحه ۱۱۷۳

۳- نام این طایفه «خوجی» بوده اما پس از حمله اعراب به ایران «خوجی» را «خوزی» می گفتند.

یونانی، به نام «کیس‌ها» می‌خواند. این گروه نخست در کوهستان‌های شمال و شرق خوزستان نشسته، بس جنگجو و دلیر بودند و گویا در زمان اشکانیان بود که از کوهستان پایین آمده، در دشت و جلگه جای گزیدند و آن سرزمین به نام ایشان «خوزستان» شناخته شد. هردوت خوزستان را به نام «کیسی‌ها» و مردمش را «کیسیان» گفته است.^(۱)

— خوزستان از کلمات «خوز» و «اوز» که ایلامی شده «اوژ» باشد، گرفته شده است.^(۲)

Xuz-estan Bazar

خوزستان بازار

اهواز در زمان ساسانیان «خوزستان بازار» نامیده می‌شد. علت اطلاق نام خوزستان بازار را چنین ذکر کرده‌اند:

— در زمان ساسانیان «خوجی» ها که یکی از طوایف اصیل ایرانی بودند و نام «خوجستان» یا «خوزستان» از آنها گرفته شده، در اراضی اطراف کارون و سدبندی‌های آن به کشت نیشکر و تهیه شکر می‌پرداختند و در این کار مهارت و پیشرفت بسیار به دست آورده، محصول شکر خود را به کشورهای دیگر نیز صادر می‌نمودند.

مرکز فعالیت آن‌ها که شهر هرمزاردشیر^(۳) بود در اواخر دوره ساسانیان به واسطه رونق کار آنها «خوجستان وازار» یا «خوزستان بازار» نامیده می‌شد.^(۴)

— «هرمزاردشیر» شهری بنا نهاد و کسبه و بازاریان را در آن جای داد، لذا شهر به «خوجستان واجار» و «خوزستان بازار» معروف شد.^(۵)

۱- مقالات کسروی، صفحه ۸۷ و تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۷۴ و جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۱۷۳ و نگاهی به خوزستان، صفحه ۱۰۶ و مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحه ۲۶۰

۲- نگاهی به خوزستان، صفحه ۶۷

۳- اهواز در زمان ساسانیان هرمزاردشیر نامیده می‌شد.

۴- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۱۷۳

۵- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۹۵

خوی یکی از شهرهای قدیمی ایران است که در دشتی نسبتاً وسیع در شمال غربی دریاچه ارومیه قرار دارد. لفظ خوی در تاریخ، ظاهراً از قرن ششم میلادی به میان می آید. اقوال مختلفی درباره این کلمه ذکر شده است.^(۱)

— برخی عقیده دارند که «خوی» واژه‌ای ارمنی است و به معنای قوچ می باشد.^(۲)
 — واژه خوی از کلمه کردی «خوی» به معنای نمک است. چون این شهر دارای معادن نمک متعددی بوده به این نام معروف شده است.^(۳)

خیرآباد

Xeyr - ābād

روستای خیرآباد در ۲ کیلومتری جنوب غربی راور Rāvar کرمان قرار دارد. چون مزارع این روستا در گذشته بابرکت و حاصلخیز بوده، نام «خیرآباد» را بر آن نهاده اند.

۱- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۲۵۲

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۵

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۲۵۲ و دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۳۶۴ و نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۱، صفحه ۹۳۳

د

داراب

Dārāb

این شهرستان در جنوب شرقی استان فارس، بین شهرستانهای نیریز و استهبان، فسا، جهرم، لار و استان هرمزگان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام داراب روایات زیر ذکر شده است:

— در افسانه‌های ایرانی بنای این شهر را به “داراب” کیانی، پسر بهمن، نسبت می‌دهند. در مورد نام داراب گویند چون “همای”، دختر بهمن، “داراب” را بزاد وی را در صندوق گذاشت و بر روی آب فرات روانه‌اش داشت و به این جهت او را “داراب” گفتند.

— کلمه “دار” Dār در لغت عجم به معنی پرورنده است. پس داراب یعنی پرورنده آب. علت نامگذاری این شهر بدین نام، به علت فراوانی چشمه‌های آب گوارا و رودخانه‌های بسیار می‌باشد.^(۱)

دارابگرد

Dārāb - Ĵerd

داراب یکی از شهرهای قدیمی فارس است. نام آن در دوره پیش از اسلام دارابگرد Dārāb-Gerd بود. عرب آن را به “داراب جرد” تعریف کرده و خرابه‌های آن در جنوب غربی “داراب” موجود است.^(۲)

۱- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۶۴

۲- فرهنگ معین، صفحه ۴۹۴

در افسانه‌های ایرانی بنای این شهر را به «داراب» کیانی، پسر بهمن، نسبت می‌دهند و آنجا را «داراب‌گرد» یا «داراب‌جرد» گویند. «گرد» Gerd به معنی شهر است و «جرد» Jerd معرب آن می‌باشد، پس آنجا را «داراب‌گرد» یعنی شهر داراب نامیدند.^(۱)

داراب‌گرد Dārāb - Gerd

داراب یکی از شهرهای قدیمی فارس است. نام آن در دوره پیش از اسلام داراب‌گرد^(۲) بود. این واژه مرکب از دو جزو «داراب» Dārāb و «گرد» Gerd می‌باشد و در مجموع به معنی شهر داراب است.

دارالارشاد Dārol - ersād

اردبیل تا آغاز سده هفتم هجری در نهایت آبادی بوده است. پس از آن در اثر زمین لرزه‌های مکرر و هجوم قبایل و طوایف مختلف و تاخت و تازهای زیاد، به تدریج از پیشرفت و ترقی بازمانده است. با وجود لطمات طبیعی و تحولاتی که در اردبیل روی داده، باز در سده نهم هجری در زمان صفویه آباد گردیده و به منتهی درجه اهمیت و اعتبار رسیده است. در این دوره بود که به این شهر لقب «دارالارشاد» داده شده است.^(۳)

دارالخلافة ناصره Dārol - Xelāfaye Nāsere

چون جمعیت شهر تهران در زمان ناصرالدین شاه قاجار روبه فزونی نهاد، لذا روز

۱- جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، صفحه ۳۵۰ و فارسی‌نامه ابن بلخی، صفحه ۱۶۴ و مسالک و ممالک، صفحه ۱۱۰

۲- به وجه تسمیه نام «داراب» و «داراب‌جرد» مراجعه شود.

۳- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷

یکشنبه یازدهم شعبان سال ۱۲۸۴ قمری ناصرالدین شاه کلنگی را که از نقره ساخته بودند در بیرون شهر به دست گرفت و بسم الله الرحیم گفت و بر زمین زد و بعد دیگران شروع کردند و خندق جدید را کردند و شهری در دور شهر تهران عتیق احداث نمودند. از این تاریخ شهر تهران به نام "دارالخلافة ناصری" موسوم گردید.^(۱)

Dārol - ebāda(-e)

دارالعباده

در گذشته یزد ملقب به "دارالعباده" بوده و در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

— پس از ظهور اسلام و گرایش مردم یزد به دین اسلام، لقب "دارالعباده" نیز به این شهر اطلاق شد.^(۲)

— ملک‌شاه سلجوقی لقب "دارالعباده" را خطاب به "علاءالدوله کالنجار" بدین شهر داده است.

— ممکن است نام "دارالعباده" را اقتباس از عنوان باستانی آن نموده باشند و "یزد" به لغت زمانی که غالباً فارسی آمیخته با ترکیبات عربی بوده "دارالعباده" نامیده شده باشد.^(۳)

Dārol - Marz

دارالمرز

رشت را در گذشته "دارالعماره" Dārol Emāre یا "دارالمرز" می‌نامیدند. این شهر در قدیم تنها راه ارتباطی و بازرگانی ایران از طریق بندرانزلی به اروپا محسوب می‌شد. از زمان شاه عباس دوم تا اواخر حکومت قاجاریه، شهر رشت مرکز تجاری بزرگی بوده است و کاروانهایی در این شهر برای خرید ابریشم توقف می‌کردند و کالاهای خود را از

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۲۵۱

۲- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۸

۳- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری، صفحه ۹۱

این طریق به بنادر دریای مدیترانه ارسال می‌داشتند.^(۱)

Dār ol - Mo'menīn

دارالمؤمنین

شهر گرگان را در زمان صفویه «دارالمؤمنین» می‌نامیدند. علت آن این بود که «سادات» مدتی در گرگان حکومت داشته‌اند.^(۲)

Dār - Zīn

دارزین

دارزین در ۲۵ کیلومتری بم قرار دارد. نام دارزین در اصل «دار زنان» بوده و به مرور به «دارزین» بدل گشته است.^(۳)

در مورد وجه تسمیه نام دارزین داستان زیر را ذکر کرده‌اند:

چون بهمن بن اسفندیار (شاه هخامنشی) به خونخواهی پدرش از استخر فارس به زابل لشکر کشید، فرامرز، پسر رستم، از حرکت سپاه بهمن آگاه گشت. او هم با لشکری به عزم جنگ به سوی لشکر بهمن که از فارس می‌آمد، شتافت. این دو لشکر در محل فعلی به هم تلاقی کرده و پس از زد و خورد، بهمن پیروز گشته و فرامرز را به دار آویخت. گویند که از شرق محل زد و خورد، «داری» تهیه کرد و در غرب آن دار را استوار ساخت و فرامرز را در آنجا به «دار» Dār آویختند. امروزه پس از قرن‌ها این دو محل در دو طرف شهر فعلی بم پابرجایند. به‌طوری که محلی را که از آن دار تهیه شده به نام «دارستان» Dārestān و جایی که فرامرز به دار آویخته شده، به «دارزین» Dār-Zīn موسوم‌اند.^(۴)

۱- جغرافیای استان گیلان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۲- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، صفحه ۱۰۸

۳- گزارشهای جغرافیایی لوت زندگی احمد، صفحه ۶۶

۴- جغرافیای شهر بم، جلد ۱، صفحه ۱۰۰

دارستان در نزدیکی بم قرار دارد. (۱)

Dālā'i

دالایی

دالایی یکی از آبادیهای خمین است که در حد فاصل دهستان حمزه‌لو و رستاق در شرق و دهستان جاپلق در غرب قرار دارد. (۲) ابراهیم دهگان درباره وجه تسمیه نام دالایی چنین می‌نویسد:

واژه «دالایی» نام طایفه‌ای است که آن هم مأخوذ از «دال» به معنای عقاب‌گوش‌خوار است. پارسیان قدیم اموات خود را بعد از مراسم مذهبی در اختیار این دسته از پرندگان می‌گذاشتند. بنابراین به نظر می‌رسد در این ناحیه دخمه‌ای قرار داشته که از این نوع پرندگان در آنجا زیاد بوده است. (۳)

Dāmbare

دامبره

دامبره یا دُمَبَره در ۲ کیلومتری جنوب‌غربی خمین قرار دارد. دامبره از دو واژه «دام» Dām و «بره» Bare ترکیب یافته است. «بره» که در پهلوی «ورک» نامیده می‌شده است، به معنای بره و میش آمده است. (۴)

Dāmōān

دامغان

شهرستان دامغان از شمال به استان مازندران، از مشرق به شهرستان شاهرود، از جنوب به استان اصفهان و از مغرب به شهرستان سمنان محدود می‌باشد. در مورد وجه

۱- به وجه تسمیه نام «دارزین» مراجعه شود.

۲- نامه کمره، جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره، صفحه ۲۶۸

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللفه اسامی امکنه کرچنامه، یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۰۱

۴- نامه کمره، صفحه ۱۶۰

تسمیه نام این شهر بسیار قدیمی چنین نوشته‌اند:

چهارصد سال قبل از میلاد، جمعی از «مغان»^(۱) (روحانیون زرتشتی) در مسیر رودخانه «چشمه‌علی» مسکن گزیدند و به علت سکونت مغان، این محل نخست «ده‌مغان» نامیده شد. بعدها به مرور زمان و از کثرت استعمال «ه» آن از میان رفته «دمغان» شده و با تبدیل «ه» به «الف» دامغان گفته شده است.^(۲)

Dāvūd - īyya(-e)

داوودیه

داوودیه در ۴ کیلومتری جنوب تجریش قرار دارد. پیش از توسعه شهر تهران دهی مستقل بوده ولی اکنون در درون شهر واقع شده است. داوودیه در گذشته «ارغوانیه» Arṣavāniye نامیده می‌شد. میرزا آقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین شاه، آنجا را آباد نمود و به اسم پسرش میرزا «داوودخان» به «داوودیه» موسوم ساخت.^(۳)

Dā-var- ābād

داورآباد

داورآباد از قراء معتبر گرمسار است. نام آن ابتدا «سر مشقی» Sar Mašō-ī یا «ده‌نمونه» Deh-e Nemūne بود. در سال ۱۳۱۵ به امر «داور» Dā-var، وزیر دارائی وقت، این ده تجدید بنا شد و بر آبادی آن افزوده شد و از آن پس به «داورآباد» موسوم گردید. بناها و ساختمانهای این ده به سبک بناهای روستائی جدید ساخته شده و پیش فضای هر بنا را باغچه‌ای مشجر، سبز و خرم تشکیل می‌دهد.^(۴)

۱- «مغان» جمع «مغ» است که طایفه‌ای از پارسیان پیرو زرتشت هستند و اصل «مغ» مخفف «موبد» بوده، یعنی دانشمند و پرهیزکار (نقل از گنج دانش صفحه ۵۹۱)

۲- صد دروازه، مختصری از تاریخ و جغرافیای دامغان، صفحه ۳ و گنج دانش، صفحات ۸۶۲ و ۵۹۱ و جغرافیای تاریخی دامغان، صفحه ۵ و جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۰

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۴۵ و تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۱۵

۴- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۹۰

داورپناه در ۶ کیلومتری سراوان قرار دارد. نام داورپناه قبلاً "دزک" بوده است.

در سال ۱۳۰۷ شمسی به مناسبت کشته شدن سرهنگ "باقر داورپناه" در جلوی این آبادی، به نام "داورپناه" موسوم گردیده است.^(۱)

Dejla(-e)

دجله

دجله نام رودی در آسیاست که دیار بکر، موصل و بغداد را مشروب می‌سازد و با فرات متحد گشته، اروندرود (شط العرب) را تشکیل می‌دهد.^(۲) در دوران مادها حد غربی ایران را رودخانه دجله تشکیل می‌داد. در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

— رود بغداد را که نسبت به فرات تندتر بود، "تیگره" می‌نامیدند که بعد "تیگله" شده و اعراب معرب کرده، "دجله" گفته‌اند.^(۳)

— نام دجله ظاهراً از رود "دیاله" (Diyāla(-e) که از کوهستانهای غربی ایران سرازیر می‌شود و به "اروند رود" Arvand rūd می‌ریزد، گرفته شده است.^(۴)

Dajil -ol- Ahvāz

دجیل الاهواز

در ایران باستان رود کارون را "پاسی تیگریس" می‌نامیدند و چون از اهواز می‌گذشت اعراب آن را "دجیل الاهواز" خواندند.

یاقوت حموی در مورد این نام می‌نویسد: «پیش از اسلام رود کارون را دیله کودک

۱- مقدمه‌ی برشناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۳۳ و نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۴۰۶

۲- فرهنگ معین، صفحه ۵۲۰

۳- رشد جغرافیا، شماره ۲۰، صفحه ۳۰

۴- پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، ۲۷

می‌نامیدند و اعراب کلمه دوم را انداختند و برای حفظ معنی آن به قاعده عربی، تصغیرش نمودند و دجیل الاهواز خواندند.»^(۱)

Dorbādām

دربادام

دربادام در فاصله ۲۶ کیلومتری جنوب شرقی باجگیران و ۴۸ کیلومتری قوچان قرار دارد.

به نظر می‌رسد «دربادام» را به واسطه وجود درخت بادام، «دره بادام» می‌گفته‌اند و سپس به «دربادام» تبدیل شده است.^(۲)

Dor(-r) Bandar

دُربندر

در گذشته به لنگه Langa(-e)، «دُربندر» هم می‌گفته‌اند. شاید این نام به سبب کثرت صید مروارید و انجام معاملات مروارید در «بندرلنگه» بر روی آن گذاشته شده است.^(۳)

درغلا

خرمشهر در اوایل قرن سیزدهم هجری دهی کوچک بوده و در همان سالها به واسطه امنیتی که مشایخ کعب به آن حدود داده بودند، به تندی روی به آبادی گذاشت و بندری مهم گردید. در سال ۱۲۳۵ هجری قمری آن را حصار کردند و تاریخ بنای حصار آن را «درغلا» گفته‌اند. درغلا به حساب حروف ابجد ۱۲۳۵ می‌شود.^(۴)

۱- مجله رشد آموزش جغرافیا، شماره ۲۰، صفحه ۳۰

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۳۸

۳- بندرلنگه در ساحل خلیج فارس، صفحه ۲۲

۴- پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، صفحه ۸۱

درفک

درفک یکی از معروفترین دهکده‌هایی است که هنوز رونق گذشته خود را دارد. این آبادی در جهت شرقی دره گوه‌ررود و رحمت آباد واقع شده است. واژه درفک مرکب از دو حرف «د» و «فک» می‌باشد. حرف «د» در زبان و لهجه مردم گیل و دیلم نام پرنده‌ای است بزرگ و شکاری که در ارتفاعات جواهردشت، الموت، عمارلو، طالقان و اشکور فراوان دیده می‌شود و زیر بالهای آن سفید است. واژه «فک» در لهجه مردم گیل و دیلم به معنی آشیانه است. بنابراین درمجموع «آشیانه پرنده شکاری کوهستان» معنی می‌دهد.^(۱)

Darča(-e)

درقه

آبادی درقه در نزدیکی اردستان قرار دارد. «درقه» در لغت به معنای زره است، اما این واژه دراصل «درکه» Darake به معنی دره کوچک بوده است و بعد معرب و «درقه» گفته شده است و مناسبت هم با محل دارد.^(۲)

Darake

درکه

درکه در شمال غربی تهران قرار دارد. واژه درکه مصغر «دره» به معنی دره کوچک است.^(۳)

Dara - gaz

درگز

شهرستان درگز یا دره گز Dar(-r)a(-e)-gaz از جنوب شرقی به شهرستان مشهد و

۱- سرزمین و مردم گیل و دیلم، صفحه ۱۵۴

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۱۰۵

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۴۶

از جنوب غربی و مغرب به شهرستان قوچان محدود است. چون «درخت گز» در این ناحیه فراوان بوده، لذا آن را بدین نام نامیده‌اند.^(۱)

Dar(-r)a(-e) Šahr

دره شهر

دره شهر در ۱۱۵ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان ایلام قرار دارد. این شهر بین رودخانه سیمره و رشته کبیرکوه واقع شده است. دو روایت در مورد نام دره شهر به شرح زیر ذکر کرده‌اند:

- نام دره شهر به مناسبت شهر تاریخی دره شهر (مادا کتو) است.^(۲)
- در کنار رودخانه سیمره، در دره‌ای از دره‌های کبیرکوه قرار دارد.^(۳)

Daryāča-ye Ārāl

دریاچه آرال

دریاچه آرال در آسیا قرار دارد و دو رودخانه جیحون (آمودریا) و سیحون (سیردریا) به آن می‌ریزد. حدود کشور ایران در دوره هخامنشیان از سمت شرق به رود سیحون می‌رسید^(۴). در مورد وجه تسمیه نام آرال چنین آمده است: «آرال» در ترکی به معنای عقاب است و به مناسبت وفور این پرنده در آن حدود دریاچه به این نام خوانده شده است.^(۵)

Daryāča-ye Orūmiyya(-e)

دریاچه ارومیه

دریاچه ارومیه در شمال غربی ایران در استان آذربایجان غربی قرار دارد.^(۶)

۱- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۷۹۳

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۰۶

۳- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۱۵۹

۴- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۲۰۵

۵- راهنمای مشهد، صفحه ۱۱

۶- به وجه تسمیه نام «ارومیه» مراجعه شود.

دریاچه بختگان یا نیریز را اهالی در محال نیریز، "پیچکان" گویند و علت این اسم آن است که این دریاچه بسیار پر پیچ و خم می باشد و این اسم کاملاً طبیعی است.^(۱)

ابوالفداء در کتاب تقویم البلدان نام دریاچه ارومیه را "بحیره تلا" نوشته و آن منسوب به قلعه طلا (تلا) در آذربایجان است.^(۲)

دریاچه جازموریان در مغرب بلوچستان قرار دارد و نیمی از آن در استان کرمان واقع است.

پوشش گیاهی را در اصطلاح محلی "جاز" Jāz و انبوهی و کثرت آن را "موریان" Mūriān می نامند. به همین سبب این ناحیه به "جازموریان" معروف شده است.^(۳)

دریاچه آرال به نام شهر "جند"^(۴)، دریای جند هم خوانده شده است.^(۵)

نام دریاچه ارومیه در اوستا به قول مفسران دوره ساسانی چیچست نامیده شده است.

۱- جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، صفحه ۱۰۱

۲- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۵۳

۳- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۳

۴- به وجه تسمیه نام «جند» مراجعه شود.

۵- راهنمای مشهد، صفحه ۲۵۱

بار تولمه Bārtolome، ایران‌شناس آلمانی، آن را به معنای سفید دانسته است. (۱)

دریاچه خوارج Daryāča-ye Xavārej

اصطخری دریاچه ارومیه را به نام دریاچه «شراة» Šorāt به معنی دریاچه «خوارج» خوانده و ظاهراً این تسمیه به علت وجود راهزنان و دزدان دریایی آن دریاچه بوده که از قلعه خود بیرون آمده و سرراه کشتی‌های بازرگانی را می‌گرفتند. (۲)

دریاچه زریبار Daryāča-ye Zar-ī- Bār

دریاچه دائمی زریبار با آب شیرین، در قسمت شمالی دشت مریوان و در ۱۲۸ کیلومتری سنندج قرار دارد.

درباره نام دریاچه زریبار یا زریوار که هر دو در منطقه متداول است وجه تسمیه‌های زیر را ذکر کرده‌اند:

— نام اصلی آن «زیراوبار» بوده که به زبان کردی به معنی «آب کف کنار» است. چون این دریاچه، آب از چشمه‌های کناری دریافت می‌کند نام «زریبار» را ممکن است تحریف شده از این نام دانست. (۳)

— واژه زریوار یا زریبار مرکب از دو کلمه «زری» Zar-ī در زبان کردی به معنی دریاچه و پسوند تشبیهی «وار» یا «بار» Bār است. پس «زریبار» یا «زریوار» یعنی دریاچه و دریاچه‌وار می‌باشد. (۴)

۱- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۵۳

۲- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۵۳

۳- جغرافیای مفصل ایران، صفحه ۱۴۱

۴- جغرافیای عمومی کردستان، صفحه ۶۱۴

دریاچه ژرف

Daryaca-ye Zarf

اوستادریاچه ارومیه را «ژرف» یا «جفره» می‌خواند. ممکن است لفظ جفره یا ژرف برحسب فهم و اندیشه ایرانیان قدیم، لغت و صفت مناسبی برای دریاچه ارومیه به شمار رود، زیرا آنان با دریاچه‌های بزرگ آشنا نبودند.^(۱)

دریاچه ساوه

Daryaca-ye Sava(-e)

دریاچه قم را دریاچه ساوه نیز می‌نامند.^(۲)

دریاچه شاهی

Daryaca-ye Sah-i

دریاچه ارومیه را به مناسبت جزیره شاهی (شها، شاهو) که در وسط آن است دریاچه شاهی خوانده‌اند.^(۳)

دریاچه شراة

Daryaca-ye Sorat

دریاچه ارومیه را دریاچه «شراة» به معنی دریاچه مخالفان نامیده‌اند، به علت اینکه در سواحل آن فرقه‌ای از خوارج تحت این نام سکونت داشته‌اند.

دریاچه شور

Daryaca-ye Sur

آب دریاچه ارومیه بی‌نهایت شور و میزان نمک محلول آن دو برابر اقیانوسهاست و به علت بالا بودن غلظت نمک طعام در آب دریاچه ارومیه، امکان حیات به موجودات آبزی داده نمی‌شود. فقط موجودات سخت پوست قرمز رنگ کوچکی به نام

۱- سفرنامه جکسن، صفحه ۹۱

۲- به وجه تسمیه نام «ساوه» مراجعه شود.

۳- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۵۳ و سفرنامه جکسن، صفحه ۹۱

آو تمیاسالینا (آبشش پا) و جلبیکی به نام اولنا و گیاهان نمکدوست (سالسولا) در آب این دریاچه و در ساحل آن زندگی می‌کنند. بنابراین به سبب شوری آب، به این نام منسوب شده است.^(۱)

دریاچه طسوج **Daryāca-ye Tas(-s)ūj**

در سمت شرق دریاچه ارومیه «طروج» یا «طسوج»^(۲) وجود داشته است. حمدالله مستوفی مکرر از دریاچه شور طسوج یا طروج سخن گفته و به نظر می‌رسد که این شهر نام خود را به دریاچه ارومیه داده باشد.^(۳)

دریاچه قم **Daryāca-ye ōm**

دریاچه قم که به نامهای حوض سلطان، دریاچه ساوه، دریاچه نمک و دریاچه شاهی معروف است، در جنوب تهران و شمال شرقی قم قرار دارد.^(۴)

دریاچه کبودان **Daryāca-ye Kabūd-ān**

دریاچه ارومیه در قدیم «کبودان» یا «کبود» **Kabūd** نام داشته است. محققان روایات متعددی درباره نام کبودان به شرح زیر نوشته‌اند:

- این اسم منسوب به روستای کبودان واقع در یکی از جزایر دریاچه است.
- کبودان یعنی «دریاچه کبود»، صفت رنگ آب دریاچه است که نخست کبود رنگ به نظر می‌رسد و رفته رفته ارغوانی مخلوط به لاجوردی و سبز می‌نماید.^(۵)

۱- سفرنامه جکسن، صفحه ۹۱ و جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۱ و جغرافیای استان آذربایجان شرقی، صفحه ۹
 ۲- به وجه تسمیه نام «طسوج» مراجعه شود.
 ۳- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۳۳
 ۴- به وجه تسمیه نام قم مراجعه شود.
 ۵- سفرنامه جکسن، صفحه ۹۱

— کبودان از لغت ارمنی «گبوئید» به معنی دریاچه آبی گرفته شده است. (۱)

Daryāča-ye Gohar-e Bozorg

دریاچه گهر بزرگ

دریاچه «گهر» یا «گله گهر» یکی از زیباترین دریاچه‌های کوهستانی ایران است. این دریاچه در مرکز منطقه حفاظت شده اشترانکوه واقع شده است. دو دریاچه گهر بزرگ و گهر کوچک در فاصله ۱۷۰۰ متری یکدیگر قرار دارند. دریاچه گهر کوچک در شرق دریاچه بزرگ واقع شده و حدود ۵۰ متر از آن مرتفعتر است.

در گویش محلی این نواحی، آبهای زیادی را که در یک قسمت چه به صورت استخر طبیعی و تالاب و چه به صورت جمع شدن در نقطه‌ای باشد و یا قسمتی از نقاط عمیق رودخانه را که آب بیشتری در آن جمع شود و ساکن به نظر برسد «گهر» می‌نامند. به همین دلیل، دریاچه گهر بزرگ را اصطلاحاً «گله گهر» و دریاچه گهر کوچک را «کره گهر» می‌نامند. (۲)

Daryāča-ye Gohar-e Kūčak

دریاچه گهر کوچک

دریاچه «گهر کوچک» یا «کره گهر» در شرق دریاچه گهر بزرگ قرار دارد. (۳)

Daryāča-ye Latiyān

دریاچه لتیان

دریاچه لتیان در شمال شرقی تهران قرار دارد. لتیان مرکب از «لت» و «ت» lat یعنی تیکه، پاره و «آن» Ān علامت نسبت است. در مجموع لتیان به معنی رودخانه دارای قطعات می‌باشد. (۴)

۱- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۱۹

۲- منطقه حفاظت شده اشترانکوه، صفحات ۷۷ و ۶۷

۳- به وجه تسمیه نام دریاچه «گهر بزرگ» مراجعه شود.

۴- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۲۴

بطلمیوس، جغرافی‌دان معروف، دریاچه ارومیه را «مارگیانه» Margiana خوانده که می‌توان آن را به صورت «مان‌تنه» تصحیح کرد. این نام منسوب به قوم «مان‌ها» است که در حوالی این دریاچه سکونت داشته‌اند.^(۱)

دریاچه بختگان یا نیریز بزرگترین دریاچه منطقه فارس است که در غرب شهر نیریز قرار دارد. اطلاق نام نیریز را به دریاچه می‌توان به مناسبت دریافت آب کر از جلگه نیریز و مجاورت آن دانست.^(۲)

دریاچه هامون در شمال شرقی سیستان قرار دارد. این دریاچه در اوستا «کنس‌اویه» Kansaoya نامیده شده است و در پهلوی «کیانسیه» و در کتابهای فارسی «کانفه» ضبط شده است. بنابه قرائت دیگری در اوستا نیز «کنسو» Kansū خوانده شده است و در پهلوی و پازند «کانسیه» Kānsia نام دارد. این نام در اوستاگاهی با واژه «زریه» قید شده یعنی «دریای کیانسیه».

دریشت نوزدهم که به نام زامیاد یشت معروف شده آمده است که مرکزیت دین زرتشتی، سرزمینهای پیرامون دریاچه کیانسیه است.

واژه «زره» در شاهنامه فردوسی و در کتابهای جغرافیایی ایرانی و عرب به اسم دریاچه هامون است. به قول فردوسی افراسیاب از میدان کیخسرو روی گرداند و از آب

۱- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۵۳

۲- جغرافیای مفصل ایران، صفحه ۱۷۳

زره گذشت به کنگ دژ پناه برد و کیخسرو از پی او شتافت. پس از شش ماه از آب زره گذشت و خود را به کنگ دژ رسانید.

به شش ماه کشتی بر رفتی بر آب کزو ساختی هرکسی جای خواب از آنجا که واژه‌های زره و زریه هر دو به معنی دریاست این دریاچه را در قدیم «زره کیانسیه» می‌گفتند که به مرور کلمه کیانسیه از استعمال افتاد و فقط «زره» که در پهلوی به معنی دریاست باقی مانده است.

هامون اسمی است که بعدها به این دریاچه داده شده است. جغرافیدانان اروپایی «زره» را هامون گویند.^(۱)

Daryā - Kūh

دریا کوه

این کوه در شمال غربی کوه چهل نابالغان لرستان قرار دارد. سابقاً دریاچه وسیعی بوده که به مرور راه پیدا کرده و آبهای آن خارج شده است. خشک شدن این دریا پس از ورود اقوام آریین اتفاق افتاده و بعدها به این کوه اسم «دریا کوه» را داده‌اند.^(۲)

Daryā-ye Ābeskūn

دریای آبسکون

در معجم البلدان یاقوت ولغتنامه دهخدا نیز دریای خزر به نام دریای آبسکون آمده است. درباره وجه تسمیه نام آبسکون روایات زیر ذکر شده است:

— رودخانه‌ای که آنرا «آبگون» خوانند از خوارزم آمده، به دریای خزر داخل می‌شود و چون نزدیک به دریا می‌رسد به آهستگی و سکون تمام می‌رود، بدان سبب «آب سکون» خوانند.^(۳)

— دریای آبسکون از نام جزیره‌ای به همین نام در این دریا گرفته شده است. این

۱- رشد آموزش جغرافیا، شماره ۱۷، صفحه ۴۴

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۵۱

۳- برهان قاطع، صفحه ۸

جزیره امروز در زیر آب است.^(۱)

Daryā-ye Āḡ Deniz

دریای آق‌دنیز

طوایف ترکی که در ساحل دریای خزر سکونت داشتند، عموماً آن را با واژه ترکی «آق‌دنیز» Aḡ Deniz، «تن‌گیز» Tengiz یا «دنیز» Deniz به معنی دریا می‌نامیدند.^(۲)

Daryā-ye Estrābād

دریای استرآباد

دریای خزر روزگاری به نام دریای استرآباد خوانده می‌شد.^(۳)

Daryā-ye Irān

دریای ایران

ایرانیها گاهی خلیج فارس را دریای ایران^(۴) نامیده‌اند.^(۵)

Daryā-ye Būšehr

دریای بوشهر

خلیج فارس را به مناسبت بندر بوشهر^(۶) گاهی دریای بوشهر یا دریای بندر بوشهر خوانده‌اند.^(۷)

Daryā-ye Jorjān

دریای جرجان

شهرستان گرگان یا جرجان^(۸) در سده نهم میلادی نام خود را به دریای خزر

۱- بندر و دریا، شماره ۲۹، صفحه ۸۲

۲- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، صفحه ۲۹

۳- به وجه تسمیه نام «استرآباد» مراجعه شود.

۴- به وجه تسمیه نام «ایران» مراجعه شود.

۵- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۸

۶- به وجه تسمیه نام «بوشهر» مراجعه شود.

۷- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۲۰

۸- «جرجان» معرب «گرگان» است. برای اطلاع بیشتر به وجه تسمیه نام «گرگان» مراجعه شود.

داده است.^(۱)

Daryā-ye Xor-āsān

دریای خراسان

خراسان یکی از استانهای شمال شرقی ایران است. به عقیده مسعودی چون دریای خزر در مجاورت خراسان^(۲) قرار داشت، لذا این نام به دریا داده شده است.^(۳)

Daryā-ye Xazar

دریای خزر

دریای خزر، بزرگترین دریاچه جهان، در شمال کشور ایران قرار دارد این دریاچه در دوره پادشاهان سامانی که سیصد سال بعد از هجرت است و همچنین در دوران سلسله سلاجقه "خزر" نام داشت.^(۴)

در مورد وجه تسمیه نام خزر روایات زیر ذکر شده است:

— خزرها که این دریا به ایشان نسبت داده شده است، قومی بودند ترک نژاد که در سده های هفتم و هشتم میلادی از بیابانهای آسیای مرکزی به اطراف این دریا، یعنی شمال قفقاز و کرانه های غربی آن مهاجرت نمودند. پیشه ایشان گله داری، کشاورزی و بازرگانی بود و هرازگاهی دستبردهایی نیز به سرزمینهای همسایه می زدند. حکومت این قوم در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم میلادی به وسیله روسها منقرض شد، ولی نام خزر توسط ایرانیها و اعراب همچنان بر روی این دریا باقی ماند.^(۵)

— در مقدمه ابن خلدون طایفه خزر همان ترکان "غز" معرفی شده که حرف "غ" به "خ" تبدیل یافته و "ر" بر آن افزوده شده است.^(۶)

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۳۰

۲- به وجه تسمیه نام خراسان مراجعه شود.

۳- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۲۹

۴- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۹

۵- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، جلد ۲، صفحه ۲۰ و جغرافیای مفصل ایران، صفحه ۱۲۹

و دریای مازندران، صفحه ۱

۶- گیلان در گذرگاه زمان، صفحه ۳۰

— نویسنده «مجم‌التواریخ»، «خزر» را سومین فرزند «یافت‌بن نوح» معرفی کرده و می‌نویسد: «خزر را کنار اتیل (روداورال) خوش آمد و در آنجا خزر را بنیاد نهاد».

— در انجمن آراء ناصری مذکور است: «طایفه‌ای را که در خزر محال گیلان ساکنند خزر و خزران گویند و علت این تسمیه به واسطه تنگی و خردی چشم ایشان است».^(۱)

Daryā-ye Xārazm

دریای خوارزم

دریای خزر را روزگاری دریای خوارزم^(۲) می‌نامیدند. خوارزم ناحیه‌ای از ایران قدیم بوده که اکنون جزو جمهوری ازبکستان است.^(۳)

دریای خوالینسکوئه‌موره

اسلاوها، دریای خزر را به اعتبار قوم «خوالیس» Xavalis که بین دهانه‌های ولگا مسکن داشتند «خوالینسکوئه‌موره» گفته‌اند.^(۴)

Daryā-ye Daylam (Dey-)

دریای دیلم

در سده نهم میلادی نام دیلم یا دیلمان Daylam-ān به دریای خزر داده شده است. «دیلم» نام قومی است که در دیلم، سرزمین واقع بین طبرستان و آذربایجان، زندگی می‌کردند.^(۵)

Daryā-ye Daylam-ān

دریای دیلمان

در سده نهم میلادی نام دیلمان یا دیلم به دریای خزر داده شده است.^(۶)

۱- گیلان در گذرگاه زمان، صفحه ۳۰

۲- به وجه تسمیه نام «خوارزم» مراجعه شود.

۳- فرهنگ معین، صفحه ۴۸۸

۴- بندر و دریا، شماره ۳۰، صفحه ۳۶

۵- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۲۹

۶- به وجه تسمیه نام «دیلمان» مراجعه شود.

Daryā-ye Sārī

دریای ساری

نامگذاری این دریا به دریای ساری از روی نام شهر ساری می‌باشد.^(۱)

Daryā-ye Siyāh

دریای سیاه

دریای سیاه در جنوب شرقی اروپا واقع شده است. در دوران هخامنشیان این دریا در قلمرو کشور ایران قرار داشت. چون رنگ آب دریای سیاه نسبت به دریاهاى دیگر سیاه‌تر است، به این نام منسوب گشته است.^(۲)

Daryā-ye Tabara(-e)stān

دریای طبرستان

زمانی نام دریای خزر به نام طبرستان شهرت داشته است.^(۳)

Daryā-ye Fārs

دریای فارس

برخی از مورخین و جغرافی‌نویسان قدیم خلیج فارس را دریای فارس^(۴) نامیده‌اند.^(۵)

Daryā-ye Farāxkart

دریای فراخکرت

به درستی معلوم نیست که محل دقیق دریای فراخکرت در کجا بوده است هرچند که نام فراخکرت، بیشتر جنبه افسانه‌ای دارد، اما حدس بیشتر محققان و دانشمندان این است که این دریا با دریای خزر قابل تطبیق است. اما اگر چنین باشد دقیقاً معلوم و

۱- به وجه تسمیه نام «ساری» مراجعه شود.

۲- سفرنامه ناصرالدین شاه، صفحه ۲۳۶

۳- به وجه تسمیه نام «طبرستان» مراجعه شود.

۴- به وجه تسمیه نام «فارس» مراجعه شود.

۵- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۱۵

مشخص نیست که در چه زمانی و تاکی، دریای خزر را فراخکرت می‌گفته‌اند. «فراخکرت» از دو کلمه ترکیب یافته است، «فراخ» Farax به معنی وسیع و «کرت» Kart به معنی شده و انجام گردیده و بر رویهم «فراخکرت» را وسعت یافته، بزرگ، وسیع کرانه و فراخ کرانه معنی کرده‌اند.^(۱)

Daryā-ye Ḍazvīn

دریای قزوین

در کتاب المنجد نام دریای خزر، «بحر قزوین»^(۲) و در لغت‌نامهٔ دهخدا و دایرةالمعارف اسلامی نیز «قزوین دریا» آمده است.^(۳)

Daryā-ye Kāspīyan

دریای کاسپین

روایات مختلفی برای نامیدن دریای خزر به کاسپین ذکر شده است: — صاحب «التدوین فی جبال الشروین» می‌نویسد: قبل از اسکندر به واسطهٔ سکونت «سک» یا «سکز» Sakz در این نواحی یونانی‌ها آنجا را «ساکازند» نامیدند و این دریا را «دریای ساکازند» گفتند و رفته‌رفته «کاسپین» شد. رومیها در سلطنت «اگوست» یعنی سی و یکسال قبل از میلاد مسیح در زمان سلطنت «طراژان» یعنی صد و شانزده سال قبل از میلاد مسیح دریای خزر را دریای کاسپین می‌گفتند.^(۴) — به عقیدهٔ پرفسور «هرتسفلد» آلمانی قبل از آمدن آریایی‌ها به ایران مردمان بومی ایران موسوم به «کاس سو» بودند و این اسم «کاسب» یا «کسب» است.^(۵) — «هردوت» دریای خزر را به نام یونانی آن «کاسپین پلاگوس» نامیده است. این نام با قوم «کاسی» Kassī یا «کاسپی» ارتباط دارد که در سده نخست میلادی در کرانهٔ

۱- بندر و دریا، شماره ۲۹، صفحات ۸۲ و ۴۳

۲- به وجه تسمیه نام «قزوین» مراجعه شود.

۳- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۳۰

۴- مازندران، صفحه ۱۹

۵- کرد و پیوستگی نژادی او، صفحه ۲۳۴

غربی دریای خزر ساکن بودند.^(۱)

Daryā-ye Komerūd

دریای کمروود

دریای خزر را به زبان پهلوی «کُمرود» می خوانند، زیرا تعداد رودهایی که از طرف شرق وارد دریا می شد اندک بود.^(۲)

Daryā-ye Gorgān

دریای گرگان

شهرستان گرگان^(۳) یا جرجان در سده نهم میلادی نام خود را به دریای خزر داده است.^(۴)

Daryā-ye Gil-ān

دریای گیلان

دریای خزر را روزگاری دریای گیلان می نامیدند.^(۵)

Daryā-ye Māzandarān

دریای مازندران

دریای خزر را دریای مازندران^(۶) نیز می نامند. اصل واژه مازندران و تاریخ پیدایش و دگرگونی آن به درستی معلوم نیست، این نام ظاهراً از آغاز سده هفتم هجری (سیزدهم میلادی) و روزگار تاخت و تاز مغولان جانشین نام قبلی آن یعنی طبرستان شده است.^(۷)

۱- بندر و دریا، شماره ۳۰، صفحه ۳۶ و جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۲۹

۲- گیلان، صفحه ۶

۳- به وجه تسمیه نام «گرگان» مراجعه شود.

۴- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۳۰

۵- به وجه تسمیه نام «گیلان» مراجعه شود.

۶- به وجه تسمیه نام «مازندران» مراجعه شود.

۷- سرزمینهای خلافت شرقی، صفحه ۳۹۴

Daryā-ye Marmara

دریای مرمره

دریای مرمره در کشور ترکیه واقع شده است. این دریا در دوران هخامنشیان در قلمرو کشور ایران قرار داشت. چون دارای معادن مرمر است به این نام منسوب شده است.^(۱)

Daryā-ye Hirkānī

دریای هیرکانی

صاحب "التدوین فی جبال الشروین" می نویسد که: دریای خزر را در زمان کیخسرو یعنی پانصد سال قبل از میلاد مسیح دریای هیرکانی یا "هیرگانی"^(۲) Hirkānī می گفتند.^(۳)

Dezāšib

دزاشیب

دزاشیب پیش از توسعه شهر تهران دهی در ۱ کیلومتری شرق تجریش بوده است، ولی اکنون در درون شهر قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام دزاشیب روایات زیر ذکر شده است:

— به سبب شیب تند زمین، آنجا را دزاشیب نامیده اند.^(۴)

— در بعضی متون به جای دزاشیب به غلط "دز آشوب" نوشته اند و آن به معنی "دز شیب" است یعنی قلعه گود و پایین. چون در این نواحی دزها (قلعه ها) متعدد بوده است.^(۵)

۱- سفرنامه ناصرالدین شاه، صفحه ۲۳۱

۲- به وجه تسمیه نام «هیرگان» مراجعه شود.

۳- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۹

۴- تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۲۰

۵- تاریخ تهران، صفحه ۴۷

زاهدان را سابقاً دزداب می‌نامیدند. محلی که اکنون زاهدان در آن واقع است در زمان قاجاریه منطقه نسبتاً سرسبزی با درختان تاغ و گز بوده است. دامپرورانی که برای چرای گوسفندان خود از این ناحیه استفاده می‌کردند، اقدام به حفر چاه می‌نمودند و بعدها در سال ۱۲۷۷ شمسی مردی به نام "مراد" قناتی احداث کرد و بالاخره روستایی پدید آمد که به دزدآب معروف گردید. در زمان پهلوی اول دزدآب به زاهدان تغییر نام داد. (۱)

در مورد وجه تسمیه نام دزداب روایات زیر ذکر شده است:

— بلوچ‌ها این نقطه را "دزداب" می‌نامیدند. به مناسبت اینکه راهزنان پس از حمله به کاروانها و چپاول دارائی و سرمایه آنان در آنجا ساعتی به استراحت می‌پرداختند و جنگلهای آن را کمینگاه خویش قرار می‌دادند، "دزداب" نامیده شده است. اکنون اثری از جنگلهای یادشده نیست.

— آب جاری در آنجاگاهی جریان داشته و گاهی در شن فرو می‌رفته و از نقطه دیگری بیرون می‌آمده است، به عبارت روشن‌تر در جاهایی که بادپه‌های شنی ایجاد می‌کرده، آب از زیر توده‌شن می‌گذشته و در نقاط پست در سطح زمین جاری می‌شده است، به این جهت به "دزداب" موسوم شد (آبی که گاهی پیدا و زمانی ناپدید شود "دزداب" نامیده می‌شود). (۲)

شهرستان دزفول در شمال استان خوزستان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام دزفول روایات زیر ذکر شده است.

— چون رودی که از میانه یا پهلوی آن می‌گذشت "دز" نامیده می‌شد و در همانجا

۱- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۰

۲- بلوچستان، صفحه ۱۲۹ و نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۳۸۷

پل بزرگ و بس باشکوهی بود که کاروانها و مسافران از روی آن می‌گذشتند، "دزپل" یعنی "پل آب دز" شناخته می‌شد. این بود که کم‌کم آن شهر را به همان نام خواندند و در زبانها تغییر یافته، "دزفول" گردید.^(۱)

— کلمه دزفول از "دژپل" یا "دسپول" گرفته شده است و در اصطلاح محلی "دزفیل" گفته می‌شود. در روزگار پیشین که ابزار جنگ منحصر به شمشیر و سنان و خنجر و کمان بود و آدمیان ادوات دورزن امروزی را نداشتند، پلهای بزرگ در میان راهها مانند تنگهایی بود در کوهستان که اگر ده نفر از مردم راهزن و خودسر آن را در تصرف می‌آوردند راه کاروانیان را به کلی مسدود می‌کردند. مکرر می‌شد که مردم بداندیش پلها را می‌بریدند تا تعاقب آنان میسر نشود. از این جهت پادشاهان ناچار بوده‌اند که برای نگهداری هر پلی "دزی"^(۲) در پهلوی آن بسازند و نگهبانانی در آن دز بگمارند. "پل دزفول" که در میانه راه جندی شاپور و شوش بنا شده از آن گونه پلهاست که پادشاهان، دزی در کناره رودخانه نزدیک به آن ساخته بودند تا آن را از تصرف و تخریب راهزنان و مفسدان حفظ نمایند و از این جهت آنجا "دزپل" نامیده شد که بعد آن را معرب نموده "دزفول" گفته‌اند.^(۳)

— سید عبدالله شوشتری وجه تسمیه آن را در تذکره شوشتر چنین می‌نگارد: «چون در آن باقلا بسیار می‌کارند این است که "دزفول" نامیده شده، چه "فول" در عربی به معنی باقلا است!»^(۴)

دستوا

"دستوا" شهری در خوزستان بوده است. محققاً کلمه دستوا معرب دشت آباد

۱- کاروند کسروی، صفحه ۷۵

۲- «دز» به معنی «قلعه» است ولی در اینجا منظور از یک قلعه طبیعی است که در ۴۸ کیلومتری دزفول در کنار رود دز قرار گرفته و یکی از مهمترین دژهای کوهستانی به‌شمار می‌آید.

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۲۸

۴- مقالات کسروی، صفحه ۷۵

می‌باشد.^(۱)

Dašt-e Āzādegān

دشت آزادگان

شهرستان دشت آزادگان از شمال به دهلران، از شرق و جنوب شرقی به اهواز، از جنوب غربی به باتلاق هورالهویزه و از مغرب به خاک عراق محدود می‌باشد. دشت آزادگان در ابتدا به «دست میسان» Dašt-e Mīsān یا «سهل میسان» و بعد از آن به بنی‌طرف Bani Torof معروف بوده است. در سال ۱۳۱۴ شمسی با تصویب هیأت وزراء به «دشت میشان» Dašt-e mišan تغییر نام یافت^(۲) و در طلیعه پیروزی انقلاب اسلامی «دشت آزادگان» نامگذاری گردید.

Dašt-e Aržan

دشت ارژن

در راه شیراز به کازرون بعد از گردنه زنیان، حوضه‌ای کوهستانی است به عرض تقریبی ۶ تا ۷ کیلومتر و طول ۵۰ کیلومتر که دشت ارژن نامیده می‌شود. آبادی دشت ارژن نیز در دشت مذکور قرار دارد.

این دشت را به واسطه وفور درختان ارژن که بادام کوهی باشد، چنین نامیده‌اند. تمام دشت ارژن پوشیده از مرتع و بیشه بوده است، و از آب فراوان چشمه‌های کناره کوه، دریاچه‌ای در وسط چاله پیدا شده بود.

امروز در دشت ارژن از درختان قدیمی اثری نیست، ولی مرتع آن مورد توجه دامداران است و به جای دریاچه قدیمی، باتلاق‌هایی در شرق حوضه دیده می‌شود.^(۳)

۱- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۱۲۰

۲- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۳۴ و ۳۳ و فرهنگ معین، صفحه ۵۳۱

۳- گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد، صفحه ۴ و فارسنامه ابن‌بلخی، صفحه ۲۱۴

Dašt-e Kabūd

دشت کبود

آب رودخانه‌های تیمره و انار در محلی که فعلاً شهر قم است، جمع می‌شد و آنقدر گیاه و سبزه در اطراف آن آبها می‌رویید که به «دشت کبود» مشهور بود.^(۱)

Dašt-e Gorgān

دشت گرگان

دشت گرگان^(۲) حاصلخیزترین بخش شهرستان گرگان محسوب می‌شود.

Dašt-e Morāb

دشت مرغاب

به علت اینکه در این دشت اردک‌های وحشی و سایر مرغهای آبی زیادند، آنجا را «دشت مرغاب» خوانده‌اند.^(۳)

Dašt-e Moṣān

دشت مغان

نام دشت باتلاقی بزرگی است که در آخرین حد شمالی کشور، در سمت غرب دریای خزر و در شمال شرقی آذربایجان شرقی واقع شده است.^(۴)

وجه تسمیه مغان Moṣān به عقیده جمعی از محققین بدان جهت است که سالی یکبار پیشوایان آئین زرتشت در آنجا گرد می‌آمدند و در باب مسائل دینی سمینارهایی ترتیب می‌دادند.^(۵) بنابراین به نظر می‌رسد جمعی از «مغان» و موبدان زرتشتی آنجا را آباد کرده باشند.^(۶)

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۶۵

۲- به وجه تسمیه نام «گرگان» مراجعه شود.

۳- ایران و مسئله ایران، صفحه ۲۹۴

۴- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۴۷۹

۵- اردبیل در گذرگاه تاریخ، صفحه ۱۹

۶- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۴۸۱

شهرستان دشت آزادگان در ابتدا به «دست میسان» یا «سهل میسان» معروف و زمانی نیز به نام شهر حکومت نشین خود «نهرتیری» نامیده می‌شد. در سده‌های وسطی به نام «هویزه» و در دوره قاجاریه و اوایل سلطنت پهلوی اول به نام «بنی‌طرف» و «هویزه» خوانده می‌شد. در سال ۱۳۱۴ شمسی با تصویب هیأت وزیران به «دشت میشان» موسوم گردید.^(۱)

دشت میشان از دو واژه فارسی «دشت» Dašt و «میشان» Mišan ترکیب شده و به واسطه وجود اغنام و احشام و مراتع سرسبز در این ناحیه بوده که این سرزمین را دشت میشان نامیده‌اند.^(۲)

دهستان دشمن‌زیاری از شمال به دهستان جاویدالله و جاویدماهوری، از جنوب به ناحیه کوهمره و نوران از شهرستان کازرون، از شرق به شهرستان شیراز و از غرب به دهستان بکش محدود می‌شود. چون در این دهستان طایفه «دشمن‌زیاری» از ایل ممسنی اسکان یافته‌اند، این دهستان بدین نام خوانده می‌شود.^(۳)

دلفان یا دلفو در شمال غربی استان لرستان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر را ذکر کرده‌اند:

۱- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۴

۲- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۸۱

۳- ممسنی و بهشت گمشده، صفحه ۴۷

— یکی از خاندان عرب، “دلفی”، در این ناحیه حکومت داشته است.
 — عده‌ای از مردم منطقه در اسارت اعراب بوده‌اند و به میان طایفه “دلفی” فرستاده شده‌اند که پس از مدتی به ایران فرار کرده و در هنگام استقرار در این محل نام “دلفو” یا “دلفان” را بر منطقه گذاشته‌اند.^(۱)
 — “دلفان” نام مردی بوده نهاوندی الاصل، که در جنگی اسیر گشته و پس از فرار از زندان به لرستان پناهنده شده و به تدریج، این ناحیه را از “امیر غضنفر طرهانی” خریداری کرده است.^(۲)

Delijān

دلیجان

شهرستان دلیجان در شرق محلات قرار دارد. دلیجان به خاطر قرار گرفتن بر سر راه ارتباطی تهران به مناطق جنوبی و جنوب شرقی کشور و داشتن موقعیت خاص اقلیمی و نیز از نظر جلگه‌ای بودن و وجود چشمه‌ها و امکان دسترسی به آب به تدریج توسعه یافته است.

در گذشته گاریها و دلیجانهای مسافری که از جنوب به طرف تهران یا به عکس در حرکت بودند و چند روزی را در این ناحیه اقامت می‌کردند، سبب آبادی آن جا شده‌اند و حتی نام “دلیجان” مأخوذ از همین گاریها و دلیجانهاست که قبلاً “دلیگان” نام داشتند و بعدها تبدیل به دلیجان شده است.^(۳)

Dam - āvand

دماوند

دماوند در ۲۵ کیلومتری جنوب قله دماوند و در ۷۵ کیلومتری شرق تهران قرار دارد. دماوند یکی از شهرهای قدیمی ایران است و نام سابق آن “پشیان” بوده است.^(۴)

۱- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۵

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۳۶

۳- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۲۸ و ۲۹

۴- جغرافیای استان تهران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۷

در مورد نام دماوند چنین آمده است:

— دماوند مرکب از دو جزو می‌باشد. جزو اول “دما” به ضم اول به معنی پشت و جزو دوم “وند” پسوند مکانی بوده و به معنی نهادن و واقع شدن و ایستادن است. پس دماوند، “شهر یا آبادی یا قلعه ایستاده در دنبال و پشت” را معنی می‌دهد. می‌توان گفت که در نامگذاری اینجا دوری را نسبت به جایی یا شهری میزان گرفته‌اند و به این علت آن را “دماوند” نامیده‌اند. (۱)

— یکی از خانواده‌های نجبای ملوک الطوائف زمان ساسانیان در “دماوند” ساکن بوده و به همین نام دماوند خوانده می‌شده‌اند. (۲)

— اصل آن “دنیاوند” Donyāvand می‌باشد یعنی ظرف دنیا، زیرا که در پارسی آوند به معنی ظرف است. (۳)

— دماوند یا دنیاوند مرکب از دو جزو “دم” (دمه، بخار) + اوند = وند می‌باشد که در مجموع به معنای دمه، دود و بخار (به مناسبت آتشفشان) است. (۴)

دُمنه

دُمنه در ۳۰ کیلومتری شمال الیگودرز قرار دارد. در مورد نام دمنه روایات چندی به شرح زیر ذکر شده است:

— دمنه در گویش محلی مجرای برای رساندن هوا به تنور است.

— در پهلوی نیز “دمنک” Dāmēnak به معنی دمنه، دم آهنگری و بادزن آمده است.

— شاید ابتدا این واژه به معنای وسیع‌تری به کار می‌رفته است. در این صورت

۱- مقالات کسروی، صفحه ۸۰ و فرهنگ دهخدا، صفحه ۹۴۵

۲- دماوند، صفحه ۷۰

۳- تاریخ تهران، صفحه ۳۴

۴- فرهنگ معین، صفحه ۵۳۶

”دمنه“ به معنی ورزشگاه باد می‌تواند باشد.^(۱)

Do - rūd

دورود

دورود یکی از بخش‌های شهرستان بروجرد است. این بخش از شمال به شهرستان اراک، از شمال غربی به بروجرد، از مغرب به خرم‌آباد و از جنوب و جنوب شرقی به شهرستان الیگودرز محدود می‌شود.

شهر دورود در محل تلاقی دو رودخانه ”تیره“ و ”ماربره“ که به ترتیب از کوه‌های گزو (گری) بروجرد و اشترانکوه الیگودرز سرچشمه می‌گیرند، واقع شده است.^(۲)

Dūzdūzān

دوزدوزان

آبادی دوزدوزان در کنار جاده تبریز به سراب و اردبیل قرار دارد. فاصله این روستا تا تبریز ۸۴ کیلومتر و تا سراب ۴۰ کیلومتر است.

در مورد نام دوزدوزان دو نظریه وجود دارد:

— دوزدوزان در یک ناحیه مسطح واقع شده و تقریباً اکثر اراضی این منطقه به طور یکنواخت هموار می‌باشد. چون در زبان ترکی آذری به زمین صاف و هموار ”دوز“ Dūz می‌گویند، بنابراین این سرزمین را ”دوزدوز“ یا ”زمین صاف صاف“ خوانده‌اند.

— به علت وجود معادن نمک فراوان در این منطقه، نام آن از لغت ”دوز“ Douz یا نمک گرفته شده است و ”دوزدوز“ به معنی سراسرنمک و نمک‌زار است.^(۳)

۱- ممسنی و بهشت گمشده، صفحه ۴۷

۲- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۹

۳- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۳۳۱

دوشان تپه

Dūšan - Tappa(-e)

در عهد ناصرالدین شاه قاجار انتهای خیابان پیروزی رو به مشرق به قریهٔ «دوشان تپه» ختم می‌شد. دوشان تپه فعلاً متصل به تهران است و درون شهر قرار گرفته است.

در انتهای خیابان پیروزی در سمت چپ، تپه‌ای بود که آن را «دوشان تپه» یعنی تپهٔ خرگوش می‌نامیدند. «دوشان» Dūšan یا «توشقان» به زبان ترکی به معنی خرگوش است و در گذشته در این تپه خرگوش زیاد یافت می‌شد و شکارگاه بود.^(۱)

دوغ آباد

Dūḡ - ābād

دوغ آباد در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی طبس قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام دوغ آباد افسانه‌ای به شرح زیر ذکر شده است:

«دغا»، دختر دقیانوس، به بیماری صعب‌العلاجی گرفتار می‌شود و پدرش در طریق دستیابی به معالجه او از همهٔ امکانات موجود استفاده می‌کند حتی به جبال «اسفره» نیز سفر می‌کند تا پزشکی او را مداوا کند، اما پیدا نمی‌شود. سرانجام گذرش به این منطقه می‌افتد و از قضا در این محل حکیمی به مداوی او برمی‌خیزد و دختر بهبود می‌یابد. دختر به پاس این نعمت «دغاآباد» را بنا می‌کند که به نام خود وی خوانده می‌شود^(۲).

دوغایی

Dūḡ - āi

آبادی دوغایی در جنوب شرقی قوچان قرار دارد. گویند نام اصلی ده «دوآقایی» بوده است. گویا سرپرستی ده را دوسید عهده‌دار بوده‌اند و بدین جهت دوآقایی گفته

۱- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۱۶

۲- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۳۱۴

می‌شده و به مرور به “دوغایی” تبدیل شده است.^(۱)

Dūl - āb

دولاب

آبادی دولاب در جزیره قشم در شرق باسعدو قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام دولاب روایات زیر ذکر شده است:

— کلمه دولاب به معنی “چرخ” که با آن جهت آبیاری کردن زراعت از چاه آب کشند، می‌باشد. احتمالاً در زمانهای قدیم، چاههای آب شیرین در منطقه وجود داشته که با این وسیله آب را به سطح زمین می‌آورده‌اند. در حال حاضر نیز در روستاهای قشم با چرخ و دول آب را از چاه‌ها می‌کشند.

— عمق آب در این منطقه زیاد می‌شود و در محل به این امر دولاب می‌گویند. باتوجه به این ملاحظات نام دهستان دولاب انتخاب شده است.^(۲)

Dūl - āb

دولاب

دولاب دیهی بسیار کهنه و قدیمی بوده است که در سابق و پیش از توسعه شهر تهران در خارج آن، از سوی جنوب شرقی واقع بوده است و اکنون درون شهر قرار گرفته است.

دولاب واژه‌ای فارسی و مرکب است از دو کلمه “دول” Dūl مقلوب دلو و آب Āb؛ در روزگار پیشین آبادیهایی را که با “دلو” از چاه‌ها مشروب می‌کرده‌اند بدین نام می‌خواندند.^(۳)

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۱

۲- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحه ۲۰۰

۳- تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۲۱

دولت آباد

Dawlat (-ow) - ābād

شهر ملایر سابقاً دولت آباد نامیده می‌شد. وجه تسمیه و تاریخچه آن از این قرار است:

«شاهزاده دولت»، یکی از پسران فتح‌الشاه، اولین کسی بود که به فکر احداث شهر در این محل افتاد و شروع به بنای آن نمود. ولی بنا به پیش‌آمدی از این محل احضار شد و کار او ناتمام ماند. پسر دیگر فتح‌الشاه به نام «علی میرزا» ملقب به «شیخ‌الملوک» از سال ۱۱۸۸ هجری شمسی شروع به ساختن شهر کرد و آن را به نام بانیش «دولت آباد» نامید. احتمالاً با انقراض سلسله قاجار نام دولت آباد به ملایر تغییر یافته است.^(۱)

دولو

Davalū

آبادی دولو در جنوب قوچان قرار دارد. زبان ساکنان ده کردی است. چون بنیانگذار ده شخصی به نام «دولت» Dawlat (Dow-) بوده، به این اسم موسوم شده است؛ زیرا در کردی مخفف نام مرسوم می‌باشد.^(۲)

دوگنبدان

Do - Gonbadān

شهر دوگنبدان در ۷۲ کیلومتری شرق بهبهان و ۱۴۲ کیلومتری جنوب غربی یاسوج در منطقه‌ای کوهستانی قرار گرفته است. در اصطلاح محلی به آن «دوگمبذون» گفته می‌شود.

در دشتهای شرق و غرب این شهر آثاری از دوگنبد قدیمی وجود دارد، که یکی در ناحیه «لیشتر» (غرب شهر) و دیگری در «دشت دوگنبدان» (شرق شهر) واقع است. به

۱- جغرافیای استان همدان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۰

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۱

نظر می‌رسد که نام “دوگنبدان” ناشی از همین دو گنبد شرقی و غربی شهر باشد.^(۱)

Deh - Bakrī

ده بکری

ناحیه کوهستانی ده بکری در ۷۵ کیلومتری جنوب “راین”، کنار راه بم به جیرفت قرار دارد.

سابقاً این منطقه آبادیهای متعدد شش دانگی را که متعلق به زنی به نام “بکری” بوده است، دربر می‌گرفته است. به همین سبب به نام “ده بکری” معروف شده است.^(۲)

Deh - xārað - ān

دهخوارقان

دهخوارقان اکنون آذرشهر نامیده می‌شود. در کتاب‌های معتبر تاریخی سابقه این شهر را به قبل از اسلام یعنی دوره ساسانیان و حتی هخامنشیان مربوط می‌دانند.^(۳) درباره وجه تسمیه نام دهخوارقان چنین روایت است:

— یاقوت حموی ده نخیرجان، ده حرقان و ده خرقان نوشته است و می‌گوید “نخیرجان” اسم خزانه دار کسری، پادشاه ایران، بود و این روستا به نام وی معروف شده است.^(۴)

— در زمانهای بسیار قدیم میان مردم این آبادی و مهاجمان جنگی سخت درمی‌گیرد که تمام دیوارها خونین می‌شود، از این جهت به آن “دیوار خونین” گفته شد که در اثر تحریف تبدیل به “دهخوارقان” گردید.^(۵)

— دهخارقان (دهخوارقان) مخفف “ده خواهر قآن” است.^(۶)

۱- جغرافیای استان کهگیلویه و بویراحمد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸

۲- آبادیهای حوضه آبگیر لوت جنوبی، صفحات ۱۹ و ۲۱

۳- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۳

۴- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۵۸

۵- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۲۸۸

۶- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۹۲

دهخوارقان رود

Deh - xāraḡān - rūd

رود دهخوارقان^(۱) به طول ۴۰۰ کیلومتر از کوههای سهند سرچشمه گرفته، به سوی دریاچه ارومیه جریان داشته و به آن وارد می‌شود.^(۲)

دهستان

Deh - estān

به گفتهٔ «حمدالد... مستوفی» راه‌گران به خوارزم از «دهستان» می‌گذشته است. دهستان سرحد بین ممالک اسلامی و متصرفات ایلات ترک از اقوام غز بوده است و بنای آن را به پارتها نسبت داده‌اند. به اعتقاد نویسندگان اروپایی کلمهٔ دهستان از نام قوم «داهه» (Dāha -e) است که در شرق دریای خزر سکونت داشته‌اند.^(۳)

دهسلم

Deh - e salm

دهسلم در گوشهٔ شمال شرقی دشت لوت قرار دارد. ظاهراً این نام بعد از اسلام رواج پیدا کرد. دربارهٔ وجه تسمیه نام دهسلم روایات زیر ذکر شده است. — شاید نام یکی از سرداران مسلم خراسانی از جمله «سلم بن زیاد» باشد که در زمان خلافت یزید حکمران خراسان و سیستان شده است. — مردم محل نام «مسلم» را از برادر ایرج، پسر فریدون، می‌دانند.^(۴)

دهکرد

Deh - Kord

شهرکرد نخست دهکرد خوانده می‌شد. در سده هفتم هجری حدود شهرکرد تحت

۱- به وجه تسمیه نام «دهخوارقان» مراجعه شود.

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۵ و فرهنگ معین، صفحه ۵۴۷

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۰۱ و فرهنگ معین، صفحه ۵۱۹ و برهان قاطع، صفحه ۹۰۵

۴- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۳۰۰

سلطه اتابکان فارس و لرستان بود. در این محل پاسگاهی جهت تأمین عبور و مرور و رفع مایحتاج مسافران ساخته شده بود. چون پاسداران این پاسگاه را ایل کردن تشکیل می‌دادند، به نام "ده کرد" موسوم شد. در شهریور سال ۱۳۱۴ هجری شمسی به موجب تصویب نامه هیأت دولت نام ده کرد به "شهرکرد" مبدل گردید. (۱)

Deh - e Gerd - ū

ده گردو

ده گردو یا "دیه گوز" در شمال غربی آباءه فارس قرار دارد. چون محصول عمده آن گردو است به این نام منسوب شده است. (۲)

Deh - Golān

دهگلان

دهگلان در ۴۷ کیلومتری شرق سنندج قرار دارد. چون در هنگام بهار گل‌های زرد و سفید به طور وسیع در محل فعلی دهگلان می‌روئیده، لذا نام آن را ده گلان یا به عبارت دیگر "آبادی گلها" نامیده‌اند. (۳)

Deh Lāḡāni - Kūh

دهلاقانی کوه

نام این کوه شاید "دل قانی کوه" به معنی کوه دل خون باشد که احتمالاً به واسطه سرخی رنگ خاک رس آن به این اسم نامیده شده است. (۴)

Dehlorān

دهلران

شهرستان دهلران در دامنه جنوب و جنوب غربی دینارکوه قرار دارد. مرکز این شهرستان، شهر دهلران است و باتوجه به نامی که دارد، از قدیم‌الایام "دهلران" بوده

۱- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷ و فرهنگ معین، صفحه ۹۴۰

۲- فارسانه ابن بلخی، صفحه ۱۴۵

۳- جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۵۴۴

۴- کردستان، صفحه ۱۸

است.^(۱)

Deh - e Nemūne

ده نمونه

داورآباد از قراء معتبر گرسار است. قریه مزبور یکی از دهات نمونه ایران به شمار می‌رود. به همین سبب نام آن ابتدا ده نمونه یا سرمشقی بوده است.^(۲)

Dizmār

دیزمار

دزمار یا دیزمار در استان آذربایجان شرقی قرار دارد. در مورد نام آن عقاید متفاوتی به شرح زیر ذکر شده است:

— کثرت مارها در این منطقه به خصوص در نواحی گرمسیری و کرانه‌های رود ارس طوری است که انواع مارهای سمی و شاخدار را حتی در خانه‌های روستایی می‌توان به آسانی مشاهده نمود و همین کثرت و فراوانی مارها سبب هلاکت اشخاص و احشام می‌شود. بنابراین "دزمار" اسم بامسمایی برای آن است.

— بعضی عقیده دارند که نام دزمار در اصل "دژمار" بوده است؛ یعنی، قلعه و مکان مارها، اما پس از تسلط اعراب حرف "ژ" تبدیل به "ز" شده و به نام "دزمار" معروف گشته است. وجود قلعه‌های متعدد و دژهای تاریخی در ارسباران می‌تواند مؤید این نظر باشد.^(۳)

Daylam - ān

دیلمان

ولایت جنگلی و کوهستانی که در نقشه امروزی گیلان نام دارد، در زمان ساسانیان به دیلمان یا دیلمستان معروف بود.^(۴) این ولایت از روزی که در تاریخ شناخته شده،

۱- جغرافیای استان ایلام، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۲

۲- گرسار (خواری)، صفحه ۱۹۰

۳- فرهنگ جغرافیای آذربایجان شرقی، صفحه ۳۳۴

۴- کاروند کسروی، صفحه ۱۹۷

نشین تیره‌ای از مردم به نام "دیلم" بوده است که از قدیم الایام ساکن این ناحیه بوده‌اند. نام این ولایت منسوب به "طوایف دیلم" است.^(۱)

دینگرد

این آبادی بین ترخوران و بر سر راه طراران واقع شده است. دینگرد، دینی‌گرد تلفظ می‌شود. در مورد وجه تسمیه نام دینگرد روایت زیر ذکر شده است:

دینگرد را "دبخر دبن قاسان اکبر" بنا کرده است و پسوند "گرد" Gerd که معرب آن "جرد" Jerd می‌باشد، در پایان بسیاری از دهستانها و دهکده‌های تفرش و آشتیان آمده و به مفهوم آبادی است.^(۲)

Dīvān - dar(-r)a(-e)

دیواندره

دیواندره در شمال سنندج قرار دارد. محلی که مجریان قانون در آنجا سکونت داشته و یا دارند، دیوان و یا عدلیه خوانده می‌شود. به سبب آنکه دیواندره در میان "دره" و "کوه" واقع شده و در قدیم نیز محل و جایگاه قانون و عدالت بوده، بدین جهت آن را "دیواندره" نامیده‌اند.^(۳)

۱- جغرافیای گیلان، صفحات ۲۳۸ و ۲۳۷

۲- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحات ۸۶ و ۶۱

۳- جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۴۶۷

ذ

Zatot - Tavāvis

ذات الطواویس

ذات الطواویس^(۱) در ۷ فرسنگی بخارا قرار دارد. روزگاری یکی از شهرهای خراسان بزرگ به شمار می رفته است.

۱- به وجه تسمیه نام طواویس مراجعه شود.

Rādakān

رادکان

رادکان یکی از شهرهای مهم حوزه طوس یا طابران بوده که چندین مرتبه خراب شده است. اکنون مرکز دهستانی است از مشهد به همین نام که در ۸۸ کیلومتری غرب مشهد قرار دارد.

رادکان دراصل "راتکان" بوده و برخی نام پهلوی آن را "آرتاکانا" دانند. (۱)

Rām - Ardašīr

رام اردشیر

رام اردشیر همان شهر "توج" Tawwaj، واقع بین اصفهان و خوزستان، است. (۲)
این شهر را اردشیر بابکان بنا کرده است. (۳) مرحوم هدایت در شرح کلمه رام اردشیر احتمال داده که "رام" Rām در اینگونه کلمات به معنی شهر و بنا باشد. (۴)

Rām - Jērd

رامجرد

رامجرد یکی از دهستانهای بخش اردکان شهرستان شیراز است. رامجرد معرب "رامگرد" می باشد.

۱- راهنمای مشهد، صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸

۲- فرهنگ معین، صفحه ۵۷۵

۳- برهان قاطع، صفحه ۹۳۱

۴- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۰۲

رامگرد Rām-Gerd در اصل به معنی شهر شاد و خرم، شهر خدای بزرگ یا شهر فرشته است. زیرا «رام» Rām به معنی شاد و خرم، خدای بزرگ و فرشته باشد و «گرد» Gerd به معنی شهر است.^(۱)

Rām - Sar

رامسر

رامسر غربی ترین شهرستان استان مازندران است که از سمت شمال به دریای خزر محدود می شود.

نام سابق آن «سخت سر» Saxt-Sar بود، اما در شهریور سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویب نامه هیات وزیران نام آن به «رامسر» بدل گردید که به معنی جای رامش است.^(۲)

Rām - Hormaz(-moz)

رامهرمز

رامهرمز بین شهرستان های مسجد سلیمان، بهبهان، ایذه، ماهشهر، اهواز و در کوهپایه های جنوب غربی زاگرس قرار گرفته است. در مورد وجه تسمیه نام رامهرمز روایات زیر ذکر شده است:

— یاقوت حموی در ذیل کلمه رامهرمز می نویسد که «رام» به معنی مراد و مقصود می باشد و هرمز نام یکی از پادشاهان ساسانی بوده است، و این کلمه مرکب به معنای «مقصود هرمز» می باشد.^(۳)

— مرحوم «امام شوشتری» کلمه رامهرمز را از دو جزو «رام» و «هرمز» می داند که جزو اول، «رام» Rām، را به معنی خوش، خدا، فرمانبردار، محل و منزل

۱- فارستامه ابن بلخی، صفحه ۱۶۰

۲- فرهنگ معین، صفحه ۵۷۶

۳- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، صفحه ۲۶۲ و تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۰۳ و خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۸۶

دانسته است.^(۱)

Rāmiyān

رامیان

رامیان در ۷۸ کیلومتری مشرق گرگان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام رامیان روایات زیر ذکر شده است:

— چون رامیان بین راه حاجی‌لر و کوهسارات به فندرسک و همچنین بین راه استرآباد زمین به پشت بسطام واقع شده بود، لذا آن را “راهمیان” نامیده‌اند.
— عده‌ای دیگر تصور می‌نمایند این کلمه عربی است و می‌گویند: “رامی” Rāmi به معنی تیرانداز می‌باشد و تثنیه آن “رامیان” می‌شود که معنی دوتیرانداز را می‌دهد.^(۲)

— در ازمنه قدیم مردمی به نام “آرامیان” Ārāmiyān یا “رامی‌ها” در ۲ کیلومتری شمال رامیان ساکن بوده‌اند. این محل به نام آنها آرامیان نامیده شده و به مرور زمان حرف “آ” از کلمه آرامیان حذف و به “رامیان” تبدیل شد.^(۳)

Ra's -ol- Xeyme

رأس الخیمه

رأس الخیمه در شمال شرقی “ام‌القوین” Omm-ol-ḡuwain قرار دارد. این شهر در دوران سلجوقیان جزئی از کشور ایران محسوب می‌شد. در مورد وجه تسمیه نام آن دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:

— چون در دوران سلطنت نادرشاه خیمه‌های سربازان نادری بر فراز تپه‌های کنار ساحل برپا گردیده بود، به همین علت آن را رأس الخیمه نامیدند.^(۴)
— گویند بانی و مؤسس بلاد جاسمیه شیخی بود، موسوم به قاسم که ابتدا خیمه خود

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۰۲

۲- تاریخ رامیان و فندرسک، صفحه ۱۳

۳- تاریخ رامیان و فندرسک، صفحه ۱۴ و راهنمای مازندران، صفحه ۱۰۳

۴- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۵۰۸

را بر فراز تپه‌ای برپا داشته بود و چون جهازاتی که در دریا آمد و شد می‌کردند، نوک خیمه او را می‌دیدند. لهذا ملاحان آنجا را به رأس الخیمه موسوم گردانیدند و شهری هم که بعدها در آنجا احداث شد به همین نام موسوم گشت.^(۱)

Rebāt

رباط

آبادی رباط در شمال غربی شیروان، در کنار مرز ایران و جمهوری ترکمنستان قرار دارد. چون در گذشته ساختمانهای "رباط شاه عباسی" در ده وجود داشته، لذا به این نام موسوم شده است.^(۲)

Rebāt - āt

رباطات

رباطات منطقه‌ای بیابانی میان خور و بیابانک است. چون در این راه "رباط" های زیادی برای اطراق و سکنای افراد کاروانها ساخته بوده‌اند، به همین علت مجموعه آبادیهای این منطقه را "رباطات" عنوان کرده‌اند.^(۳)

Rebāt - Sar

رباط سر

زیرآب Zīrāb در شهرستان سوادکوه قرار دارد. این آبادی سابقاً رباط سر نامیده می‌شد.

"رباط سر" محل استراحت و توقفگاه مسافرین و اشخاصی بوده است که محمولات خود را به وسیله اسب و قاطر به تهران حمل می‌نموده‌اند. لذا به این نام موسوم شده است.^(۴)

۱- خلیج فارس، صفحه ۲۳۳

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۲

۳- یادگارهای یزد، جلد ۱، صفحه ۱۶۱

۴- راهنمای مازندران، صفحه ۱۰۵

این آبادی در شمال غربی یزد قرار دارد. حاجی عبدالرحیم خان، پسر محمدتقی خان، که در سال ۱۲۱۹ پس از مرگ برادرش، حاجی علینقی خان، به حکومت یزد رسید، بانی آن است.^(۱)

رخ

Rox

رخ در شمال تربت حیدریه قرار دارد. این واژه به معانی مختلفی در فرهنگهای لغات آمده است: چهره، پهلوان، مرغ افسانه‌ای، دیهیم، یکی از مهره‌های شطرنج، نام گیاه و... در مورد وجه تسمیه نام رخ روایات زیر ذکر شده است:

— در میان گیاهان جلگه، غلبه با رخ یا روخ یا لوخ بوده است و کل جلگه به علت داشتن این گیاه، علم شده است.

— جلگه رخ به خاطر سختی و سرخی خاک چنین نام گرفته است. روستاییان به زمین سخت و قرمز رنگ، ”رخ“ می‌گویند.

— بعید نیست که شهرهای پیرامون نیشابور را هرکدام به شکل مهره‌ای از شطرنج برآورده باشند تا به اصطلاح در عالم تصور بتوان آنها را بر رقعۀ شطرنج گونه‌ام البلاد به بازی گرفت.

— قواره شهر را به صورت آن مرغ افسانه‌ای ساخته‌اند.^(۲)

رزمقان

Razm -ḡān

رزمقان در جنوب غربی شیروان بین راه به‌جنورد به قوچان قرار دارد. نام این آبادی

۱- یادگارهای یزد، جلد ۲، صفحه ۶۲

۲- جغرافیای تاریخی ولایت زاده، صفحات ۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹

دراصل "رزم مکان" Razm Makān بوده است.^(۱)

Rostāṣ

رستاق

رستاق یکی از آبادی‌های خمین است. واژه "رستاق" معرب روستا (Rūstā(y می‌باشد و در کاربردهای کهن به معنای مجموعه دهکده‌های یک استان بوده است. این واژه بعدها به معنی مطلق "دهکده" به کار رفته است. "رستاک Rōstāk" از ریشه رست، رستن و رویدن می‌آید.^(۲)

Rostam

رستم

دهستان رستم در شمال و شمال غربی شهرستان ممسنی واقع شده و از نظر وسعت و حاصلخیزی دارای اهمیت شایانی است. وجه تسمیه این دهستان ناشی از اسکان طایفه "رستم"، از ایل ممسنی، در این دهستان است.^(۳)

Rostam - ābād

رستم آباد

رستم آباد در شمال رودبار و غرب رودخانه سفیدرود، در طول دره‌ای کوهستانی واقع شده است. در مورد وجه تسمیه آن افسانه‌ای به شرح زیر ذکر شده است:
"رستم"، پهلوان نامی ایران، به منظور نجات کیکاووس از چنگ دیوان، بر آن شد که از راه گیلان به مازندران برود. اما وقتی به حدود رستم آباد فعلی رسید گلهای چسبناک که بر اثر بارندگی چند روزه پدید آمده بود، آن چنان پهلوان تاریخی ایران را درمانده ساخت که به زحمت قدم از قدم برمی‌داشت، تا جایی که ناچار به بازگشت گردید و از راه دماوند به مازندران رفت.^(۴)

۱- گنج‌دانش، صفحه ۶۰۹

۲- نامه کمره، جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره و معناشناسی نام برخی از جایها، جلد ۱، صفحه ۱۲۹

۳- ممسنی و بهشت گمشده، صفحه ۳۶

۴- گیلان در گذرگاه زمان، صفحه ۱۹

حدود حقیقی "رستم‌دار" بنا به نوشته "ظهیرالدین مرعشی"، مؤلف کتاب "مازندران و رویان" از مشرق به سی سنگان یا رودخانه مانهیر و از مغرب به ملاط یا هوسم (رودسر امروزی) بود. رستم‌دار تا نیمه دوم سده هفتم هجری "رویان" Rūyān نامیده می‌شد، ولی کم‌کم این نام از تاریخ و جغرافیای مازندران ناپدید شد و به جای آن واژه رستم‌دار یا رستم‌دله به کار رفته است. واژه "رستم‌دار" مرکب از دو جزو "رستم" Rostam و "دار" Dār می‌باشد. جزو اول، دار، دارای معنای متفاوت در فرهنگ بومی است. "دار" به معنای درخت و صفت فاعلی کوتاه شده دارنده است. می‌توان تصور کرد که "رستم‌دار" به سرزمینی گفته می‌شود که رستم از آن حفاظت می‌کرده یا متعلق به "رستم" بوده است.^(۱)

نام رویان Rūyān در نیمه دوم سده هفتم هجری از تاریخ و جغرافیای مازندران ناپدید شد و به جای آن واژه رستم‌دله یا رستم‌دار به کار رفته است. واژه رستم‌دله مرکب از "رستم" Rostam و "دله" Dale می‌باشد. "دله" در واژه طبری همان داخل و درون است و "رستم‌دله" احتمالاً مفهوم سرزمین و محل زیست رستم را می‌دهد، زیرا این مناطق زیر نفوذ حکومت اسپهبدان رستم بوده است و احتمالاً منظور از "رستم" همان اسپهبدان حکومتگر می‌باشد، نه رستم افسانه‌ای.^(۲)

رشت مرکز استان گیلان است. این شهرستان در جلگه وسیعی در ۳۰ کیلومتری

۱- لنگا، صفحه ۲۵

۲- لنگا، صفحه ۲۵

دریای خزر و در شمال سلسله جبال البرز قرار دارد. رشت از قدیم آباد و مسکون بوده است. ساکنان اصلی آن را گیل‌ها تشکیل می‌دهند. در مورد علت نامیده شده این شهر بدین نام چنین گویند: حروف رشت به ترتیب شامل «ر»، «ش»، و «ت» می‌باشد که به حروف ابجد ۶۰۰ می‌شود. گویند چون این شهر در سال ۶۰۰ هجری ساخته شد، به همین دلیل نام آن را رشت گذاشتند.^(۱)

Rōstxār

رشتخوار

رشتخوار در جنوب شرقی تربت حیدریه قرار دارد. تلفظ کلمه در محل معمولاً به ضم اول و بر وزن «دشوار» است که در این تلفظ حرف «ت» از کلمه حذف می‌شود، ولی مکتوب آن در همه جا رشتخوار است.

در مورد وجه تسمیه نام این مکان روایات مختلفی را ذکر کرده‌اند:

— کلمه رشتخوار از دو واژه «رُشت» بر وزن پشت به معنی روشن و «خوار» یعنی آفتاب ترکیب شده است و در مجموع به معنی «آفتاب روشن» است.

— «رشتخوار» را خونخوار معنی کرده‌اند. چون در گذشته رشتخوار با همسایگانش دشمنی کینه‌توزانه‌ای داشته است، به همین علت دیگران به مردم این دیار لقب رشتخوار را داده‌اند. این برداشت به تعبیری درست است، یعنی از کلمه «رشت» به کسر اول افاده ریش، زخم و جراحت می‌شود.

— در زمان باستان، هنگامی که رستم‌زال از این سرزمین عبور می‌کرده است تابه سیستان برود، اسب خود، رخس، را رها کرده بود تا بچرد و خود رفع خستگی کند. چشم برهم نهاده بود که در این وقت درندگان از بیشه رشتخوار به رخس حمله برده و قصد خوردن او را کرده بودند. رستم که سراسیمه چشم گشوده و به پا خاسته بود با فریاد گفته بود این روبه‌کان از کی رشتخوار شده‌اند و سپس رخس را بانهیبی بر جانوران تحریض

می‌کند.^(۱)

Rezā - īyy-a(-e)

رضائیه

رضائیه، مرکز استان آذربایجان غربی، در ساحل دریاچه‌ای به همین نام گسترده شده است.

رضائیه سابقاً «ارومیه» نامیده می‌شد، اما در شهریور ۱۳۱۴ هجری شمسی به موجب تصویب نامه هیأت وزیران نام ارومیه به رضائیه بدل شد^(۲).

Rafsan jān

رفسنجان

رفسنجان در غرب استان کرمان قرار گرفته است. در این شهرستان معادن مس وجود دارد.

نام آن در اصل رفسنگان بوده که «رفسنگ» به معنای مس می‌باشد. پس از مُعَرَب شدن به صورت «رفسنجان» درآمده است.^(۳)

رمکان

رمکان در جزیره قشم قرار دارد. این واژه از ترکیب دو کلمه «رَمَه» Rama(-e) و «کان» kār تشکیل شده است. «رَمَه» Rama(-e) به معنای گله گوسفند و بز و «کان» اسم مکان و به معنی جا و محل می‌باشد. علت چنین وجه تسمیه‌ای شاید به دلیل شرایط اقلیمی مساعد و وجود آبهای شیرین و پوشش گیاهی کافی منطقه در گذشته بوده که اهالی دامهایی نظیر گاو، گوسفند و بز به حد کافی نگهداری می‌کرده‌اند و در تلفظ کم‌کم تبدیل به «رمکان» شده است.^(۴)

۱- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحات ۱۴۶ و ۳۲۰

۲- فرهنگ معین، صفحه ۵۹۶

۳- جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۴- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحه ۱۹۱

روته

روته در ۲۳ کیلومتری شمال غربی گلندوک در میان دره بسیار عمیقی واقع شده است. این قریه در کنار روته (رود) که از آب نیک و زایگان جاری است قرار دارد. «روته» به معنی رود است و رود به زبان فارسی قدیم که زبان رایج روزگار هخامنشیان است «روته» گفته می‌شده است.^(۱)

رود آب سزار

رودخانه آب سزار از منطقه حومه بروجرد سرچشمه می‌گیرد. تعبیرهای گوناگونی از نام رود آب سه‌زر، آب‌سی‌زر یا آب‌سی‌زرع نوشته‌اند: آب سه‌زر را باید یک رودخانه سه‌زرعی یا سه‌متری تعبیر کرد. آب‌سی‌زر یا آب‌سی‌زرع هم رودخانه‌ای است که عرض آن ۳۰ زرع یا ۳۰ متر است.^(۲)

Rūd-e Āstārā

رود آستارا

رودی است کوچک که شعب آن از سهند سرچشمه می‌گیرد و در انتها وارد دریای خزر می‌شود.^(۳)

رود آماردی

آماردی همان سفیدرود Sefid-rūd، سپیدرود یا اسپیدرود (قزل‌اوزن) است. این رود پرآب‌ترین رودهای شمال ایران می‌باشد. سرچشمه آن کوههای چهل چشمه در

۱- قصران (کوهسرا)، صفحه ۴۵۳

۲- ایل پایی کوچ‌نشینان غرب ایران، صفحات ۵۰ و ۴۹

۳- به وجه تسمیه نام «آستارا» مراجعه شود.

کردستان است.^(۱)

چون در نواحی شرقی گیلان قوم «ماردان» یا «آماردان» سکونت داشتند، سفیدرود از همین قوم نام گرفت.^(۲)

Rūd-e Āmū

رود آمو

آمو Āmū مخفف «آمون» است و آن رودخانه‌ای مشهور و معروف واقع میان ایران و توران می‌باشد. رودخانهٔ آمو اکنون جیحون Jeyhūn نامیده می‌شود. بعضی گویند «آمو» نام دهی است که این رودخانه موسوم به آن می‌باشد.^(۳)

Rūd-e Āhār

رود آهار

آهار ده بزرگی است در نزدیکی اوشان که رودخانه‌ای به همین نام از آن می‌گذرد.^(۴)

واژهٔ آهار مرکب از «آ» مخفف «آو» به معنی آب و «هار» Hār به معنی دیوانه است. بنابراین در مجموع رودخانهٔ دیوانه معنی می‌دهد.^(۵)

Rūd-e Abhar

رود ابهر

ابهر رود یا رود ابهر^(۶) از کوه‌های سلطانیه قزوین سرچشمه می‌گیرد.^(۷)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۷۶۸

۲- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۱۴

۳- برهان قاطع، صفحه ۶۱

۴- فرهنگ معین، صفحه ۷۰

۵- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۲۳

۶- به وجه تسمیه نام «ابهر» مراجعه شود.

۷- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۹

رود اترک

Rūd-e Atrak

اترک یکی از بزرگترین رودهای ایران است که از دامنه‌های غربی کوه هزار مسجد واقع در شمال شرقی ایران سرچشمه می‌گیرد. نام رودخانه اترک مخفف «اتراک» جمع ترک است. چون ترکها مدت زمانی در کنار آن می‌زیسته‌اند، به نام آنها نامیده شده است.^(۱)

رود ارغنداب

Rūd-e Arğand-āb

نام رودخانه‌ای است که از بین عراق و آذربایجان می‌گذرد. واژه ارغنداب از دو جزو «ارغند» Arğand به معنی خشمگین و «آب» Āb تشکیل شده است.^(۲) بنابراین در مجموع رود خشمگین معنی می‌دهد.

رود الشتر

Rūd-e Aleštar

رود الشتر^(۳) در ناحیه غربی ایران جریان دارد و به رودخانه سیمره می‌ریزد.^(۴)

رود بابل

Rūd-e Bābol

رودی است که از فیروزکوه سرچشمه می‌گیرد و از مغرب بابل می‌گذرد و در نزدیکی بابلسر به دریای خزر می‌ریزد.^(۵) به علت گذشتن از کنار شهر بابل به این نام معروف شده است.^(۶)

۱- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، صفحه ۱۴

۲- برهان قاطع، صفحه ۱۰۶

۳- به وجه تسمیه نام «الشتر» مراجعه شود.

۴- فرهنگ معین، صفحه ۱۷۱

۵- فرهنگ معین، صفحه ۶۱۹

۶- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۵۵

این شهرستان در کنار سفیدرود در قسمت جنوبی شهر رشت قرار دارد. منطقه‌ای کوهستانی است و مرتفع‌ترین شهرستان گیلان می‌باشد. در مورد وجه تسمیه نام رودبار روایات زیر ذکر شده است:

— به سبب وجود رودهای فراوان در این پهنه از سرزمین ایران نام آن را “رودبار” نهاده‌اند که به معنی سرزمین رودها می‌باشد. (۱)
 — “بار” Bār در کلمه رودبار مفهوم ساحل و اراضی کنار رود را دارد. (۲)

رود بوکان (۳) مهاباد را مشروب می‌سازد و به دریاچه ارومیه می‌ریزد. (۴)

رود کارون در طول مسیرش شعبه‌های متعددی را دریافت می‌کند و به سوی جلگه خوزستان جریان می‌یابد. این رود در خرمشهر به دوشاخه تقسیم می‌شود؛ یک شاخه آن به نام بهمنشیر از شرق آبادان می‌گذرد و وارد خلیج فارس می‌شود؛ نام این رودخانه مربوط به ایام پادشاهی “بهمن اردشیر” است. (۵)

در عهد باستان، نویسندگان یونانی رود کارون را به نام “پاسی تیگریس” نوشته‌اند.

۱- قصران (کوهسران)، صفحه ۳۰

۲- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحه ۸۶

۳- به وجه تسمیه نام «بوکان» مراجعه شود.

۴- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۶

۵- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۳۸ و نگاهی به خوزستان، صفحه ۴۷

در مورد وجه تسمیه نام پاسی تیگریس روایات زیر ذکر شده است:
 — احتمال دارد که «پاسی تیگریس» محرف «بچه تیگره» باشد که در فرس قدیم به
 معنی تند و تیز استعمال می گردیده است.^(۱)
 — پاسی تیگریس به معنای دجله کوچک است.^(۲)

Rūd-e Jondī - šā-pūr

رود جندی شاپور

رود دز در زمان آبادی شهر جندی شاپور^(۳) به سبب نزدیکی به آن، رود
 «جندی شاپور» گفته می شد.^(۴)

Rūd-e Jeyhūn

رود جیحون

رودخانه جیحون از کوههای شمال افغانستان (پامیر) سرچشمه می گیرد و سابقاً به
 دریای خزر می ریخته است. این رود در گذشته آمودریا Āmū-Daryā نامیده می شد.^(۵)
 در پاره‌ای از نبشته‌های تاریخی «جیحون» به معنی مطلق رود یا نهر به کار رفته
 است.^(۶)

Rūd-e Čālūs

رود چالوس

این رود از الحاق دو شاخه اصلی و چند شاخه دیگر از آبهای دامنه شمالی ارتفاعات
 کندوان تشکیل می شود و مسیری را به طول ۸۰ کیلومتر به سوی دریای خزر طی نموده و
 در کنار شهر ساحلی چالوس^(۷) به دریا وارد می شود.^(۸)

۱- مجله رشد جغرافیا، شماره ۲۰، صفحه ۳۰

۲- فرهنگ معین، صفحه ۱۵۱۰

۳- به وجه تسمیه نام «جندی شاپور» مراجعه شود.

۴- بندرودریا، شماره ۲۵، صفحه ۲۱ و جغرافیای تاریخی خوزستان، صفحه ۴۱ و جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان صفحه ۲۰

۵- فرهنگ معین، صفحه ۶۰

۶- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲

۷- به وجه تسمیه نام «چالوس» مراجعه شود.

۸- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۵۴

این رود دیاربکر، موصل و بغداد را مشروب می‌سازد و با فرات متحد گشته شط‌العرب را تشکیل می‌دهد. (۱)
 رود دجله زمانی جزو قلمرو ایران محسوب می‌گشت. واژه «دجله» به معنی مطلق رودخانه بزرگ است. (۲)

دز رودخانه‌ای است که از کوه‌های لرستان سرچشمه می‌گیرد. یونانی‌ها این رود را «گبراتاس» نامیده‌اند. (۳)
 چون این رودخانه از نزدیکی «دزروناش» (قلعه دزفول) می‌گذرد «آب دزفول» نامیده می‌شود. (۴)

سرچشمه این رود از کوه‌های تار و مومج، واقع در ناحیه دهستان ابرشیوه پشت‌کوه، بخش حومه دماوند است.
 «دلیچای» واژه‌ای ترکی به معنی رود دیوانه است و علت انتخاب این نام همانا شیب زیاد و عمل فرسایش تخریبی این رود در بستر خود می‌باشد. (۵)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۵۲۰

۲- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۱۷۳

۳- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۰

۴- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۰

۵- گرمسار (خوارری)، صفحه ۶۳

Rūd-e Dam-āvand

رود دماوند

دو رودخانه «تار» و «بار» از غرب و شمال شهر دماوند^(۱) به آن وارد و به یکدیگر متصل می‌شوند و رودخانه دماوند را تشکیل می‌دهند.

Rūd-e Sāvoj-bolāḥ

رود ساوجبلاغ

رود ساوجبلاغ^(۲) یا مهاباد به طول ۱۰ کیلومتر از کوه‌های سقز و بانه از سلسله ارتفاعات زاگرس سرچشمه می‌گیرد.^(۳)

Rūd-e Sar-dašt

رود سردشت

رود سردشت^(۴) مهاباد را مشروب می‌سازد و از سوی جنوب به دریاچه ارومیه می‌ریزد.^(۵)

Rūd-e Saymar(-r)a(-e)

رود سیمره

گاماساب در میسر خود از سرچشمه تا خوزستان نام‌های مختلفی دارد. سرچشمه این رود تالرستان به نام «سیمره» مشهور است.^(۶)
رودخانه سیمره^(۷) را به مناسبت شهر قدیمی سیمره که در دره کنار رود واقع بوده است، چنین نامیده‌اند.^(۸)

۱- به وجه تسمیه نام «دماوند» مراجعه شود.

۲- به وجه تسمیه نام «ساوجبلاغ» مراجعه شود.

۳- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۵

۴- وجه تسمیه نام «سردشت» مراجعه شود.

۵- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۶

۶- جغرافیای مفصل ایران، صفحه ۱۵۹

۷- به وجه تسمیه نام «سیمره» مراجعه شود.

۸- جغرافیای تاریخی خوزستان، صفحه ۴۶

رودخانه‌ای است که دراصل «ابهررود» نامیده می‌شود. این رود از چمن سلطانیه در زنجان شروع می‌شود و پس از مشروب نمودن ابهر و قسمتی از قزوین، وارد زرند می‌گردد.

رود شور چون از نمکزار می‌گذرد آب آن شور است و به همین جهت رود(خانه) شور یا شوره دریا نامیده می‌شود. (۱)

رود گاماسب در مسیر خود از سرچشمه تا خوزستان نامهای مختلفی به خود می‌گیرد. قسمتی از این رود که بین لرستان و خوزستان قرار دارد، به نام کرخه مشهور است. (۲) این رودخانه زمانی «شوش» نامیده می‌شد. (۳)

سفیدرود یا قزل‌اوزن یکی از رودهای معتبر حوضه دریای خزر می‌باشد که از کوههای چهل چشمه در کردستان سرچشمه می‌گیرد. (۴)

نام باستانی این رود، آماردوس Amardous به معنی شط سرخ است و نام دیرین باستانی آن را «زرین رود» Zarrīn-rūd به معنی رود روشن گفته‌اند. (۵) در مورد وجه تسمیه نام قزل‌اوزن روایات زیر ذکر شده است:

— تصور می‌شود به مناسبت سرخی رنگ آب رودخانه که از رسوبات بستر خود به

۱- فرهنگ معین، صفحه ۶۲۰

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۵۹

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۱

۴- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۵۱

۵- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۴۱۷

شدت متأثر است، این نام را بدان رودخانه نهاده‌اند. زیرا در زبان ترکی لغت “قزل”
zezel به معنی سرخ هم به کار رفته است.^(۱)

— “قزل‌اوزن” نام دهی بوده است که به مناسبت عبور این رودخانه از اطراف آن،
به نام همان آبادی نامیده شده است.^(۲)

— “قزل” به معنی طلا و “آوزن” به معنی شناور است؛ یعنی، رودخانه‌ای
که طلا در آن شناور می‌باشد. علت این تسمیه به سبب رنگ آب گل‌آلود آن بوده
است.^(۳)

Rūd-e šom

رود قم

رود قم یا انارباد (اناربار) از کوه‌های خوانسار و بختیاری سرچشمه می‌گیرد و از
گلپایگان و خمین عبور می‌کند و پس از گذشتن از راهی طولانی از کنار شهر قم می‌گذرد و
به دریاچه حوض سلطان (قم) می‌ریزد.^(۴) در مورد وجه تسمیه نام رود قم چنین ذکر شده
است:

در مقابل رود “تیمره” و “برق‌رود” چشمه‌ای قرار داشت بسیار پر آب که به آن
“کُب” می‌گفتند و آبی که در زمین قم جمع می‌شد، از این چشمه بود. رودخانه‌ای که از آن
چشمه می‌آمد، “کبرود” نام داشت. سپس کبرود معرب گشت و “قمرود” نامیده
شد.^(۵)

Rūd-e Kārūn

رود کارون

رود کارون از ارتفاعات زردکوه بختیاری سرچشمه می‌گیرد و در مصب از

۱- جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۵۲۲ و فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۴۱۷

۲- فرهنگ جغرافیایی، صفحه ۴۱۷

۳- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۱۶۲

۴- فرهنگ معین، صفحه ۶۲۰

۵- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۶۶

بزرگترین رودهای ایران به شمار می‌رود.^(۱) در مورد وجه تسمیه نام کارون روایات زیر ذکر شده است:

— کارون معرف واژه «کرنگ» می‌باشد که در اصل «کوه + رنگ» یا «کوه + رنگین» است. کرنگ در قدیم نام بلوکی در کوه بختیاری بوده است و نام رود «کوه رنگ» از نام آن بلوک و شهر گرفته شده است. اکنون «کرنگ» نام شاخه شرقی زردکوه بختیاری می‌باشد که سرچشمه این رود است.^(۲)

— چون در مقابل شهر ذرفول و شوشتر چند رودخانه متقارن به هم می‌شوند، از این جهت به نام «قارن» یا «کارن» معروف گردیده است. واژه‌های قارن و کارن به مرور زمان تبدیل به «قارون» و آنگاه «کارون» شده است.^(۳)

Rūd-e Kor

رود کر

«کر» Kor، «کورا» Kūrā یا «کور» Kūr نام رودی است به طول ۱۵۱۵ کیلومتر که در جنوب قفقاز جریان دارد. این رود از تفلیس گذشته، به طرف جنوب شرقی جریان می‌یابد و در شمال دشت مغان به رودخانه ارس وارد شده، به دریای خزر می‌ریزد. نام این رود از اسم «کورش» Kūrūš مؤسس سلسله هخامنشی گرفته شده است.^(۴)

Rūd-e Karaj

رود کرج

سرچشمه رود کرج^(۵) از کوه کلون بسته (بین تهران و مازندران) است. این رود پس از عبور از کرج وارد جلگه شهریار شده و اراضی آن را مشروب می‌سازد.^(۶)

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۰

۲- مجله رشد آموزش جغرافیا، شماره ۲۰، صفحه ۳۰ و بندر و دریا، شماره ۲۵، صفحه ۲۲

۳- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۳۷

۴- فرهنگ معین، صفحه ۱۵۵۲

۵- به وجه تسمیه نام «کرج» مراجعه شود.

۶- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۷

رود “گاماسب” در مسیر خود از سرچشمه تا خوزستان نامهای مختلفی به خود می‌گیرد، قسمتی از این رود که بین لرستان و خوزستان قرار دارد به نام “کرخه” مشهور است.^(۱)

یونانیها آن را “خوآب” گفته و زمانی نیز “رودخانه شوش” نامیده می‌شده است. هنگامی که اعراب بر این سرزمین مسلط شدند آن را “نهرالسوس” نامیدند. در مورد وجه تسمیه نام کرخه روایات زیر ذکر شده است:

— کرخه معرب کلمه “چرخه” Carxa(-e) و نام یکی از شهرهای ایلامی است که در کشفیات شوش بتی به نام آن پیدا شده که بر روی آن کلمه “چرخینک” حک شده است.^(۲)

— کرخه شهری بوده است در ساحل غربی رود کرخه و نام آن از کلمه “کرخا” گرفته شده که در روزگار ایلامیان خدای آن شهر را به این نام می‌خوانده‌اند.^(۳)

اهالی روستای عباس آباد واقع در شمال لنگا به رودخانه کوچکی که از وسط آبادی می‌گذرد “کوچه بوسی” گویند.

“کوچه” مخفف و تحریف شده کلمه کوچک و “بوسی” در لهجه محلی صفت فاعلی از مصدر پاره کردن است. چون این رود فاقد نیروی تخریب نسبت به رود “گت بوسی” بوده، آن را “کوچه بوسی” به معنی پاره کننده کوچک نام نهاده‌اند.^(۴)

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۵۹

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۱

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۷۲

۴- لنگا، صفحه ۵۰

رودخانه یا دلتای کارون، علاوه بر شعب اصلی آن که به اروندرود (شطالعرب) می‌ریزد، شامل سه شعبه: کهنه‌رود، رود کور و بهشهر است. چون قسمتی از رود کور را گل و لای فرا گرفته به این اسم موسوم شده است.^(۱)

رود کوه‌رنگ

Rūd-e Kūh-rang

رود کوه‌رنگ که در محل به آن "آب کوه‌رنگ" می‌گویند، مسیر علیای رود کارون است. این رود از دامنه جنوبی رشته کوه‌رنگ واقع در ۱۵۸ کیلومتری غرب اصفهان سرچشمه می‌گیرد.^(۲) کرنک^(۳) در قدیم نام شهری در کوهستان بختیاری بوده که آن را "وهشت هرمز" یا "بهشت هرمز" می‌گفته‌اند. نام رود کوه‌رنگ از نام این شهر گرفته شده است.^(۴)

رود گاماسب

Rūd-e gāmāsb

رود گاماسب از کوه‌های اطراف نهاوند سرچشمه می‌گیرد. در مورد وجه تسمیه نام گاماسب چنین ذکر شده است: — در اصطلاح بومی "گاماسی آب" مرکب از سه کلمه "گا-ماسی-آب" است. این واژه را چنین ترجمه کرده‌اند: "گا=بزرگ"، "ماسی=ماهی"، "آب=آب". بدین ترتیب "گاماسی آب" به معنای رودخانه ماهیهای بزرگ است و اتفاقاً در این رودخانه ماهیان بسیار بزرگ حتی به وزن ۳۰ کیلوگرم دیده می‌شود.^(۵)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۵۱۰ و بندر و دریا، شماره ۲۵، صفحه ۲۱

۲- بندر و دریا، شماره ۲۵ صفحه ۲۱

۳- به وجه تسمیه نام رود «کارون» مراجعه شود.

۴- رشد آموزش جغرافیا، شماره ۲۰، صفحه ۳۰

۵- کنگاور، صفحه ۲

— «گاماساب» (گاو ماسارود) به معنی «گاو میش آب»، یعنی رود بزرگ می باشد.^(۱)
 — «گاماسی» به معنای آرام و آهسته است و «گاماسی آب» به معنای رودخانه آرام می باشد، زیرا حرکت رودخانه در منطقه ای که بدین نام شهرت دارد آرام است.^(۲)

Rūd-e Gat-būsi

رود گت بوسی

در گذشته کاظم رود را «گت بوسی» می نامیدند. «گت» واژه ای پهلوی و مفهوم بزرگ را می دهد و «بوسی» در لهجه محلی صفت فاعلی از مصدر پاره کردن است. این رود سرکش و سیلابی می باشد و در هر طغیان مقدار زیادی از زمینهای اطراف بستر خود را کنده و از بین می برد. به علت این قدرت تخریب آن را «گت بوسی» به معنی پاره کننده بزرگ نام نهاده اند.^(۳)

Rūd-e Gorgān

رود گرگان

رود گرگان^(۴) از کوههای آلا داغ (حوالی بجنورد) سرچشمه می گیرد و در جهت شرق به غرب جریان می یابد.

Rūd-e Gang

رود گنگ

رود گنگ از کوههای هیمالیا سرچشمه می گیرد. این رود در دوران غزنویان مربوط به ایران می شد.^(۵) واژه «گنگ» به معنی آب است.^(۶)

۱- نگاهی به ایلام، صفحه ۳۷

۲- کنگاور، صفحه ۲

۳- لنگا، صفحه ۵۰

۴- به وجه تسمیه نام «گرگان» مراجعه شود.

۵- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲، صفحه ۲۱

۶- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۱۷۵

Rūd-e Mardūs

رود مردوس

قدما رود قزل اوزن را «مردوس» یا «آماردوس» می‌نامیدند. اشتقاق این اسم از طایفه «مرد» یا «مردی» است که در ساحل این رود، در گیلان و مازندران سکنی داشته‌اند.^(۱)

Rūd-e Mond

رود مند

رود مند از ارتفاعات شمال غربی شیراز سرچشمه می‌گیرد. چون جریان آب رودخانه‌ای که از آنجا می‌گذرد به علت همواری زمین محسوس نمی‌گردد و بسیار آرام است، به همین سبب آن را رودخانه مند یا مانده که به معنی «وامانده» و «نمی‌رود» است، نامگذاری کرده‌اند.^(۲)

Rūd-e Mahābād

رود مهاباد

رود مهاباد^(۳) که به رود ساوجبلاغ نیز شهرت دارد، به طول ۱۰ کیلومتر از کوه‌های سقز و بانه از سلسله ارتفاعات زاگرس سرچشمه می‌گیرد.^(۴)

Rūd-e Mināb

رود میناب

رود میناب^(۵) از کوه‌های داراب سرچشمه گرفته و در تنگه هرمز به خلیج فارس وارد می‌شود.

۱- گنج‌دانش، صفحه ۱۶۴

۲- فارس‌نامه ابن بلخی، صفحه ۱۷۸

۳- به وجه تسمیه نام «مهاباد» مراجعه شود.

۴- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۵

۵- به وجه تسمیه نام «میناب» مراجعه شود.

Rūd-e Nūr

رود نور

رودخانه نور در کنار شهرستانی به همین نام در استان مازندران قرار دارد. وجه تسمیه نور به دلیل صافی و روشنایی رودخانه و انعکاس نور در آن است. بنابراین آن را نور نامیدند.^(۱)

Rūd-e Nīl

رود نیل

نیل رودی بزرگ در قسمت شرقی و شمال شرقی آفریقا است و یکی از طولانی‌ترین رودهای جهان به شمار می‌رود.^(۲) در دوران هخامنشیان ایران از یک سو تا سواحل رود نیل گسترده شده بود.^(۳) واژه «نیل» به معنی رود است^(۴) و به همین سبب این رود را «نیل» نامیده‌اند.

Rūd-e Harāz

رود هراز

سرچشمه رود هراز از کوه‌های امام‌زاده هاشم در شمال تهران است. این رود با شیب تند و جریان سریع در یک بستر کوهستانی به مسیر خود ادامه می‌دهد.^(۵) «هرزه» Harza(-e) به فارسی به معنی بیهوده است و «هرز» در عربی به معنی فشار شدید، هلاک و مرگ است، یعنی رودخانه دارای فشار شدید.^(۶) بنابراین چون رودخانه از معابر کوهستانی عبور می‌کند، لذا سیلابی است و طغیانهای آن اغلب موجب خسارت می‌شود به همین علت آن را «هراز» نامند.

۱- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۶

۲- فرهنگ معین، صفحه ۲۱۷۲

۳- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲، صفحه ۱۹

۴- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۱۷۴

۵- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۵۵

۶- تاریخ تهران، جلد ۱

رود هندیجان^(۱) از کهکیلویه سرچشمه می‌گیرد و پس از الحاق چند رود کوچک در جنوب شهر هندیجان به خلیج فارس می‌ریزد. چون از هندیجان می‌گذرد به رود هندیجان موسوم شده است.^(۲)

رومشکان

رومشکان در مغرب شهر خرم آباد قرار دارد. در جنگی که بین قوای «ایران» و لشکریان «روم» اتفاق افتاده است، جنگجویان ایرانی در این محل سربازان روم را شکست داده‌اند و از آن جهت به رومشکان و یا رومشکن مشهور شده است.^(۳)

Ray (Rey)

ری

این شهرستان در جنوب تهران واقع شده است. زمینهای شهرستان ری از آبرفتهای سیلابی دامنه جنوبی ارتفاعات توچال و آبرفتهای اطراف کوه آراد تشکیل یافته است.^(۴) در مورد وجه تسمیه نام ری روایات زیر ذکر شده است:

— «ری» Ray و «راز» Rāz دو برادر بودند که به موافقت یکدیگر اینجا را بنا نمودند. شهر را به نام «ری» و اهالی را «راز» نام گذاشتند.^(۵)

— بانی آن را «راز بن فارسی بن لواسان» می‌دانند.^(۶)

— ری را به نام «روی» یکی از فرزندان «بیلان بن اصفهان بن فلوج بن سام بن نوح»

۱- به وجه تسمیه نام «هندیجان» مراجعه شود.

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۲

۳- آثار باستانی و تاریخی لرستان، صفحه ۳۱۳

۴- جغرافیای استان تهران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۵۰

۵- ری باستان، جلد ۱، صفحه ۷۱

۶- فرهنگ دهخدا

خوانده‌اند.^(۱)

— یاقوت حموی گوید: «در تواریخ قدیم ایران می‌نویسند: کیکاووس اختراع ارابه نمود و آلاتی در آن قرار داد که به واسطه آن به آسمان رود. حق تعالی به باد حکم داد آن ارابه را به ابر رساند و از آنجا سرنگون کند. کیکاووس با ارابه‌اش به دریای جرجان افتاد. کیخسرو، پسر کیکاووس، چون به تخت سلطنت نشست همان ارابه را مرمت کرد که به شهر بابل برد؛ یعنی با ارابه به آنجا رود. به محل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد برآوردند که «به ری آمد» یعنی با ارابه آمد. چه «ری» در لغت فرس قدیم به معنی ارابه است. کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند و آن را «ری» نام نهادند.^(۲)

Ray-Sahr (Rey-)

ریشهر

خرابه‌های ریشهر در ۹ کیلومتری جنوب بندربوشهر قرار گرفته و مشتمل بر آثار پرارزشی از تمدن دوران ایلامی و ساسانی است. این شهر در زمان اردشیر بابکان تجدید بنا شد و به نام «ریواردشیر» نامیده شد که ریشهر «مخفف آن است»^(۳).

Rigān

ریگان

احمد مستوفی در کتاب «گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد» درباره نام ریگان چنین می‌نویسد:
نام ریگان باید از «ریگ» آمده باشد و به فاصله‌ای از «ریگان» ماسه‌های روان زیاد است.^(۴)

۱- البلدان، صفحه ۵

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۹۶

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۸۳

۴- گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد، صفحه ۱۰۱

ریگستان در نزدیکی اردستان قرار دارد. این بلوک «گرمسیر» و «گچورستان» نیز خوانده می‌شود. در مورد وجه تسمیه نام ریگستان گویند که چون دارای ریگهای سیال و روان است آن را ریگستان نامیده‌اند.^(۱)

۱- آشکده اردستان، صفحه ۱۴۵

ز

Zābol

زابل

این شهرستان از شمال و مشرق به افغانستان، از جنوب به بلوچستان از مغرب و شمال غربی به کویرلوت و شهرستان بیرجند محدود است. زابل در فاصله ۲۱۵ کیلومتری زاهدان قرار دارد. (۱)

موسوم شدن این شهرستان به زابل به روایات زیر است:
— واژه زابل که پهلوی آن ”زاول“ می باشد به مناسبت زال و رستم که یکی از القاب او زابلی است شهرت دارد.
— نام آن از قبیله ”زاول“، از هونهاى سفید (هپتالیان) که این منطقه را در سده پنجم میلادی اشغال کردند، گرفته شده است. (۲)
— اینجا را که بنا کردند گفتند همه چیزها را باید ”از آب و گل“ ساخت، سپس حرف ”گ“ حذف شد و زاول گفتند. (۳)

Zād rā gārtā

زادراگارتا

اسم شهر ساری به عقیده ”دانویل“ زادراگارتا بوده، اما علمای جغرافی حاليه می گویند در محلی که حالا شهر استرآباد (گرگان کنونی) واقع است، شهری بوده موسوم

۱- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۱

۲- سیستان نامه، جلد ۲، صفحه ۱۴۰۵

۳- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۵۰

به این اسم. "زادرا گارتا" مرکب از دو کلمه "زادرا" Zadrā و "گارتا" Gartā است. زادرا ظاهراً اسم والی یا بانی این شهر بوده و گارتا همان "گرد" Gerd به معنی شهر است^(۱).

زاروند

از حفاریهای به دست آمده از "تپه تیان" قدمت "سلماس" به زمان مادها می‌رسد. در زمان هخامنشیان جزو آخرین قسمت ارمنستان محسوب می‌شد و زاروند نامیده می‌شده است.

شواهد تاریخی می‌رساند که منطقه مدتی ارمنی‌نشین بوده است. وجود کلیساها و گورستانهای متروکه مسیحی و سکونت فعلی ارامنه در بعضی از روستاها و استعمال کلمه "زارواند" که یکی از واژه‌های ارمنی می‌باشد، همه گواه بر سکونت ارامنه در منطقه بوده است. زاروند بعد "سلماس" و بعد از آن "شاهپور" نامیده شده است.^(۲)

Zaḡal

زاغل

زاغل در سه کیلومتری مهرآباد و نیم کیلومتری محمدآباد واقع است. این آبادی در ۴۵ کیلومتری اردستان قرار دارد.

کلمه زاغل به "ذ" و "ز" هر دو نوشته می‌شود ولی ظاهراً همان "ز" صحیح باشد و معنای زاغه را می‌دهد که جای پناه ماندنی باشد و با "زاغل" هم بی‌مناسبت نیست.^(۳)

۱- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۹۷

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۸

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۰۲

زاگرتی

Zāgrotī

زاگرتی یکی از شهرهای قدیمی ایران و مسکن مادها بوده است. به عقیده مورخان زاگرتی همان «ساگارتی» Sāgārtī است که هرودتس نام برده و آن را یکی از طوایف پارسی شمرده است^(۱).

زالیان

Zālīān

زالیان دهی در حوالی «سربند بالا» از شهرستان تفرش می باشد. این واژه نام خود را از زال Zāl فرزند سام و پدر رستم، قهرمان تاریخ داستان ایران، گرفته است.^(۲)

زاوه

Zāva(-e)

شهر پرآوازه‌ای که در تاریخ، به نام شهر زو، زواره و زاوه از آن یاد شده، اکنون روستایی فراموش شده است. در کیلومتر ۳۰ جاده آسفالت تربت به منتهی‌الیه جلگه که به صورت شوسه تا فریمان و از سویی تا تربت جام امتداد می‌یابد، جاده فرعی و آسفالت دیگری به سمت راست جاده کشیده شده است که به «زاوه» می‌رسد.

اما از زاوه قدیم با این مشخصات، دیگر در منابع تاریخ و جغرافیا خبر چندانی نیست، زیرا که به تدریج «تربت حیدریه» بر واژه «زاوه» غلبه کرد و به نام تربت حیدریه خوانده شد.

به نظر می‌رسد که واژگان زاو، زاوه، زو، زوه، زاوین، زوزن، زاب، زابه و زابین از یک خانواده و یا صورتهای متفاوت یک مفهوم جغرافیایی باشند. درباره موسوم شدن زاوه به این نام روایت زیر ذکر شده است:

— «زَو» Zaw(-ow) به معنی دریاست.

۱- فرهنگ معین، صفحه ۶۴۳

۲- گزارشنامه یا فقه اللغة، اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۴۸

— «زَو» به معنی شکاف نیز آمده است.

— «زَو» نام پسر طهماسب پیشدادی است که در زمان وی زمین خشک و بی آب بود. او بفرمود قناتها و نهرها بسازند و آب فراوان شد. از آن پس عصر او به فراوانی آب مشهور شد.

بدین ترتیب «زَاب» ضمن آنکه از نام خود بنیانگذار نشانی دارد و منسوب به «زَو» می باشد، معنی ایجاد شکاف و کندن نهر از آن القامی شود.
زاو Zāv یا زاب به همان معنی «زَو» گرفته شده است و دکتر معین به استناد قول «هَرَن»، آن را از ریشه «گاپ» به معنی گود گرفته است. شکاف، رخنه و دره را هم گفته اند و «زاو افتادن»، یعنی شکاف پیدا کردن و رخنه یافتن.
«زَاب» در لغت عربی نیز ظهور در جریان آب دارد. گفته اند که «زَاب» یعنی «زَو آب» و از بهر تخفیف «و» را انداخته اند.

زاین، زاویان، زاوین و زاو جمع «زَاب» و «زاو» می باشند. در گویش فعلی مردم خراسان و به خصوص مردمان «زاوه» به «فرجئه بین الجبال» و به «خط القمر بین دو ارتفاع»، «زَو» گفته می شود. مراد جایی است که «گذر آب» بوده است. در این برداشت بامعنی دیگر آن که دریاست بستگی آشکاری دارد یعنی باشگاه آب و جایی که از رفتار آب پدید آمده است.

بنابراین در تمام جاهایی که مشتقات این واژه به کار گرفته شده است، حوزه جغرافیایی بیانگر «وجود و وفور آب» است، چه دریا و رود، چه دره ای تنگ و عمیق بر سفره آبهای تحت الارضی و چه جلگه ای پر آب واقع در میانه دوکوه، و جلگه «زاوه» هم چنین وضعی دارد^(۱).

۱- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحات ۳۲۲- ۴۱- ۲۳- ۲۲

این شهرستان از شمال به کویر لوت و شهرستان زابل، از مشرق به مرزهای پاکستان و افغانستان، از جنوب به شهرستان خاش و از مغرب به شهرستان بم و کویر لوت محدود است.

زاهدان در گذشته "دزدآب" نام داشته است. در شهریور ۱۳۱۴ هجری شمسی به موجب تصویب نامه هیأت وزیران نام آن به زاهدان بدل گردید.^(۱)

در مورد وجه تسمیه نام زاهدان گویند: به علت پارچه سفیدی است که بلوچ‌ها و افغان‌ها و اصولاً مردمان نواحی زابل به جای کلاه به سر می‌بندند و به شکل زاهد درمی‌آیند و بدین جهت نام آن "زاهدان" گردید.^(۲)

Zāyanda(-e) - rūd

زاینده رود

زاینده رود از ارتفاعات زردکوه بختیاری از رشته جبال زاگرس سرچشمه می‌گیرد و در ۱۴۰ کیلومتری جنوب شرقی اصفهان به باتلاق گاوخونی فرو می‌ریزد.

درباره نام زاینده رود برخی بر این عقیده‌اند که طبقات شیستی متعلق به رسوب‌گذاری دوران دوم زمین شناسی (لیاس) در حوضه آبگیر زاینده رود، یک طبقه غیرقابل نفوذی را به وجود آورده که نقش مهمی در تقویت آب زاینده رود در قسمت وسطی و پایین دست رودخانه دارد، چون آبهای نافذ پیوسته راه عمیق‌ترین نقاطی را که همان بستر رودخانه می‌باشد، در پیش می‌گیرند بدین وسیله آب زاینده رود در قسمت وسطی و پایین از طریق آبهای نافذ زیرزمینی افزایش می‌یابد. از این رو برخی اطلاق نام زاینده رود را بدین مناسبت می‌دانند.^(۳)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۶۴۵

۲- مقدمه‌یی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۵

۳- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۳، صفحه ۱۲۶

ارتفاعات زردکوه در ۳۰ فرسخی غرب اصفهان نزدیک سرچشمه رود کارون قرار دارد. به واسطه طبقات آهکی زرد به این نام معروف شده است^(۱).

زرگنده

Zarganda(-e)

زرگنده در ۳ کیلومتری جنوب تجریش قرار دارد. پیش از توسعه شهر تهران دیهی مستقل بوده است ولی اکنون در درون شهر واقع شده است. یکی از شغل های مردم این ده کار در ضرابخانه بوده است.^(۲)

زرگنده مرکب از دو کلمه "زر" Zar به معنی طلا و "گنده" Ganda مخفف آگنده است. آگنده به معنی پُرکرده، انباشته شده، بزرگ، فربه، آباد و معمور است. در مجموع این واژه به معنی "انباشته از زر" است.^(۳)

زرن رود

Zaran rūd

زاینده رود اصفهان به دلایل مختلف به اسامی زرن رود، زرین رود و زرينه رود نامیده می شود. دو روایت به شرح زیر درباره وجه تسمیه نام آن ذکر شده است:

— آب آن از کوهی به رنگ زری یا زرد بیرون می آید.

— از آنجایی که هیچ قطره ای از آب آن هدر نمی رود، آن را زرن رود یا زرین رود نامیده اند^(۴).

۱- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۵

۲- فرهنگ معین، صفحه ۶۳۹

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۵۰

۴- فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۲، سال ۵

سرزمین سیستان پیش از تسلط "ساکها"، به نام درنگیان یا زرنگ خوانده می‌شد، ولی پس از هجوم طایفه مزبور به این منطقه، نام آن نخست "مناسکاتینا" شد و سپس به "سکستان" تغییر یافت.^(۱)

در مورد وجه تسمیه نام زرنگ روایات زیر ذکر شده است:
— در زبان اوستایی "زریه" واژه‌ای که زرنگ از آن گرفته شده است، و "دریه" در فرس هخامنشی و "زریا" در پهلوی به معنی دریاست. سرزمین سیستان در قدیم به سبب وفور آب، وجود "رود هیرمند" و بعضی رودهای دیگر و همچنین داشتن دریاچه‌های متعدد مانند دریاچه هامون، گودها و باتلاقهای بزرگ و کوچک "زره" یا "کشور دریاها" خوانده می‌شد.^(۲)

— تیره‌ای به نام "ارسنگای" در سیستان ساکن شد و از این رو برخی گمان کرده‌اند که نام زرنگ و درنگ از ارسنگا گرفته شده و شهر زرنج نیز در اصل "سرنگ" و "سرنگا" بوده است.^(۳)

زرین شهر مرکز شهرستان لنجان Lenjān در کنار زاینده‌رود قرار دارد. سابق به نام "ریز" معروف بود، ولی از هنگامی که به عنوان مرکز شهرستان "لنجان" انتخاب شد، نام آن به زرین شهر تغییر کرد. این نام برای مرکز شهرستان لنجان، نام مناسبی است، زیرا برخی از جغرافیایان قدیم از زاینده‌رود به عنوان "زرین‌رود" نیز نام برده‌اند. از طرفی بیشه‌زارها، باغهای سرسبز و خرم، شالیزارهای برنج و کشتزارهای گندم در منطقه

۱- مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحه ۴۹۸

۲- مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحه ۴۹۹ و فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱، صفحه ۱۰۱

۳- ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۹۷

لنجان، وجه تسمیه این نام را برای ما بیشتر روشن می‌سازد.^(۱)

زغما

شهر زغما مابین حلب و اورفه قرار دارد و اکنون معروف به «بقرةالفرات» است. این شهر در دوران هخامنشیان در قلمرو کشور ایران قرار داشت. معنی این واژه «پل» است. وقتی که از سرزمین سوریه خواستند به الجزیره بروند، پلی بر روی فرات بسته، از روی آن عبور کردند. بعد شهری در نزدیکی آن پل آباد نموده آن را هم به اسم پل «زغما» نامیدند.^(۲)

زفرقند

زفرقند در جنوب شرقی اردستان قرار دارد. زفرقند دراصل «جوگند» بوده است.^(۳)

Zanjan

زنجان

شهرستان زنجان، از شمال به خلخال، رشت، فومن و رودبار، از مشرق به تاکستان و قزوین، از جنوب به همدان و بیجار و از مغرب به میانه و هشتروند محدود می‌شود.

بنای شهر زنجان را طبق نوشته حمدا... مستوفی از وزرای ایلخانان مغول در کتاب نزهةالقلوب به اردشیر بابکان، از سلسله شاهان ساسانی، نسبت می‌دهند. برابر نوشته‌های متعدد نام اولیه آن شهین یا شاهین بوده که بعدها به «زنگان» تغییر نام داده است. در دوران خلافت عثمان سردار عرب «براء بن عازب» آن را فتح کرد و اطلاق کلمه «زنجان» که معرب «زنگان» می‌باشد، بعد از آن معمول شده است.^(۴)

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۳۰۷

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۹۸

۳- به وجه تسمیه نام «جوگند» مراجعه شود.

۴- جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۱

وجه تسمیه آن مخفف زندگان یعنی اهل کتاب زند است، سپس زندیگان و زندگان شده و حرف «د» آن حذف شده است. پسوند «گان» از پساوند پارسی باستان می‌باشد و به طور حتم شهر در دوران ساسانی «زندیگان» نام داشته که به علت کثرت استعمال، تخفیف یافته و در دوران استیلای اسلام «زنگان» نام گرفته است و چون در زبان عربی حرف «گ» به «ج» تبدیل می‌شود کلمه «زنجان» معرب «زنگان» شده است.^(۱)

Zan Jān - rūd

زنجانرود

زنجان رود^(۲) یکی از شعب رودخانه قزل‌اوزن (سفیدرود) می‌باشد که از شهر زنجان می‌گذرد.^(۳)

Zendān-e Sekandar

زندان اسکندر

نویسندگان کتب تاریخی بنای اولیه شهر یزد را مربوط به زمان اسکندر مقدونی می‌دانند و تا مدتی یزد، «زندان اسکندر» نامیده می‌شده است. هنگامی که تعدادی از بزرگان ایران در «ری» علیه اسکندر مقدونی به مخالفت پرداختند وی ایشان را دستگیر کرد و مصمم بر آن گشت که آنها را در نقطه‌ای دور از مرکز سیاست زندان کند. بنابه قولی برای رجال دولت و بنا بر قولی دیگر به درخواست شاهزادگان که این سرزمین را مقدس و عبادتگاه نیاکان خود می‌شناختند، مقرر شد که بدین محل گسیلشان داشته و محبوس باشند تا که اسکندر به فراقت بار سفر هندی را ببرند. بنابراین شاهزادگان ایرانی را عده‌ای از مامورین یونانی به این ناحیه آورده، زندانی ساختند. اسکندر به زودی از هند مراجعت کرد و در بابل بدرود زندگی گفت. پس از فوت اسکندر شاهزادگان آزاد شده، زندان به شهر کوچکی تبدیل و تا مدتی «زندان اسکندر»

۱- تاریخ زنجان، صفحه ۲۶

۲- به وجه تسمیه نام «زنجان» مراجعه شود.

۳- فرهنگ معین، صفحه ۶۵۵

نامیده می‌شد. (۱)

Zenda - rūd

زنده‌رود

زاینده‌رود اصفهان را زنده‌رود یا زندک‌رود نیز نوشته‌اند. زنده‌رود یا زندک‌رود به معنی رود بزرگ یا رود حیات‌بخش و همیشه زنده و تازه است (۲).

Zow

زو

آبادی زو در شمال‌شرقی مشهد قرار دارد. چون روستا در دره قرار گرفته، به همین مناسبت به ”زو“ معروف شده است. زیرا ”زاو“ در زبان کردی به معنی دره است و در حقیقت همان معنی گوشه و زاویه را دارد و شاید همان ریشه را هم داشته باشد. (۳)

Zavārom

زوارم

این ده در جنوب‌غربی شیروان در کنار دره‌ای سرسبز، مشجر، با آبها و چشمه‌سارهای فراوان قرار دارد. نام این آبادی در مدارک تاریخی و جغرافیایی بدین صورتها آمده است: دوالدرم، زاورم، ذورم.

در سفرنامه ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ نوشته شده است: ”دوالدرم معروف به زاورم. دوالدرم ترکی است یعنی بایست بکشم. زاو به معنی گوشه است و از زاویه گرفته شده و ”رَم“ یا ”رِم“ مخفف آرم می‌باشد.“

در قسمت بعدی سفرنامه نوشته شده: ”رود زورم از کوه جهان ارقیان موسوم به تخت میرزا جاری است که از شیروان می‌آید. می‌توان ”ذوارم“ را به دارنده باغ و محلی

۱- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری، صفحه ۹۲ و جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۸

۲- فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۲، سال ۵

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۳

که دارای باغهای زیادی است، معنی نمود.^(۱)

Zavāra(-e)

زواره

زواره در دو فرسنگی اردستان قرار دارد. اطراف آن مسطح و هموار و تا کویر بیش از ۲ الی ۳ فرسنگ فاصله ندارد.^(۲) دربارهٔ موسوم شدن زواره به این نام روایات زیر ذکر شده است:

— “زواره” نام پسر زال و برادر رستم بوده، او را بانی آنجا شناخته‌اند.^(۳)

— زواره در تألیفات عربی، “ازواره” بر وزن “جوباره” و در تألیفات فارسی “زواره” بر وزن “شراره” آمده است. واژهٔ زواره اولاً ممکن است از “زو” (Zaw(-ow) به معنی دریا و “ره” Rah به معنی راه و “الف” اتصال مرکب باشد که معنی ترکیبی آن راه‌دریایی است و می‌توان گفت به این مناسبت آنجا را زواره نامیده‌اند که طبق روایات محلی کویر نمک فعلی در عهد باستان دریا بوده (دریای ساوه) و از کنار زواره می‌گذشته و در این دریاکشتیرانی می‌شده و “زواره” یکی از لشکرگاهها و بندرگاههای کشتی بوده است. محله‌ای وجود دارد به نام نقاره‌خانه که برای اعلام مسافرین نقاره می‌کوبیده‌اند و محله دیگری هم به نام بنجیره معرب بنگیره است که در نقطه لنگرگاه و محل سوار شدن مسافرین بوده است.^(۴)

— “زواره” به معنی آتشکده می‌باشد. چون در زواره آتشکده‌ای وجود داشته که اکنون به جای آن مسجدی موسوم به مسجد “بن‌کویه” قرار دارد، به این نام خوانده شده است.^(۵)

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۷۸

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۷

۳- برهان قاطع، صفحه ۱۰۴۲

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۵

۵- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۶

زورتانلو در فاصله ۴۰ کیلومتری شهر شیروان قرار دارد. درباره وجه تسمیه ده می‌گویند چون اهالی ده مردمی «زورمند» بوده‌اند، به همین سبب به این نام موسوم شده است.^(۱)

زوزن در ۶۶ کیلومتری جنوب غربی خواف از شهرستان تربت حیدریه قرار دارد.^(۲) زوزن اکنون روستای بسیار کوچکی است که تا جاده آسفالته ۴۵ کیلومتر فاصله دارد. واژه «زوزن» را به دو صورت خوانده‌اند: یکی به ضم اول و برون «هومن» و دیگر به فتح اول و برون «روشن».^(۳)

در مورد وجه تسمیه نام این محل به زوزن عقاید و آرای گوناگونی به شرح زیر وجود دارد:

— نام پهلوی «زوزن» را «سوزیا» ذکر می‌کنند. زوزن شکل تحویل یافته «سوزیا» یا «سوزیان» است و لاجرم در تلفظ آن همیشه باید حرف «ز» را به ضم خواند و در گویش مردم هم جز این شنیده نشده است.^(۴)

— یاقوت حموی به نقل از ابوالحسن بیهقی در معجم البلدان می‌گوید: «آتشی که زرتشتیان می‌پرستیدند از آذربایجان به سیستان و دیگر جاها از طریق زوزن حمل می‌شد و بر پشت شتر، و چون شتر حامل آتش مقدس به ناحیه زوزن رسید سینه بر زمین زد و از آنجا برنخواست. برخی از عملة آتش به شتر گفتند زوزن، ای عجل، بشتاب، و شتر را زدند که به حرکت درآید لیکن چون اطاعت نکرد بالاچار در آن موضع آتشکده‌ای ساختند

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۳

۲- فرهنگ معین، صفحه ۶۶۰

۳- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۱۴۴

۴- راهنمای مشهد، صفحه ۲۵۹ و جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۱۴۶

نگهداری آتش را“.

در این تعبیر، زوزن از جمله فارسی “زودزن” برگرفته شده است یعنی زود برخیز و یا “زورزن” یعنی تلاش کن، زور بزن و همت کن.^(۱)
— برداشت اهالی از وجه تسمیه زوزن این است که واژه زوزن ترکیبی از “زو” و “زنه” یعنی زه آب است.

— محلی‌ها معتقدند که زوزن در اصل “سوسن” بوده است. این اعتقاد محلی در مورد وجه تسمیه ده با آنچه در واژه شناسی زوزن به آن اشاره شد هماهنگی دارد، زیرا که سوسن با سوزان و سوزیان قرابت تنگاتنگی دارد.

— بعضی از معمرین ساکن زوزن را هم عقیده بر این بود که چون فرمانروای این دیار “زن” بوده است، کل منطقه به چنین نامی معروف شده است.^(۲)

Zaydān(zey-)

زیدان

دهستان زیدان در جنوب غربی بهبهان قرار دارد. درباره نام زیدان روایات زیر ذکر شده است:

— یاقوت حموی در صفحه ۴۲۳ آن را “زیدان” یاد می‌کند و می‌نویسد: “به لفظ تثنیه “زید” نام مردمی است.”

— ابن بطوطه جهانگرد معروف در صفحه ۱۶۲ جلد یک کتاب خود می‌نویسد: “از کازران به شهر زیدان سفر کردم و آن را “زیدان” گویند، زیرا قبر “زیدبن ثابت” و “زیدبن ارقم انصاری” که هر دو از صحابه رسول خدا بوده‌اند، در آنجاست^(۳).”

۱- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۱۴۴

۲- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، ص ۳۲۴

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۸۹

س

Sārī

ساری

شهرستان ساری مرکز استان مازندران است. این شهرستان از شمال به دریای خزر، از مشرق به بهشهر، از جنوب به سلسله جبال البرز و از مغرب به قائم شهر محدود است.

در روایات افسانه‌ای بنای آن را به طوس، فرزند نوذر، نسبت می‌دهند و در مورد وجه تسمیه این شهر روایات زیر ذکر شده است:

— واژه ساری از نام قوم "سائورو" گرفته شده است.^(۱)

— شهر ساری را در قرن اول هجری ابن فرخان، از فرمانروایان آل دابویه حاکم طبرستان، به نام پسر خود "سارویه" (Sārūya(-e بنا کرد و این نام را بر آن نهاد.^(۲)

— این محل "سارو" نام دارد که به معنی زرده است. شاید به خاطر درخت پرتقال و انواع میوه‌هایی که دارد به این نام خوانده شده باشد؛ چه، "ساری" به لهجه ترکی معنی زرد را می‌دهد.^(۳)

— اسمعیل مهجوری در کتاب "تاریخ مازندران" به نقل از کسروی می‌نویسد که کسروی ریشه و گونه اصیل واژه ساری را واژه "ساروان" (برساخته از سار، نام پرنده معروف +وان، پسوند جاثین) به معنای جایی که سار فراوان است، می‌داند. استدلال او

۱- تاریخ تبرستان پس از اسلام، صفحه ۴۶

۲- فرهنگ معین، صفحه ۶۹۸ و مازندران جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۳۷

۳- هیئت علمی فرانسه در ایران، صفحات ۲۹۱ و ۲۱۸

این است که ایرانیان این عادت را داشته‌اند که برخی نامها را کوتاه نموده و بر آخر آن پسوند «اویه» بیفزایند. ما از اینجا می‌دانیم که ساری که آن را «سارویه» نوشته‌اند، دراصل «ساروان» است.^(۱)

Sāḍand

ساغند

ساغند در ۵۳ کیلومتری خرائق در استان یزد قرار دارد. ساغند دراصل «سوقند» بوده است. هنگامی که شاه عباس از این راه به مشهد مشرف می‌شد، در هر نقطه قناتهایی احداث می‌نمود و چون غالباً آب قنات این صفحات شور بود ولی آب این قنات شیرین برآمد، آن را به ترکی «سوغند» نامیدند. رفته‌رفته این کلمه تبدیل به «ساغند» گردید.^(۲)

Sāmān

سامان

شهر سامان در بخش حومه شمالی شهرکرد و در دامنه شرقی کوه بلند قرار گرفته است. فاصله سامان تا شهرکرد حدود ۲۱ کیلومتر است.

در مورد اطلاق نام سامان چنین روایت کرده‌اند:

— «سامان» در زبان فارسی به معنی حد و مرز و سرحد است. علت آن این است که این شهر، مرز شمالی بین استانهای چهارمحال و بختیار و اصفهان می‌باشد.
— در زبان ترکی «سامان» به معنی کاه می‌باشد و احتمالاً به خاطر کشت گندم و ایجاد کاه برای تغذیه دام که در این منطقه فراوان است آن را سامان نامیده‌اند.^(۳)

Sāvoj - bolāḥ

ساوجبلاغ

مهاباد سابقاً سابلاغ یا ساوجبلاغ نامیده می‌شد. شهری است کوچک و

۱- تاریخ مازندران، جلد ۱، صفحه ۴۳

۲- یادگارهای یزد، ۱۷۹

۳- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹

زیبا بر ساحل راست رودخانه مهاباد که در جلگه‌ای کوچک و کم‌عرض قرار گرفته و شیب آن از جنوب به شمال افزایش می‌یابد. مهاباد به دلیل واقع شدن در جنوب‌غربی دریاچه ارومیه و میان راههای ارتباطی شهرهای ارومیه به میاندوآب و بوکان و سقز و سردشت موقعیت خاصی داشته و محل تلاقی راههای سه استان آذربایجان غربی و شرقی و کردستان است.

در شهریور ماه ۱۳۱۴ شمسی که نام عده‌ای از شهرهای ایران تغییر یافت نام این شهر هم از ساوجبلاغ به مهاباد تبدیل شد، ولی هنوز مردم محل و بومی‌های این نواحی کلمه «سابلاغ» را به کار می‌برند.

در مورد وجه تسمیه نام این شهر چنین آمده است:

در گذشته مهاباد، سابلاغ یا ساوجبلاغ نامیده می‌شد که از کلمه ترکی «سووغ بولاغ» به معنی چشمه سرد است. احتمالاً آن شهر در آغاز پیدایش خود چشمه سرد و خنکی را داشته و به همین مناسبت بدین نام شناخته شده است.^(۱)

سابلاغ مگری Sāvoj - bolāḥ-e mokrī

مهاباد سابقاً ساوجبلاغ، سابلاغ و ساوجبلاغ مگری نامیده می‌شد. در مورد وجه تسمیه نام مگری چنین ذکر شده است:

«مگری» منتسب به نام «شیخ حیدر مگری»، رئیس ایل مگری می‌باشد.^(۲)

ساوه Sāva(-e)

این شهرستان از شمال به کرج و قزوین، از مشرق به ری و قم،

۱- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۷۷ و جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۲ و نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۴۵ و مقالات کسروی، صفحه ۷۳
۲- فرهنگ و هنر مهاباد در پنجاه سال نخست، صفحه ۱۱

از مغرب به استان همدان و از جنوب به تفرش و قم محدود می‌گردد. روایات زیر در مورد نام ساوه ذکر شده است:

— نام این شهر از نام پهلوان تورانی گرفته شده است. او را «ساوه‌شاه» نیز می‌گفتند.^(۱)

— ساوه به معنی خرده طلا آمده است. به علت حاصلخیز بودن زمینهای اطراف ساوه به این نام تشبیه شده است.^(۲)

— لفظ ساوه بی‌مناسبت با آب نمی‌باشد. به‌طوریکه برخی از مردم ساوه می‌گویند ساوه درحقیقت «سه‌آوه» بوده و آوه مشتق از «او» می‌باشد و او در تلفظ محلی به معنی آب است.^(۳)

Sabzvar

سبزوار

شهرستان سبزوار از شمال به شهرستان اسفراین، از شمال غرب به بخش جاجرم از شهرستان بجنورد، از غرب به شهرستان شاهرود، از جنوب و جنوب شرقی به شهرستان کاشمر و از شرق به شهرستان نیشابور محدود است.

واژه سبزوار مرکب از دو جزو «سبز» Sabz و «وار» Vār می‌باشد که به معنی شهرسبز است. شاید به مناسبت باغهای زیادی که دارد چنین نامیده شده است.^(۴)

Saxt - Sar

سخت سر

رامسر سابقاً دهی به نام سخت سر بود که به واسطه نداشتن راه ارتباط با مرکز و سایر نقاط کشور از نعمت آبادی محروم بود و ساکنین آن با تنگدستی

۱- برهان قاطع، صفحه ۱۰۷۸

۲- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۱

۳- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۲۱

۴- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، صفحه ۶۸۷

زندگانی می‌کردند.^(۱)

Se - deh

سده

سده در غرب اصفهان قرار دارد. چون قصبه مرکز بخش سده در شهرستان اصفهان مرکب از سه ده: "پریشان" به اصطلاح محل Ferīšūn، "خیزان" (خوزان) به اصطلاح محل Xīzūn و "ورنوسفادران" به اصطلاح محل Benesfahūn می‌باشد، به این نام منسوب شده است.^(۲)

Sarāb

سراب

سراب بین اردبیل و تبریز قرار دارد. این شهرستان از طرف شمال به مشکین شهر و ارتفاعات سبلان، از جنوب به کوه‌های بزغوش و میانه، از مشرق به گردنه صایین و اردبیل و از شمال غربی به بخش بستان آباد و هریس محدود است.

مورخین سراب را به نام "سراه" و "سراو" ذکر کرده‌اند. در مورد وجه تسمیه آن چنین آمده است: "چون در کنار "سراو رود" بنا شده، نام آن را سراو یا سراب گذاشته‌اند."^(۳)

Sarāja(-e)

سراجیه

سراجیه در ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر قم و ۱۸۰ کیلومتری تهران قرار گرفته است. درباره وجه تسمیه نام سراجیه چنین آمده است:

۱- مازندران، صفحه ۱۵۲

۲- برهان قاطع، صفحه ۱۱۱۰ و فرهنگ معین، صفحه ۷۴۱

۳- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۳۴۹

در این محل اصلاً عمارتی نبود. اول عمارتی که در آن بنا نهاده شد سرایکی بود، به همین مناسبت به این ناحیه «سرایچه» گفتند که بعداً آن را معرب کردند و «سراج» نام نهادند. باید گفته شود سرا یا سرای از واژه‌های کهن ایرانی است.^(۱)

Sarāvān

سراوان

سراوان شرقی‌ترین شهر استان سیستان و بلوچستان است. از شمال و جنوب و شرق به کشور پاکستان، از مغرب به شهرستان ایرانشهر و از شمال غربی به شهرستان خاش محدود است.

تا قبل از سال ۱۳۰۵ شمسی، سراوان دهکده‌ای بود به نام «شستون» که به تدریج با توسعه آن به صورت شهر درآمد و با تغییر نام به سراوان معروف گشته است. در مورد وجه تسمیه نام سراوان روایات زیر ذکر شده است:

— پاتینجر می‌نویسد: «این شهر را (سراوان) دیواری گلی با برج و بارو احاطه کرده است و در مرکز ناحیه‌ای خشک و بی‌آب و علف و در فاصله ۲۰ میلی «جبال سراوانی» قرار دارد و بدین لحاظ به نام سراوان موسوم شده است.»

— سرآبان یا سرآب بوده چون دارای چشمه‌های فراوان و قنوات زیاد بوده و در حقیقت سراوان، سرسبزترین و حاصلخیزترین منطقه بلوچستان است.^(۲)

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۳، صفحه ۳۲۱

۲- مقدمه‌ی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۶

رودخانه آجی چای را به لحاظ عبور آن از کنار شهر سراب Sarāb از مأخذ قدیم جغرافیا «سراورود» نوشته‌اند.^(۱)

سرخ دم

دهکدهٔ سرخ دم در ۲۴ کیلومتری شرق کوه‌دشت، در دامنهٔ کوهی به همین نام که دنبالهٔ آن به سمت شرق کشیده می‌شود قرار دارد. وجه تسمیهٔ این دهکده به سرخ دم به علت قرمزی رنگ خاک آن است.^(۲)

سرخس

Saraxs

شهر سرخس در شرق شهرستان مشهد، و کنار مرز ایران و جمهوری ترکمنستان قرار دارد. اکنون سرخس قدیم که در طرف راست هریرود واقع است، در تصرف جمهوری ترکمنستان و سرخس نو در تصرف ایران می‌باشد.^(۳)

در مورد وجه تسمیه نام سرخس روایات زیر ذکر شده است:
— گروهی برآنند که کیکاووس زمینی را که اکنون سرخس نامند، به «سرخس»، پسر گودزر، به اقطاع داد. سرخس در آنجا شهری بنا نهاد و به نام او «سرخس» نامیده شد.^(۴)

— واژهٔ سرخس از دو بخش «سر» Sar و «اخش» Axs بر روی هم به معنای سرو بالای جیحون باشد، زیرا رود جیحون یا آمویه (آمودریا) را به زبانها و گویشهای ایرانی

۱- رشد جغرافیا، سال ۵، شماره ۱۷، صفحه ۵۹

۲- آثار باستانی و تاریخی لرستان، صفحه ۳۳۷

۳- خراسان بزرگ، صفحه ۱۵۶

۴- خراسان بزرگ، صفحه ۱۵۰

«اخش» (اخش، وخش) می خواندند.^(۱)

Sar - dašt

سردشت

شهر سردشت در جنوب غربی آذربایجان غربی در پای کوه «گرده سور»، بر روی دشتی وسیع واقع شده است و مشرف به رودخانه گَلُو یعنی سرچشمه های زاب کوچک است که از مشرق شهر می گذرد.

در مورد وجه تسمیه نام این شهر روایات زیر ذکر شده است:

— مردم کردستان، سردشت را زادگاه زرتشت پیغمبر ایرانی می دانند و از آنجا که این نام را در کردی «زرتشت» و «زرادشتر» می خوانند، عقیده دارند که سردشت از نام «زردشت» گرفته شده که بعد از حمله اعراب به ایران به «سردشت» تغییر نام پیدا کرده است.

— سردشت از دو کلمه «سر» Sar و «دشت» Dast تشکیل شده است به معنای آغاز و شروع دشت و یا به بیانی دیگر، به معنی دشتی است که تا رودخانه زاب ادامه می یابد.^(۲)

Sarayn(-eyn)

سرعین

سرعین در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی اردبیل قرار دارد. واژه «سرعین» به معنی سرچشمه است. به سبب آبهای معدنی فراوان بدین نام خوانده شده است.

Sar Mašġ-i

سر مشقی

داورآباد از قراء معتبر گرمسار است. نام آن ابتدا سر مشقی یا ده نمونه بود. می توان گفت که قریه مزبور یکی از دهات نمونه ایران به شمار می رود. در سال ۱۳۱۵ به

۱- فصلنامه «سیر و سیاحت»، سال ۱، شماره ۱، صفحه ۸۰

۲- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۴۴ و جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۴

”داورآباد“ موسوم گردید.^(۱)

Sorma(-e)

سرمه

سرمه نام یکی از آبادیهای فارس است. چون در این آبادی سرمه خیزد، به این نام منسوب شده است.^(۲)

Sarv - estān

سروستان

در جنوب شرقی شیراز قرار گرفته است. در مورد وجه تسمیه نام سروستان به نظر می‌رسد که به علت داشتن درختهای سرو بسیار زیاد بدین نام منسوب گشته باشد.^(۳)

Soruš - bādarān

سروش بادران

روستای سروش بادران در ۱۹ کیلومتری جنوب شرقی اصفهان، در ساحل شمالی زاینده‌رود قرار دارد.

سروش بادران به مناسبت بنای آتشکده ”سروش آذران“ در آن به این نام خوانده شده است. اکنون اثری از آن آتشکده وجود ندارد.^(۴)

Serīš ābād

سروش آباد

سروش آباد در شمال شهرستان قروه قرار دارد. به عقیده اهالی محل سروش آباد توسط ”سه نفر ریش سفید“ بنا نهاده شده است^(۵) و به همین سبب آن را سروش آباد نامیده‌اند.

۱- گرمسار، (خوارری)، صفحه ۱۹۰

۲- برهان قاطع، صفحه ۱۱۲۹

۳- برهان قاطع، صفحه ۱۱۳۲

۴- آثار ملی اصفهان، صفحه ۸۲۹ و گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صفحه ۸۶۰

۵- جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۵۴۵

سغددر در ۱۸ کیلومتری شمال شرقی جیرفت قرار دارد. چون در کنار رودخانه این آبادی درختهایی به نام "سغددر" می‌روید، این آبادی و رودخانه آن را سغددر نام نهاده‌اند.

Sefīd - Kūh

سفیدکوه

رشته کوههایی به نام سفیدکوه به ارتفاع ۳۷۵۰ متر در شمال دامغان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام این کوه روایات زیر ذکر شده است:
— صفت "سفید" برای این کوه به سبب وجود صخره‌های گنیس و گرانیت در این کوه است که در آفتاب می‌درخشد.
— بعضی دیگر عقیده دارند نام این کوه به علت برفهای زمستانی است^(۱).

Sefīda(-e)

سفیده

این آبادی در ۳۴ کیلومتری شرق اردستان قرار دارد. این دیه را از این نظر "سفیده" گفته‌اند که وقتی کسی از اطراف به آنجا نزدیک می‌شود، یک مرتبه تمام این دیه ظاهر می‌شود؛ مانند سفیده صبح که ناگهان از میان تاریکی شب نمایان می‌گردد.^(۲)

Saððez

سقز

شهرستان سقز در شمال کردستان بر روی دو تپه طویل بنا شده و در شمال غربی سنج قرار دارد.

در مورد نام سقز روایات زیر ذکر شده است:
— سقز در نخستین اتحاد قوم ماد به نام "ایزیرتا" نامیده شده، پس از شکست مادها

۱- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۱۷۷

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۱۲۱

از سکاها، این طایفه به این شهر آمدند و سقز را به نام "اسکیت" (ساکز) به عنوان پایتخت خود انتخاب کردند و نام امروز سقز از نام قوم سکه، سکا، اسکیت، سکز و سقز از همان "ساکز" آن زمان به یادگار مانده است.

— عده‌ای وجه تسمیه را به علت وجود درخت "حبة الخضرا" یا "ون" می‌دانند. که شیره آن تربانتین است و گویا در اطراف سقز وجود داشته است^(۱).

— سه دختر این محل را ساخته‌اند که به ترکی دختر "قز" می‌شود و در واقع "سه قز" بوده است.

Sagvand

سگوند

سگوند در شرق خرم‌آباد واقع است و اکنون به نام زاغه شهرت دارد. در باره نام سگوند دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:

— شاید اجداد آنان از "سکا" Saka ها بوده‌اند و سپس اعقاب این قوم با تحریف این کلمه و اضافه نمودن پسوند، به این نام مشهور شده‌اند. "سک" به مفهوم پاک و ارجمند صفتی برای سکاها بوده است.^(۲)

— برخی گویند اصل کلمه "سگبند" است و نیای بزرگ این طایفه سگ بسیار داشته‌اند و به این نام مشهور شده است.

— این طایفه از "بنی کلاب" عربند و بنی کلاب را ترجمه نموده، سگوند گفته‌اند.^(۳)

۱- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۰۴۴ و جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۴۷۲ و جغرافیای

استان کردستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۶

۲- جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۵

۳- تاریخ و جغرافیای خوزستان، صفحه ۱۵۲

آبادی سلاخ یا سرلار در حواله شهرستان گرگان قرار دارد و رود گرگان از میان آن می‌گذرد.

«سلاخ» در ترکی شخص آواره را می‌گویند. این اسم به دهکده مزبور از این جهت اطلاق شده که زمانی رود از حوالی «امچلی» (بناور) مجرائی به طرف شمال باز کرده، و در این منطقه به جانب دریا منحرف گشت. چون آب به این سمت آواره شد، آنجا را «سلاخ» نامیدند.^(۱)

نقده سابقاً سلدوز نامیده می‌شد. این شهرستان در میان شهرهای مهاباد، پیرانشهر، اشنویه و ارومیه واقع است و به عنوان یک عامل ارتباطی میان این شهرها عمل می‌کند.

روایات زیر در مورد نام سلدوز ذکر شده است:

— واژه سلدوز به معنای «سلی دوز» می‌باشد؛ یعنی، سرزمین همواری که آب همه آن را فرا می‌گیرد. واژه «سولی» به زبان ترکی به معنی پرآب و «دوز» به معنی هموار می‌باشد. این وجه تسمیه به خاطر وجود زمینهای هموار کشاورزی در منطقه است.^(۲)

— به معنای آب با نمک است که به سبب مجاورت با دریاچه شور ارومیه می‌تواند باشد.^(۳)

۱- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۱۶۷ و دشت گرگان، صفحه ۱۰

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۰ و نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۹۲ و جهان اسلام ۱۳۷۱/۴/۸

۳- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۹۲

— «سلدوز» اسم قبیله‌ای از مغول‌ها می‌باشد. (۱)

Soltān - ābād

سلطان آباد

شهر اراک در سال ۱۲۳۱ هجری قمری برابر با سال ۱۸۹۵ شمسی به دستور فتحعلی شاه و به وسیله یوسف خان گرجی ساخته شده است. این شهر تا سال ۱۳۱۶ شمسی به نام فتحعلی شاه قاجار «سلطان آباد» خوانده می‌شد. (۲)

Soltān - valāyat

سلطان ولایت

سلطان ولایت در ۴۲ کیلومتری شمال شرقی زرقان و در ۲۰ کیلومتری شوسه اصفهان به شیراز واقع شده است. در مورد وجه تسمیه نام این روستا چنین آمده است: در کوه رحمت امامزاده‌ای به نام «سیدسلطان محمد» قرار دارد. نام این روستا منسوب به همین امامزاده است. قبلاً اهالی در اطراف امامزاده سکونت داشتند، لیکن با ریزش کوه در دامنه سکنی گزیدند.

Soltān - īyya

سلطانیه

سلطانیه در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی زنجان قرار دارد. این شهر از بقایای یکی از بلاد معظم اسلامی است که در آغاز سده هشتم هجری بنیان آن گذاشته شد. (۳)

چون کار ساختمانی شهر سلطانیه پایان گرفت، بدین مناسبت سلطان مغول مجلس جشن مفصلی برپا کرد و این شهر را سلطانیه یا سلطان چمان یا سلطان‌نشین نامید. (۴)

۱- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۹۲

۲- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹ و گزارشنامه فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۷۴

۳- جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۱

۴- جغرافیای تاریخی سلطانیه، صفحه ۶

سلیمانیه یکی از دهات قدیمی تهران، جنب دولاب بوده است. اکنون در درون شهر در سوی شرق قرار گرفته است.

این آبادی به نام «امیر سلیمان خان قاجار قوانلو اعتضادالدوله»، جد اعلای عضدالملک نایب السلطنه، است و نام باستانی آن اصفهانک بوده است. سبب این تغییر نام در زیر درج می آید:

اصفهانک، از دهات قدیم تهران، جنب دولاب واقع شده بود. این آبادی سه رشته قنات خوب داشت. هنگامی که «سلطنت آباد» بنام شد، چون مجرای قنات از میان باغ بود، شاه آب اصفهانک را ضبط نمود و به مصرف سلطنت آباد رسانید و اصفهانک خشک شد. در سال ۱۲۹۰ هجری قمری زمین اصفهانک را به عضدالملک فروختند. عضدالملک در آنجا قنات جدید حفر نمود و اصفهانک را به اسم پسرش، سلیمان خان، «سلیمانیه» نامید و آنجا را آباد کرد.^(۱)

سمرقند در شمال خراسان کهن، در زمان های قدیم سرزمین قوم آریایی بوده و قسمت عمده آن جزو لاینفک ایران شناخته می شده است.^(۲) در مورد وجه تسمیه نام سمرقند چنین آمده است:

— روایتی را صاحب برهان نقل می کند و در ذیل ماده سمرقند می نویسد: «سمرکند Samarkand بر وزن و معنی سمرقند است و آن شهری باشد در ماوراءالنهر،^(۳) که کاغذ خوب از آنجا آورند و سمرقند معرب آن است. معنی ترکیبی آن «ده سمر» است. سمر

۱- تهران در گذشته و حال، صفحه ۲۸ و تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۱۴

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۱

۳- ماوراءالنهر شامل شهرهای بخارا، سمرقند، اشروسنه، ترمذ و خجند.

Samar نام پادشاهی بوده است ترک و ترکان ده را "کند" Kand گویند. این ده را او بنا کرده و به مرور ایام شهر شده است.

— بعضی از مورخان نیز بر آنند که "شمر" Samar نامی، از پادشاهان یمن، ناحیه‌ای را که اکنون سمرقند گویند، مسخر و ویران ساخت. پس از آن مردم آنجا گفتند: "شمرکند" Samar kand یعنی شمر، پادشاه یمن، خراب کرد و ویران ساخت چه کنند در زبان فارسی به معنی خراب کردن نیز هست و جمله "شمرکند" به مرور ایام به واژه مرکب سمرقند تبدیل گردید.

— "شمرکند" به معنی شهر شمر است، زیرا "کند" Kand و "کنت" Kant در زبان مردم ماوراءالنهر به معنی شهر و قریه است و سمرقند معرب آن است.^(۱)

سمره

گلپایگان در گذشته به نام "سمره" مشهور بوده است. در مورد نام سمره روایت است که "همای" Homāy، بنت بهمن کیانی، آنجا را ساخت و به نام خود "سمره" خواند. در ابتدا همای را سمره می‌گفتند.^(۲)

Semnān

سمنان

سمنان در فاصله ۲۲۱ کیلومتری تهران قرار دارد. از شمال به سلسله جبال البرز، از مشرق به دامغان، از جنوب به دشت کویر و اردستان و از سمت مغرب به گرمسار محدود است.

در مورد وجه تسمیه نام سمنان روایات زیر ذکر شده است:
— گویند حدود ۲ هزار سال قبل از میلاد مسیح "تهورث دیوبند" بر اریکه جهانبانی

۱- خراسان بزرگ، صفحات ۱۶۱ و ۱۶۰

۲- سفرنامه جکسن، صفحه ۲۹۰ و نامه کمره، جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره (شهرستان خمین) و معناشناسی نام برخی جایها، جلد ۱، صفحه ۴۹

نشست. وی پس از استقرار دولت خود، در حین مسافرت از سرزمین سمنان که در آن زمان به صورت جنگل و ساحل دریا بود، دیدن کرد.

تهمورث وقتی به این سرزمین رسید، بسیار خوشحال شد و تصمیم گرفت چند روزی در آنجا اقامت کند. پس از چند روزی توقف، تهورث دستور داد شهری در آنجا بناکنند و نام آنرا «سمینا» بنامید.^(۱)

— روزگاری پیش در اینجا (محل آتشکده بزرگ حریش در کومش) شهری بزرگ بوده که بنایی عجیب داشته است. در آنجا فقط یک خانه بزرگ با ساختمانی شگفت قرار داشته است. چون این شهر و خانه‌های آن ویران شد، این خانه را ساخته و آتش در آن نهادند. بدین ترتیب احتمال داده می‌شود که مردم این سرزمین قبل از ظهور زرتشت «سمنی» مذهب بوده‌اند و بتخانه بزرگ آنان در محل سمنان فعلی قرار داشته است. برای تأیید نظریه بالا نوشته «حمزه بن حسن اصفهانی» مؤلف کتاب «تاریخ پیامبران و شاهان» (سنی ملوک الارض و الانبیاء) در این مورد نقل می‌شود:

همه این اقوام در روزگاران دیرین پیش از ظهور مذاهب، یک صنف بودند که به دو نام «سیمینیان» و «کلدانیان» نامیده می‌شدند. سیمینیان در طرف مشرق سکونت داشتند و بقایای ایشان هم اکنون در اطراف هند و سرزمین چین زندگی می‌کنند. مردم خراسان آنان را «شمنان» (جمع شمن) می‌خوانند. شمن از سانسکریت «سرمن» Saramana مشتق شده و در زبان اخیر برای روحانیون به کار می‌رفته است. «سرمن» کسی است که خانه و کسان را ترک گوید و در خلوت به عبادت و ریاضت گذراند. به عبارت دیگر «سرمن» یعنی زاهد و تارک الدنيا، گاهی به خود بت هم گفته‌اند. بت را به عربی «صنم» گویند و سمنان یا شمنان جمع آن است. در حال حاضر مردم سمنان برخلاف لغت مکتوب مذکور، سمنان را «سمن» و سمنانی را «سمنی» می‌گویند. مردم سرخه هم سمنان را «سیمین» تلفظ می‌کنند.^(۲)

۱- تاریخ سمنان، صفحه ۴ و جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۸

۲- تاریخ سمنان، صفحه ۳۴۵

— سمنان در اصل “سکنان” بوده که منسوب به طوایف “سکه” ها باشد. “ان” در آخر کلمه نشانه نسبت و مکان است.

در اکثر کتب تاریخی سمنان را “سگسر” آورده اند؛ یعنی، محل سکونت سکاها و نام سمنان در اصل “سگسان” یا “سگنان” بوده است و نویسندگان یونانی پارتیان (پهلویان) را “سُکائی” دانسته اند.

از طرفی به طوری که می خوانیم “ساک سینیان” یا “ساکه سینیان” قومی از سکاها بوده اند که افراد آن در سپاه داریوش سوم هخامنشی شرکت داشتند. با توجه به اینکه داریوش سوم در نزدیکی سمنان کشته شده است، پناهنده شدن این قوم، یعنی ساک سینیان، به کوهستانهای شمالی این ناحیه و انتخاب نام “نشیمنگاه سکه ها” (سکان) برای سمنان معقول به نظر می رسد.

بنابراین سمنان در اصل “سکنان” یا “سکیان” بوده که در اثر مرور زمان به ویژه بعد از تسلط اعراب بر ایران و تحریف و معرب کردن اسامی، سرانجام به صورت “سمنان” ثبت شده است.

— سمنان را مشتق از نام دو پیغمبر به نامهای “سیم” و “لام” دانسته اند که مقبره آن دو پیغمبر در کوههای شمال شرقی سمنان قرار دارد.^(۱)

— بنای شهر سمنان را به “سام نریمان”، یکی از شخصیت های باستانی ایران، می توان نسبت داد. زیرا میدان فعالیت گرشاسب سام و کیانیان در نواحی سمنان و اطراف آن بوده است.

در روایات پهلوی، نام یک تن از دلیران سکستان (سام)، پدر اثرط، است که در اوستا “ساما” و در گرشاسب نامه “شم” آمده است. بدین ترتیب لغت “سامانان” یا “شمنان” را با توجه به تغییر الفاظ و لغات مشابه جغرافیایی و اینکه “ان” آخر آن نیز علامت نسبت و مکان است، می توان به سمنان ارتباط داد. از طرفی در فرهنگ آندراج

۱- تاریخ سمنان، صفحه ۳۴۷ و ۳۴۶ و جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۸

ذیل لغت "سمنار" آمده است که وی از نسل "سام بن نریمان" است.^(۱)

— عده‌ای عقیده دارند زمانی که حضرت رضا (ع) به خراسان می‌رفته‌اند، مردم این شهر برای هریک از همراهان آن حضرت "سه من" نان پخته‌اند و بدین ترتیب "سه من نان" در اثر کثرت استفاده بدل به سمنان گشته است.

— سمنان در اصل "سم نان" بوده و مشهور است که زمانی نان شهر به سم آلوده گشته است.^(۲)

— سمنان را مشتق از "سمن" می‌دانند. سمن به معنی روغن و چربی می‌باشد و در ناحیه قومس در زمانهای قدیم بر اثر وجود مراتع زیاد گله‌داری رواج داشته است. اکنون نیز با اینکه از مراتع سرسبز این نواحی به مرور کاسته شده، مع الوصف مردم سنگسر سمنان به شغل گله‌داری مشغولند و روغن و کره و دنبه‌های پروار آن محل به خوبی و فراوانی مشهور است. وجه تسمیه آن نیز مربوط به فراوانی و مرغوبی روغن ناحیه مذکور می‌باشد.^(۳)

Semirom

سمیرم

این شهرستان در ۱۶۵ کیلومتری جنوب اصفهان میان استانهای فارس، کهگیلویه و بویراحمد و چهارمحال و بختیاری واقع شده است.^(۴) درباره وجه تسمیه نام سمیرم عبارتهای مختلفی به شرح زیر نقل کرده‌اند:

— به علت داشتن آب و هوای سرد، نام آن را سمیرم نهادند. زیرا "سم" به معنای سرد است و "سمیرم" به معنای جای سرد است.^(۵)

— گویند "سمیرامیس"، ملکه بابل، به این منطقه آمده و آنجا را بنا نهاده است.

۱- تاریخ سمنان، صفحه ۳۴۸

۲- آثار تاریخی سمنان، صفحات ۵۳ و ۵۴

۳- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحات ۱۲۷ و ۱۲۶

۴- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۰

۵- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۴

بنابراین به این نام موسوم گشته است.^(۱)
 — بانی آن ناحیه سام بن ارم بوده و «سام ارم» نام آنجاست و به کثرت استعمال
 «سمیرم» شده است.^(۲)

Sanjāb-i

سنجابی

سنجابی در غرب کرمانشاه قرار دارد. اهالی آن از ایل سنجابی می باشند. درباره وجه
 تسمیه واژه سنجابی یا به تلفظ محلی «سِنجاوی» روایات زیر ذکر شده است:
 — در زمان محمدشاه، اردویی از این طایفه تجهیز شد، برای محاصره هرات گسیل
 گردید. چون آستر لباس خانهای این طایفه از پوست سنجاب بوده است، رئیس اردو آنها
 را «سنجاب پوش» یا «سنجابی» نامیده است.
 — چون در قدیم در این منطقه سنجاب به حد وفور یافت می شد، این ناحیه را
 سنجابی گفته اند.^(۳)

Senjar

سنجار

سنجار محل تولد «سلطان سنجر» است. این شهر از جهت تولد وی در آن موسوم به
 این اسم شده است.^(۴) این شهر در دوران سلطنت هخامنشیان تحت تسلط ایران بود.

Sangān

سنگان

سنگان در ۲۳ کیلومتری جنوب خواف قرار دارد.^(۵) علت اطلاق سنگان به سبب
 وجود معادن عظیم سنگ آهن در محل است که طبعاً نام خود را بدان داده است. بدین

۱- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۰

۲- برهان قاطع، صفحه ۱۱۶۸

۳- فرهنگ معین، صفحه ۸۰۶

۴- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۱۰۰

۵- جغرافیای تاریخی ولایت زاوله، صفحه ۳۲۶

ترتیب که یا از همان ابتدا نام محل عَلمَ به جزو اول "سنگ آهن" شده و سنگان خوانده شده است یا نام معدن را با هردو جزو ترکیبی به محل داده‌اند و قصبه را "سنگاهن" خوانده‌اند و بعدها، به مرور ایام به شکل کنونی درآمده است. اخیراً کشف شده است که معادن سنگ آهن "سنگان" از نظر حجم ذخایر، ابعاد شگفتی دارد. (۱)

Sang - sar

سنگسر

سنگسر (مهدی شهر) در شمال غربی سمنان قرار دارد. سابقه تاریخی آن به قبل از اسلام می‌رسد.

درباره نام سنگسر روایات زیر ذکر شده است:

— این واژه از نام قوم "سک" ها یا "سکا Sakā" ها گرفته شده که این محل را سنگسر می‌نامیدند. (۲)

— در آغاز اسلام این نام را "سگسر" بر زبان می‌رانده‌اند، چه سنگسر از نشیمن‌های "سگان" بوده است. بنابراین سنگسر تحریف شده "سگسر" می‌باشد. (۳)

— چون در اطراف این محل کوه‌های سنگی و سخت وجود داشته، آن را "سنگسار" نامیده‌اند که به تخفیف "سنگسر" شده است. (۴)

Sanandaj

سنندج

شهرستان سنندج، مرکز استان کردستان، در دره‌ای نسبتاً وسیع که به وسیله کوه‌های اطرافش محصور گردیده، واقع شده است. این شهرستان در سال ۱۴۰۶ هجری قمری در

۱- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحات ۱۴۹ و ۱۴۸

۲- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۳- نام شهرها و دیه‌های ایران، صفحه ۶۵ و ۶۶

۴- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۳۰

زمان سلطنت شاه صفی احداث گردیده است.^(۱)

به علت قرار گرفتن در دامنه کوه آن را به کردی «سنه» گفتند. چون قلعه معتبر و مهمی داشته که از لحاظ نظامی در زمان قدیم دارای اهمیت بسزایی بوده، به «سنه دژ» (یعنی قلعه‌ای در پای کوه) معروف شده است. کم‌کم با تحریف، نام سنندج به خود گرفته است.^(۲)

Savād - Kūh

سوادکوه

این کوه^(۳) با ارتفاعی برابر ۳۰۱۰ متر در فیروزکوه قرار گرفته است.

Savād - Kūh

سوادکوه

شهرستان سوادکوه در دره‌ای واقع در البرز مرکزی قرار گرفته که از جنوب به فیروزکوه، از مغرب به شهرستان بابل، از شمال به قائم‌شهر و از مشرق به جنگلهای دودانگه ساری محدود است. رودخانه تالار از وسط این شهرستان عبور می‌کند.

سوادکوه امروزی قبلاً «پدشخوارگر» Padis̄-xvār-gar نام داشت و بعد «بدشوارگر» خوانده شد و حکمران آن «بدشوارگرشاه» بود و نام کوهستان آن را نیز «پدشخوار کوه» Padis̄-xvār-Kūh گذاشتند. سپس اندک اندک «فرشوارکوه» و «بدشوارکوه» شده و کلمه «فر» از ابتدای این کلمه افتاده «شواتکوه» و سپس «سواته کوه» و بالاخره «سوادکوه» شده است.^(۴)

Sūrmaṣ

سورمق

سورمق در جنوب شرقی آباده قرار دارد. اصل سورمق، «سورمه» است. چون در

۱- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۴۶۷

۲- راههای باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران، صفحه ۱۹۱

۳- به وجه تسمیه نام «سوادکوه» مراجعه شود.

۴- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحات ۱۱ و ۱۰

آن صحرا گنبد سیاه از هفت گنبدان شاه بهرام بود که هریکی به مناسبت ستاره رنگی داشت، تمامی دشت را به آن مناسبت سورمه گفتند.^(۱)

Sūz-ā

سوزا

دهستان سوزا، از جنوب با دربرگرفتن جزیره هنگام به دریا محدود می شود. این دهستان در استان هرمزگان قرار دارد.

درباره وجه تسمیه نام سوزا روایات زیر ذکر شده است:

— کلمه سوزا بنا به قولی دراصل «سوزان» بوده و حاکی از آن است که منطقه بسیار گرم و سوزان می باشد و آب و هوای آن برای افراد غیر، قابل تحمل نیست. از این رو به آن صفت سوزندگی و آتشین به نام «سوزان» داده اند. بعدها سوزان در تلفظ عامه تبدیل به «سوزا» شده است.

— ممکن است نام «سوزا» از معدن نمکی که در نزدیکی آن است گرفته شده باشد؛ یعنی، از ریشه مصدری سوختن.

— در «سوزا» گویا مدفن یک ریاضی دان بزرگ پرتغالی به نام «فرانسیس دوسوزا» است.^(۲)

Sūziyānā

سوزیانا

سوزیان Sūziyān اسم خوزستان بوده و پایتخت آن را «سوز» Sūz و «سوس» Sūs می گفته اند که همان شوش Sūs باشد.

مورخان یونانی دوره هخامنشیان و سلوکیان چون هرودوت و گزنفون، نام این سرزمین را مأخوذ از اسم ایالت و شهر شوش، «سوزیانا» ذکر کرده اند.^(۳)

۱- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۴۸

۲- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحه ۱۹۵

۳- مقالات ایران شناسی، جلد ۲، صفحه ۲۶۰

سوسنگرد در ابتدا «خفاجیه» نام داشت و در خرداد ماه سال ۱۳۱۴ شمسی فرهنگستان ایران نامش را به سوسنگرد تبدیل نمود.^(۱)

سوسنگرد یا شهر سوسن خود بازمانده نامی ایلامی است که با توجه به کلمه «سوسن» که مظهر پرستش آناهیتا بوده، یادآور دوران پرستش ناهید به روزگار ایلامی و پیش از آن در این سرزمین است. احتمالاً جای یکی از پرستشگاههای ناهید بوده است.^(۲)

اهواز در زمان ساسانیان خوزستان بازار نامیده می‌شد.^(۳) بعد از ساسانیان، با حمله اعراب به ایران، نام آن توسط اعراب به «سوق الاهواز» یعنی بازار هوزی‌ها تبدیل شد.^(۴)

سولقان در ۱۶ کیلومتری راه تهران به قزوین قرار دارد. «الف» و «ن» در آخرین واژه پسوند مکان و نسبت است، باقی کلمه سلوق Sūleḡ است و حرف «ق» آخر آن نیز بر طبق قاعده تعریب «ک» به «ق» تبدیل شده است. پس اصل کلمه «سلوک» بوده است و سلوکان نام فارسی کلمه یعنی: منسوب به «سلوک». چنین به نظر می‌رسد که سلوک احتمالاً همان «سلوکوس» Selokos اول معروف به نیکاتر است که (۲۸۰-۳۱۲ ق.م.) از

۱- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۴

۲- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۷۲۴

۳- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۹۵

۴- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴

جانشینان اسکندر می‌باشد.^(۱)

Sahāmiyye

سهامیه

سهامیه در ۱۵ کیلومتری شمال غربی اردستان و در شرق نطنز قرار دارد. از بناهای میرزا حسین خان سهام السلطنه عرب عامری، فرزند مصطفی قلی خان سهام السلطنه، است.^(۲)

Siyā - nak

سیانک

سیانک در شرق اردستان قرار دارد. روایات زیر در مورد وجه تسمیه نام آن ذکر شده است:

— سیانک احتمالاً «سیامک» بوده و بعد تبدیل به «سیانک» شده است بنابراین می‌توان گفت آنجا را سیامک، پسر کیومرث، و یا شخص دیگری که به این نام بوده بناء نموده است.

— این واژه مرکب از لغت «سی» به فتح «س» و «انک» بر وزن سالک باشد. می‌توان گفت به معنای محل سنگ سرب است و تا اندازه‌ای مناسبت هم دارد، زیرا معدن سنگهائی در آنجا وجود دارد.

— سیانک مرکب از لغت «سیان» Siyān بر وزن عیان و «ک» تصغیر باشد و در مجموع به معنای بوته عشقه کوچک است که مناسبت آن معلوم نیست^(۳).

Siyāh - kal

سیاهکل

سیاهکل در جنوب غربی لاهیجان واقع شده است. وجه تسمیه آن از این

۱- قصران، (کوهسرا)، صفحه ۱۴۹

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۲۰۹

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۱۳

قرار است:

دراصل "سیاه کلاه" بوده است. گویند در زمان سلطنت شاپور ذوالاكتاف سواران دیلمی برای جنگ با سپاهیان رومی حاضر گشته و به علت شجاعت دیلمیان و اسیر نمودن امپراطور، از شاپور ذوالاكتاف توقع زیادی کردند. وی نیز از آدای آن حقوق کوتاهی کرد. از این جهت رئیس آن لشکر که "سیاه کلاه" نام داشت پس از جنگهای زیاد دیلمان را فتح کرد و محل مذکور به نام وی گردید. کم کم سیاه کلاه تبدیل به "سیاهکل" شد.^(۱)

سیدمحله

Sayyed mahalle

سید محله در ۳ کیلومتری روستای عباس آباد و در مسیر جاده عباس آباد به کلاردشت واقع شده است. این روستا از شمال به کورکلا، از جنوب به کاظم کلا، از غرب و شمال غرب به آیش پلنگ و از شرق به مشهدی سرا محدود است. سیدمحله از آبادی های لنگا می باشد.

روستای سیدمحله چنانکه از نامش پیداست، روزگاری محل سکونت دسته ای از سادات علوی بوده که به همراه "سیدکیا ابوالحسین" در لنگا متوطن شده بودند.^(۲)

سیرجان

Sirjān

شهرستان سیرجان در جنوب غربی کرمان واقع شده است. از شمال به شهرستان رفسنجان و شهر بابک، از جنوب به استان هرمزگان، از شرق به شهرستان بافت و بردسیر و از غرب به استان فارس محدود می باشد. بنای آن را به بهمن، پادشاه اشکانی،

۱- جغرافیای گیلان، صفحات، ۲۰۱ و ۲۰۰

۲- لنگا، صفحه ۱۲۹

نسبت می‌دهند.^(۱)

به علت داشتن قناتهای زیاد و از لحاظ وجود معدن و کاریز، که در گذشته داشته و چاهها و قناتی که به حد وفور هنوز هم نمایان است، آن را "سیرکان" نامیدند^(۲). پس از استیلای عرب آن را معرب کرده، "سیرجان" گفتند.

Sir Separānlū

سیرسپرانلو

سیرسپرانلو در ۴۸ کیلومتری شمال غربی باجگیران قرار دارد. گویند چون روستا در مسیر سیل قرار دارد و همه ساله به وسیله سیل ضررهای زیادی متوجه مردم می‌شود، به "سیل سپرانلو" معروف شده است.^(۳)

Si - stān

سیستان

استان سیستان و بلوچستان از دو منطقه کاملاً متمایز سیستان و بلوچستان تشکیل شده است. این وجه تمایز شامل اوضاع جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی منطقه است. سیستان قدیم شامل: سیستان فعلی، کابل، رخد، بُست، کشمیر، قسمتی از پاکستان و افغانستان فعلی بوده است. سیستان امروزی قسمت شمالی استان است. در کتاب زرتشت، سیستان یازدهمین سرزمینی است که اهورامزدا آفریده، همچنین زادگاه رستم دستان قهرمان حماسی شاهنامه فردوسی است. مورّخین بنای سیستان را به گرشاسب، یکی از نوادگان کیومرث، نسبت داده‌اند. غرض گرشاسب از ایجاد چنین شهری آن بود که از دست ضحاکان زمان درامان باشند. ناحیه مزبور به دلایل موقعیت خاص استراتژیکی و جغرافیایی نیز بوده است.^(۴)

وجه تسمیه نام سیستان را چنین ذکر کرده‌اند:

۱- جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۱

۲- معجم البلدان، جلد ۵

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۷

۴- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۲۰ و ۱۹

— نام سیستان از “سکا” Saka ها که یکی از پاک‌ترین و خالص‌ترین اقوام نژاد آریایی بوده‌اند، گرفته شده است. بیشتر آبادیها و آبادانیهای این سرزمین به کوشش و پایمردی و نیروی سکاها پدید آمده است. سکا (اسکوت، اسکیت، سیت) ها در حدود سنه ۱۲۸ ق.م. سیستان را به تصرف خود در آورده‌اند. از این تاریخ نام آن به “سکستان” Sak-a(-e)stān سرزمین سکاها تبدیل شده است.^(۱)

— در افسانه‌ای آمده است که گرشاسب سنگ بنا را به دست خویش برنهاد. چون ساختن شهر “زرنگ” Zarank به پایان رسید، ضحاک مهمان گرشاسب شد. طبق عادت ضحاک شراب با زنان می‌خورد. بدان روزگار، سرای زنان را شبستان می‌گفتند. ضحاک در آن شب مشروب زیادی خورد، مست گشت و به یاد عادت همیشگی افتاد. گفت شبستان خواهم، تا آنجا خوشتر خورم. گرشاسب عادت او را دانسته، گفت اینجا “سیوستان” است نه “شبستان”، جایگاه مردان است، نه سرای زنان، ضحاک شرمناک شد، گفت ای پهلوان راست‌گویی، ما به “سیوستانیم” نه به شبستان (در آن زمان سیو به مرد قوی گفته می‌شد) پس اینجا را سیستان گویند.^(۲)

Si - saxt

سی سخت

سی سخت در دامنه قلّه دنا در شمال غربی یاسوج قرار دارد. روایات زیر در مورد وجه تسمیه نام آن ذکر شده است:

— سی سخت به معنی سنگ سخت و سنگستان است و “سی” در زبانهای ایرانی به معنی سنگ است.

— گفته‌اند نام رودی است که از کوههای آن منطقه سرچشمه می‌گیرد و در آن

۱- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۰ و مقدمه‌ی برشناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۲ و فصلنامه تحقیقات جغرافیایی سال ۳، شماره ۱، صفحات ۹۱ و ۹۰ و ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۷۴ و مقالات ایرانشناسی، جلد ۲، صفحه ۴۹۸ و تاریخ سمنان، صفحه ۱۱ و تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحات ۹۸ و ۹۴

۲- مقدمه‌ی برشناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۶۶

منطقه جاری می‌باشد. در اصل سیم سخت بوده؛ یعنی، تختی از نقره که مراد از آن برفهای دائمی «دنا» بوده است.

— چون سی مرد سخت جان که از گردنهٔ پربرف «دنا» در زمستان گذشته و سپس در این منطقه ساکن شده‌اند، آن را سی سخت نامیده‌اند^(۱).

Sayf (seyf)

سیف

سرزمین بوشهر کنونی در قرن چهارم هجری به نام «سیف» به معنی ساحل دریا معروف بود.^(۲)

Saymar(-r)a(-e)

سیمره

سیمره (صیمره) منطقه‌ای واقع بین رودخانهٔ سیمره و رشته کبیرکوه (به عرض ۱۲ الی ۲۴ و به طول ۹۰ کیلومتر) است. در بعضی از مدارک قدیمی دیده شده که صیمره را «صیدمره» نوشته‌اند. در مورد وجه تسمیه نام سیمره روایات زیر ذکر شده است:

— اصل آن «سحره» و یکی از شهرهای بزرگ دوره سلاطین ساسانی بوده است. غالب اوقات سلاطین مذکور در زمستان در این منطقه تمرکز داشته و به همین مناسبت دارای بناهای عالی نیز بوده است. علی ابن محمد السحره، آخرین نواب اربعه، اهل سحره و یا ساکن صمیره بوده است.^(۳)

— وجه نامگذاری آن شاید از رودی به همین نام است که مرز شرقی و جنوب و شمال شرقی آن را دور می‌زند.^(۴)

— «سیمره» زنی عرب بود و دندانانی داشت برآمده‌تر از دندانهای دیگر، لشگریان

۱- خوزستان، کهکیلویه و ممسنی، صفحه ۸۳۴

۲- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۸۲

۳- جغرافیای نظامی ایران، پشتکوه، صفحات ۴۸ و ۴۷

۴- نگاهی به ایلام، صفحه ۸۲ و جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۰۶ و آثار باستانی و تاریخی لرستان، صفحه ۳۵۹

اسلام هنگام عبور از کوهی که در کرمانشاه واقع است، به علل قتل مرتفع و برآمده آن را «سن سیمره» نامیدند. بعداً «سیمره» نیز به همین نام موسوم شده است.^(۱)

Simākān

سیمکان

سیمکان در شمال شرقی شیراز قرار دارد. وجه تسمیه سیمکان (صیمکان) از این قرار است:

— سیمکان مرکب از «سیم» و «کان» می باشد که به معنی معدن نقره است.

— صیمکان در اصل سی مکان بوده. «س» را بدل به «ص» نموده اند.^(۲)

Simīna(-e) - rūd

سیمینه رود

بخش سیمینه رود در مغرب استان همدان و در شمال غرب شهرستان همدان قرار گرفته است. وجه تسمیه سیمینه رود به سبب وجود رود مهم «سیمینه» است.^(۳)

Siyah - Čašma(Češme)

سیه چشمه

سیه چشمه بین شهرستانهای خوی و ماکو قرار گرفته است و از طرف غرب باترکیه هم مرز می باشد. در مورد وجه تسمیه این نام موارد زیر ذکر شده است:

— به علت عبور رودخانه «قره سو» (آب سیاه) از وسط شهر به این نام منسوب شده است.

— نام آن از منطقه ای نیمه باتلاقی و چمن زار به اسم «قره بلاغ» (سیاه چشمه) گرفته شده است.^(۴)

۱- نگاهی به ایلام، صفحه ۲۲۶ و آثار باستانی و تاریخ لرستان، صفحات ۴۶۰ و ۴۶۲

۲- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۸۵

۳- جغرافیای استان همدان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

۴- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۳

ش

Šā - Pūr

شاپور

کوره شاپور یک حصه از پنج حصه ولایت فارس بوده. حکمای فارس تمامی ممالک فارس را پنج قسم^(۱) ساخته بودند و هر قسم را "کوره" یا "خوره" Xorra (خره) نام نهادند.^(۲) بنابراین علاوه بر کوره اردشیر که به نام اردشیر خوره شهرت دارد. کوره شاپور به شاپور بن اردشیر بابکان منسوب می‌باشد. شاپور آن را به نام خود "بشاپور" خواند که اصل آن "بناء شاپور" است. به شاپور به معنای شاپور نیک می‌باشد.^(۳)

Šāpūr - Xāst

شاپورخواست

نیشابور زمانی به نام شاپورخواست شهرت داشته است. شاپور بن اردشیر بابکان را اخترشماران مملکت خبر دادند که وبالی در سلطنت و زوالی موقت در حکمرانی پدید خواهد گشت و زمان این قران را تعیین نمودند.

شاپور مقارن حلول قران و رسیدن وقت و بال خویش را از دستگاه سلطنت خارج کرد و از میان مردم بیرون رفت. ارکان دولت به جستجوی وی برآمدند. چون به خطه نیشابور رسیدند، از بنیان گذار شهر پرسیدند. مردم از شاهپور نشان دادند. پس نام این

۱- کوره اردشیر، کوره استخر، کوره داراب، کوره شاپور، کوره قباد.

۲- برهان قاطع، صفحات ۷۴۲-۷۸۹-۱۷۲۷

۳- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۹۰ و مسالک و ممالک، صفحه ۱۱۰ و صورة الارض، صفحه ۲۷۱

شهر را «شاپورخواست» نامیدند. پس از چندی «دندی شاپور» خوانده شد.^(۱)

Šādyāx

شادیخ

شادیخ سابقاً در سمت راست شهر نیشابور قرار داشت. پس از ویرانی شهر نیشابور شادیخ جای آن را گرفت و چون در حمله مغول ویران گشت، نیشابور به محل قدیم خود عودت یافت.^(۲) در مورد وجه تسمیه نام آن چنین روایت است:

در سده پنجم آلبارسلان سلجوقی به سال ۴۶۶ هجری قمری جشن شکوهمندی برای ازدواج دختر قآن و پسرش ترتیب داد و شاه قصری برای آنها ساخت به نام «شادکاخ»، که بعدها به «شادیخ» تغییر نام یافت.^(۳)

Šā - Zand

شازند

شازند در ۳۷ کیلومتری جنوب غربی اراک واقع است. شهر شازند در ابتدا دهی بوده که به آن «ادریس آباد» Edrīs-ābād می گفتند. زمانی که خط آهن سراسری از این ده عبور کرد، ایستگاه مجاور آن به مناسبت کوه نزدیک به آن به نام «شازنده» نامگذاری شد.^(۴)

Šāna(-e) - Kūh

شانه کوه

شانه کوه با ارتفاع ۴۴۵۰ متر در کلاردشت قرار دارد. این کوه از سمت جنوب به وسیله گردنه معروف به قله علم کوه و از طرف شمال به قله تخت سلیمان متصل است. به علت شباهت آن به دندانهای شانه، کوهنوردان آن را «شانه کوه» نام نهاده اند.^(۵)

۱- گنج دانش، صفحه ۹۰۷ و نیشابور شهر فیروزه، صفحه ۴

۲- فرهنگ معین، صفحه ۸۵۸

۳- نیشابور شهر فیروزه، صفحات ۹ و ۱۰

۴- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷

۵- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۲۰

شاوارشان

به روایتی اسم ماکو در قدیم «شاوارشان» بوده از ماده کیارسان، که امروزه به نام سیاوش معروف است. (۱)

Šāh - ābād

شاه آباد

شاه آباد در ۴ کیلومتری شرق تجریش قرار دارد. شاه آباد اکنون دارآباد نامیده می شود. سابق دیهی مستقل در تهران بوده است. در سال ۱۳۲۱ هجری قمری مظفرالدینشاه عمارتی در آنجا ساخت و «شاه آباد» نامید. (۲)

Šāh - ābād

شاه آباد

شاه آباد واقع در غرب کرمانشاه قبلاً روستایی به نام «هارون آباد» بوده است. در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی نامش را به شاه آباد تغییر داده اند. (۳)

Šāh - ābād

شاه آباد

شهرستان مریوان سابقاً «شاه آباد» نامیده می شد. این شهرستان در مغرب سنندج و شمال شرقی کشور عراق قرار دارد. دریاچه زرهوار در مغرب شهر، زیبایی خاصی به آن بخشیده است.

شهر مریوان به دلیل آنکه شهری مرزی با دولت عثمانی بوده است، به دستور ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۸۲ هجری قمری

۱- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۲

۲- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۴۵

۳- جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

قلعه‌ای مستحکم در آنجا ساخته می‌شود. در سال ۱۲۸۶ هجری قمری حاج فرهاد معتمدالدوله بر استحکام قلعه بخشیده و آن را «شاه‌آباد» می‌نامند.^(۱)

شاهاستن

شهر تبریز در عهد باستان، «شاهاستن» به معنی مقر سلطنت، خوانده می‌شده، چون محل اقامت پادشاهان ایران بوده است.^(۲)

شاه‌باسن

به عقیده نویسندگان ارمنی، تبریز در قدیم «شاه‌باسن» (شاه‌باسان) نامیده می‌شد که معنی شکست و انتقام می‌دهد؛ یعنی، جایی که شاه در آنجا مدتی اقامت داشته و در آنجا شکست خورده است.^(۳)

Šāh - rūd

شاهرود

شاهرود،^(۴) رودی است که از دره‌های جنوبی شاه‌کوه و حد فاصل تاش و مجن سرچشمه می‌گیرد و پس از دریافت شعباتی چند در مسیر خود، از قسمت شرقی شهر شاهرود به طرف دشت کویر ادامه می‌یابد.^(۵)

۱- جغرافیای عمومی استان کردستان، صفحه ۵۸۴

۲- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، صفحه ۱۹۴

۳- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۲۶۲

۴- به وجه تسمیه نام «شاهرود» مراجعه شود.

۵- فرهنگ مردم شاهرود، جلد ۱، صفحه ۱۲۰

شهرستان شاهرود از شمال به استان مازندران، از شرق به استان خراسان، از جنوب به استان اصفهان و خراسان و از مغرب به شهرستان دامغان محدود است. دقیقاً معلوم نیست از چه زمانی و در چه شرایطی نام شاهرود به این شهر اطلاق شده است. (۱)

در مورد وجه تسمیه نام شاهرود روایات زیر را ذکر کرده‌اند:
 — «رودشاه» از رشته جبال اصلی در بالای طاش سرچشمه می‌گیرد و بعد از آنکه بسطام را آبیاری می‌کند، از کنار شاهرود می‌گذرد و در کویر از بین می‌رود. از آنجا که هر رود بزرگی را در این نواحی «شاهرود» می‌گویند، به مناسبت رود مذکور اینجا را شاهرود گفته‌اند و سیلاب این رود در وقت بارندگی از کوهستان طاش و شاهکوه Šāh-kūh استرآباد و آن صفحات می‌آید. (۲)

— ممکن است به تناسب کوههای شاهکوه و شاهوار که در اطراف این شهرستان واقع شده و با توجه به رودخانه «شاهرود» که از این منطقه می‌گذرد، این نامگذاری توجیه شود. (۳)

شاه عبدالله یا ماه‌رویان Māhrūyān شهری در فاصله ۶ کیلومتری شمال بندر دیلم و کنار خلیج فارس بوده است، خرابه‌های آن هنوز باقی است. (۴)
 به علت مدفن «شاهزاده عبدالله» و بقعه و بارگاهی که دارد، به این نام منسوب شده

۱- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۱

۲- فرهنگ مردم شاهرود، جلد ۱، صفحه ۳۹

۳- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۱

۴- فرهنگ معین، صفحه ۱۸۹۳

است. (۱)

Šāhīn - dež

شاهین دژ

شهر صایین دژ^(۲) Sāin-dež در کنار رودخانه زرینه رود قرار دارد. این شهر در دوران پهلوی شاهین دژ نامیده می شد.

Šabānkāra(-e)

شبانکاره

شبانکاره در شمال شرقی فیروزآباد فارس قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام شبانکاره در کتاب «فارسانه ابن بلخی» چنین آمده است: «نسب شاهان شبانکاره به اردشیر بابک می رسد و پیش از استیلای دولت اسلام بر مملکت، اسلاف شبانکاره ها را اسپهبدان فارس می گفتند و گله و رمه پادشاه را چوپان و ستوربان بودند». (۳)

Šab - Diz

شبدیز

در روزگاران پیشین قصر شیرین به نام شبدیز معروف بوده است. «شبدیز» نام اسب خسرو پرویز بوده است و به همین علت آنجا را گاه شبدیز می نامیدند. (۴) گویند رنگ آن سیاه بود و وجه تسمیه آن شب رنگ است؛ چه، «دیز» به معنی رنگ باشد. (۵)

Šabestar

شبستر

شبستر مرکز بخش ارونق و انزاب، از بخشهای حاصلخیز و پر نعمت شهرستان تبریز است که در ۶۰ کیلومتری شمال غربی مرکز استان، بر سر راه جاده تبریز - سلماس و در

۱- فارسانه ابن بلخی، صفحه ۲۰۶

۲- به وجه تسمیه نام «صایین دژ» مراجعه شود.

۳- فارسانه ابن بلخی، صفحه ۲۳۴

۴- سفرنامه جکسن، صفحه ۲۴۹

۵- برهان قاطع، صفحه ۸۸۵

مسیر خط آهن تبریز، ترکیه - اروپا واقع شده است.

شبستر به نام عارف نامدار، شیخ محمود شبستری، صاحب مثنوی گلشن راز و زادگاه روحانی مبارز، شیخ محمد خیابانی، (درخامنه) شهرت خاصی دارد. (۱)

شبه جزیره میانکاله Šebhe Jazire - Miyān - kāle

میانکاله نام شبه جزیره‌ای است که در شمال خلیج گرگان قرار دارد. نام این شبه جزیره از اسم "میان قلعه" گرفته شده که از قلاع دوره صفویه بوده است. روسها میان قلعه را میانکاله نامیدند، کم این نام به تمام شبه جزیره مذکور اطلاق شد. (۲)

شعیه Šo'aybiye

شعیه در شمال شرقی سوسنگرد، بین رودخانه‌های دزو و کرخه قرار دارد. تسمیه‌اش به مناسبت مقبره‌ای است که اعراب آن را به "شعیب" (Šo'ayb(šoeyb) پیغمبر نسبت می‌دهند. (۳)

شل محله Šel Mahalleh

شل محله در شمال شرقی لنگا قرار دارد. اولین بار جد خاندانهای "فرشادی" و "شلی" از رامسر به لنگا مهاجرت نمودند. چون ابتدای سکونت آنان در قریه‌ای به نام شل محله از قراء سخت سر بوده به یاد زادگاه، محل جدید زندگی خود را به این نام موسوم نمودند. (۴)

۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۵

۲- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۹۹

۳- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۱۲۲

۴- لنگا، صفحه ۱۳۵

آبادی شمخال در ۸۰ کیلومتری شمال قوچان قرار دارد. در این محل در زمان نادرشاه کوره‌هایی وجود داشته که در آن زمان با ذوب بعضی از فلزات و سنگها تفنگ می‌ساخته‌اند. تفنگ‌هایی که نام "شمخال" روی آن حک شده و دهن پر می‌باشد، به تعداد زیاد در این مکان ساخته می‌شده است.^(۱)

Samīrān(semīrān)

شمیران

شمیران در شمال شهر تهران قرار گرفته است. در منابع تاریخی، سرگذشت و علت نامگذاری آن را چنین عنوان کرده‌اند:

— شمیران از ترکیب "شمی" به معنی سرد و "ران" که در واقع "لان" بوده و گاهی به معنای جا و مکان به کار رفته می‌باشد. شمیران به معنی سردستان و سردگاه است.^(۲)

— "شم" معنی بالا را می‌دهد و "ران" هم به معنی دامنه می‌باشد، یعنی بالای دامنه و شمیران را بدان جهت بالای دامنه می‌گفتند که بر فراز دامنه کوه البرز و بالا دست تهران قرار داشت.^(۳)

— شمیران در سابق به علت هوای خوب و بوی عطر دل‌انگیز، انهار فراوان و باغات زیبا به "شمع ایران" معروف بوده است.^(۴)

— چون آب و هوای دامنه جنوبی البرز مشابه آب و هوای "شم‌رکند" ازبکستان بوده، لذا آنجا را "شم‌رکند" نامیده‌اند.

این اسم در زمان مغول به این منطقه داده شده است. بعدها این منطقه به دو قسمت

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۸

۲- نامهای شهرها و دیه‌های ایران، صفحات ۱۰ و ۱۲

۳- ایران قدیم و تهران قدیم، صفحه ۲۲۷

۴- تاریخ تهران، صفحه ۶۹

”شمر“ و ”کند“ تقسیم می‌شود. سپس علامت نسبت ”ان“ را به عنوان پسوند به دنبال شمر قرار داده و مبدل به ”شمران“ شده است. (۱)

Šūr - āb

شوراب

شوراب در نزدیکی خرم‌آباد، شامل دو دهکده شمالی و جنوبی است که به فاصله ۷ کیلومتری یکدیگر محصور شده‌اند. گردنه شوراب در نزدیکی دهکده جنوبی، از گردنه‌های دشوار لرستان به‌شمار می‌رود. شوراب سابقاً ”نسارده“ گفته می‌شد. وجه تسمیه آن به شوراب، به علت داشتن آب شور است. (۲)

Šūra(-e) - Daryā

شوره دریا

رودشور (ابهررود) از چمن سلطانیه در زنجان شروع می‌شود و پس از مشروب کردن ابهر و قسمتی از قزوین وارد زرنند می‌گردد. این رود چون از نمکزار می‌گذرد آب آن شور است. به همین سبب شوره دریا یا رودشور (رودخانه شور) نامیده می‌شود. (۳)

Šus

شوش

شوش یکی از بخش‌های شهرستان دزفول است که در غرب آن قرار دارد و فاصله چندانی از مرز عراق ندارد. نام باستانی آن ”سوس“ یا ”دشت سوسیانا“ بوده است و سپس به نام شوش معروف گشته است. (۴)

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۱۲

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۶۹

۳- فرهنگ معین، صفحه ۶۲۰

۴- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۱

درباره وجه تسمیه نام شوش محققان روایات زیر را ذکر کرده‌اند:
 — حمزه اصفهانی، شوش را از خوب و خوش مأخوذ دانسته است.^(۱)
 — ابن کلبی گفته: «شوش بن سام بن نوح آن را ساخته است.»^(۲)

— در تورات و قاموس درباره شوش آمده است: شوشن یا شوشان در عبری به معنی زنبق بوده، نام شهر «شوش» است که آن را در یونان «سوسای» می‌گفته‌اند و نامهای دیگرش سوسا و سوس بوده است. شوش یا سوسن نام همه گیاهان تیره سنبل و زنبق و نرگس و اسپرغم و مورد هم به شمار می‌رود.^(۳)

Sustar

شوشتر

این شهرستان در شمال استان خوزستان قرار دارد و مانند جزیره‌ای در میان دو شعبه کارون قرار گرفته است. این دو شعبه عبارتند از: رود گرگر در ساحل راست و رود شطیط در طرف چپ. در مورد وجه تسمیه نام شوشتر روایات زیر ذکر شده است:
 — بنا به گفته تاریخ نویسان از جمله حمزه اصفهانی، مُعرب شوشتر، «تشر» به معنی خوبتر است و چون شهر شوش رو به ویرانی می‌رفت، در ۶ فرسنگی آن شهری بنا شد که خوش آب و هوا تر و حاصلخیز تر از «شوش» بود و آن را «شوشتر» یعنی از شوش بهتر نامیدند.^(۴)

— مستوفی در نزهت القلوب گوید که شوشتر را «شش دروازه» است لذا بعضی اصل کلمه شوشتر را «شش در» احتمال داده‌اند.^(۵) اسامی دروازه‌های آن عبارت بودند از:

دروازه ماباریان، دروازه دزفول، دروازه آدینه، دروازه لشگر، دروازه مقام علی و

۱- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۲۲۱ و خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۷۶

۲- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۲۲۱

۳- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۷۷

۴- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷ و تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۱۱۴

۵- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵

دروازه گرگر.

— بعضی آن را «شاه شاتر» یعنی شهرشاه می دانند.

— برخی از مورخان بر این باورند که نام شوشتر از واژه «شوشا» یا «سوسا» یعنی مطبوع و دلپسند مأخوذ گردیده است.^(۱)

شوط

شوط مرکز دهستان «چایبارسار» می باشد که در کنار جاده ترانزیتی واقع شده است. رود زنگبار آنرا از پلدشت (مرکز دهستان ارس کنار) جدا می سازد. واژه شوط مخفف کلمه «آشوت» ارمنی می باشد.^(۲)

شولستان Sul - a(-e)stān

شولستان

ممسنی در کتاب «آثار عجم» به نام شولستان ذکر شده است که به معنی سرزمین شولها می باشد. «شول» ها یکی از طوایف سابق ایران هستند که ابتدا در لرستان سکونت داشتند و بعد از استیلای آنها بر این ناحیه، این مکان به این نام مشهور شد.^(۳)

شهاب Sehāb

شهاب

بخش شهاب در جزیره قشم قرار دارد. در مورد نام شهاب چنین ذکر شده است:

— طبق نوشته برهان قاطع، شهاب با فتح «ش» مخفف شاه آب است که بر اثر کثرت تلفظ به «شهاب» تغییر شکل یافته است. منظور از شاه آب نیز آب سرخی بوده که از گلی به نام «گاجیره» می گرفته اند.

۱- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۹۵

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۳

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۴۹

—واژه «شهاب»، با توجه به ترکیب کلمه و مناسبت آن با آب و دریا انتخاب شده است. (۱)

✓ Sehābiye

شهاییه

این آبادی در ۱۵ کیلومتری خاور خمین قرار دارد. این روستا نخست «اره‌شاهی» سپس «اره» و بعد «امیریه» نامیده شد. بالاخره امیریه با تغییر مجدد مالک به نام «شهاب خسروانی» (نماینده دوره شانزدهم از خمین و محلات و دلیجان)، شهاییه خوانده شد. (۲)

✓ Sahr - āb

شهراب

شهراب در ۳۰ کیلومتری شرق اردستان قرار دارد. دو روایت در مورد نام شهراب به شرح زیر ذکر شده است:

—در لغت فرس «شهراب» را به جایی یا شهری اطلاق کنند که بین دو نهر واقع شده باشد. چون شهراب هم بین دو قنات «بلوچ‌ها» و «نیو» واقع است، به این نام خوانده شده است.

—شهراب نام بانی آنجا بوده و آن قریه به همان مناسبت شهراب نامیده شده است. (۳)

✓ Sahr-e Bābak

شهربابک

این شهرستان در غرب استان کرمان قرار گرفته است و از شمال به استان یزد و از مشرق به شهرستان رفسنجان، از جنوب به شهرستان سیرجان و از مغرب به استان یزد و

۱- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحه ۱۹۴

۲- نامه کمره، صفحه ۱۸۷

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۲۲

فارس محدود می‌شود.

شهربابک از شهرهای قدیمی ایران است و بنای آن را به «بابک»، پدر اردشیر بابکان، نسبت می‌دهند.^(۱)

Šahr-e sabz

شهرسبز

«شهرسبز» لقب کازرون بوده است. زیرا که در بهار همهٔ جلگه و شهر کازرون سبز می‌گردد و حتی روی سنگها را نوعی خزهٔ سبز می‌پوشاند.^(۲)

Šah - Reza

شهرضا

قمشه در گذشته به نام شهرضا مشهور بود. وجه تسمیه آن به شهرضا به سبب وجود امام‌زاده‌ای به نام «شاه‌رضا» که در شمال این شهر واقع است، می‌باشد. این امام‌زاده زیارتگاه مردم می‌باشد و به نام شاه‌رضا یا شهرضا شهرت داشته است.

Šahr - kord

شهرکرد

شهرکرد، مرکز استان چهارمحال و بختیاری با ارتفاع ۲۰۶۶ متر از سطح دریا، یکی از بلندترین شهرهای ایران می‌باشد. در کتاب «سرزمین و مردم ایران» دربارهٔ نام آن چنین آمده است:

«این حدود تحت سلطهٔ اتابکان فارس و لرستان بوده است. ساختمانی برای پاسگاه جهت تأمین راه و رفع مایحتاج مسافرین ساخته شده و چون پاسداران دائمی این پاسگاه از کردها بوده‌اند، این محل به نام «دهکرد» موسوم گشت و بعداً نام آن «شهرکرد» شد.»^(۳)

۱- جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۲۴ و ۲۳

۲- فرهنگ معین، صفحه ۹۳۹

۳- سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۱۳۵

تنکابن Tonokābon در گذشته، شہسوار خوانده می شد. این شهر از شمال به دریای خزر، از مشرق به چالوس، از جنوب به دامنه های البرز و از مغرب به شهرستان رامسر محدود است.

در مورد علت نامیده شدن این شهر به شہسوار روایت زیر ذکر شده است:

روزی آقامحمدخان قاجار از سفر گیلان باز می گشت. کاروان شاه در قریه ای که در کنار ساحل قرار داشت، سکونت گزیدند. پس از یک شب استراحت قریه را ترک کردند، ولی ناگهان متوجه شدند شئی قابل توجهی را در قریه ای که نامش بخاطر آنها نمانده بود، جا گذاشته اند. وقتی از اطرافیان تحقیق کردند، آنها نیز نام محل را نمی دانستند و می گویند در همانجایی که "شاه سوار" شد و بدین ترتیب نام محل مزبور "شہسوار" شد.^(۱)

شیراز یکی از شهرهای قدیمی است. این شهرستان از شمال به سپیدان، از جنوب به جهرم و فیروزآباد، از مشرق به استهبان و فسا و از مغرب به کازرون و ممسنی محدود می شود.

در مورد نام شیراز روایات چندی به شرح زیر ذکر شده است:

— "شیر" Šīr به معنی شهر است. "راز" Rāz در زبان اوستایی "رازا" Rāzā و در پهلوی و فارسی "راز" به معنی اسرار و انزوا می باشد. چون طبق اصول دستوری از دو حرف هم جنس کنار هم یکی حذف می شود، شیراز، شیراز شده است. یعنی شهرراز و چنانکه گفته اند این شهر محل اسناد سلطنتی و کتابخانه بوده است.^(۲)

— "شیراز" از فرزندان طهمورث دیوبند (دومین پادشاه سلسله پیشدادیان) بوده،

۱- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۱۶۶

۲- یغما، شماره ۳، صفحه ۱۳۹

وی شهر شیراز را ساخته و نام خود را بر روی آن نهاده است.^(۱)

— چون در نزدیکی این شهر چراگاههای زیادی بوده و حیوانات “شیرده” بسیاری داشته، از این جهت نام آن را “شیراز” گفته‌اند.

— شیراز از کلمه “شیر” تشکیل یافته که به علت نزدیکی به دشت ارژن و داشتن بیشه شیر، به این نام خوانده شده است.^(۲)

— نام این شهر را از دو کلمه “شر” به معنی خوب و “رز” Raz هم ریشه “رز” به معنی مو گرفته‌اند.^(۳)

— استخری و ابن حوقل، وجه تسمیه شیراز را بدلیل شباهت شیراز به اندرون و شکم شیر دانسته‌اند، زیرا خواربار و مواد غذایی نواحی دیگر به آنجا حمل می‌شد و از شیراز چیزی به جایی برده نمی‌شد.^(۴)

√ Sir - Kūh

شیرکوه

شیرکوه در جنوب غربی یزد قرار دارد. دو روایت به شرح زیر در مورد وجه تسمیه نام شیرکوه به شرح زیر ذکر شده است:

— “شیرکوه” مانند شیر درنده‌ای سر بردست نهاده و خفته است.

— قله این کوه از برف پوشیده و به رنگ شیر، سفید است.^(۵)

√ Sirvan

شیروان

شهرستان شیروان از شمال و شرق به شهرستان قوچان، از جنوب به شهرستان اسفراین و از غرب به شهرستان بجنورد محدود است.

اصل این نام “انوشیروان عادل” بوده، وی شهر را به نام خود ساخته است.^(۶)

۱- جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، صفحه ۱۰۳ و ایران قدیم، تهران قدیم، صفحه ۷۸

۲- ایران و مسئله ایران، صفحه ۱۳۹

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۳۴ و برهان قاطع، صفحه ۱۳۲۲

۴- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۳۳۴ و جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۴۴

۵- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۲۴۱

۶- گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، صفحه ۵۰۹

صائین دژ

Sāin - Dež

شهر صائین دژ در کنار رودخانه زرینه رود قرار دارد. این شهر در منطقه‌ای بیلاقی و کشاورزی واقع شده است.

در زمان ساسانیان عده زیادی از مردم جهت نیایش و زیارت به آتشکده آذرگشسب در ۳۰ کیلومتری شهر فعلی صایین دژ می‌رفته‌اند که بسیاری از آنها از بزرگان و سلاطین ساسانی بوده‌اند. ولی قبل از رسیدن به آتشکده در ۳۰ کیلومتری آن قلعه‌ای جهت استراحت بنا نهاده و نام آن را «صائین دژ» گذاشته بودند.

در مورد نام صایین دژ دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:

— صائین دژ در لغت به معنای نگهبان و نگهدارنده و «دژ» یا «دز» به معنای قلعه

است. بعد از ظهور اسلام صایین دژ به صایین قلعه تغییر نام داده است.

— صایین مُعَرَّب شاهین (عقاب) است یعنی قلعه عقاب.

این شهر در عهد پهلوی «شاهین دژ» نامیده می‌شد، ولی امروزه به همان نام سابق

صائین دژ خوانده می‌شود. (۱)

صائین قلعه

Sāin - Ḫal'a(-e)

شهر صایین دژ بعد از ظهور اسلام به صایین قلعه (۲) تغییر نام داده است.

۱- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۷

۲- به وجه تسمیه «صائین دژ» مراجعه شود.

اندیمشک در دوره قاجاریه صالح آباد نامیده می‌شد، سپس به اندیمشک تغییر نام داد.

چون اینجا به وسیلهٔ «حاج صالح خان مکر» با ساختن قلعه‌ای اهمیت پیدا کرد، «صالح آباد» نامیده شد.^(۱)

شهرک صالح آباد مرکز بخش صالح آباد می‌باشد و یکی از مناطق حاصلخیز استان ایلام در سالهای پرباران مخصوصاً برای کشت غلات است. چون این شهرک در جوار مرقد مطهر «امامزاده علی صالح» بنا شده، آنجا را «صالح آباد» نامیده‌اند.^(۲)

صد دروازه در دوره سلوکیان و اشکانیان رونق بسیاری داشته است. دربارهٔ محل این شهر اکثراً عقیده دارند که در جنوب غربی دامغان کنونی بوده است. در مورد وجه تسمیه نام صد دروازه روایات زیر ذکر شده است:

— دامغان تا قبل از حمله اسکندر شهری بسیار آباد بوده و به همین خاطر یونانیان آن را «هکاتم پلیس» Hekātom-Pīlos یعنی شهر صد دروازه می‌گفتند و آن عبارت اهالی یونان بود که هر شهری در آبادی و رونق به اوج کمال و عظمت می‌رسیده، آن را به این نام می‌خواندند.^(۳)

۱- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۳

۲- جغرافیای استان ایلام، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۱

۳- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۰ و راهنمای مشهد، صفحه ۲۵۶ و جغرافیای تاریخی دامغان، صفحه ۶ و گنج دانش، صفحه ۵۹۱

— چون این شهر در زمان آبادی و عظمت خود بی نظیر و یا کم نظیر و در مسیر شاهراهی بزرگ بوده، به صفت صدروازه موصوف شده است.^(۱)

— شاید هم چون عده دسته‌های مأمور رساندن اخبار و اطلاعات، صدتا بوده، به این نام خوانده شده است. توضیح اینکه چون در زمان قدیم وسایل مخابره وجود نداشته و دامغان هم از همه جهت خاصه از نظر لشکرکشی حائز اهمیت و اعتبار بوده، برای آگاهی از اخبار و پیش آمدها در فواصل معینی بالای تپه‌های بزرگی که هم اکنون آثارش در قسمت‌هایی از راه سمنان تا بسطام به خوبی نمودار است، دسته‌هایی می‌گماشتند تا به محض بروز حادثه یا خبری با علائمی (در روز منعکس ساختن نور با اشیاء صیقلی و دود - در شب آتش) آن را به یکدیگر خبر داده، به شهر اطلاع دهند.^(۲)

Salax

صلخ

این روستا در جزیره قشم قرار دارد. کلمه صلخ در اصطلاح محلی به مردمی اطلاق می‌شود که به شکار کوسه ماهی معروف به “کولی کر” اقدام می‌نمایند. از آنجا که شکار کولی کر، به سبب ناشنوایی حیوان صورت می‌گیرد و “صلخ” نیز در لغت به معنی سخت‌گر شدن آمده است، می‌توان دریافت که صلخ از “کری کوسه” گرفته شده و چون تنها مردان روستای صلخ شهادت و تهور لازم برای شکار این حیوان خطرناک را دارا می‌باشند، لذا تعیین نام “صلخ” برای این روستا، چندان بی‌مسمما نمی‌تواند باشد.^(۳)

۱- صدروازه، مختصری از تاریخ و جغرافیای دامغان، صفحه ۵

۲- جغرافیای تاریخی دامغان، صفحه ۶

۳- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحات ۱۹۷ و ۱۹۶

ض

ضرابخانه

Zarrāb - Xāna(-e)

ضرابخانه در ۵ کیلومتری جنوب شرقی تجریش قرار دارد. پیش از توسعه شهر تهران دیهی مستقل بوده، ولی اکنون در درون شهر قرار گرفته است. در این محل به عهد ناصرالدین شاه کارخانه چلواربافی دائر بود و به سال ۱۲۹۴ هجری قمری به جای کارخانه، ضرابخانه ساختند و در سال ۱۲۹۵ هجری قمری پول مسین و در سال ۱۲۹۶ هجری قمری پولهای دیگر در آنجا ضرب شد. به همین دلیل به این محل ضرابخانه گفتند.^(۱)

۱- تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۳۰

ط

طابران

Tābarān

طابران همان است که امروز طوس می‌نامیم. طوس در گذشته از نظر شهرت دوش به دوش مشهد حرکت می‌کرده است.^(۱) درباره‌ی واژه‌ی طابران روایاتی به شرح زیر ذکر شده است:

— پاره‌ای از محققین معتقدند که «آن» Ān در آخر واژه طابران، پسوند مکانی و نسبت است و گاهی نیز معنی جمعیت از آن برمی‌آید.^(۲)

— مارکوات معتقد است که طابران با «تپوری» یونانی مترادف است. تپوری‌ها یا تپورها اقوام باستانی بوده‌اند که ابتدا در طوس سکونت داشته‌اند و بعدها ظاهراً در زمان اشکانیان به علل سیاسی و سرحدی، به مازندران کوچانیده شده‌اند.

— اگر کلمات طابر، طبر و طور را از یک ریشه بدانیم که در زبان پهلوی «تبرک» بوده، شاید بتوان فرض کرد که این واژه مفهوم محکم و سخت نیز داشته است و طوس زمینی سخت و فشرده دارد.^(۳)

طاق‌بستان

Tāḡ-e bostān

طاق‌بستان در ۷/۵ کیلومتری کرمانشاه قرار دارد. آنجا راگاهی نیز

۱- توس شهر خفته در تاریخ، صفحه ۳۰

۲- توس شهر خفته در تاریخ، صفحه ۳۶

۳- توس شهر خفته در تاریخ، صفحه ۳۷

«تخت‌بستان»^(۱) می‌خوانند. روستاییان یا لهجه خاص خود تلفظ آن را «طو-او-ستان» Taw -ou-stan ادا می‌کنند، زیرا تورفتگیها یا طاق‌نماهایی در دامنه کوه کنده شده است.^(۲)

Tales Xayl

طالش خیل

قریه کوچک «طالش خیل» در جنوب روستای «اسبچین» و در فاصله ۶/۵ کیلومتری عباس آباد قرار دارد. طالش خیل یکی از آبادیهای لنگامی باشد. وجه تسمیه این آبادی همان طور که از نامش پیداست، ابتدا محل سکونت عده‌ای از مهاجرین طالش بوده است که حدود پنج یا چهار سده پیش از گیلان به تنکابن مهاجرت نموده و عده‌ای از آنان نیز در این قریه قدیمی اسکان گرفتند. نام طالش خیل به این مناسبت به آن اطلاق شد.^(۳)

Tabar-a(-e)stān

طبرستان

مازندران قبلاً به نام طبرستان شهرت داشته است.^(۴) نخست آن را «تپورستان» می‌گفتند و بعدها این کلمه به «طبرستان» مبدل شده است.^(۵) علت نامیده شدن طبرستان به این نام به شرح ذیل می‌باشد:
— چون در قدیم طایفه «تپوران»^(۶) یا «تاپوران» در آن سرزمین سکونت داشته‌اند لذا تپورستان نامیده شد. نام طبرستان که امروز شایع است، شکل فارسی آن «تاپورستان» است. چنانکه در سکه‌هایی که پادشاهان آنها در قرنهای اول و دوم تاریخ

۱- به وجه تسمیه نام «تخت‌بستان» مراجعه شود.

۲- سفرنامه جکسن، صفحه ۲۴۹

۳- لنگا، صفحه ۱۳۲

۴- نام شهرها و دیه‌های ایران، صفحه ۱۴

۵- تاریخ سمنان، صفحه ۱۳

۶- این طایفه در ناحیه شمال شرقی تا ساحل رودخانه ارس سکونت اختیار کرده بودند (مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۶۱)

هجری زده و اکنون به فراوانی یافت می‌شود نیز، نام سرزمین با خط پهلوی «تاپورستان» نقل شده است.^(۱)

— «تبره» و «تبرک» در لغت پهلوی مازندرانی و فارسی به معنی پشته، تل و کوه است. «تبرستان» با «ت» فارسی به معنی کوهستان است.^(۲)

— به واسطه وجود جنگل در این منطقه که طبعاً برای بریدن درختها و ساختن خانه‌ها و همچنین مصونیت از حمله حیوانات درنده در جنگلها اهالی ناچار به حمل اسلحه و ادوات مدافعه بوده و غالباً مردم آنجا با «تبر» مسلح و هیچوقت بدون این حربه بیرون نمی‌آمدند لذا به نام «تبرستان» مشهور شده است و در تعریب «ت» به «ط» تبدیل گردید.^(۳)

Tabas

طبس

شهرستان طبس از شمال به کویر نمک و شهرستان کاشمر، از مشرق به شهرستان بیرجند و بخش بشرویه از توابع فردوس، از جنوب به کویر لوت و از غرب به استان اصفهان و یزد محدود است.

به دلیل داشتن آبهای گرم طبیعی آنجا را «تبشن» نام نهاده‌اند و «طبشن» می‌نوشته‌اند که طبشن به تدریج به «طبس» مبدل شده است.^(۴)

Tabl

طبل

در ابتدای ورود اعراب «بنی معین»، طایفه‌ای دیگر از اعراب به نام اعراب «ابوسعید» در قسمت مغرب جزیره قشم سکنی می‌گزینند و آنجا تاکنون به نام «باسعیدو» شهرت دارد. گویند بین این دو طایفه جنگی در می‌گیرد و در وسط جزیره زد

۱- نام شهرها و دیه‌های ایران، صفحه ۱۴ و مازندران جغرافیای تاریخی و اقتصادی، جلد ۱، صفحه ۱۱
۲- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی جلد ۱، صفحه ۳۱۳
۳- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، جلد ۱، صفحه ۱۱
۴- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۲۸۰ و ایران زمین، سال ۱، شماره ۱، صفحه ۲۱ و یفما، سال ۲۸، شماره ۲

و خورد صورت می‌گیرد و آنجا اکنون به مناسبت اینکه طبل جنگی نواخته‌اند، به نام
”طبل“ مشهور است.^(۱)

Tarābūzān

طرابوزان

طرابوزان (ترابوزان) یا ”طراپزوس“ (تراپزوس) قدیم، امروز شهری بسیار مهم
در ترکیه است. این شهر در دوره هخامنشی متعلق به دولت ایران بود.
نامش از ”تراپز“ (دوزنقه) اشتقاق یافته که معلوم می‌شود طرح ساختمانیش به این
شکل بوده است.^(۲)

Tas(-s)ūj

طسوج

طسوج در مسیر جاده شبستر به سلماس واقع شده و ۳۲ کیلومتر با شبستر فاصله دارد.
دریاچه ارومیه در جنوب آن قرار گرفته است.
”طسوج“ در لغت به معنی شهر ساحلی، کرانه دریا و ربع دانگ و همچنین درهم
آمده است.^(۳)

Tavāvīs

طواویس

طواویس از شهرهای آباد و معروف بخارا بوده و فاصله آن تا بخارا هفت فرسخ
است. طواویس روزگاری یکی از شهرهای خراسان بزرگ به‌شمار می‌رفته است. نام
اصلی این شهر ارقود بوده است که بعداً تبدیل به طواویس می‌شود.
گویند پس از فتح بخارا به دست مسلمین، چون عربها طاووس ندیده بودند و در این
محل طاووس فراوانی وجود داشت نام آن را ”ذات الطواویس“ گذاشتند. سپس ذات را

۱- جزیره قشم و خلیج فارس، صفحه ۱۹۹

۲- سفرنامه اوژن فلاندن به ایران در سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱، صفحه ۲۴

۳- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۲۹۵

رها کردند و طواویس گفتند.^(۱)

Tūrzan

طورزن

طورزن یکی از دهکده‌های باستانی است که در ۴۵ کیلومتری شرق اردستان قرار دارد. درباره نام طورزن دو روایت ذکر شده است:

— واژه طورزن مرکب از «طور Tūr» به معنای وحشی و «زن Zan» به معنی زننده می‌باشد. بنابراین آبادکننده آنجا واجد چنین صفتی بوده که به این نام خوانده شده است.

— طورزن دراصل «تورزن» بوده است. با این فرض این لغت مرکب از «تور»، Tūr نام دختر ایرج و زن منوچهر می‌باشد و «زن Zan» هم صفت است. بنابراین بانی آنجا دختر ایرج خواهد بود.^(۲)

Tūs

طوس

طوس یکی از شهرهای قدیمی و باستانی خراسان بوده که اکنون ویران است و جز مقداری دیوار و بارو اثری از آن برجای نمانده است. این شهر در ۲۴ کیلومتری شمال غربی مشهد قرار دارد.

روایتی اسطوره‌ای بنیان شهر طوس را به جمشید شاه پیشدادی از فرمانروایان ایران باستان نسبت می‌دهد. گویند که با افول سلطنت وی، این شهر نیز دستخوش ویرانی شد و جانشین او کیخسرو پیشدادی حکومت این شهر را به یکی از سردارانش به نام «طوسا» واگذار نمود، از این رو به نام «طوس» شهرت یافت.^(۳)

۱- خراسان بزرگ، صفحه ۸۵

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۱۱۳

۳- راهنمای مشهد، صفحه ۲۶ و جغرافیای مفصل ایران، جلد ۳، صفحه ۵۴۴ و توس شهر خفته در تاریخ، صفحات

۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۴

Tūlgilān

طولگیلان

طولگیلان جزو دهستان گرگانرود است که در فاصله ۲ تا ۶ کیلومتری شمال هشت پر قرار دارد. چون در این سرزمین طایفه طولگیلان ساکن هستند^(۱)، به این نام منسوب شده است.

Tayyebāt

طیبات

در مورد نام تایباد گویند جای پاکان، نیکان و مردان نیکوست و بدین جهت ”طیبات“ نیز نامیده می‌شود.^(۲)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۱۰۳

۲- جغرافیای استان خراسان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

ع

Abbās - ābād

عباس آباد

عباس آباد قبل از توسعه شهر تهران دیهی مستقل بوده است. اکنون در درون شهر قرار دارد.
عباس آباد منسوب به "عباس قلی خان" یکی از منسویین حاج میرزا آقاسی بوده است.^(۱)

Erāṣ

عراق

اراک (سلطان آباد) را سابقاً "عراق" می نامیدند. عراق عجم Erāṣ-e Aġam به ناحیه ای در مرکز ایران شامل: همدان، اصفهان، ملایر، گلپایگان، سلطان آباد و گاه کرمانشاهان و بروجرد اطلاق می شد و عراق عرب Erāṣ-e Arab یا عراق نام کشوری در مغرب ایران است.

در مورد وجه تسمیه نام عراق روایات زیر ذکر شده است:
— ایران شهر را معرب کرده، "عراق" گفته اند.

— Erāk صفتی است از Ēr (آریا)، که ایران Ērān جمع آن است.

— عراق شاید کلمه اصیلی از پهلوی به معنی زمین پست باشد و کلمه در پهلوی به صورت Ēr به معنی پست، پایین و زیر آمده است.^(۲)

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحات ۱۶۳ و ۱۱۰ و ۱۰۹

۲- برهان قاطع، صفحه ۱۳۷۰

عزآباد در حوالی یزد قرار دارد. گویند «عزالدین لنگر» این محل را احداث نمود و قناتی را در آن جاری ساخت و آن را «عزآباد» نام نهاد.^(۱)

عسکر مکرم

Askar-e Mokarram

عسکر مکرم یکی از شهرهای بسیار آباد در ۷ فرسخی جنوب شوشتر در کنار رود گرگر (مسروقان)، اندکی بالای بندگیر در خوزستان بوده است.^(۲)

عسکر مکرم به نامهای برج شاهپور^(۳) و لشکر^(۴) نیز خوانده می‌شود. در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

— «مکرم» Mokarram نام یکی از سرداران سپاه اسلام بوده است. وی لشکر خود را در حوالی جندی شاهپور برای اعاده نظم و امنیت خوزستان فرود آورد. بنابراین شهری به نام «عسکر مکرم» شد.^(۵)

— مقدسی می‌نویسد: «حجاج بن یوسف غلامی داشت «مکرم» نام، با «عسکر» خود در آنجا وارد شد و آنرا بیسندید و در آنجا مقام کرد. کم‌کم مردمان در اطراف او جمع شده، شهری آباد گردید و «عسکر مکرم» نامیده شد.

— عسکر مکرم به «مکرم بن معزء حارثی» که یکی از عشیره بنی جعونه بن نمیر بن صعصعه بوده، منسوب است.

— حمزه اصفهانی می‌نویسد: «ورستقباد تعریب رستم گواد نام شهری است در خوزستان که عرب در ایام فتح خرابش نمود. پس در نزدیکی آن جایی که لشکر مکرم

۱- یادگارهای یزد، صفحه ۱۲۳

۲- تاریخ جغرافیای خوزستان، صفحه ۱۲۶

۳- به وجه تسمیه نام «برج شاهپور» مراجعه شود.

۴- به وجه تسمیه نام «لشکر» مراجعه شود.

۵- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۱۶۰

بن معزاء بن حارث از اتباع حجاج بن یوسف بود، شهری ساخته شد و گفته‌اند که مکرم غلام حجاج به جنگ خره زاد پسر باس رفته بود... و در آنجا قریه خرابه‌ای بود مکرم آن را بساخت، کم‌کم وسعت یافته به نام عسکر مکرم نامیده شد.^(۱)

Es̥ - ābād

عشق آباد

عشق آباد در شمال غربی بجنورد قرار دارد. بانی آن اشک اول بوده است و به عقیده اکثر مورخین وی تاج سلطنت را در این شهر بر سر نهاده است.

در مورد وجه تسمیه نام آن چنین روایت شده است:

در ناحیه عشق آباد کنونی در سمت شمالی دامنه کوه، شهر "آساآک" بنا شده و آن را "آشکاک" گفته‌اند یعنی بنانهاده اشک. یونانیها که "ش" نداشته آن را آسکاک ضبط کرده و سرانجام ایرانیها که این طبقه سلاطین را اشک می‌نامیده، "اشک آباد" خوانده و عشق آبادی که امروز معروف می‌باشد، همان اشک آباد است.^(۲)

Aḡdā

عقدا

عقدا در مغرب شهر یزد در فاصله ۷۴ کیلومتری نائین قرار دارد. در تواریخ یزد نوشته‌اند که یزدگرد، فرزند بهرام، چون به دستور پدر از مداین به فارس آمد و به یزد رسید، به آبادانی یزد پرداخت. سرهنگی به نام "عقدار" همراه او بود. احداث "عقدا" را به عقدار منسوب دانسته‌اند.^(۳)

Aḡil - ī

عقیلی

عقیلی در شمال شرقی شهر شوشتر قرار دارد. وجه تسمیه آنکه در قرون وسطی

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۲۶

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۶۷

۳- بلوک مید، صفحه ۶ و یادگارهای یزد، صفحه ۳۳

عشیره‌ای از «بنی عقیل» در آن سکنی داشته‌اند که تا اواخر قرن دهم در آنجا بوده‌اند، به همین سبب به نام آنها معروف شده است.^(۱)

Ali - ābād

علی آباد

علی آباد از شمال به بخش آق‌قلعه، از شرق به شهرستان گنبدکاووس، از جنوب از طریق ارتفاعات البرز به شاه‌رود و از مغرب به شهرستان گرگان محدود است. شهرستان علی آباد در زمانهای خیلی گذشته دهی بوده است که در حدفاصل آبادی خارکلاته و جنگله قرار داشته است. سپس به علت سکونت شخصی به نام «علی محمد معززی»، یکی از شخصیت‌های برجسته آن زمان، علی آباد نامیده می‌شود.^(۲)

Ammār - lū

عمارلو

عمارلو از سمت شمال به کوه‌های دیلمان، از جنوب به قزوین و از مغرب به رحمت آباد محدود است. عمارلو سابقاً «خرکام» نامیده می‌شد، ولی پس از آنکه نادرشاه طوایف عمارلو را به آنجا کوچانید، به این اسم معروف شد.^(۳)

عنافجه

عنافجه در کنار رودهای دز و کارون و در سمت شمال غربی اهواز قرار دارد. عنافجه نام طایفه مشایخ آن حدود است که از اولاد «عنیفج» نامی می‌باشند و در ایام صفویه می‌زیسته‌اند.^(۴)

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۲۴

۲- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷ و ۳۶ و راهنمای مازندران، صفحه ۱۵۳

۳- جغرافیای گیلان، صفحه ۲۸۴

۴- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۱۲

غ

ğār-e bahrām-e gūr

غار بهرام‌گور

طبق روایت، بهرام‌گور، شاهنشاه ساسانی، دنبال گورخر به درون غار شد و دیگر پیدا نیامد. (۱)

ğār-e Palang

غار پلنگ

در ۱۲ کیلومتری “کمه” از بخش سمیرم، در جنوب شهرضای اصفهان قرار دارد. درون غار فضولات زیادی از پلنگ دیده می‌شود که اکثر آنها به صورت فسیل درآمده است. در انتهای غار پلنگ عظیم‌الجثه‌ای دیده می‌شود. (۲)

ğār-e Palangān

غار پلنگان

غار پلنگان در کوه ستخرگزین واقع در ۷۵ کیلومتری شمال غربی شیراز واقع شده است. این غار در دیواره‌ای قرار دارد. درون این غار ردپای پلنگ و استخوانهای زیادی از حیوانات دیده می‌شود. (۳)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۲۳۱

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۸۵

۳- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۸۴

غار تخت^(۱) در نزدیکی دهی به نام قلی آباد در ۱۲ کیلومتری راه شوسه تهران - همدان قرار دارد.

این چاه در نزدیکی تکاب، در منطقه کردستان، در ۳ کیلومتری تخت سلیمان قرار دارد. این چاه در اثر عوامل آتشفشانی به وجود آمده و با تغییراتی در زمان گذشته به صورت زندان درآمده است.^(۲)

این غار در ۷۰ کیلومتری شمال شیراز واقع شده است. چون در کوه رحمت^(۳) تخت جمشید قرار دارد، به همین نام نامگذاری شد.^(۴)

در دامنه شمالی سیاه کوه غربی بین کوه دوازده امام و رشته اصلی سیاه کوه محلی است که به علت جمع شدن آب در زمینهای هموار آن در فصل بهار، به نام «دق کشکولی» معروف شده است. قدری به سمت شمال شرقی محل مزبور در روی تپه ماهورهای بدنه سیاه کوه، غاری است افسانه‌ای که به نام غار «دق کشکولی» یا «زندان افغان» نامیده می‌شود.

علت انتخاب نام زندان افغان، از روی افسانه‌ای است که بومیان چنین نقل می‌کنند:

۱- به وجه تسمیه نام کوه «تخت» مراجعه شود.

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۸۶

۳- به وجه تسمیه نام کوه «رحمت» مراجعه شود

۴- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۹۵

درویشی هندی که سالیان پیش به سراغ این غار آمده بود می‌گفت: «شاهزاده خانمی از افغانه با گنجینه گرانبهایی در آن مدفون است» و درویش آن را غار زندان افغان می‌خواند. طبق روایت اهالی درون این غار چون بازاری است که یک شترسوار نیزه به دست می‌تواند به آسانی گذر کند، در گوشه و کنار جای آتش و استخوان دیده می‌شود و اطاقهایی است که گویا زندان بوده است.^(۱)

غار سردکوه

این غار در اطراف ملایر و در نزدیکی دهکده کوچکی موسوم به سلطان آباد در ارتفاع ۲۴۴۰ متری کوه سرده^(۲) ملایر قرار دارد.^(۳)

غار سفیدخانی

غار سفیدخانی^(۴) در کوه مرتفعی به همین نام در سه فرسنگی جنوب اراک قرار دارد.

غار سوله خونزا

این غار در کوههای قریه شمس آباد قرار دارد و یکی از غارهای عظیم اراک است که به صورت دژهای مخوف باستانی است. این نام از سه جزو به شرح زیر ترکیب یافته است:

— «سوله» به معنی سوراخ.

— «خن» که مخفف خانه است و در سانسکریت کهنه «خنه» به معنی غار و سوراخ

می‌باشد.

۱- گرمسار (خوارری)، صفحات ۴۹-۴۸

۲- به وجه تسمیه نام کوه «سرده» مراجعه شود.

۳- همدان مختصری پیرامون آثار مذهبی، تاریخی و دیدنیهای استان همدان، صفحه ۶۱

۴- به وجه تسمیه نام کوه «سفیدخانی» مراجعه شود.

— “زا” ممکن است نخست به صورت “زاب” به معنی چشمه و آبراهه بوده باشد.

بنابراین نام “سوله خونزا” یا “سوله خونزاب” در اصطلاح محلی به معنی، سوراخ و خانه چشمه دار است.^(۱)

ǧār-e Siyāh - čāl

غار سیاه چال

غار سیاه چال در جنوب شرقی شیراز و در غرب فیروزآباد، در دل کوهی به نام “خرقه” قرار دارد.

در زمان ساسانیان به عنوان زندان یا سیاه چال از آن استفاده می شده است.^(۲)

ǧār-e Šāpūr

غار شاپور

این غار در ۳۰ کیلومتر شهرستان کازرون واقع شده است. مجسمه عظیمی از شاپور اول به طول ۷ متر در ابتدای غار قرار دارد.^(۳)

ǧār-e Šā-Zand

غار شازند

غار شازند (شاهزنده) در کوه شاهزنده،^(۴) در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی اراک قرار دارد.

ǧār-e Šaḡāl Dar(-r)a(-é)

غار شغال دره

این غار نزدیکترین غار به دهستان انجدان (واقع در ۴۰ کیلومتری جنوب غربی اراک) است. غار شغال دره در دامنه کوه “کلوپ جهنم” قرار دارد.

۱- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۹۹ و جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۰

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۹۸

۳- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۴۰۵

۴- به وجه تسمیه نام کوه «شازند» مراجعه شود.

وجه تسمیه آن بعلت شغالهای فراوانی هستند که در دامنه این غار و داخل آن به سر می‌برند. (۱)

Ġār-e Aġrab

غار عقرب

غار عقرب در جاده قم - اراک قرار دارد. چون درون این غار تعداد زیادی عقرب سیاه و درشت وجود داشته، به این نام موسوم شده است. (۲)

Ġār-e Kereftu

غار کرفتو

کرفتو یکی از غارهای نادر ایران است که هنوز سیمای آثار زندگی انسانهای ادوار مختلف تاریخ این مرز و بوم را حفظ کرده است. این غار در ۵۵ کیلومتری شمال شرقی سقز در استان کردستان قرار دارد.

در مورد وجه تسمیه کرفتو Kereftu معتقدند که احتمالاً این واژه از دو کلمه "کرف" Keref و "تو" Tu ترکیب یافته باشد. "کرف" یا "کرفت" در پهلوی به معنی ثواب است و گویا در آویستا به معنی ستایش باشد و واژه "تو" نیز در زبانهای باستانی چون سومری و ایلامی به معنی خورشید و گرماست. در زبان کردی کنونی نیز گرما را "تاو" Tāw و خورشید را "هه‌تاو" Hetāw خوانند. لذا اگر این ترکیب درست باشد، کرفتو باید به معنی ستایشگاه خورشید باشد و احتمال می‌رود این غار یکی از معابد مهرپرستی در کردستان باشد. (۳)

Ġār-e Kamān Telā

غار کمان طلا

غار "کمان طلا" در ۱۲ کیلومتری نورآباد ممسنی قرار دارد. در کتاب "آثار عجم"

۱- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۲

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۴۰۶

۳- ایران‌شناسی، سال ۱، شماره ۶-۸، صفحه ۲۹

فرصت‌الدوله در این باره نوشته شده: «این کمان را در یک ذرعی غار قرار داده‌اند مثل اینکه در کنار دیوار قرار داده باشند. از بعضی از مردم شنیده شد که جنس آن طلاست، دیوار آن صاف و هموار است وصول به این غار محال است. وقتی آن را به چشم خود دیدم یقین نمودم که کمانی است که در آنجا نهاده و آن را نمی‌توانم سحرانگارم». کمان طلایی که در کتابها به آن اشاره شده، جز رگه زردرنگی که به طور خمیده از وسط دیواره غار بیرون زده و دیده می‌شود، چیزی نیست.^(۱)

ġar-e Keh-ak

غار کهک

غار کهک در ۱ کیلومتری جنوب شرقی روستایی به همین نام در دامنه کوه سنگی قرار دارد.

نام اصلی آن «کوهک» به معنای کوه کوچک می‌باشد، علت آن این است که در اطراف روستای مزبور یک رشته کوههای کم‌ارتفاع واقع شده‌اند.^(۲)

ġar-e Ġiva(-e) Kāš(keš)

غار گیوه کش

این غار در ۴۰ کیلومتری جنوب غربی اراک در دامنه کوه چشمه، بین خمین و محلات و اراک در دهستان انجدان واقع شده است. غار گیوه کش یکی از غارهای معروف این دهستان به‌شمار می‌رود.

وجه تسمیه آن از گیوه دوزی بوده که بنا بر اظهار اهالی انجدان، در زمان حمله مغولها به این غار پناه برده و بعد هم از آن گریخته است.^(۳)

۱- کوهها و غارهای ایران، صفحات ۴۱۵ و ۴۱۴

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۴۱۱

۳- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۲ و کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۷۹

ġār-e Mādar-e Šāpūr

غار مادرشاپور

غار مرمر را غار مادرشاپور نیز می‌نامند. در بین اهالی شایع است که این غار، مقبره مادر شاپور اول است.^(۱)

ġār-e Marmar

غار مرمر

این غار در شرق غار شاپور کازرون به فاصله تقریبی ۶۰۰ متری آن قرار دارد. به واسطه سنگهای زیبای مرمر ابتدای غار به نام "غارمرمر" خوانده شده است.^(۲)

ġār-e Maḡbar-a(-e)

غار مقبره

غار مقبره یا "قلعه جوق" در نزدیکی قریه چهره‌قان، از روستاهای بخش وفس شهرستان اراک در رشته کوهی موسوم به "قوزی قشلاق" که به زبان محلی یعنی "نساء" یا "سایه‌رو"، حفر شده است. هدف از ایجاد آن شاید تدفین اموات بوده و درواقع باید آن را آرامگاه نامید.^(۳)

غار وپشاپویه

غار وپشاپویه (قار وپشاپویه) از دهات تاریخی ری در قرن هشتم هجری و تهران امروز است. وجه تسمیه، آن است که در ری قصد کشتن امامزاده‌ای از فرزندان امام موسی کاظم(ع) را کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی جالکولی غاری پدید آمد. امامزاده پناه بدان غار برده، غایب شد. اکنون به جهت غایب شدن آن بزرگوار "غار" نامیده می‌شود.^(۴)

۱- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۴۱۹

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحات، ۴۹ و ۴۱۸

۳- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۰

۴- تاریخ تهران، صفحه ۴۹

ف

فارس

Fārs

استان فارس منطقه وسیعی می‌باشد که قسمتی از جنوب و جنوب غربی کشور ایران را فرا گرفته است.

این استان از شمال به استان اصفهان و یزد، از غرب به استانهای بوشهر و کهکیلویه و بویراحمد، از جنوب به استان هرمزگان و از مشرق به استان کرمان محدود است. در پارسی باستان (کتیبه‌های هخامنشی) "پارسه" Pārsa نام یکی از رشیدترین طوایف آریایی است که تقریباً از ۱۱ قرن پیش از میلاد مسیح در این محل سکناي گزیدند و نام خود را به این قسمت از خاک ایران دادند. معرب پارس، "فارس" است.^(۱)

فارس

Fārs

چون سلاطین "فارس"، سایر ممالک ایران را تملک نمودند به تمام ایران، "فارس" گفتند. فارس یعنی ایران، تا زمان کیخسرو چندان اسم و رسمی نداشت، اما پس از آنکه حدودش به دریای "مارمارا" و رود "سند" رسید و مصر هم جزو آن شد، در اوج عظمت قرار گرفت.^(۲)

۱- ایران از آغاز تا اسلام، صفحات ۵۹ و ۱۰۹ و تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۸۹ و پایتخت‌های

شاهنشاهان هخامنشی، شوش، هگمتانه، تخت جمشید، صفحه ۵۹

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۸۹

شهر فارسان در ۳۵ کیلومتری شهرکرد، بین پیشکوههای زاگرس در مکانی مرتفع و خوش آب و هوا بنا گردیده است. در اطراف این شهر چشمه ساران و ییلاقهای خوش آب و هوا وجود دارد. در فصول گرم سال مردم از مناطق مختلف کشور جهت تفریح و تنوع آب و هوا به این شهر مسافرت می کنند.

در مورد وجه تسمیه نام این شهر دو مورد ذکر شده است:

— در بالای شهر فعلی فارسان نزدیک به امامزاده سید محمد، تپه ای وجود داشته که مردم در آنجا برای حفظ و حراست شهر نگهبانی می دادند و فارسان که مأخوذ از کلمه "فارسان" به معنی اسب سواران است، به خاطر دلیری و سوارکاری مردمان این ناحیه است. این واژه به مرور زمان به "فارسون" و اینک به "فارسان" مبدل گردیده است.

— بعضی می گویند نام اصلی این شهر باید "پارسان" باشد، چون عده ای از "پارسیان" که از اقوام آریایی بوده اند، به خاطر وجود مراتع و چراگاههای سرسبز در اینجا سکونت کرده اند.^(۱)

فارسیجان دهی است از شهرستان اراک که در ۱۵ کیلومتری جنوب غربی فرمهین قرار دارد.

فارسی جان یعنی ده منتسب به پارسها، از دو کلمه ترکیب شده است یکی "پارس" Pārs و دیگری "جان" Jān یا "گان" Gān که به معنی نسبت مکانی^(۲) است. بنابراین این ده منتسب به پارسها می باشد.

۱- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۴

۲- نامه کمره، صفحه ۲۳۹

Fārsijān

فارسیجان

فارسیجان یکی از آبادیهای شهرستان ممسنی است. فارسیجان از دو جزو «پارس» و «جان» یا «گان» به معنی نسبت مکانی ترکیب شده است. در نتیجه این ده منتسب به پارسها می باشد. (۱)

Fārsidje

فارسیدجه

اوژن فلاندن در سفرنامه خود می نویسد: «از ابهر که می گذرید به روستای فارسیدجه می رسید. از این دهکده لهجه ترکی به فارسی تبدیل می شود و وجه تسمیه اش نیز به همین علت است.» (۲)

Fārūj

فاروج

شهر فاروج در جنوب رود اترک، در استان خراسان واقع شده است. درباره پیدایش فاروج گفته می شود این محل در زمان خلافت هارون الرشید به صورت جنگل بوده است. حاکمی به نام «فرج الله» به قطع درختان و ایجاد آن شهر اقدام می کند. این نام به مرور به «فاروج» تبدیل می شود. (۳)

Fāz

فاز

فاز یا باژ دهکده ای است که در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی مشهد قرار دارد. این مکان زادگاه فردوسی است و نام آن در زمان فردوسی طابران Tabarān (طبران) یا طوس بوده است. در مورد وجه تسمیه نام فاز چنین ذکر شده است:

۱- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۷۶

۲- سفرنامه اوژن فلان، صفحه ۸۶

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۰

اصل این کلمه «باژ» است و «فاز» معرب آن می‌باشد که دو معنی به شرح زیر می‌دهد:
 — باژ، در زبان اوستا به معنی زمزمه زرتشتیان هنگام غذا خوردن، آمده است.
 — به معنی خراج و مالیات آمده، که معرب آن «باج» است.^(۱)

Farādonbe

فرادنبه

فرادنبه در ۱۱ کیلومتری غرب بروجن قرار دارد. فرادنبه از کلمه «فراز دامنه»، به علت نزدیک بودن به دامنه کوه فرادنبه، گرفته شده است.^(۲)

Farāhān

فراهان

این دهستان در شمال شهر اراک و کویر نمک میغان قرار دارد. واژه فراهان مرکب از دو عضو است. جزو اول آن «فره» Farāh به معنی شکوه و مجد است. عضو دوم آن احتمالاً علامت جمع باشد ولی پاره‌ای از محققین و اربابان لغت «هان» Hān را به معنی جا و مکان به کار برده‌اند. جمع لغت به معنی سرزمین مجد و عظمت یا جایگاه گزیدگان و آزادگان است.^(۳)

Farāh - gerd

فراه گرد

فرهادگرد را امروزه مخفف کرده، «فراه گرد»^(۴) می‌نامند.

Farah - ābād

فرح آباد

فرح آباد بندری باصفا در ساحل دریای خزر است. این بندر در ۲۵ کیلومتری شمال ساری قرار دارد.

۱- راهنمای مشهد، صفحات ۲۶۵ و ۱۴۶

۲- سفری به دیار ناشناخته، صفحه ۲۸

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۸۲

۴- به وجه تسمیه «فرهادگرد» مراجعه شود.

این شهر به قدری باغهای دلگشا و قصرهای عالی و منظره‌های زیبا داشته که آن را فرح‌آباد یا سرای شادمانی نامیده بودند.^(۱)

Farah - zād

فرح‌زاد

فرح‌زاد در ۹ کیلومتری غرب تجریش قرار دارد. چون دهکده فرح‌زاد در کنار رودخانه و دامان کوههای شمیران واقع شده، آن را «فرح‌زاد»، یعنی کانون فرح و شادمانی معرفی نموده‌اند.^(۲)

Farḡāna(-e)

فرغانه

فرغانه، روزگاران درازی تحت فرماندهی حکمرانان خراسان بزرگ بوده است. اکنون جزو کشور ترکمنستان است.^(۳)

درباره وجه تسمیه فرغانه در کتاب «خراسان بزرگ» به نقل از «قزوینی» چنین آمده است که:

«... انوشیروان این ناحیه را ساخت و از هر طایفه‌ای به آنجا فرستاد و ساکن کرد و آن را هر خانه Harxāna نام نهاد. کلمه هر خانه به تدریج تغییر شکل یافته، به فرغانه Farḡāna تبدیل شده است.»^(۴)

Farfahān

فرفهان

فرفهان (فرقان) در ۴ کیلومتری شمال خمین قرار گرفته است. لسترنج درباره نام فرفهان می‌نویسد: «فارقان در قرن هشتم شهری بزرگ بوده و اکنون دهکده‌ای نزدیک باتلاق گاوخانی است». ممکن است بین «فره - ان» با «فره» و «فرهن» به معنای

۱- ایران و مسئله ایران، صفحه ۲۰۱

۲- اطلاعات هفتگی، شماره ۴۶۴

۳- فرهنگ معین، صفحه ۱۳۴۲

۴- خراسان بزرگ، صفحه ۲۰۷

خرفه (پرپهن)^(۱) ارتباطی باشد. نامگذاری آبادیها به نام گیاهان در گذشته معمول بوده است.^(۲)

Farnað

فَرَنق

فرنق در ۱۵ کیلومتری جنوب غربی خمین قرار دارد. درباره واژه «فرنق» چنین نوشته اند:

فرنق نام دهی است در اطراف کمره، لغت سابقه اوستایی دارد. «فرنک» یا «فرانک» نام مادر کی ایوه، دومین کی از کیان مصرح در کتب مذهبی است. مفسرین اوستا و نویسندگان تاریخ کیانیان، نام فرنک را در ضمن نسب نامه کیان آورده اند. می توان گفت که فرنق شکل ثابتی از لغت «فرنک» است که در این محل باقی مانده است.^(۳)

Farhād - gerd

فرهادگرد

فرهادگرد در جنوب مشهد و در یک فرسنگی فریمان واقع شده است. امروزه آن را مخفف کرده، «فراه گرد» گویند.

«گرد» Gerd فارسی دارای معانی بسیار است، از جمله به معنی شهر است. پس فرهادگرد یعنی شهر فرهاد و «فرهادگرد» معرب آن است.^(۴)

Farīdūn - Kenār

فریدون کنار

فریدون کنار در ۱۲ کیلومتری غرب بابلسر، در ساحل دریای خزر قرار دارد.

۱- خرفه (Xorfa-e) گیاهی است دارای ساقه های منشعب و گسترده بر روی زمین که برگ و ساقه گوشتدار و گل منفرد به رنگ زرد دارد (علی زرگر، روش شناسایی گیاهان، صفحه ۱۰۹) و لغت نامه دهخدا، و نامه کمره، صفحه ۱۵۱

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، صفحه ۲۲۳ و نامه کمره، صفحه ۱۵۱

۳- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۸۵ و نامه کمره، صفحه ۱۵۲

۴- راهنمای مشهد، صفحه ۲۶۶

پیدایش فریدون کنار را به «فردیون جم»، نبیره جمشید، نسبت می دهند.^(۱)

Farīmān

فریمان

فریمان در ۷۵ کیلومتری شرق مشهد قرار گرفته است. در مورد وجه تسمیه نام فریمان عقاید مختلفی به شرح زیر ذکر شده است:

— «فر» Far در واژه فریمان که ریشه اوستایی و پهلوی دارد، به معنی جلال، شکوه و فروغ خدایی آمده است. «فری» Fari مخفف آفرین از ادات تحسین به معنی مدح و ستودن به کار می رود. «مان» Mān صیغه امر از فعل ماندن است. بنابراین فریمان مرکب از دو کلمه «فری» و «مان» می باشد. یعنی، باشکوه و جلال بمان.

— اگر «فری» را شکل دیگر پری Pari و «مان» را هم مخفف مانند بدانیم معنی مانند پری می دهد.^(۲)

Fasā

فسا

این شهرستان در جنوب ناحیه مرکزی استان فارس بین شهرستانهای استهبان، شیراز، جهرم و داراب واقع شده است. حدود ۲/۵ از وسعت شهرستان فسا، دشت و بقیه کوهستانی می باشد.

در مورد وجه تسمیه فسا موارد زیر ذکر شده است:

— بعضی نوشته اند این شهر را «پسا» Pasā، پسر پارس، بنا نهاده است.^(۳)

— عده ای دیگر را عقیده بر این است که از الواح گلی تخت جمشید چنین برمی آید که در زمان هخامنشیان، «پسه» یا «باشیا» بوده و در آن زمان شهری آباد بوده است. نام

۱- راهنمای مازندران، صفحه ۱۵۹

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۶۷

۳- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۶۵

پسه یا باشیا به تدریج به ”پسا“ تبدیل شده و اعراب آن را به صورت ”فسا“ معرب کرده‌اند^(۱).

— به روایتی دیگر سابقاً آن را ”پارساگرد“ می‌خوانده‌اند، به تدریج تخفیف یافته ”پسا“ شده و ”فسا“ معرب آن است.^(۲)

— پساپار، ”ساگرد“ بوده که به معنی شهرپارسایان، پرهیزگاران و پاکان است. این واژه به تدریج ”پارسا“ و بعد ”پسا“ گردیده است. فسا معرب آن است.^(۳)

Falāhīyya(-e)

فلاحیه

شادگان Sād - gān را سابقاً فلاحیه می‌نامیدند. لیکن قبلاً نام آن ”دراک“ بوده که اعراب معرب کرده و ”دوراق“ یا ”دورق“ نامیدند. دورق، سورگ یا سرق نامهای قدیمی آن حدود است.

درباره وجه تسمیه نام فلاحیه روایات زیر ذکر شده است:

— فلاحیه از دو کلمه ”فلا“ Falā به معنی دشت و علفزار و ”حیه“ Hīyya(-e) یعنی مار تشکیل شده است. بنا به روایتی، معنی زنده و شاداب می‌دهد. مردم شادگان در وجه تسمیه فلاحیه چنین می‌گویند: ”دورق ناحیه‌ای وسیع با علفزار و کشتزارهای زیاد بوده است. روزی عده‌ای برای چیدن و جمع‌آوری علوفه و هیزم به اطراف این شهر می‌روند. هنگامی که سرگرم تهیه علوفه بودند، ناگهان یکی از آنان فریاد زد ”آهای - آهای بلفه حیه“ یعنی ای وای در این فلات ماری است. دوستانش با داس و بیل به سوی صدا شتافتند و ماری عظیم‌الجثه را دیدند، ولی نتوانستند آن را بکشند و به شهر بازگشتند. تکرار این داستان باعث رواج واژه ”فلاحیه“ به جای ”دورق“ باستانی شد.

۱- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحات ۵۸۶ و ۵۸۸

۲- فارستانامه این بلخی، صفحه ۱۶۵

۳- گنج دانش، صفحه ۵۳۶

—برخی نیز می‌گویند که شیخ سلمان کعبی شهر جدیدی ساخت و آن را «فلاحیه» نامید.

—نیز در وجه تسمیه آن گفته‌اند: فلاحیه از فلاح (کشاورز) گرفته شده است. چون زمین آن آبرفتی است و استعداد کشاورزی آن زیاد است، به ناحیه حاصلخیز فلاحتی و کشاورزی معنی کرده‌اند و «فلاحیه» نام گرفته است.

—برخی نیز بر این باورند که چون ناحیه دورق (شادگان) حصین است، یعنی به صورت جزیره می‌باشد که دور تا دور آن باتلاق، نه‌رهای بسیار، نخلستان، پوشش گیاهی، جنگل و نی‌زار دارد و از راهزنان و غارتگران مصون مانده و به محل امنی تبدیل شده است، این طور بر سر زبانها جاری شد. که «من دخل فی هذه الفلا قدنجی» یعنی هرکسی وارد این فلات شود، نجات پیدا می‌کند و به بیان دیگر: «قد افلح من دخل فی هذه القرية ای فی هذه الفلا» یعنی رستگار شد و زنده ماند آن کسی که توانست در این فلات و در این روستا سکونت اختیار نماید.^(۱)

Falak od- dīn

فلک‌الدین

در شمال غربی شهر خرم‌آباد بر دامنه سفیدکوه، دهی مشهور به فلک‌الدین قرار دارد. وجه تسمیه این ده به واسطه نام مقبره‌ای بوده که در این دهکده وجود داشته است.^(۲)

Fam

فم

فم آبادی قدیمی بخش طرخوران شهرستان اراک است که در ۱ کیلومتری شرق و متصل به طرخوران قرار دارد.^(۳) در مورد وجه تسمیه نام فم روایتی به شرح زیر ذکر

۱- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۸۹

۲- آثار باستانی و تاریخی لرستان، صفحه ۱۲۳

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۲، صفحه ۲۰۱

شده است:

— «فم» در لغت عربی به معنی دهان آمده است.

— مردم آن از دیرباز با لفظ قلم تکلم می‌نمایند. خود می‌گویند چون به لفظ قلم سخن می‌گویند، به آنان «فمی» گفته می‌شود. (۱)

Fahraj

فهرج

ایران‌شهر در قسمت مرکزی بلوچستان، در فاصله ۳۶۵ کیلومتری زاهدان قرار دارد. این شهر سابقاً «فهره» Fahra(-e) یا «فهرج» به معنای شهر بزرگ نامیده می‌شد. معلوم می‌شود که اینجا در قدیم مرکزیت داشته و یگانه شهر درجه اول بلوچستان بوده است و به همین جهت آن را به نام مطلق شهر می‌خواندند. این شهر تا سال ۱۳۱۵ هجری شمسی به نام فهرج خوانده می‌شد.

فهرج در اصل «پوره» بود که در زبان فارسی قدیم به معنای شهر است. بعد از تسلط اعراب بر ایران اساس فارسی تغییر کرد، از جمله حرف «پ» فارسی مبدل به «ف» گردید و طبق عادتی که داشتند، «ه» در آخر کلمه پوره را مبدل به «ج» کردند و در نتیجه پوره مبدل به «فورج» شد. آنگاه از کثرت استعمال فورج مبدل به «فهرج» شد. (۲)

Fahra(-e)

فهره

ایران‌شهر سابقاً فهره (۳) نامیده می‌شد.

۱- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحه ۶۱

۲- نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۹۱ و مقدمه‌ی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۵

۳- به وجه تسمیه نام «فهرج» مراجعه شود.

این شهرستان در جنوب شیراز به فاصله ۱۲۰ کیلومتری آن واقع شده است. شهر فیروزآباد فعلی در ۳ کیلومتری شهر جور یا گور قرار دارد. (۱) "جور" معرب گور، نام قدیمی فیروزآباد است.

بنای اول آن شهر، گشتاسب بوده است. پس از آن اسکندر رومی بدان آب بسته و آن را خراب نموده. بعدها اردشیر بابکان شهر را آباد ساخته و "فیروز شاه"، جد انوشیروان، نیز بر آن عمارت افزوده و آن را به اسم خود فیروزآباد نامید. (۲)

فیروزکوه در سر راه تهران، سمنان و مازندران قرار دارد. بنای این شهر را به "فیروز شاه" نسبت داده‌اند که در منطقه‌ای کوهستانی آن را بنا نموده است. (۳)

اردبیل از شهرهای بسیار قدیمی ایران است که در گذشته فیروزآباد خوانده می‌شد. بسیاری از مورخین اسلامی هم چون "یاقوت حموی" و "فردوسی" بنای آن را به فیروز، پادشاه ساسانی، (۴۸۴-۴۵۹ میلادی) نسبت می‌دهند. این شهر به دستور وی بنا گردیده و به نام "فیروزگرد" (شهری که فیروز آباد نمود) نامیده شده است. (۴)

۱- جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۲

۲- فارسنامه ابن بلخی، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲

۳- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۲۸

۴- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۲۶ و ۲۷

ق

قائم شهر

ṣāem Šahr

شهرستان قائم شهر در جلگه‌ای سبز و خرم قرار دارد. این شهرستان از مشرق به ساری، از مغرب به بابل، از جنوب به سوادکوه و دامنه شمالی رشته کوه البرز و از شمال به دریای خزر محدود است.

قائم شهر در قدیم دهی به نام علی آباد بود. در سال ۱۳۱۴ شمسی نام آن را «شاهی» Ṣāh-ī گذاشتند. احداث راه آهن سراسری و کارخانجات متعدد، سبب آبادی این شهرستان شد و اهمیت زیادی پیدا کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی «قائم شهر» نامیده شد^(۱) که لقب آخرین امام غایب شیعیان است.

قاسم آباد

ṣāsem - ābād

قاسم آباد در ۲۰ کیلومتری شرق رودسر، در نزدیکی راه شوسه رودسر به شهسوار قرار دارد.

درباره وجه تسمیه نام قاسم آباد چنین روایت است:
شاه عباس یکی از سردارانش به نام «قاسم بیگ» را مأمور کرد تا ۲۵ هزار گرجی ارتدوکس مذهب را از شرق تفلیس به نواحی جنوب دریای خزر کوچ دهد. قاسم بیگ با یک شاهزاده گرجی عروسی کرد و مردم جنگجو و خشن آن مناطق را به مازندران و گیلان آورد. نزدیک به ۱۰ هزار نفر از آنها در محل کنونی «قاسم آباد» مستقر گردیدند و

۱- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۰

بقیه را به اشرف و خراسان بردند.^(۱)

ḡāyen

قاین

مرکز شهرستان قاینات شهر قاین است که بر روی دشتی به همین نام قرار دارد. این شهر در جنوب شرقی گناباد واقع شده است. در مورد نامیده شدن این شهر به چنین اسمی می‌گویند:

قاین در اصل «گاویین» بوده که مخفف «گاوآیین» می‌باشد و دلالت بر کشاورز بودن مردمان آنجا دارد.^(۲)

ḡobād

قباد

کوره قباد یک حصه از پنج حصه^(۳) ولایت فارس بود. حکمای فارس تمامی ممالک فارس را پنج قسم ساخته بودند و هر قسم را «کوره»^(۴) نام نهادند.^(۵) «کوره قباد» را قباد بن فیروز بنیاد نهاده است.^(۶)

ḡarmīsīn

قرمیسین

در کتب جغرافیای اسلامی نام کرمانشاهان به صورت قرمیسین، قرماسین و قرماشین مُعَرَّب گردیده است. چنین به نظر می‌رسد که عربها هنگام تصرف نواحی و سرزمینهای ایران، بیشتر به تغییر و تبدیل کردن اسامی پرداخته باشند. احتمالاً می‌توان قیاس کرد که واژه دراصل گرمان + سان (ساح) یعنی «سرزمین گرمان» ها بوده که اعراب ناچار با تبدیل «گ» به «ق»، واژه را به صورت قرماسین (قرمیسین) ادغامی کرده‌اند. «سین» در حقیقت

۱- راهنمای شمال ایران، صفحه ۱۲۶

۲- راهنمای مشهد، صفحات ۲۷۵ و ۲۶۸

۳- پنج حصه ولایت فارس عبارتند از: کوره اردشیر، کوره استخر، کوره داراب، کوره شاپور، کوره قباد.

۴- «کوره» را «خره» Xorra نیز گویند.

۵- برهان قاطع، صفحات ۱۷۲۷ و ۷۴۲

۶- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۲۰۳

پسوند مکان در گویشهای غربی ایران و کردی و لری بوده است.^(۱)

ðara - bāð

قرهباغ

قرهباغ بین دریای خزر و دریای سیاه و کنار رود ارس قرار دارد. نام سابق آن «اران» بوده است.

کلمه قرهباغ مرکب از واژه «باغ» Bāð کنایه از مینوی جاودانی آریایی‌ها و واژه «قره» ðara ترکی به معنی سیاه است. جمع لغت به معنی بهشت اولیه یا باغ کهن و قدیم است.^(۲)

ðara - Tappa(-e)

قره‌تپه

آبادی قره‌تپه در شمال راه قدیم قوچان به شیروان و در فاصله ۳ کیلومتری جاده فعلی اوجاز به قوچان قرار دارد.

قره‌تپه در حدود ۶۰ سال پیش به وجود آمده و ساکنان آن مهاجران ترک زبانی هستند که از روستاهای اطراف آمده‌اند. تپه‌ای در فاصله کمی از ده قرار دارد که نشان دهنده خرابه‌های قدیمی ده است و به واسطه همین تپه، نام ده به «قره‌تپه» مشهور شده است.^(۳)

ðarače

قره‌چه

آبادی قره‌چه در ۴۶ کیلومتری شمال غربی قوچان قرار دارد. تاریخچه بنیاد ده معلوم نیست.

واژه قره‌چه در اصل «قره‌چی» بوده است و اهالی ده از قره‌چی‌های حوزه

۱- مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحات ۲۷۷ و ۲۷۶ و جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۳

۲- گزارشنامه یا فقه‌اللفه‌ اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحات ۳۴۹ و ۳۴۸

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۳

آذربایجان هستند. زبان اهالی نیز ترکی است.^(۱)

Qara - Ayn(Eyn)

قره عین

سیه چشمه از توابع شهرستان ماکو می باشد و مابین شهرستانهای خوی و ماکو قرار گرفته است. این شهر از طرف مغرب با کشور ترکیه هم مرز است. نام سابق سیه چشمه، «قره عین» بود. علت آن را چنین ذکر کرده اند که دو خانواده در این محل ساکن بوده اند نام پدر «قره» Qara و نام پسر «عین» Ayn بوده که به نام این پدر و پسر سیه چشمه را قره عین نامگذاری کرده اند.^(۲)

Qara - Kelisā

قره کلیسا

قره کلیسا در جنوب شرقی ماکو قرار دارد. وجه تسمیه قره کلیسا به علت تیره رنگی کلیسای آن است که از دور سیاه به نظر می آید و به این سبب آن را «قره کلیسا» نامند.^(۳)

Qara - Kahriz

قره کهریز

دهستان قره کهریز در ۱۲ کیلومتری شمال الیگودرز قرار دارد. ابراهیم دهگان دربارهٔ واژه قره کهریز می نویسد:

کلمه قره کهریز از دو لغت ترکی و پارسی ترکیب شده است. عضو اول «قره» Qara در معنی زیر نویس سیاه، و در اصطلاح عامه کهن و قدیمی را هم سیاه می گویند. پس «قره» ترکی و «سیاه» پارسی در اصطلاح عامه به معنی قدیمی و کهن است. عضو دوم

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۴

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۳

۳- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۴۱۶

”کاریز“ Kārīz یا به صورت دیگر ”که‌ریز“ Kahriṣ به معنی قنات و هر آن مجاری زیرزمینی که با صنعت انسانی حفر شده و آب در آن روان است، می‌باشد. وجه تسمیه آنکه، قنات واقع در اراک به خصوص در ناحیه فراهان، به واسطه سستی خاک زود درهم ریخته می‌شود، ولی قنات وابسته به ”قره که‌ریز“ چون سنگ سرو کوهستانی است، دیر به دیر هم خراب نمی‌شوند.^(۱)

Ḫazvīn

قزوین

شهرستان قزوین در فاصله ۱۴۴ کیلومتری شرق تهران قرار دارد. درباره وجه تسمیه نام قزوین روایات زیر ذکر شده است:

— قزوین تازی شده ”کشوین“ می‌باشد و آن خود دگرگونه ”دژپین“ و ”دژپائین“ است. دژپائین احتمالاً دژی بوده که در روزگار ساسانیان و شاید پیش از ایشان در مدخل کوهستان شهرستان ”قزوین“ برای پیشگیری تاخت و تاز و غارت قوم ”آمارد“ ها و ”دیلیم“ ها که در کوهستانهای شمال دشت قزوین می‌زیستند، ساخته شده بوده است.^(۲)

— گروهی اصل اسم قزوین را از نام قوم کاسی و لغت کاسپین Kāspiyan دانسته‌اند.^(۳)

— یکی از اکاسره، لشکریان بسیاری به آنجا فرستاد و جایگاه سپاهیان در این سرزمین قرار داشت. هنگامی که برای آنها دشمنی پیدا شد و خود را آماده کارزار ساختند، سرکرده آنها به یکی از زیردستانش گفت: ”این کشوین“ یعنی ”این موضع را نگهداری کن“. پس دشمن گریخت و در آن مکان شهری بنا کرد. آن شهر را ”کشوین“ نامیدند. بعدها معرب گردیده، قزوین گفته شد.^(۴)

۱- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجمه یا تاریخ آستانه، صفحات ۱۹۳-۱۹۲

۲- تاریخ مازندران، جلد ۱، صفحه ۱۲

۳- راهنمای شمال ایران، صفحه ۵۷ و جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۵

۴- جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۵

قصر اللصوص

کنگاور مدتی قصر اللصوص (قصر دزدان) نامیده می‌شده است. در مورد وجه تسمیه نام قصر اللصوص چنین روایت کرده‌اند:

— در حمله اعراب و انقراض سلسله ساسانی در کنگاور، سپاهیان مهاجم با حمله ناگهانی ایرانیان مواجه شدند و بسیاری از چهارپایان آنها به غنیمت رفت و از این‌رو اعراب کنگاور را قصر اللصوص (کوشک دزدان) نام گذارند.^(۱)

— حمدا... مستوفی می‌گوید بیشتر احتمال دارد که این نام از آن جهت بدین مکان داده شده که بعدها مأمن دزدان و راهزنان گردیده است.^(۲)

Qasr-e Širīn

قصر شیرین

شهرستان قصر شیرین از شمال شرقی به بخش ثلاث، از جنوب به بخش چوار از استان ایلام، از شرق به بخش کرند، گیلانغرب و اسلام آبادغرب و از شمال و غرب کشور به عراق محدود است.

قصر شیرین به واسطه موقعیت سیاسی و اقتصادی و واقع شدن در مسیر راه عربستان و فلات مرکزی ایران، از زمانهای قدیم دارای اهمیت بوده و بسیاری از سلاطین قدیم در احیاء و آبادی آن اقدام نموده‌اند. مخصوصاً در عصر خسرو پرویز این شهر بسیار آباد شد و مدتی قصر زمستانی آن سلطان بود.^(۳)

”حمدالله مستوفی“ در صفحه ۴۳ کتاب ”نزهت القلوب“ درباره قصر شیرین گوید: ”خسرو پرویز ساخت جهت همخوابه اش شیرین و آن را قلعه‌ی بزرگ بوده است از

۱- سی‌ماه تلاش پابه پای مردم در راه نوسازی استان تاریخی کرمانشاهان، صفحه ۷۱ و سفرنامه جکسن، صفحه ۲۷۸ و کنگاور، صفحه ۴

۲- سفرنامه جکسن، صفحه ۲۷۸

۳- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۲۶۴

سنگ لاشه و گچ^(۱). بنابراین همانطور که از نام قصر شیرین پیداست در اینجا خسرو پرویز برای "شیرین"، ملکه معروف و سریانی خود، کوشکی بنا نمود^(۲). امروزه پیرامون این شهر ویرانه‌های وسیعی به چشم می‌خورد که به نام قصر شیرین بوده و در زمان سلطنت خسرو پرویز، باغی وسیع با قصرهایی دلپذیر داشته و به علت داشتن آب و هوای مناسب در زمستان، این ناحیه برای شیرین ساخته شده بود.^(۳)

قلعه

øal'a(-e)

شهرستان مریوان در گذشته به نام قلعه معروف بوده است. در زمان ناصرالدین شاه قاجار به امر او قلعه نظامی در آنجا ساخته شده و در سال ۱۲۸۲ حاج فرهاد میرزای معتمدالدوله بر وسعت آن افزوده است. بعد از او حاج محمدعلیخان ظفرالملک (معروف به سردار مکرم) در موقعی که حاکم آنجا بوده، تا اندازه‌ای بر آبادی قلعه و اطراف آن افزوده است.^(۴)

قلعه حسن

øal'a(-e) Hasan

ده قلعه حسن در فاصله ۴۲ کیلومتری شیروان قرار دارد. در مورد ایجاد این روستا می‌گویند شخصی به نام "حسن" در بنای آن فعالیت داشته و به نام او معروف شده است. در قلعه حسن دو طایفه "شامائی" و "بیچرانلو" زندگی می‌کنند. شامائی‌ها را از حوزه شام به اینجا کوچانیده‌اند و حسن از آن طایفه بوده است.^(۵)

۱- نزهت القلوب، صفحه ۴۳

۲- سی‌ماه تلاش پا به پای مردم در راه نوسازی استان تاریخی کرمانشاهان، صفحه ۱۰۹

۳- جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۸

۴- جغرافیای استان کردستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷

۵- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۵

قلهک در ۴ کیلومتری جنوب تجریش قرار دارد. قبل از توسعه شهر تهران دیهی مستقل بوده، اما اکنون در درون شهر واقع شده است. واژه قلهک مرکب از «قلا» معرب «کلا» و مخفف «کلات» به معنی قلعه است. فرهنگ‌نویسان، کلات Kalāt را قلعه یا دیهی بزرگ که بر سر کوه یا پشته بلند ساخته باشند، معنی کرده‌اند.^(۱)

شهرستان قم از شمال به شهرستان تهران، از شمال غرب و غرب و جنوب غربی به شهرستانهای ساوه، تفرش، آشتیان، محلات و دلیجان، از جنوب شرقی به شهرستان کاشان و از مشرق به دشت کویر و دریاچه نمک محدود می‌شود.

در مورد وجه تسمیه نام قم روایات زیر ذکر شده است:
— آب رودخانه‌های «تیمره» و «انار» در محلی که فعلاً شهر قم است، جمع می‌شد و آنقدر گیاه و سبزه در اطراف آن آبها می‌رویید که به دشت کبود مشهور بود. چون موضع جمع شدن آب را به زبان عربی «قم» گویند، آنجا را نیز قم نامیدند.^(۲)

— حضرت محمد (ص) هنگام عروج، ابلیس ملعون را دیدند که در آنجا نشسته و سر بر زانو نهاده است، پس فرمودند: «قم یا ملعون» یعنی «برخیز یا ملعون»، و از آن به بعد، آنجا را قم نام کردند.^(۳)

— در اثر کثرت گیاه و علف که اطراف رودخانه‌های «تیمره» و «انار» وجود داشت، شبانان برگرد آن خانه‌ها، خیمه‌هایی از چوب و گیاه درست می‌کردند که در فارسی به آنها

۱- تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۳۶

۲- تاریخ قم، صفحه ۱۲ و جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۶۵

۳- تاریخ قم، صفحه ۱۲ و جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۶۶

”کومه“ گفته می‌شد. پس به مرور ایام، کومه را ”کُم“ گفتند و کُم عربی گشت و قم شد.

— نام شهر به مناسبت نام رودخانه قم است.

— قم را ”قمساره بن لهراسب“ بنا کرد و نام قم از ”قمساره“ گرفته شده است.

— ”حمزه اصفهانی“ می‌نویسد: ”چون عرب اشعریان به قم آمدند، در اطراف قم در

خیمه‌هایی از موی نزول کردند، در صحاری هفت ده ساختند به نامهای ممجان، قزدان،

مالون، جمر، سکن، جلنبدان و کُمیدان، چون این هفت ده وسعت یافت و به یکدیگر

نزدیک شد، از نامهای هفت ده، نام قریه ”کُمیدان“ را اختیار کردند و مجموع این هفت

ده را ”کُمیدان“ گفتند. پس از مدتی به اختصار ”کُم“ نامیدند.“ (۱)

čomša

قمشه

این شهرستان در ۸۰ کیلومتری جنوب اصفهان قرار دارد. از طرف غرب و جنوب

به کوهستان و از سمت شمال شرقی به نواحی پست کویری محدود می‌باشد.

قمشه کلمه‌ای است پهلوی ساسانی که از ایام قدیم به این محل گفته می‌شده است.

ابتدا ”کمشه“ بوده، منتهی بعد از اسلام به ”قمشه“ تبدیل شده است. درباره وجه تسمیه

قمشه مطالب گوناگونی به شرح زیر نقل کرده‌اند:

— در اصل ”کومه‌شه“ بوده، ”کومه“ خانه‌ای است که از چوب و علف سازند و چون

شاهان عهد قدیم در آن حدود به شکار می‌رفته و کومه خوبی برای آنها می‌ساختند، لذا به

این نام موسوم شد. رفته رفته شهری آباد گشت و کم کم کومه‌شه تخفیف یافته، ”کمشه“ و

سپس معربش، ”قمشه“ گفته شد. (۲)

— واژه قمشه از دو واژه ”کوم“ و ”شه“ به معنی شکارگاه گرفته شده که از زمان

ساسانیان بوده است (۳).

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۶۶

۲- تاریخ شهرضا، صفحه ۴۸

۳- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۴

—واژه «قمشه» به معنی مکان پر قنات است، زیرا اکثر مزارع قمشه به وسیله قنات مشروب می شود^(۱).

—این محل را اقوام «قلغ شاه» بنا نمودند و چون این شهر را اقوام شاه ساخته بودند، به همین جهت «قوم شاه» نامیده شد که به تخفیف و بر اثر مرور زمان مبدل به قمشه گردید.^(۲)

قنطره

مقدسی گاهی از دزفول به نام شهر «قنطره» به معنی شهر پل یاد کرده است.^(۳)

δūcān

قوچان

شهرستان قوچان از شمال شرقی به شهرستان درگز، از مشرق به شهرستان مشهد، از جنوب به شهرستان نیشابور و اسفراین و از مغرب به شهرستان بجنورد و شهرستان شیروان محدود است.

در مورد نام قوچان در کتابها چنین آمده است:

—در حوالی رودخانه قوچان جمعی سیاه چادر نشین دیده می شوند، از ایل «قوچقانلو» و اصل این کلمه «قوچ قوینلو» می باشد، یعنی قوچ داران و گوسفنداران و ممکن است به واسطه سکنی داشتن آنان به این اسم موسوم شده باشد.^(۴)

—در اصل «خوشان» بوده و مغول آن را قوچان گفته اند.^(۵)

—در زمان یاقوت حموی این شهر را «خوشان» می نامیدند که در واقع «کوشان» بوده و پس از گذشت زمان آن را قوچان نامیده اند (پارسی نغز).^(۶)

۱- تاریخ شهرضا، صفحه ۵۰

۲- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۴۲۵

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۲۷۵

۴- جغرافیای تاریخی قوچان، صفحه ۱۹ و سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۱۴

۵- گنج دانش، صفحه ۷۰۸

۶- راهنمای مشهد، صفحه ۲۵۶

— وقتی از اهالی شهر پرسیده می‌شود که چرا نام اینجا “قوچان” شده گویند چون قوچ در اینجا فراوان بوده است.

qūr - cī bāšī

قورچی باشی

قورچی باشی ده بزرگی است از توابع خمین، که در فاصله ۲۰ کیلومتری غرب خمین قرار دارد. درباره وجه تسمیه نام قورچی باشی روایات زیر ذکر شده است:

— مقام قورچی باشی از مقامات بلند لشگری دوران صفویه و قبل از آن بوده است، پس از وزیر اعظم مقامی از آن بالاتر نبوده و درحقیقت به جای وزیر جنگ فعلی می‌بودند.

— قورچی باشی واژه‌ای ترکی است و از “قور” qūr به معنی سلاح و “چی” cī علامت فاعلی و “باش” Bāš به معنی سر و “ی” حرف اضافه ترکیب یافته است.

— کلمه “قورچی” به نقل استاد مینورسکی، تلفظ صحیحش در مغولی ابتدا بایستی “کورچی” باشد که به معنی تیرانداز یا کماندار از ریشه “کر” به معنی ترکش داراست.

عضو دوم لغت “باش” Bāš نیز ترکی و به معنی سر و رئیس است. این لغت مشترکاً حاوی مفهوم “سر همچو قزلباش” به معنی سرخ سر و رئیس و رأس جماعت است.

در اینجا جمعاً به معنی رئیس کمان داران یا سرپرست غلامان تیرانداز است. از اسم ده پیدا است که یکی از قورچی باشی‌یان آنجا را بنیاد یا عمران نموده و به همان نام تاکنون باقی مانده است. (۱)

qol qūcān

قولقوچان

پس از طی ۶۰ کیلومتر از مسیر جاده مشهد در شمال پلیس راه چناران، آبادی “قولقوچان” قرار گرفته است. این روستا اکنون به چناران متصل شده است.

۱- گزارشنامه یا فقه‌اللفه اسمی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۰۱ و نامه کمره، صفحه ۲۸۰

درباره نام این ده می‌گویند “قل” 801 لغتی است ترکی و به معنی بازو می‌باشد و در مجموع بازوی قوچان معنی می‌دهد. این نامگذاری وسعت حکومت قوچان قدیم را نشان می‌دهد. (۱)

ḍūmes

قوس

قوس در قدیم به ناحیه‌ای اطلاق می‌شده که شامل دامغان، سمنان و برخوار بسطام و خرقان بوده و در مغرب خراسان قرار گرفته است. قوس معرب “کومش” است. (۲)

روایات زیر در مورد وجه تسمیه نام قوس ذکر شده است:

— درابتدا “کوه مس” بوده، زیرا در این ایالت معادن مس زیاد بوده و مس در دوران هخامنشیان نقش مهمی در صادرات داشته است. بعدها کوه مس به کومس تبدیل شده و کومس معرب گردیده و قوس شده است. (۳)

— دراصل “کومه شه” بوده، چه “کومه” در لغت به معنای پناهگاهی است که زارعین برای محافظت زراعت و صیادان برای کمین کردن شکار، از چوب و نی می‌سازند. کومه شه، پناهگاه شکار سلاطین بوده، چه در گذشته در این سرزمین مرغزارهای وسیع و باصفا و مملو از شکار وجود داشته و شاهان گذشته ایران در این سرزمین پناهگاه‌هایی برای شکار ساخته بودند. بعدها، “کومه شه” به “کومش” تبدیل شده است. (۴)

— به دلیل کم آبی منطقه، مردم خود به حفر قنات می‌پرداختند و به همین دلیل این ولایت را “کومش” یعنی چاه کن و مردم آن را “کومشی” گفته‌اند. (۵)

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۲۴۴

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۶۹

۳- صد دروازه، صفحه ۲۴ و جغرافیای تاریخی دامغان، صفحه ۶ و جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۰

۴- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۰ و گنج دانش، صفحه ۸۶۲ و جغرافیای تاریخی دامغان، صفحه ۷

۵- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۰

«قُهاب» در شمال شرقی اصفهان قرار دارد. اصل قهاب، «کی آب» است. چون اکثر آب قناتهای آن سرگشاده و چشمه می باشد و به قاعده قنات، چاه و پشته ندارد، به همین علت این قسم چشمه و قنات را «کی» می خوانند. (۱)

قهرود در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی قمصر کاشان واقع شده است. چون در دامنه های مرتفع سلسله جبال «کوه رود» قرار گرفته، به همین سبب آن را قهرود که معرب کهرود است نامیده اند. (۲)

آبادی کهسار یا قہسار در جنوب شرقی اردستان قرار دارد. روایات چندی به شرح زیر در مورد وجه تسمیه نام قہسار ذکر شده است:

— در نوشته های اداری و غیره «قہسار» نوشته می شود و ظاهراً معرب «کهسار» Koh-sār به معنی جای کوهستانی سردسیر است. این واژه مرکب از «که» Koh به معنی کوه و «سار» Sār از ادات نسبت می باشد و گاهی هم «کوهسار» Kuh-sār تلفظ می شود.

— مرکب از «کی» و «سار» می باشد که تبدیل به «کهسار» شده است. چنانچه در عرف مردم عامی فعلاً هم معمول است و «کیسار» می گویند. با این فرض جای بزرگ و بزرگان معنی می دهد.

— مانند «که» در نام آبادی کهنک، معنای جای سرد می دهد.

۱- نصف جهان، صفحه ۳۰۴

۲- آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، صفحات ۳۴۸ و ۳۴۷

— کهسار مرکب از «کیه» و «سار» Sār است. واژه اول به معنی خانه و واژه دوم به معنای سار که مرغ معروفی است، می باشد و در مجموع خانه سار معنی می دهد. (۱)

Qoh - estān

قهستان

قهستان معرب کهستان Koh-estān و آن هم مخفف «کوهستان» Kuh-estān است. در قدیم نقاطی را که مرتفع و کوهستانی بوده، این چنین نامیده اند. قهستان قسمتی از جنوب خراسان می باشد که از طرفی محدود به هرات و از سمتی به کویر مرکزی متصل می شده است. شهرهای مهم آن عبارت بوده اند از: تون، طبس، گیلک، ترشیز، قاین، خوسف، گناباد، زیرکوه، طبس مسینا. چون اکثر این ولایات از نقاط مرتفع فلات ایران است که ارتفاع متوسط آنها ۱۵۰۰ متر از سطح دریاست و از رشته کوههای متعدد پوشیده شده اند لذا آن را «کهستان» می نامند. (۲)

قهفرخ

فرخ شهر سابقاً قهفرخ نامیده می شد. این شهر در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر کرد قرار دارد.

در باره وجه تسمیه نام قهفرخ چنین استدلال است که: قهفرخ مُعرب واژه «کُه فرخ» بوده، لذا خود این واژه مخفف «کوه فرخ» می باشد و از آنجایی که این شهر در دامنه «کوه رخ» که در زمانهای قدیم «کوه فرخ» نامیده می شده، واقع است، قبول کلمه «کُه فرخ» طبیعی و قابل پذیرش است. در تحقیق این مطلب، اشاره «ابن بطوطه» به این روستا را در سفرنامه اش می توان شاهد مثال آورد. به هر صورت واژه کوه فرخ در اثر نفوذ زبان و

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۳۹

۲- راهنمای مشهد، صفحه ۲۶۹

ادبیات عرب در این خطّه به «قهفرخ» تبدیل گردیده است.^(۱)

قیاپا

قیاپا در ۱۳ کیلومتری جنوب غربی خمین قرار دارد. احتمالاً «قا» در قیاپا، تغییر یافته واژه گیاه می باشد و «پا» در اینجا به معنای محل و جایگاه است. موقعیت جغرافیایی قیاپا، به عنوان یک محل کوهستانی با مراتع فراوان و پرگل و گیاه با این معنی سازگار است.^(۲)

ḡeytāḡi

قیطاقی

آبادی قیطاقی در ۱۱ کیلومتری قوچان قرار دارد. در مورد ریشه نام ده می گویند که در حدود بیش از ۳۰۰ سال قبل دسته ای از یاغیان در صدد غارت ده برآمده اند. مردم آن حدود ایستادگی کرده و آنها را به برگشت واداشته اند و حملات آنان را دفع نموده اند، بنابراین به ترکی «قایت یاغی» یعنی برگرد یاغی گفته شده، که به قیطاقی تبدیل گردیده است.^(۳)

۱- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸

۲- نامه کمره صفحه ۱۵۴

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۶

Kāxk

کاخک

روستای کاخک در ۲۴ کیلومتری جنوب گناباد قرار دارد. وجه تسمیه این روستا به خوبی روشن نیست. بعضی می‌گویند به علت درختان فراوان خود، «کاخک» (کاخ کوچک) نامیده شده است.^(۱)

Kār - xāne - ḡand

کارخانه قند

کارخانه قند در ۱۶ کیلومتری شمال شرق زرقان، کنار شوسه شیراز به اصفهان قرار دارد.

ابتدا در این مکان کارخانه قند احداث گردیده و سپس خانه‌هایی گرد آن ساخته شد. بدین ترتیب کم‌کم با افزایش جمعیت، رونق و آبادی آن افزون‌گشت و نام کارخانه قند بر روی آن باقی ماند.

Kāza(-e) rūn

کازرون

شهرستان کازرون در غرب شیراز قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام کازرون روایات زیر ذکر شده است.

— عده‌ای معتقدند که درواقع «کوه‌زران» بوده که در اثر تحریف «کازرون» گشته است. زیرا عقیده دارند که در کوه‌های آن زر به حد وفور است. اگر زر را به معنی واقعی

۱- معماری ایران، صفحه ۲۷۱

طلا نگیریم، بایستی گفته شود به علت وفور منابع طبیعی و درختهای پرارزش آن است که شهر را بدین نام خوانده‌اند.

— عده‌ای دیگر را نظر بر این است که چون کسب اکثر اهالی این شهر در قدیم بیشتر گازی بوده (جهت شستشوی ساقهای بذر کتان و به دست آوردن تار و نخ کتان) به همین سبب این شهر معروف به «گازی» شده، پس از مرور زمان به کلمه «کازرون» تغییر شکل داده است.

— پاره‌ای نیز معتقدند که از نام محلی در نزدیکی کازرون، به نام «گازرگاه» گرفته شده است.^(۱)

Kāś - ān

کاشان

کاشان در ناحیه مرکزی ایران قرار دارد. از سمت جنوب و غرب به ارتفاعات سلسله جبال مرکزی (کوه رود) منتهی می‌شود و از سمت شمال و شرق به زمینهای شور و زار کویر مرکزی ایران می‌پیوندد.^(۲)

در مورد وجه تسمیه نام کاشان روایات زیر ذکر شده است:

— هنگامی که زبیده خاتون، همسر هارون الرشید خلیفه عباسی، از کاشان می‌گذشت، در یکی از قلعه‌های چهل حصاران منزل نمود. چون اهالی این محل به دیانت اسلام گرویده و زبیده خاتون را خدمتها کرده بودند، همسر هارون الرشید گفت به پاس خدمات صادقانه شما قصد من آن است که هرگاه خواهشی دارید بگویید تا برآورده سازم. مردم چهل حصاران گفتند که چون منزل و مسکن مستحکمی نداریم و جمعیت ما در این دشت متفرق است و سالی چند نوبت دیلمی‌ها بر سر ما می‌تازند و مال و ناموس ما را غارت و به حلقه اسارت درمی‌آورند، استدعای مهم ما این است که رفع تعدی از ضعیفان بنمائید. زبیده خاتون خواهش آنان را قبول کرده، دستور داد تا معماران زبردست طرح برج

۱- شهر سبز یا شهرستان کازرون، صفحه ۲۵

۲- آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، صفحه ۱

و بارو و خندق را در ساعتی (سعد) بریزند و چنانچه نوشته‌اند به خاطر علامتگذاری طول و عرض و وضع هر بنا کاه و گچ ریختند و به همین علت آنجا را «کاه افشان» نامیدند که بعدها «کاشان» گردید.^(۱)

— از تحقیقات اخیر باستان‌شناسی، طبق آثاری که از تپه‌های سیالک به دست آمده، نتیجه گرفته شده که کاشان مقر قبایل «کاسو» یا «کاشو» بوده. لفظ کاسو یا کاشو بعدها تبدیل به «کاسیان»، «کاشیان» و بالاخره «کاشان» گردیده است.^(۲)

— «قاسان» نام یکی از پادشاهان باستانی (پسران خراسان) بوده است.^(۳)

— چون اولین جایگاه آبادانی این ناحیه به امر پادشاهان داستانی ایران در کنار چشمه‌فین ساخته شده، آن را «کی‌آشیان» یعنی جایگاه پادشاهان گفته‌اند.

— نام «کاشان» از کاشی‌های آن گرفته شده، چرا که کاشی‌های این شهر را در هیچ جا نمی‌توان دید.

— کاشان از اسامی بتخانه‌هاست و به معنی نوعی از مسکن می‌باشد که اسم خاص شهر شده است.^(۴)

— در فرهنگ واژه‌ها درباره لغت کاشان چنین ذکر شده است: «کاشان به خانه‌های تابستانی گفته می‌شود که از چوب و نی ساخته شده است.»

— کاشان به لغت‌های قدیم معبد و جایگاه جشن و دلارائی بوده است.^(۵)

Kāzem - rūd

کاظم‌رود

کاظم^(۶) رود بزرگترین رودخانه لنگاست. از ویژگیهای آن سیلابی بودن است.^(۷)

۱- ایران قدیم و تهران قدیم، صفحه ۱۱۱

۲- بیابان (پژوهشهای علمی)، صفحه ۵ و تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۱۶

۳- آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، صفحه ۸

۴- آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، صفحه ۹

۵- تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۱۶

۶- به وجه تسمیه نام «کاظم‌کلا» مراجعه شود.

۷- لنگا، صفحه ۴۳

کاظم کلا

Kāzem Kalā

کاظم کلا در شمال لنگا، در فاصله ۴ کیلومتری جنوب عباس آباد قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام کاظم کلا روایات زیر ذکر شده است:
— ممکن است نام خود را از بنیانگذارش گرفته باشد.
— شاید به مناسبت مجاورت با بستر قدیمی “کاظم رود”، نامش را از رودخانه مزبور اخذ کرده باشد.^(۱)

کاغذکنان

Kāḡaz - konān

کاغذکنان در شرق شهرستان میانه قرار دارد. بهروز خاماچی در کتاب فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی به نقل از حمدالله مستوفی در نزهت القلوب از کاغذکنان چنین تعریف می‌کند: “چون در آنجا کاغذ خوب می‌کردند، به کاغذکنان مشهور است.”

در مورد کاغذسازی که شغل قدیمی و مهم ساکنان کاغذکنان بوده، چنین اظهار می‌دارند که مرغوبیت کاغذهای تولیدی این بخش، از کاغذهای فعلی پایین تر و اندکی ضخیم تر از کاغذهای معمولی بوده است.
در حال حاضر فعالیت در رشته کاغذسازی قدیمی به دست فراموشی سپرده شده است.^(۲)

کامرانیه

Kām - rāniye

کامرانیه در ۳ کیلومتری شرق تجریش قرار دارد، لیکن در سابق دیهی مستقل بوده است. کامرانیه اکنون با توسعه شهر تهران در درون شهر قرار گرفته است.

۱- لنگا، صفحه ۱۳۷

۲- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحات ۴۲۹ و ۴۲۸

امیرکبیر “کامران میرزا” (نایب السلطنه)، فرزند ناصرالدین شاه قاجار، در سال ۱۲۹۹ هجری قمری باغ و عمارتی ساخت و به همین مناسبت آنجا را “کامرانیه” نامیدند. (۱)

Kabūtar - Āhang

کبوترآهنگ

کبوتر آهنگ یا کبودرآهنگ Kabūdar - Āhang در ۵۰ کیلومتری شمال همدان قرار دارد.

در مورد وجه تسمیه نام آن گفته شده که در گذشته در این بخش نهرهای متعدد آب و برکه وجود داشته که کبوتران از هر طرف به آنجا روان می شده اند و به همین مناسبت کبوترآهنگ نامیده شده است، ولی در زبان ترکی رایج در این بخش “کورنگ” گفته می شود که به معنی نهرهای آب است. (۲)

Kabūd - Jāma(-e)

کبودجامه

کبودجامه نام ناحیه و شهری در طرف جنوب شرقی دریای خزر است. این شهر اکنون وجود ندارد. (۳)

مرحوم “علامه قزوینی” در حواشی خود بر “لباب الالباب” می آورد که: “کبودجامه نام حشمی است که در میان استرآباد (گرگان) و خوارزم می نشسته اند.” (۴)

Kabīr - kūh

کبیرکوه

کبیرکوه یکی از ارتفاعات مهم پشت کوه، با سیطره عظیم از طرف جنوب به جلگه خوزستان ختم می شود. دامنه های شرقی کبیرکوه با شیب تند به دره های ژرف و پرآب

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحات ۷۶ و ۱۵۶ و تهران در گذشته و حال، صفحه ۵۴

۲- جغرافیای استان همدان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۴

۳- فرهنگ معین، صفحه ۱۵۴۵

۴- مازندران، صفحه ۱۹۱ و لغت نامه دهخدا

منتهی می‌شود و دامنه‌های غربی آن مرز ایران و عراق را تشکیل می‌دهد.^(۱)
کبیرکوه را اهالی محل "کورکوه" Kavar-Kūh نامند. کور در واقع شایسته نام
کبیرکوه است، زیرا عظیم‌ترین و منظم‌ترین چینهای این ناحیه است.^(۲)

کَته

نویسندگان کتب تاریخی، بنای اولیه شهر یزد را مربوط به اسکندر مقدونی می‌دانند.
یزد سابقاً "کَته" نامیده می‌شد. احمد بن حسین بن علی کاتب یزدی مؤلف کتاب "تاریخ
جدید یزد" می‌نویسد:

"هنگامی که تعدادی از بزرگان ایران در ری علیه اسکندر مقدونی به مخالفت
پرداختند، وی ایشان را دستگیر کرد و به همراه خود به اصطحز (فارس کنونی) برد و
چون به ناحیه یزد رسید، زندانیان را در چاهی محبوس کرد و آن محل را "کَته" (به یونانی
معنی زندان می‌دهد) نامید."^(۳)

Kajān

کجان

آبادی کجان در ۳۶ کیلومتری جنوب اردستان قرار دارد. واژه کجان مشتق از "کیج"
است و به معنی حوضچه‌های آبی می‌باشد که در مظهر قنات ساخته می‌شده است. کجان
منسوب به "کیج" است، یعنی جایی که این‌گونه حوضچه‌ها ساخته می‌شده و یا
وجود دارد یا اینکه جمع "کیج" است، یعنی جایی که چندین حوضچه در آن واقع
است.^(۴)

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۵۰

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۸ و فرهنگ دهخدا

۳- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۸

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۲

کچو مثقال در ۶ کیلومتری شمال اردستان قرار دارد. روایت زیر در مورد وجه تسمیه نام آن ذکر شده است:

کلمه کچو Kačū در اصل "کيه چو" بوده است. این واژه مرکب از "کيه" بر وزن ديه و "چو" بر وزن او يعنی خانه کوچک است. زیرا "کيه" در زبان بومی گبری به معنای خانه و "چو" علامت تصغیر می باشد. "کيه چو" در اثر کثرت استعمال تبدیل به "کچو" شده است.

— به سبب آنکه بنای نخست آنجا بسیار مختصر و کوچک بوده و آب هم از فرط کمی به طور مثقال توزین می گردیده، به این نام منسوب شده است.^(۱)

این شهرستان بر روی آبرفت‌های کوهپایه‌های جنوبی البرز مرکزی (غرب تهران) واقع گردیده است.

در منابع تاریخی، سرگذشت و علت نامگذاری این محل گوناگون است. اما آنچه که بیشتر آنها بدان اشاره کرده‌اند، در فرهنگ نفیسی به اختصار و جامع وجود دارد. در این فرهنگ، "کرج" به معنی چاک و شکاف آمده است. همچنین اضافه گردیده که نام رودخانه‌ای است که از کوهستان شمال غربی (ری) جاری می شود و بلوک شهریار و ساوجبلاغ را مشروب می سازد و نیز نام دهی در کنار این رود می باشد که پادشاه قاجار در آنجا بناها و قصور عالیه برپا کرده است.^(۲)

۱- آتشکده اردستان صفحه ۷۴

۲- جغرافیای استان تهران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۳

کرج شهری در جنوب سلطان آباد (اراک) و متصل بدان بوده است.^(۱) اکثر مورخین کرج را به "کرج ابودلف" نسبت می‌دهند، زیرا وی صورت شهری بدان داد و در آن ساکن گردید.^(۲)

کرخا یا کرخه شهری در ساحل غربی رود کرخه بوده است و نام آن از کلمه "کرخا" گرفته شده است. در دوره ایلامیها خدای آن شهر به این نام خوانده می‌شد.^(۳)

استان کردستان در مغرب ایران قرار دارد و مقر قبایل "کرد" می‌باشد. در مورد نام کردستان و وجه تسمیه و ریشه کلمه کرد عقاید مختلفی به شرح زیر ذکر شده است:
— قومی به نام "کاردوخ" در مناطق کردنشین فعلی اقامت داشته‌اند. جمعی از محققین به واسطه قرابتی که در بین دو کلمه "کاردوخ" و "کرد" وجود دارد، کرد را از نسل آن قوم می‌دانند.

— یک عده اصل آن را از کلمه "کورتی" دانسته‌اند.

— بعضی معتقدند که اصل آن "گرد" فارسی است و به مرور زمان و به واسطه تسلط زبان عربی، "گ" فارسی به "ک" تبدیل شده است.^(۴)

— طوائف کرد از طرف شرق ایران به سوی غرب (کردستان) کوچ کرده و آنجا را مسکن خود قرار داده‌اند. ساکنین بومی این سرزمین اقوامی متشتت و پراکنده بودند، ولی

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۵۵۶

۲- سیمای اراک، صفحات ۲۰ و ۱۷

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۴۵۰

۴- کردستان، صفحه ۹

در زیر لوای نام “کرد” زندگانی می‌کردند و نام آن را بر خود و سرزمین خویش نهادند.
— واژه “کرد” عربی گویا روی اصل “کورد” فارسی به معنای جنگجو و پهلوان
باشد.^(۱)

بنابراین می‌توان گفت واژه کردستان از دو جزو “کرد” Kord و “ستان” estān
تشکیل یافته است که کرد نام قبیله و ستان پسوند مکان می‌باشد.

Kord - Koy

کردکوی

شهرستان کردکوی از مشرق به شهرستان گرگان، از شمال به بندر ترکمن، از مغرب
به شهرستان بهشهر و از جنوب به شهرستان دامغان و سمنان محدود می‌شود. در مورد
وجه تسمیه نام کردکوی چنین روایت است:
در اواخر دوره تیموریان و در اوایل سلطنت صفویه، عده‌ای از حدود کردستان به
صورت ایل به مازندران و استرآباد کوچ کردند و در زمان شاه عباس، در نواحی مختلف
این ناحیه سکونت گزیدند.^(۲)

Kordüy

کردوی

نام آبادی نیاوران واقع در شمال شهر تهران، از دیرباز تا قرن اخیر “کردوی” بوده
است.

دو روایت به شرح زیر در مورد وجه تسمیه نام کردوی ذکر شده است:
— کردوی نام برادر بهرام چوبینه^(۳) بوده است. آیا تواند بود که نسبت آن به
کردوی برادر بهرام چوبینه باشد؟^(۴)
— “کردوی” طبق شاهنامه فردوسی، نام پهلوان ایرانی است و بانی این قریه

۱- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحات ۳۵۶ و ۳۵۷

۲- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۱ و نگاهی به ایلات و عشایر ایران، صفحه ۶

۳- بهرام چوبینه رئیس خانواده مهران، سردار بزرگ ایران در دوره ساسانی (برهان قاطع، حرف ب)

۴- تهران در گذشته و حال، صفحات ۵۳ - ۵۴

”کردوی“ نام داشته است.^(۱)

Kermān

کرمان

شهرستان کرمان در دشت وسیعی قرار دارد که ادامهٔ این دشت به جلگه‌های حاصلخیز و سپس شن‌زار منتهی می‌گردد. ارتفاع این شهر از سطح دریا ۱۷۵۷ متر است. در مورد وجه تسمیه نام کرمان روایات زیر ذکر شده است:

— در مدارک تاریخی و جغرافیایی نام کرمان به اسامی کارمانیا، کرمانیا، ژرمانیا، کریمان، کارمانی و کرمانی آمده است. اگر کارمان را دو کلمه بگیریم ”کار“ به معنی جنگ و ”مان“ به مفهوم محل است، رویهم یعنی جایگاه دلاوری و نبرد.^(۲)

— کرمان نام پسرزادهٔ نوح بوده است.^(۳)

— به مناسبت اینکه آغامحمدخان دوهزار نفر را کور کرد، آنجا را ”شهر کوران“ نام نهادند.

— در کتاب ”البلدان“ صفحه ۱۹ آمده است که: ”کرمان را به نام کرمان بن فلوج از فرزندان لنتی بن یا فث بن نوح نام کرده‌اند.“

— در روزگاران قدیم یک نوع کرم مقدس و معروف در این محل مورد پرستش بوده است. به همین دلیل آنجا را ”کرمان“ یعنی محل زندگی کرم‌های مقدس می‌نامند.^(۴)

— کرمان در اصل ”گرمان“ بوده که عربی آن ”جرمان“ و لاتینی آن ”جرمنی“ است و محل سکونت قوم ”ژرمن“ ابتدا در همین محل بوده است.^(۵)

— در ”نزهت‌القلوب“ آمده است: ”کرمان به کرمی منسوب است که هفتواد داشته و

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۸۱

۲- جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۹

۳- گنج دانش، صفحه ۸۲۲

۴- کیهان سال، شماره ۲

۵- اطلاعات عمومی، صفحه ۲۰۴

حکایت آن مشهور است.^(۱)

Kermān - šāh

کرمانشاه

شهرستان کرمانشاه در حاشیه رودخانه قره‌سو قرار گرفته است. در مورد وجه تسمیه نام کرمانشاه روایات زیر ذکر شده است:

— این شهر را به بهرام چهارم ساسانی نسبت می‌دهند. بهرام، پادشاه ساسانی، که از ۳۸۸ - ۳۹۹ میلادی بر امپراطوری وسیع ساسانی فرمانروائی داشته، این شهر را بنا نهاده است. وی در زمان سلطنت برادرش، شاپور سوم، حکومت کرمان را عهده‌دار بود و خود را بدین مناسبت «شاه کرمان» یا «کرمان‌شاه» می‌نامید. بنابراین شهر را کرمانشاه نام نهادند.^(۲)

— نام شهر کرمانشاه اصلاً «کرماچان» یا «کرماجان» یعنی شهر رعایا بوده است.

— یکی از قبایل اتحادیه ششگانه پارسی را به نام «گرمانی» Germānie یاد کرده‌اند که به نظر بسیاری از خاورشناسان و پژوهشگران در حوالی کرمانشاه کنونی می‌زیسته و به احتمال زیاد دسته‌ای از این قبیله با سکونت در حوالی «کرمان» کنونی، نام خویش را بدین سرزمین داده‌اند.^(۳)

Korra(-e) gāh

کره‌گاه

جلگه‌ای است حاصلخیز، در میان لرستان که شهر خرم‌آباد در آن قرار دارد. در ایام اقتدار اتابکان، این جلگه چراگاه «کره‌اسبان» آنان بوده است.^(۴)

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۱۸۱

۲- جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۳ و سفرنامه جکسن، صفحه ۲۶۶ و سی ماه تلاش پیاپی مردم در راه نوسازی استان تاریخی کرمانشاهان، صفحه ۱۷

۳- مقالات ایران‌شناسی، جلد ۲، صفحه ۲۷۶

۴- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۵۴

روستای کشیت در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شهداد کنار لوت قرار دارد. نام کشیت مفهوم روشنی ندارد، شاید سابقه آن به دوره تسلط "کوشان" Kūsān ها در شرق ایران برسد و کشیت از "کش" و "کج" آمده باشد.^(۱)

این آبادی به فاصله ۶ کیلومتری شهر یزد، در شمال جاده تهران - یزد قرار دارد. کفله مرز، از آبادی‌های قدیمی به شمار می‌رود. نامش را در کتب و اسناد "گرد فرامرز" نوشته‌اند و در تلفظ عامه "کفله مرز" گفته می‌شود. در "تاریخ جدید یزد" نام آن همه جا به صورت "کیفرامرز" است و ایجاد آن را به امیر فرامرز، فرزند امیر علی کرشاسپ، نسبت می‌دهند. محمد مفید مستوفی می‌نویسد که: چون علی کرشاسپ، امیرالامرای لشکر سنجر، وفات کرد فرزندش "امیر فرامرز" به آن سمت منصوب شد و یزد در اقطاع او قرار گرفت. پس امیر فرامرز به گماشتگان خود امر فرمود که در یزد قناتی جاری سازند و دیهی در حوالی "ابرند آباد" احداث نمود و به "گرد فرامرز" موسوم ساختند و اکنون به "کفرامرز" مشهور گشته است.^(۲)

کلات خراسان معروف به کلات نادری، امروز بخشی از شهرستان درگز است. هر شهر و حصاری که بر بالای کوه و پشته بلند ساخته باشند، کلات یا کرات گویند. مُعرب آن "قلات" است. از آنجا که نادر شاه افشار آن را آباد ساخته و عمارتی به نام خورشید به فرمان وی در آنجا بنا شده، به کلات نادری معروف

۱- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۹۵

۲- یادگارهای یزد، جلد ۲، صفحه ۴۳

گردیده است.^(۱)

Kalāta(-e) - Sāḍow

کلاته سادو

این ده در ۴۲ کیلومتری شرق قوچان قرار دارد. کلاته سادو در سال ۱۳۰۷ شمسی شغل آباد نامیده شد. در مورد وجه تسمیه نام کلاته سادو چنین روایت است: حدود یکصد و نود سال قبل سه برادر به نامهای «سعادتقلی»، «اسماعیل» و «حسین» از قریه موچنان به این محل نقل مکان می‌نمایند و ده را بوجود می‌آورند. بدین ترتیب به «کلاته سادو» که همان مخفف «سعادتقلی» باشد معروف شده است.^(۲)

کلاته شفتی

ده «محمد رضاخان» واقع در شهرستان قوچان، سابقاً کلاته شفتی نامیده می‌شده است.

«شفت» در لغت کردی به معنی سوخت است. به چوبدستی هم شفت می‌گویند. چون ده کم آب است، لذا چنین نام گرفته، یعنی از کم آبی سوخته است.^(۳)

Kalāta(-e) - saf - ḍār ābād

کلاته صفدرآباد

کلاته صفدرآباد یکی از آبادیهای دهستان جعفرآباد شهرستان قوچان می‌باشد. چون در دوره قاجاریه به تصرف شخصی به نام صفدرخان درآمد، لذا بعدها با ایجاد ساختمانهای مسکونی، «صفدرآباد» نامیده شده است.^(۴)

۱- راهنمای مشهد، صفحات ۲۷۲ و ۲۷۱

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۴۷

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۲

۴- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۱

کلّاته محمدرضاخان یکی از آبادیهای دهستان "مایوان" شهرستان قوچان می‌باشد. این ده را سابقاً کلّاته "شفتی" (۱) می‌نامیدند. بعدها به سبب آنکه شخصی به نام "محمدرضاخان" در ایجاد آن اقدام نمود، به این نام منسوب شد. (۲)

Kalāta(-e) - Nazar Ali

کلّاته نظرعلی

کلّاته نظرعلی یکی از آبادیهای دهستان جیرستان شهرستان قوچان است. کوههای سرداب و سرانی و روستاهای پالکانلو علیا و کوسه و نظر محمد آن را احاطه کرده‌اند. کلّاته نظرعلی را شخصی به نام نظرعلی ایجاد کرده است. بنای ده به حدود چهار سده قبل می‌رسد. (۳)

Kalāta(-e) - Nazar Mohammad

کلّاته نظر محمد

کلّاته نظر محمد یکی از آبادیهای دهستان جیرستان شهرستان قوچان است. چون این آبادی به وسیله شخصی به نام "نظر محمد" ساخته شد، به این نام منسوب گردید. (۴)

گَمَرِه

شهرستان خمین را در قدیم "گمره" می‌نامیدند. نام خمین از دو سده پیش به مرکز گمره اطلاق شده است. در تاریخ قم، نوشته سیدجلال‌الدین تهرانی، "شهربانو" نامی، دختر موبد موبدان، این شهر را بنا نهاده است. (۵)

۱- به وجه تسمیه نام "کلّاته شفتی" مراجعه شود.

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۲

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۶

۴- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۷

۵- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۴

می‌نویسد: "لغت کمره به طور تحقیق روی ریشه "کیمر" قرار گرفته است و اینان یعنی "کیمری" ها از قدیمی‌ترین طوایف آریا بوده‌اند." (۱)

Kan

کن

کن در ۱۴ کیلومتری شمال غربی تهران قرار دارد. کن را ساکنین آن به صورت "کند" تلفظ می‌کنند. کند لغتی ترکی است و به معنای حصار و قلعه می‌باشد. (۲)

Kenāre

کناره

کناره در ۲۴ کیلومتری شمال شرق زرقان و در ۲ کیلومتری شوسه شیراز به اصفهان قرار دارد. اهالی این روستا گویند: "هنگامی که حضرت امام حسین (ع) به این مکان رسید، اهالی مانع از ورود او را به روستا شده و او را به کنار روستا بردند، به این سبب به نام "کناره" معروف گشت.

Kangāvar

کنگاور

شهرستان کنگاور از طرف شمال به اسدآباد همدان، از جنوب به هرسین، از غرب به صحنه و از شرق به تویسرکان و نهاوند محدود است.

در مورد وجه تسمیه نام کنگاور روایت زیر ذکر شده است:

— واژه کنگاور Kangāvar یا کنگور یا کنکور را می‌توان مشتق از صورت فرضی اوستایی Kanha - vara دانست که به معنای حصار کنگه یا حصار کنگ می‌باشد. جزو اول این کلمه مرکب، اسم خاص است. جزو دوم یعنی Vara به معنای حصار، با نام "ور" جمشید، همزاد است.

تپه‌ها و ارتفاعاتی که "کنگاور" را در میان گرفته‌اند، این توصیف را مناسب نام

۱- نامه کمره، جلد ۱، صفحه ۴۰

۲- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۱۲

این توصیف را مناسب نام آن می‌سازند.

— در کتاب “گنج‌دانش” آمده است که: “در زمان پرویز، بس آباد و معمور و در آن قصری بوده از قصرهای پرویز، با چندین طبقه و بسیار مرتفع و تمام از سنگ و از خوبی و وصل و بست‌های آهن یکپارچه به نظر می‌آید و “گنگ” بهشت عمارتی عالی و مشهور بوده. اینجا که تمام شد، “گنگور” نام کردند یعنی مثل گنگ.”^(۱)

کوت المحمره

احمد کسروی در صفحه ۲۰۶ کتاب “تاریخ پانصدساله خوزستان” می‌نویسد: “نخستین بار که ما به نام محمره (خرمشهر) برمی‌خوریم، در تاریخچه کعب است که حوادث زمان شیخ غیث^(۲) نام آن را کوت‌المحمره می‌برد و از اینجا پیدا است که دژی بوده و گروهی از کعبیان در آن نشیمن داشته‌اند.”^(۳)

Koor kala

کورکلا

کورکلا در یک کیلومتری روستای عباس‌آباد قرار دارد. این آبادی از شمال به عباس‌آباد، از جنوب به سیدمحله و پلنگ‌کلا، از غرب به بورایش و از سمت شرق به گل‌کوه محدود است.

در کتابها و اسناد قدیمی از این ده به نام کوردکلا یاد شده است. بنابراین تحریف نام آن را باید در نیم قرن اخیر و حداکثر سه ربع قرن دانست.

مقارن تبعیدگروه کثیری از “خواجوند” ها به منطقه کلاردشت و کجور، عده‌ای نیز در نقاط جلگه‌ای چون کلارستاق و تنکابن متوطن شدند. اسکان کردها در دو منطقه ییلاقی بالا، در اندازه‌ای وسیع و در مناطق ساحلی تنکابن و کلارستاق به مقیاسی محدود

۱- گنج‌دانش، صفحه ۵۴ و سفرنامه جکسن، صفحات ۲۷۸ و ۲۷۶

۲- شیخ غیث پسر شیخ محمد از نوادگان شیخ سلمان و کسی است که کعبیان در سال ۱۲۲۷ او را به شیخی برگزیدند.

۳- پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، صفحه ۷۹

انجام گرفت. به هر صورت “کورکلا” نیز ممکن است از جمله آبادی‌هایی باشد که مورد سکونت کرده‌های مهاجر واقع شده، ولی احتمالاً روستا نام خود را از “کرده‌های روزکی” گرفته که خیلی زمان پیش از مهاجرت خواجه‌نوها، توسط شاه طهماسب صفوی به این نواحی آورده شده بودند.^(۱)

Kavar - kūh

کورکوه

کبیرکوه را در محل، کورکوه^(۲) می‌نامند.

Kūra(-e) Ardašīr xorra(-e)

کوره اردشیرخوره (خوره)

“کوره اردشیر” یک حصه از پنج حصه ولایت فارس بوده است. حکمای فارس تمامی ممالک فارس را به پنج قسم^(۳) ساخته بودند و هر قسم را “کوره” یا “خوره” نام نهادند.^(۴) بنابراین به نامهای کوره اردشیر یا اردشیر خوره شهرت داشته است. کوره اردشیر “به اردشیر بن بابک منسوب می‌باشد.^(۵)

Kussun

کوسون

در زمان ساسانیان بلوچستان را “کوسون” یا “کوسوم” Kossoum می‌نامیدند. روایات زیر در مورد وجه تسمیه نام کوسون به شرح زیر ذکر شده است:
— این اسم منسوب به طوایف “کوسی” مرکز ایران است.
— کوسون مشتق از کلمه “کوشان” Kūšan است.^(۶)

۱- لنگا، صفحات ۱۲۸-۱۲۷

۲- به وجه تسمیه نام “کبیرکوه” مراجعه شود.

۳- پنج حصه ولایت فارس عبارتند از: کوره اردشیر، کوره استخر، کوره داراب، کوره شاپور، کوره قباد.

۴- برهان قاطع، صفحات ۱۷۲۷ و ۷۹۰

۵- فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۷۱

۶- مقدمه‌ی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۴ و نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۹۵ و شهاد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۵۵

”کوسه“، یکی از آبادیهای دهستان جیرستان شهرستان قوچان می باشد. از بنای این ده حدود سه سده می گذرد.
در باره وجه تسمیه نام آن گویند چون اطراف آن دهی وجود نداشته به ”کوسه“ معروف شده است.^(۱)

”کوشه بالا“ یا ”کوشه علیا“ در حدود ۲۴ کیلومتری جنوب غربی زابل قرار دارد.
”کوشه“ Kūša(-e) در فارسی به معنی کوشک، قصر و کاخ است و ”علیا“ به معنی بالا می باشد. نام ده از قدیم الایام کوشه علیا یا کوشه بالا بوده و قبل از پیدایش ده، مردم در اطراف زمینهای مزروعی خود زندگی می نمودند که از حدود یک قرن پیش به مرور به این مکان آمده و با ساختن خانه در اینجا ساکن گردیده اند.^(۲)

کوشه علیا^(۳) یا کوشه بالا در حدود ۲۴ کیلومتری جنوب غربی زابل قرار دارد.

کوکه در ۴ کیلومتری شمال خمین قرار دارد. واژه کوکه در فرهنگهای لغات به معانی زیر نوشته شده است:
— کوکه به ضم ”ک“ و فتح دوم، به معنی جغد می باشد.

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۵۹

۲- نگاهی به میستان و بلوچستان، صفحات ۱۸۶ و ۱۸۳

۳- به وجه تسمیه نام ”کوشه بالا“ مراجعه شود.

- به ترکی «برادر رضاعی» را گویند.
- کبوتری را که صوت و آواز آن شبیه فاخته باشد، «کوک» گویند.
- «کوک»، کاهو باشد که بعضی «تره» خوانند.
- «کوک» Kowk در لهجه محلی به معنی کبک است.
- اما بین واژگان فوق و «کوک» ارتباطی هست یا خیر به درستی معلوم نیست. (۱)

کوه آتسگاه Kūh - e Āteš (Ātaš) - gāh

در غرب اصفهان و در شمال دره زاینده رود، توده کوچکی به نام کوه آتسگاه با ارتفاع ۱۶۷۰ متر قرار دارد. این کوه در زمان ساسانیان محل آتشکده بوده است. (۲)

کوه آرارات Kūh-e Ārārāt

این کوه در شمال غربی ایران به ارتفاع ۵۱۵۶ متر قرار دارد. نام دیگر کوه آرارات، «نوح» Nūh است و به ترکی آن را «آغریداغ» Āğri - dāğ (کوه تند) و ارامنه آن را «مازیک» Māzik می نامند. (۳)

چون طایفه اورارتو Ūrartū از طوایف تورانی، در این ناحیه حکومت می نمودند (این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است)، آن را آرارات گفته اند. بنابراین نام آن مأخوذ از نام «اورارتو» است. (۴)

کوه آغریداغ Kūh - e Āğri - dāğ

کوه آرارات را به ترکی «آغریداغ» Āğri - dāğ می نامند که به معنی کوه تند و کوه

۱- نامه کمره، صفحه ۱۵۵

۲- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۳ و آثار ملی اصفهان، صفحه ۱۱۷

۳- فرهنگ معین، صفحه ۱۶ و تاریخ اورارتو و سنگ نبشته های اورارتی در آذربایجان، صفحه ۹

۴- در صفحه ۵۵ کتاب تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، نام اورارتو، «اوراتی» ذکر شده است.

سراشیب است. (۱)

Kūh -e Avidar

کوه آویدر

این کوه در جنوب غربی شهر سنندج قرار دارد. چشمه‌های آب صاف و گوارایی در کمرکوه جاری است و از آب این کوه، آسیابهای زیادی در دره آیدر دایر است. واژه آیدر در اصل «آویدر» بوده، که «آو» در اصطلاح کردی مخفف آب است. بنابراین لفظ آویدر به معنی کوه با آب می‌باشد. (۲)

کوه ائورونت

کوه الوند در اوستا به نام «ائورونت» ضبط شده است. ائورونت در اوستا چندین معنی دارد:

— تند و تیز، دلیر و پهلوان. این صفت به خصوص برای اسب به کار برده شده است.

— اسم مجرد است به معنی اسب.

— نام کوهی است. (۳)

Kūh -e Arvand

کوه اروند

کوه الوند در متون پهلوی «اروند» (۴) ضبط شده است.

kūh -e Alborz

کوه البرز

سلسله جبال البرز با قله مرتفع، در سرتاسر شمال ایران از مغرب تا مشرق کشیده

۱- سفرنامه جکسن، صفحه ۳۳

۲- تحفه ناصری، صفحه ۶۵

۳- نامه کمره، جلد ۱، صفحه ۲۹۸

۴- به وجه تسمیه نام «کوه الوند» مراجعه شود.

شده است و مرتفع‌ترین قلّه آن دماوند است.

البرز Alborz در پهلوی به «هربرز» (هره‌برز) Harborz یا هربرورس و در اوستا به «هره بره زئیتی» و یا «هارابرزایتی» Haraberezāti موسوم شده است. این اسم مرکب از دو جزء «هر» Har به معنی کوه و «برز» Borz به معنی بالا، بلند و بزرگ می‌باشد و در مجموع به معنی کوه بلند، کوه مرتفع و کوه بزرگ است.^(۱)

کوه الموت

Kūh-e Alamūt

کوه الموت در شمال شرقی قزوین واقع شده است. خرابه‌های قلعه الموت در بالای این کوه قرار دارد.^(۲)

قلعه الموت را به سبب ارتفاعی که دارد «اله‌موت» گفتند یعنی عقاب آشیان، زیرا «اله» Aloh به معنی عقاب و «آموت» Āmūt به معنی آشیان است و چون عقاب در جاهای بلند آشیان می‌کند، آن قلعه را بدین نام خوانده‌اند و به اکثریت استعمال «الموت» شده است.^(۳) نام کوه از این قلعه است.

کوه الوند

Kūh -e Alvand

الوند نام کوهی در جنوب همدان است. این نام در متون پهلوی «اروند» Arvand و در اوستا «اُورونت» ضبط شده است. امروزه آن را الوند می‌نامیم.^(۴) در مورد وجه تسمیه آن چنین آمده است:

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۰۶- فرهنگ دهخدا و فرهنگ معین، صفحه ۱۶۹ و جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۳۷

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۲۱۲

۳- لغت‌نامه دهخدا

۴- نامه کمره، جلد ۱، صفحه ۲۹۸

گویند شخصی در آن کوه آسوده است که نام او "اروند" بوده، به همین سبب کوه را به نام او خواندند. (۱)

Kūh - e Bozδūs

کوه بزغوش

این کوه در جنوب کوهستان سبلان واقع شده و حدود ۱۲۰ کیلومتر طول و ۴۵ کیلومتر عرض دارد. چون رشته کوه مزبور به شکل "گوش بز" است، به همین سبب آن را بزگوش نامیده‌اند. (۲)

Kūh - bon-ān

کوه بنان

کوهبنان در شمال زرنند (استان کرمان) قرار دارد. وجه تسمیه آن را چنین بیان می‌کنند که چون بلندترین نقطه مرزی کرمان کوهبنان است، در زمان قدیم افرادی از طرف حکومت مأمور می‌شدند که در بالای کوه مستقر شده و اطلاعات لازم را برسانند. آنها را "کوه‌بانان" می‌گفتند و به همین سبب این محل را "کوهبنان" نامیدند. (۳)

کوه بیرگ

کوه بیرگ یکی از ارتفاعات بلوچستان است. چون این کوه در منطقه بلندتر از سایر کوههاست، بیرق نامیده شده است که در زبان بلوچی، "ق" به "گ" تبدیل شده و بیرگ خوانده می‌شود. (۴)

۱- برهان قاطع، صفحه ۱۱۱

۲- اردبیل شهر مقدس، صفحه ۲۲

۳- با من به کرمان بیائید، صفحه ۷۳ و جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۵

۴- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲

کوه بیستون

Kūh -e Bī-sotūn

این کوه در مجاورت دهکده بیستون، در کنار جاده کرمانشاه به همدان در ۳۸ کیلومتری شهر کرمانشاه قرار دارد. به واسطه حجاریها و کتیبه‌های داریوش بزرگ اهمیت جهانی دارد.^(۱)

بیستون در پارسی باستان بغستان Baṣ-estān تلفظ می‌شده که مرکب از دو جزو «بغ» و «ستان» بوده است که به معنی محل پرستش خدا می‌باشد. چون ایرانیان فراز کوهها را برای ستایش خدا مناسب‌تر می‌دانستند، این کوه مرتفع را جایگاه نیایش خدا نامیدند.

کوه پاتاق

Kūh -e Pātāṣ

کوه زاگرس به فارسی «پاتاق» Pātāṣ خوانده می‌شود. چون کوههای مذکور تمام به شکل طاق می‌باشند،^(۲) به این نام منسوب شده است.

کوه پلنگان

Kūh -e Palangān

کوه پلنگان از ارتفاعات شرقی دشت لوت است که در مشرق آبخوران قرار دارد.

چون در کوههای سیستان بین زابل و نهبدان پلنگ فراوان است، به همین سبب کوهی که در آنجاست پلنگان نام گرفته است.^(۳)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۳۱۰

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۳ و لغت‌نامه دهخدا

۳- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۵۱

کوه پیغمبرداغی در شهرستان خداوند قرار دارد. این نام به علت وجود مزار «قیدارنبی» در شهر، بدان نهاده شده است.^(۱)

Kūh -e Taxt

کوه تخت

در حدود یک کیلومتری جنوب غربی ده قلی آباد (در ۱۲ کیلومتری راه شوسه تهران - همدان) رشته کوه سنگی بزرگی به نام «کوه تخت» قرار دارد. این کوه دارای شکل نمایان و مخصوصی است و تا قله، مانند دیوار آهکی به هوا سر برکشیده و چون دژی است که گرداگرد حصار ستبری فرا گرفته باشد. چون قله کوه خیلی تخت می باشد، به این نام منسوب شده است.^(۲)

Kūh -e Taxt -e Solaymān

کوه تخت سلیمان

در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی کلاردشت، مجموعه ای کوهستانی با بیش از ۴۵ قله وجود دارد که یکی از آنها با ارتفاع ۴۶۴۳ متر از سطح دریا به نام «تخت سلیمان» مشهور می باشد^(۳).

درباره تخت سلیمان افسانه ها و روایات فراوان وجود دارد که بیشتر منسوب به حضرت سلیمان (ع) است. این افسانه ها بیشتر به علت وجود الوارهایی است که در بالای قله تخت سلیمان قرار دارد.

— صنیع الدوله در صفحه ۵۰۲ کتاب «مرآت البلدان» درباره تخت سلیمان چنین می نویسد: «... در تنکابن کوهی است مشهور به تخت سلیمان که صعود به قله آن سواره

۱- جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۳

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۸۵

۳- مجله گردش، شماره ۱، صفحه ۳۲

متعذر و برای پیاده‌رو در وسط تابستان ممکن ولی متغیر است. در قلۀ کوه بطور شیروانی از چوب عمارتی است که جای دو نفر می‌شود، مشهور است که حضرت سلیمان علیه‌السلام بالای این کوه آمده است. در زیر شیروانی مستور از سنگ شکلی است شبیه به مار، سکنه گویند این مار را حضرت سلیمان سنگ کرده است...^(۱)

— همچنین یکی از پیرمردان محلی این روایت را که سینه به سینه باقی مانده است

نقل می‌کرد:

”سلیمان به خواستگاری بلقیس رفت. بلقیس برای شب زفاف از سلیمان خواست که حجله‌گاه را در مکانی که از همه نقاط بلندتر و سردتر باشد، برپا دارد. سلیمان همه جانوران را مأمور کرد که به جستجوی سردترین نقطه بروند. شب هنگام همه جانوران جز (هدهد) بازگشتند و خبر دادند که نتوانسته‌اند بلندترین و سردترین نقطه را پیدا کنند. شب از هدهد خبری نشد و روز بعد، ساعتی پس از برآمدن آفتاب هدهد بازگشت و در پاسخ سلیمان گفت که به مکانی رسیدم از همه جا بلندتر و سردتر که از سرما بالهایم یخ بست. ناچار شب را با مرارت در آنجا بسر آوردم و پس از تابش آفتاب و باز شدن یخ‌های بالم خود را به این جا رساندم. سلیمان دستور داد در آنجا قصری بنا کردند و شب زفاف را با بلقیس در آنجا بسر آورد.“^(۱)

Kūh -e Taftān

کوه تفتان

کوه تفتان در شمال شرقی شهرستان خاش واقع شده است و بلندترین کوه بلوچستان را تشکیل می‌دهد. در حال حاضر تنها آتشفشان فعال در ایران به شمار می‌رود، زیرا همیشه آثار دود و بخار از آن مشاهده می‌شود و در اطراف آن چشمه‌های آب گرم و گوگردی جریان دارد. بلندترین نقطه آن ۴۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.^(۲) در مورد وجه تسمیه نام این کوه دلایل زیر ارائه

۱- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۲۴

۲- ژئو مرفولوژی کاربردی، صفحه ۱۱۵

شده است:

— درباره نام “تفتان” Taftān برخی معتقدند که این نام از واژه “تفت” Taft به معنی گرم و سوزان آمده است و این نامگذاری به علت خروج دمه‌های آتشفشانی مرکب از بخار آب و گاز گوگرد از دهانه آن است. وجود چشمه‌های آب گرم با خواص گوگردی و همچنین رنگ زرد اطراف دهانه و دامنه‌های آن می‌تواند دلیل صحت بر این مدعا باشد.^(۱)

— در فرهنگ‌های لغات، “تفتان” به معانی زیر نوشته شده است:

۱- آنچه از آفتاب یا آتش، گرم شده باشد.^(۲)

۲- هر چیز گرم شده از آفتاب یا آتش.^(۳)

Kūh -e Tawčāl(Tow-)

کوه توچال

قسمت جنوبی سلسله جبال البرز که در امتداد شمال است، موسوم به “توچال” Towčāl (Tawčāl) می‌باشد.

توچال مرکب از دو جزو “تو” Taw و “چال” čāl است.^(۴) جزو اول یعنی “تو” در فرهنگ‌های لغات به معانی زیر نوشته شده است:

— جایی که آب در آن ایستاده است.^(۵)

— آبگیر و دریاچه.

و لفظ “چال” Čāl نیز این معنی را تأیید می‌کند و بر روی هم به معنی چال آبگیر و دریاچه کوچک است. چون قلّه توچال در کنار دریاچه قرار دارد آن را بدین نام خوانده‌اند.^(۶)

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۵۲

۲- غیاث اللغات و آندراج

۳- ناظم الاطباء

۴- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۰۹

۵- برهان قاطع، صفحه ۵۲۵

۶- تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۵

کوه توزگی

Kūh-e Tūzgi

آبخوران موقع جغرافیایی مناسبی سر راه زاهدان و نه دارد. در شرق آن کوه چاه رحمان است و آن طرف کوه چاه رحمان، "کوه توزگی" قرار دارد. "توز" اسم گیاه است. (۱)

کوه جودی

Kūh -e Jūdī

بعضی ها عقیده دارند که کوه جودی اسمش را از نام قوم "گوتی" و یا "ژوتی" گرفته است که پیش از تاریخ در آن حوالی می نشستند، معنایش قهرمان و جنگجوی کرد بوده است. (۲)

کوه جهان بین

Kūh -e Jāhānbīn

رشته کوههای "جهان بین" در حومه شهرستان شهرکرد قرار دارد. چون از فراز قلّه چلیچه، مرتفعترین قلّه رشته جهان بین، منطقه عظیمی منجمله تمامی شهرستان شهرکرد و شهرهای نجف آباد و اصفهان کاملاً دیده می شود، به همین مناسبت به آن نام جهان بین داده اند. (۳)

کوه چک چک

Kūh -e cak - cak

کوه چک چک در شمال شهر یزد واقع شده است. چون آب قطره قطره از بالای کوه به پایین می چکد و در منبع بزرگی جمع می شود تا مورد استفاده زرتشتیانی که برای ادای مراسم مذهبی به این مکان می آیند قرار گیرد، به این نام منسوب شده است. (۴)

۱- شهادت و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۳۰۹

۲- تاریخ ریشه نژاد کردی، صفحه ۵

۳- کوه ها و غارهای ایران، صفحه ۲۵۷

۴- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۰

Kūh -e Čehel tan

کوه چهل تن

کوه تفتان در اصطلاح محلی به «چهل تن» معروف می باشد. در مورد وجه تسمیه نام چهل تن چنین روایت است:

روزی چهل نفر از راشدین مذهبی در این کوه پدید آمده، سپس از نظر غایب شدند. سکنه این حول و حوش در اوایل، این کوه را به احترام آن «چهل تن» ستایش نموده و برای آن قربانیهای زیاد کرده اند.^(۱)

Kūh -e Xersān

کوه خِرسان

کوه خرسان با ارتفاع ۴۷۵۰ متر در کلاردشت قرار دارد و از قلل تخت سلیمان به شمار می رود. به مناسبت وجود خرسهای زیاد در این منطقه آن را «خرسان» نامیده اند.^(۲)

Kūh -e xalajestān

کوه خلجستان

کوه خلجستان در شمال اراک قرار دارد.^(۳)

Kūh -e Xāja

کوه خواجه

کوه خواجه به ارتفاع تقریبی ۹۰۰ متر، مانند جزیره ای در وسط دریاچه هامون قرار گرفته است.^(۴)

در بالای این کوه مقبره شخصی به نام «خواجه غلطان» قرار دارد که نام کوه خواجه

۱- نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۰۹ و مقدمه بی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۳

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۲۰

۳- به وجه تسمیه نام «خلجستان» مراجعه شود.

۴- آثار باستانی سیستان و بلوچستان، صفحه ۲

به همین مناسبت انتخاب شده است.^(۱)

Kūh -e Dez

کوه دز

کوه دز^(۲) در قسمت شمال شهرستان دزفول قرار دارد.

Kūh -e Dam - Āvand

کوه دماوند

دماوند^(۳) کوهی است از سلسله جبال البرز، در شمال شرقی تهران و قله آن بلندترین نقطه فلات ایران است. دماوند نام شهری است مشهور و کوه دماوند منسوب به آن می باشد.

Kūh -e Rahmat

کوه رحمت

این کوه در نزدیکی جلگه پهناور مرودشت شیراز قرار دارد. کوه رحمت Rahmat به نامهای کوه "مهر" Mehr یا "کمهر" Komehr نیز خوانده می شود. نام رحمت از سده های هشت و نه هجری به بعد بر این کوه نهاده شده است. در مورد وجه تسمیه نام آن روایت است:

— از مدتها پیش به مناسبت خیر و برکت و یا به جهاتی دیگر، آنجا را به نام مهر و رحمت نامیده اند.^(۴)

— این نام به مناسبت برآمدن خورشید یا مهر فروزان از پشت کوه به آن داده شده است. در حقیقت کوه رحمت ترجمه تحت اللفظی کوه مهر یا کمهر است.^(۵)

۱- فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، مجله علمی پژوهشی، شماره ۱، صفحه ۱۰۶

۲- به وجه تسمیه نام "دزفول" و "رودخانه دز" مراجعه شود.

۳- به وجه تسمیه نام "دماوند" مراجعه شود.

۴- پایتخت های شاهنشاهان هخامنشی، صفحه ۶۳

۵- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، صفحه ۲۱۸

کوه رم زمیگان

Kūh -e Ram - Zamigān

رم زمیگان کوهستانی در شمال بهبهان است. در روزگار پیشین کوه "کیلویه" را رم زمیگان می نامیدند. این کلمه از سه جزو "رم" Ram، "زمی" Zami و "گان" Gān تشکیل یافته است که معنی بلوک سرد را می دهد.^(۱)

کوه زاگرس

Kūh -e Zāgros

در سراسر غرب ایران سلسله جبال عظیم و حجیم "زاگرس" Zāgros قرار دارد. زاگرس از کوههای آذربایجان در شمال غربی ایران شروع و به طرف جنوب و جنوب شرقی (در بلوچستان) امتداد می یابد. در مورد وجه تسمیه نام این کوه روایت است: واژه "زاگرو" Zākāru به معنی پشتۀ بلند سر برکشیده است و همین واژه در نزد یونانیان زاگرس شده است.^(۲)

کوه زنده

Kūh -e Zenda (-e)

کوه بزمان یا زنده به ارتفاع ۳۴۹۷ متر از سطح دریا در بلوچستان قرار دارد. وجه تسمیه "زنده" از نام حضرت خضر پیامبر که همیشه زنده است، گرفته شده و قدمگاهی هم در دامنه این کوه وجود دارد.^(۳)

کوه ژورایی عظیم

Kūh -e Žurāiy -e Azīm

بسیاری از جغرافی دانان، زاگرس را ژورایی عظیم می نامند، به این معنی که مانند کوههای "ژورا" Jūrā (در شرق فرانسه)، طاقدیسها و ناودیسهای آن تقریباً در همه جا

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۹۲

۲- خوزستان، صفحه ۱۵

۳- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳

به طور منظم، اما فشرده دیده می‌شود. (۱)

Kūh -e Sabalān

کوه سبلان

رشته آتشفشانی سبلان از درّه قره‌سو، در شمال غرب شهر اردبیل شروع شده و در جهت شرقی - غربی به طول ۶۰ کیلومتر و عرض تقریبی ۴۸ کیلومتر تا کوه قوشه‌داغ، در جنوب اهر امتداد می‌یابد. سبلان را مردم محل "ساوالان" و عربها "سولان" گویند. بعضی‌ها آن را برگرفته از کلمه ترکی "سو - آلان" به معنی آبگیر می‌دانند. شاید این وجه تسمیه، به واسطه وجود برفهای دائمی بوده که همیشه آبها و چشمه‌ها از آن جاری است. (۲)

Kūh -e Sarda

کوه سرده

کوه سرده به ارتفاع ۲۷۷۷ متر در نزدیکی شهرستان ملایر واقع شده است. چون این کوه پشت به آفتاب قرار دارد و ارتفاع بیشتری نسبت به "کوه گرمه" دارد، بنابراین به نام کوه سرده معروف شده است. (۳)

Kūh -e Sefīd xānī

کوه سفیدخانی

در ۱۸ کیلومتری جنوب شهر اراک، رشته کوه مرتفعی وجود دارد که به آن "سفیدخانی" می‌گویند.

وجه تسمیه آن، بعلا برف زیادی است که در زمستان بر پیکر عظیم و پرهیبت کوه می‌نشیند و بیشتر ایام سال و حتی در اوایل تابستان برف دارد. (۴)

۱- کوه‌ها و غارهای ایران، صفحه ۲۲۵

۲- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۳۴۶ و اردبیل شهر مقدس، صفحه ۱۷

۳- همدان، مختصری پیرامون آثار مذهبی، تاریخی و دیدنیهای استان همدان، صفحه ۶۸

۴- کوه‌ها و غارهای ایران، صفحه ۴۰۰ و جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۲

مُشرف به کرمانشاه از سمت شمال کوه منفرد سن سیمره قرار دارد. «سیمره» زنی عرب بود و دندانی درشت و برآمده تر از دندانهای دیگر داشت. عسا کر مسلمین هنگام عبور از این محل به طرف نهاوند، آن کوه را به این نام خواندند.^(۱)

کوه آتشفشان سهند به صورت منفرد در جنوب تبریز قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام سهند دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:
— قدیمی ترین نامی که در منابع تاریخی از سهند به میان آمده، «او آئوش» بوده که بعدها در اثر مرور ایام، تحریف کلمات، تغییر لهجه ها و تسلط اقوام متعدد با زبانهای مختلف «سهند» خوانده شده است.^(۲)
— نام دهی است متصل بدان کوه و کوه به آن منسوب است.^(۳)

دنباله کوه کلرز Kalarz به سمت مشرق، به دره رودخانه حبله رود ختم شده و رشته کم ارتفاعی را به نام «سفیدکوه» یا «کوه شاهزاده حسین» به وجود آورده است. این کوه به نام بنای «امام زاده شاهزاده حسین» نامگذاری شده و اهالی روزهای تعطیل بهار و تابستان برای زیارت، گردش و تفریح به آن محل می روند.^(۴)

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۶۶

۲- طواف سهند، صفحه ۱۲۲

۳- برهان قاطع، صفحه ۱۱۹۷

۴- گرمسار (خوارری)، صفحه ۴۳

کوه شاه‌زنده

Kūh-e Šāhzenda(-e)

کوه شاه‌زند در ۳۵ کیلومتری جنوب‌غربی اراک قرار دارد. این کوه به شازند، شاه‌زند یا شاه‌زنده و به زبان عامه "شاه‌زنده" معروف است. گویند کیخسرو در این غار^(۱) پنهان شده و روزی فریدون‌وار، سراز غار بیرون کشیده و دنیا را پراز فرکیانی خواهد نمود. کیخسرو ملقب به شاه‌زنده گردیده است.^(۲)

کوه شمشیربرید

Kūh -e Šamsīr Borīd

ناصرخسرو، جهانگرد معروف ایران در قرن پنجم هجری، که مقارن این ایام اصفهان را دیده است، چنین می‌نویسد:

"و به راه کوهستان روی به اصفهان نهادیم. در راه به کوهی رسیدیم. دره‌ای تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام‌گور به شمشیر بریده است و آن را شمشیر برید می‌گفتند."^(۳)

کوه شهر بابک

Kūh -e Šahr-e Bābak

"کوه شهر بابک"^(۴) یکی از ارتفاعات شهر بابک است که در امتداد و دنباله سلسله جبال مرکزی ایران است.^(۵)

کوه شیشه

Kūh -e Šīsa(-e)

کوه شیشه در شرق شهرستان بیرجند قرار دارد. نامگذاری کوه شیشه به علت

۱- در قلعه این کوه غاری به همین نام قرار دارد.

۲- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۱۶۵ و جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۰

۳- گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صفحه ۵۳

۴- به وجه تسمیه شهر "بابک" مراجعه شود.

۵- جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۳

ترکیبات سنگ شیشه و سنگ طلق در آن کوه می‌باشد.^(۱)

Kūh -e Soffa(-e)

کوه صفه

در جنوب شهر اصفهان به فاصله ۵ تا ۶ کیلومتر، رشته کوهی واقع شده که از مغرب به مشرق امتداد دارد و در نزد اهالی اصفهان و عرف عامه، کوه صفه نامیده می‌شود. ظاهراً شکل کوه و قسمت صفه مانندی که در دل کوه موجود می‌باشد و ایوان و صفه‌ای که مشرف به اراضی جنوبی اصفهان پدیدار می‌سازد، باعث شده است تا در تلفظ عامه نام صفه به آن داده شود.^(۲)

Kūh -e Taf

کوه طاف

طاف کوهی است بلند که از خرم‌آباد به خوبی دیده می‌شود. قلّه آن مخروطی و دیدنی است. به واسطه سرمای هوا در دامنه کوه ساختمانی وجود ندارد و از این رو فقط در تابستانها، تیره‌های مختلف پایی در آن سکونت می‌کنند. به سبب آنکه آب یخها و برفهای ستیغ کوه از بلندی به پایین ریخته و آبشاری به وجود آورده، در زبان لری به آن طاف گویند. در حقیقت واژه "طاف" مترادف آبشار فارسی و شرشره لری است.^(۳)

Kūh -e Tāḥ-e Bostān

کوه طاق بستان

کوه طاق بستان^(۴) به ارتفاع ۲۷۰۰ متر در کرمانشاه قرار دارد.

۱- خراسان، صفحه ۱۲۴

۲- هنر و مردم، شماره ۱۵۷

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۵

۴- به وجه تسمیه نام "طاق بستان" مراجعه شود.

کوه قارن

Kuh -e Ğaran

کوه قارن در مازندران قرار دارد. نام این کوه منسوب به خاندان قارن است.^(۱)

کوه قورخود

این کوه با ارتفاع ۲۹۵۰ متر در فاصله ۱۱۰ کیلومتری بجنورد قرار دارد. درختان زیبای جنگلی و آبشارهای فصلی تا زیر دیواره‌های این کوه ادامه دارد و پس از دیواره‌های عظیم آن، تا خود قله امتداد می‌یابد. وجه تسمیه قله به علت همین دیواره‌های بزرگ و ترسناک است.^(۲)

کوه کارن

Kuh -e Karan

کوه کارن بخشی از جبال طبرستان است. خسرو انوشیروان یکی از پسران کارن Kāran را به حکومت بخشی از طبرستان فرستاد و این سرزمین از آن پس به نام وی «کوه کارن» نامیده شد.^(۳)

کوه کرکس

Kuh -e Karkas

کرکس رشته کوهی است از کوههای مرکزی ایران که در جنوب کاشان قرار دارد. در کتاب معماری ایران به نقل از «حمدالله مستوفی» درباره کوه کرکس چنین نوشته شده است:

«کوهی سخت بلند است و از بلندی، کرکس بر فرازش نمی‌رود، و بدین سبب بدین نام مشهور است.»^(۴)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۴۲۶

۲- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۳۲۵

۳- فرهنگ معین، صفحه ۱۶۳۳

۴- معماری ایران، جلد ۱، صفحه ۲۴۲

کوه کشتگان

Kūh -e Koštāgān

پدرو تیکسیرا Pedro Teixeira از مردم پرتغال که چندین بار به جزیره هرمز آمده، از رشته کوه کوی کستارو Kuykostaro، نام می برد. گفته می شود در آنجا یکی از پادشاهان پیشین هرمز، یک تن از بلندپایگان جزیره قیس را که در جریان جنگی به اسارت گرفته بود کشته است. به این ترتیب اسم رشته کوه مزبور با این قضیه مربوط می شود و در این صورت نام آن را می توان رشته کوه کشتگان دانست^(۱).

کوه کلوپ جهنم

Kūh -e Kolūp Jahannam

کوه «کلوپ جهنم» در نزدیکی دهستان ابجدان و در ۴۰ کیلومتری جنوب غربی اراک قرار دارد. غار شغال دره در دامنه این کوه واقع شده است. بنا به اظهار اهالی، چون روی این کوه در فصل زمستان برف باقی نمی ماند، بدان لقب «جهنم» داده اند^(۲).

کوه کمره

کوه کمره^(۳) در جنوب اراک قرار دارد.

کوه کمهر

Kūh-e Komehr

کوه رحمت، «کمهر»^(۴) نیز خوانده می شود.

۱- نشریه دانشکده علوم زمین، شماره ۲، صفحه ۱۱۰

۲- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۲

۳- به وجه تسمیه نام «کمره» مراجعه شود.

۴- به وجه تسمیه نام «کوه رحمت» مراجعه شود.

کوه کیلویه

Kūh-e Kilūya

در جنوب غربی «دنا» و در شمال بهبهان، کوههایی موازی یکدیگر موسوم به «کیلویه» Kiloīye قرار دارد. در سده سوم به نام کوه کیلویه معروف شده است. در مورد نامیده شدن آن به کیلویه گویند:

— درخت گیالک که همان زالزالک باشد، در این کوهستان بیشتر از سایر نقاط فارس است. پس از افزودن «یه» به این نام موسوم شده است.
— اما بعضی معتقدند که شخصی به نام «گیلویه» اهل الوار، بر این کوهستان فرمانروا شد و این ناحیه به نام او کوه «گیلویه» Gilūya نامیده شد.^(۱)

کوه گرمه

Kūh-e Gar-me

شهر ملایر در دامنه کوه گرمه قرار دارد. ارتفاع این کوه ۲۲۰۶ متر است. وجه تسمیه کوه گرمه، به علت موقعیت جغرافیایی و حالت طبیعی آن است. چون کوه رو به آفتاب است و حتی در سردترین روزهای زمستان نیز برف در آن دوام نمی آورد، به همین سبب آن را کوه گرمه نامیده اند.^(۲)

کوه گیلان

Kūh-e Gilān

کوه گیلان^(۳) دنباله کوههای طالش است که تا دره سفیدرود پیش می رود.

کوه لنکا

Kūh-e Lonkā

در جنوب آبخوران، «سیاه کوه»، و بین سیاه کوه و کوه چاه رحمان، «کوه لنکا» قرار

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۹۲

۲- همدان، مختصری پیرامون آثار مذهبی تاریخی و دیدنیهای استان همدان، صفحه ۶۸

۳- به وجه تسمیه نام «گیلان» مراجعه شود.

دارد. این کوه به واسطه شکل کشیده چنین اسمی یافته است.^(۱)

Kūh-e Māsūle

کوه ماسوله

کوه ماسوله^(۲) با ارتفاع ۲۲۴۰ متر در استان گیلان قرار دارد.

Kūh -e Mazišvant

کوه مزیشونت

در اوستا از کوه آرات به نام «مزیشونت» یاد شده است و این واژه یادآور نام «ماسیس» Masis است که ارمنیان بدین کوه داده‌اند.^(۳)

Kūh -e Malek Mohammad

کوه ملک محمد

«کوه ملک محمد» در شمال لوت مرکزی قرار دارد. «ملک محمد» نامی، راهنمای دکتر گابریل در دشت لوت بوده است. نام او را بر روی این کوه نهاده‌اند.^(۴)

Kūh-e Mehr

کوه مهر

کوه رحمت را کوه «مهر»^(۵) نیز نامیده‌اند.

Kūh-e Mehr(a,e)-gān

کوه مهرگان

در قریه داورپناه در ۶ کیلومتری سراوان، تپه‌ای سنگی وجود دارد که اهالی به آن «کوه مهرگان» می‌گویند. در مورد وجه تسمیه آن اهالی معتقدند، مردم این روستا قبل از اسلام پیرو دین زرتشت بوده‌اند و در ایام مخصوص برفراز این تپه آتش می‌افروخته و به

۱- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۳۰۹

۲- به وجه تسمیه نام «ماسوله» مراجعه شود.

۳- سفرنامه جکسن، صفحات ۳۳ و ۳۲

۴- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۱۶۶

۵- به وجه تسمیه نام «کوه رحمت» مراجعه شود.

پایکوبی و دست افشانی می‌پرداخته‌اند.^(۱)

Kūh-e Miyān Se-čal

کوه میان سه چال

کوه "میان سه چال" با ارتفاع ۴۲۵۰ متر در کلاردشت قرار دارد. این کوه از سمت جنوب غربی به شانه کوه متصل است.

چون بین سه چال معروف "علم چال" در جنوب، "کمان چال" در شرق و "تخت چال" در شمال غرب قرار دارد، به نام میان سه چال معروف شده است.^(۲)

Kūh-e Nūh

کوه نوح

نام دیگر کوه آرارات، "نوح" Nūh می‌باشد. در مورد علت نامیده شدن این کوه به نوح روایات زیر ذکر شده است:

— به گفته تورات، "کشتی نوح در این کوه قرار گرفته است."^(۳)

— افسانه‌هایی درباره نوح گفته‌اند که طبعاً به این کوه و حوالی آن ارتباط می‌یابد. در گذشته محلی را که نوح در آنجا تاک نشانده و از افراط در نوشیدن شیرۀ انگور مست شده بود، در نزدیکی قریۀ اخوری و اخری یا ارگوری به این و آن نشان می‌دادند. نام آن، بنا بر ریشه‌شناسی عامیانه در زبان ارمنی به معنی "او (نوح) تاک نشانده" (ارک‌اور) است. می‌گویند که لغت کنونی ارگوری از کلمۀ اخیر آمده است. همچنین محلی را که نوح در آنجا مذهب ساخته و در راه یَهُوَه قربانی سوختنی تقدیم کرده بود، و نیز درخت بید کوتاه رشد نکرده‌ای را که می‌گفتند از تخته پاره کشتی نوح روییده است، به مسافران نشان می‌دادند.^(۴)

۱- مقدمه‌ی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۳۳

۲- کوه‌ها و غارهای ایران، صفحه ۳۲۱

۳- فرهنگ معین، صفحه ۱۶ و سفرنامه جکسن، صفحه ۳۳

۴- سفرنامه جکسن، صفحه ۳۳

کوه هزارمسجد

Kūh-e Hezār - Masjed

هزارمسجد کوهی است در شمال استان خراسان که مرتفعترین نقطه آن ۳۲۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. در مورد نامیده شدن این کوه چنین روایت است: — به واسطه داشتن ستونهای مرتفعی از سنگ بازالت Basalte در قله، که از دور شبیه به منارههای متعدد است، آن را هزارمسجد خوانده‌اند. (۱)

— در کتاب «جغرافیای تاریخی قوچان» به نقل از مطلع‌الشمس آمده است: «در کوه هزار مسجد، خانقاههای عدیده و معتبر بوده و شاید بدین لحاظ معروف به هزار مسجد شده». (۲)

کوه هشتادپهلو

Kūh-e Haštād-pahlū

هشتادپهلو از کوههای غربی ایران است که در جنوب خرم‌آباد قرار دارد. به واسطه داشتن شاخه‌ها و تنگه‌ها از هر طرف، آن را «هشتادپهلو» نامند. (۳)

کوه هفت‌سران

Kūh-e Haft-sarān

کوه الرم به ارتفاع ۴۲۵۰ متر در دهستان بالا لاریجان بخش لاریجان شهرستان آمل قرار دارد. این رشته‌کوه به نام کوه «هفت سران» نیز نامیده می‌شود، زیرا دارای هفت قله می‌باشد. بلندترین قله آن «الرم» یا «جیرک» است که به آن قله «دوخواهران» نیز گفته می‌شود. (۴)

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۴۵ و سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۲۴۷ و فرهنگ معین، صفحه ۲۲۷۶

۲- جغرافیای تاریخی قوچان، صفحه ۸۳

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۸

۴- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۲۹۶

کشور کویت در شمال غربی خلیج فارس قرار دارد. این کشور تا سیصد سال پیش متعلق به ایران بوده است.

نام کویت واژه‌ای فارسی است. این نام چند سال پیش از جنگ جهانی اول اشتهار یافت. کویت در فارسی به معنی قلعه و “کوتوال” Kūtvāl نگهبان قلعه است و لغت کویت مصغر “کوت”، به معنی کوچک می‌باشد.^(۱)

کویت

Kavīr-e lūt

کویت لوت بزرگترین چاله کویری فلات داخلی ایران است. این چاله کویری در جنوب شرقی ایران، در دشتی موسوم به کویت لوت واقع شده و بخشی از آن بین سیستان و بلوچستان قرار دارد. واژه کویت لوت از دو جزو “کویر” و “لوت” تشکیل یافته است که تفسیر هریک به شرح زیر می‌باشد:

الف - کویر

— کویر از “کو - کاوش” از کاویدن می‌آید و جایی است که انسان در آن فرو می‌رود.^(۲)

— بعضی از دانشمندان تصور کرده‌اند که کلمه کویر، “کبیر” عربی است که به تدریج تحریف گشته، به این صورت درآمده است.

— هوتوم شیندلر، ژنرال قونسول انگلیسی، در جستجوی ریشه “کویر”، کلمات “کفره” عربی با جمع “کفار” و “کفور” را مسئول دانسته که به معنی بیابان است.

— نظر دیگر بر این است که کویر را از ریشه بسیار قدیمی “کاو” یا “گاو” که به معنی

۱- تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحات ۴۳۹ و ۴۳۲

۲- جغرافیای مفصل ایران، صفحات ۵۹ و ۵۸

”چاله“ است، بگیریم.

— شاید کلمه کویر از ”کف“ و ”کفه“ به معنی شورزار که غالباً مترادف با نام کویر می آید، گرفته شده باشد.^(۱)

ب - لوت

— لوت ظاهراً از کلمه ”روت“ است. روت به معنی پرکندن مرغ به وسیله آب گرم می باشد، یعنی به مدد آب، از پوشش برهنه و عریان شده است.^(۲)

— سرپرسی سایکس گوید که کلمه ”لوت“، مشتق از نام ”لوط“ پیغمبر، برادرزاده حضرت ابراهیم (ع)، است. توصیفی که از سرزمین قوم لوط در تورات و قرآن آمده، از بسیاری جهات با سرزمین دشت لوت مطابقت دارد.

— معنای متداول ”لوت“، برهنه و عریان و فاقد هرچیز است.^(۳)

Koh - Sār

کھسار

آبادی کھسار^(۴) یا قھسار در جنوب شرقی اردستان قرار دارد.

Koh - estān

کھستان

کھستان^(۵) قسمتی از جنوب خراسان می باشد.

Keh - ak

کھک

کھک در شرق شهر اراک قرار گرفته است. نام اصلی آن ”کوهک“ به معنای کوه کوچک می باشد، علت آن این است که در اطراف قریه مزبور یک رشته کوههای

۱- گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد، صفحات ۸ و ۹

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۱، صفحه ۵۹

۳- لوت زنگی احمد، صفحات ۱۲ و ۱۱

۴- به وجه تسمیه نام ”قھسار“ مراجعه شود.

۵- به وجه تسمیه نام ”کھستان“ مراجعه شود.

کم ارتفاع قرار دارد. (۱)

Koh - gilūya(-e)

کهگیلویه

شهرستان کهگیلویه در شمال و غرب استان کهگیلویه و بویراحمد قرار دارد. کهگیلویه از سه کلمه "کوه"، "گیل" و "اویه" ترکیب یافته است. کلمه اویه پسوند مالکیت است، بنابراین به معنای منطقه کوهستانی گیل می باشد. (۲)

Kohang

کهنگ

آبادی کهنگ در ۵۶ کیلومتری جنوب اردستان قرار دارد. کهنگ در لغت فارسی به معنی جای کوهستانی آمده است و این معنی با وضع این قریه کاملاً منطبق می باشد، زیرا محلی است کوهستانی و از اطراف آن رشته های مرتفعی می گذرد. (۳)

Kohna(-e) Kond

کهنه کند

در گذشته بجنورد در شمال غربی شهر کنونی قرار داشته است. آنجا را کهنه کند یعنی شهر کهنه می نامیدند. (۴)

Kiy - ān

کیان

جزیره کیش را در قدیم کیان می نامیدند. در مورد نام کیان این افسانه را گویند: کیکاووس هنگامی که به فارس رفت، تختش در سیراف فرود آمد. از این رو احتمال دارد نام کیان، از نام سلسله کیانیان گرفته شده باشد. (۵)

۱- کوهها و غارهای ایران، صفحه ۴۱۱

۲- جغرافیای استان کهگیلویه و بویراحمد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۰

۴- راهنمای مشهد، صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳

۵- مقالات ایرانشناسی، جلد ۴، صفحه ۳۷۴ و جزیره کیش و دریای پارس، صفحه ۱۳۵

کیسی‌ها

هرودت، خوزستان را کیسی‌ها نامیده و مردمش را کیسیان خوانده است. کیسی‌ها مردمی بوده‌اند از سکنه کوهستانهای شمالی خوزستان که واژه خوزستان نیز از نام آنان گرفته شده است.^(۱)

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۷۴

گ

Gāmbērūn

گامبرون

بندرعباس در طول تاریخ دارای اسامی متعددی بوده است که عبارتند از: گمبرون، کمبرون، گامرون، گمبرو و گمرو.^(۱)

در باره علت این نامگذاری لبوروین، سیاح معروف هلندی، گفته است که در این محل نوعی خرچنگ دریایی کوچک به اسم "گامبری" به حد وفور وجود داشته است و بدین جهت، اسم آن را "گامبری" نهاده‌اند.^(۲)

Gač - Sār

گچسر

گچسر در شمال غربی شهر تهران قرار گرفته است. این واژه از دو جزو "گچ" و "سر" تشکیل یافته است. مفهوم جزو اول آن مشخص می‌باشد و جزو دوم آن یعنی "سر" به معنی رأس، دماغه کوه، تپه، بلندی و تخته سنگ است. چون در این محل معدن گچ وجود داشته، این شهر را گچسر نامیده‌اند.

Gačurestān

گچورستان

گچورستان در نزدیکی اردستان قرار دارد. گچورستان به اسامی ریگستان و گرمسیر نیز خوانده می‌شود. چون دارای "گچ" می‌باشد، به این نام منسوب شده است، زیرا در

۱- جغرافیای استان هرمزگان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴

۲- جغرافیای استان هرمزگان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴ و ماهنامه هما، آذرودی ۱۳۵۲، صفحه ۱۶

قسمتهای دیگر اردستان مثل "سفلی" و "برزاوند" کمتر گچ وجود دارد.^(۱)

Gedroziyā

گدروزیا

بلوچستان را در دوره هخامنشیان "ماکا" یا "میکا" و یونانیان "گدروزیا" و مسلمین "مکران" Mokran می نامیدند. لیکن ماکا، مکران و گدروزیا احتمالاً بر منطقه جنوبی بلوچستان اطلاق می شد، نه بر تمام بلوچستان. این ولایت نام یونانی خود، گدروسیا (گدروزیا)، را از نام آن شعبه، از ملت ایران دارد که هرودوت "دروسیاپوی" نامیده است.^(۲)

Gadukānlū

گدوکانلو

آبادی گدوکانلو در ۴۵ کیلومتری جنوب غربی باجگیران قرار دارد. چون موجد ده شخصی به نام "کدوک" بوده، به این نام خوانده شده است.^(۳)

Gorj - ī

گرجی

آبادی گرجی در ۲۰ کیلومتری غرب الیگودرز قرار دارد. وجه تسمیه آن به گرجی، از آن جهت است که شاه عباس اهالی اینجا را از گرجستان قفقاز کوچ داده و در این محل ساکن کرده است.^(۴)

Gerd - āb

گرداب

گرداب، در فاصله ۸ کیلومتری روستای عباس آباد لنگا قرار گرفته است. گرداب نام خود را از رودخانه کوچکی که در جهت جنوب شرقی، در نقطه ای به گردابی با خیز

۱- آشکده اردستان، صفحه ۱۴۵

۲- بلوچستان، صفحه ۶ و نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۹۵

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۰

۴- نصف جهان، صفحه ۳۳۲ و راهنمای اصفهان، صفحه ۱۷۸

آبهای جالب تشکیل می‌شد، گرفته است.^(۱)

Gorgan

گرگان

شهرستان گرگان در مشرق مازندران قرار دارد. از طرف شرق به شهرستانهای گنبد و علی‌آباد و از غرب به شهرستانهای بندر ترکمن و کردکوی متصل است. این شهر در کنار رود واقع شده است و به عربی "جرجان" نامیده می‌شد و زمانی پایتخت آل‌زیار بود.^(۲)

در مورد وجه تسمیه "گرگان" عبارات مختلفی به شرح زیر نقل شده است:
— فرهنگ برهان قاطع از کلمه "گرگان" به معنی دشت و بیابان نام برده است و به نظر می‌رسد که وجه تسمیه آن به علت منطقه وسیع جلگه‌ای باشد.^(۳)
— مورخین ایران گرگان را به "گرگین" نسبت داده، گفته‌اند که او آنجا را آباد کرد و در حقیقت معنی گرگان و گرگین یکی است.^(۴)

— به علت داشتن گرمای سخت و پشه‌ها و حشرات موزی فراوان به ویژه ککها، آنجا را به علت گزیدگی سخت حشرات موزی، گرگان جمع‌گرگ می‌خوانده‌اند.^(۵)

Garmā - dūz

گرمادوز

دهستان گرمادوز، در شمال اهر و شمال شرقی بخش کلیبر واقع شده است. این روستا از شمال به رود ارس، از شرق به دشت مغان، از غرب به خمارلو و از طرف جنوب به بخش هوراند محدود می‌باشد.
گرمادوز دارای آب و هوای گرمسیری و محل قشلاق ایل "چلبیانلو" است.

۱- لنگا، صفحه ۱۳۸

۲- ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۸۰

۳- برهان قاطع، صفحه ۱۷۹۸ و جغرافیای مفصل ایران، جلد ۳، صفحه ۵۳

۴- ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۸۰

۵- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، صفحه ۱۸۶

گرمادوز در اصل "گهرام دز" و "گهرام دژ" به معنی جایگاه گرما بوده است.^(۱)

Garm - Sār

گرمسار

شهرستان گرمسار در ۱۱۴ کیلومتری جنوب شرقی تهران و در غرب شهرستان سمنان قرار گرفته است. این شهرستان از شمال به استان تهران، از مغرب به استان مرکزی و تهران و از جنوب به استان اصفهان محدود می‌باشد.

گرمسار در قدیم یکی از قصبات مهم و آباد شهرری بوده و "خوارِ ری" نامیده می‌شده است.^(۲) در سال ۱۳۱۹ شمسی نام گرمسار برای آن انتخاب شد.^(۳)

نام این شهرستان از نام خورشید و ماه مستفاد می‌گردد. وجود گرمسار در یک ناحیه خشک صحرائی، موجب درخشندگی خاص آفتاب این منطقه بوده و خشکی هوا سبب شده که روزهای ابری و بارانی نیز در این منطقه کم باشد. همچنین هوای رقیق بدون رطوبت در شب، درخشندگی نور ماه و وجود ستارگان را بی‌اندازه نمایان‌تر و زیباتر جلوه گر می‌سازد و با توجه به اینکه در اوستا نیز کلمه "خوار" به معنی درخشیدن آمده و از نامهای خورشید و یا ماه کلمه "خوار" و "خواره" است، چنین نتیجه گرفته می‌شود که ناحیه خوار را می‌توان سرزمین خورشید درخشان و یا ماه تابان نام نهاد و اسم فعلی گرمسار نیز تا اندازه‌ای با این معنی و مفهوم مطابقت دارد.^(۴)

Garm - Sīr

گرمسیر

گرمسیر در شمال اردستان واقع شده است. این آبادی به اسامی گچورستان و ریگستان نیز شهرت دارد. گرمسیر به سبب گرمای بسیار زیادش به این نام منسوب

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۴۴۵

۲- گرمسار (خوارِ ری)، صفحه ۲۷

۳- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۳

۴- گرمسار (خوارِ ری)، صفحه ۷۰

شده است. (۱)

Garrūs

گروس

بیجار Bijār سابقاً "گروس" نامیده می‌شد که کم و بیش مطابق ناحیه گروس است. گروس، ظاهراً از طایفه‌ای به همین نام مأخوذ شده است که از کردها بوده‌اند. (۲)

Gazān Xāst

گزن خاست

احمد مستوفی در صفحه ۱۰۲ کتاب "گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد" درباره این ده کوچک چنین می‌نویسد:
وزیری "گزن خاست" را به شکل "گزان خاص" ضبط کرده، معنی حقیقی کلمه روشن نیست. به صورت اول شاید محل رویش گز باشد و دومی گز خاص را می‌رساند. (۳)

Gol - bādām

گل بادام

روستای گل بادام در ۳۸ کیلومتری شمال غربی قوچان قرار دارد. این آبادی از شمال و مشرق به علی آباد خرابه و از جنوب و غرب به زمینهای یام و نجف آباد محدود می‌باشد.

وجه تسمیه نام ده از سختی و سفتی خاک آن است که به "گل بادام" Gel-bādām تشبیه شده که مانند پوست بادام محکم می‌باشد. این واژه بعداً به "گل بادام" تغییر نام داده است. (۴)

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۵

۲- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۴۰۸

۳- گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد، صفحه ۱۰۲

۴- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۰

«گلپایگان» از شمال به خمین، از جنوب به خوانسار و فریدن، از مشرق به میمه اصفهان و از مغرب به الیگودرز محدود است. گلپایگان در کتابها و اسناد قدیمی به صورتهای گُردبادکان، جرفاذقاق یا جربادقان نقل شده است.

در مورد وجه تسمیه نام گلپایگان چنین نویسند:

— دراصل «ورتپاتکان» بوده و «ورتپات» نام شخصی است که معنی آن گل نگهدار بوده است.^(۱)

— اصل آن «وردپاتکان» بوده. کلمه «ورد» Vard یا «وارد» به معنی گل سرخ فارسی است. اعراب این کلمه را از فارسی برداشته و به معنی گل سرخ بکار می‌برند. باید گفت که کلمه ورد با کلمه گل یکی است یعنی «ورد» در نتیجه تغییراتی که از روی قواعد زبان‌شناسی در آن رخ داده، تبدیل به گل شده است.

— در علم زبان‌شناسی پارسی، بسیاری از «واو» های زمان قدیم در زبان امروزی تبدیل به «گ» شد. گلپایگان را هم در اواخر ساسانیان و اوایل اسلام «گرد پاذاگان» می‌گفتند و اعراب معرب نموده «جربادگان» نامیده‌اند، سپس از روی قاعده دیگری که آن نیز در زبان‌شناسی ایران معروف است «ر» و «د» تبدیل به «ل» شده، و کلمه «گارد» به «گال»، سپس به «گول» و بعد مبدل به «گل» شده و بالاخره «ورتپاتکان»، «گلپایگان» شده یعنی «شهر گلباد» و گلباد از نامهای ایرانی بوده است.^(۲)

— مستوفی درباره نام «جربادقان» در نزهة القلوب چنین می‌نویسد: «همای، بنت بهمن کیانی. ساخت و به نام خود سمره خواند، که در اول همای را سمره گفتندی. دخترش آن را تجدید عمارت کرد و گلبادگان گفت. عرب معرب کردند و جربادقان خواندند.»^(۳)

۱- مقالات کسروی، صفحه ۱۱۹

۲- مقالات کسروی، صفحه ۱۲۱

۳- سفرنامه جکسن، صفحه ۲۹۰

در جنوب خوانسار کوهی بلند واقع شده که در قسمت فوقانی آن سطحی جلگه مانند است، آن را "گلستان کوه" خوانند.
چون پس از ذوب برف بلافاصله سطح کوه از گلهای معطر فراوان پوشیده می شود، به این نام منسوب شده است.^(۱)

گلندوک در شمال شرقی تهران قرار دارد. اصل کلمه "گل هم دورودک" است،^(۲) که بعداً این واژه تبدیل به گلندوک شده است.

گمیشان در شمال غربی بندر ترکمن قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام آن روایتی به شرح زیر ذکر شده است:

روزی پسر پادشاه خزر از دریا بیرون می آید و اتفاقاً بر روی تپه ای که امروز شهر گمیشان بر روی آن بنا شده است، "گاومیش" زیبایی را مشاهده می کند، می خواهد او را بگیرد ولی گاومیش فرار می کند. پسر پادشاه عصبانی شده به این فکر می افتد که دامی بگستراند و گاومیش زیبا را به چنگ آورد. مدتها به انتظار می نشیند، ولی از گاومیش خبری نمی شود. شکایت نزد پدر خود می برد و از او کمک می طلبد. دریا بالا می آید و تپه را فرامی گیرد، مشتی از تخم درختان جنگلی با خود می آورد و بر تپه می ریزد. چندی بعد تپه از درختان زیبا و سبز پوشیده می شود. علف نرم و باطراوتی بر زمین می نشیند و پسر پادشاه به این حيله گاومیش را به طرف تپه می کشاند و او را به جرم جسارتی که سابقاً کرده

۱- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۳، صفحه ۲۲

۲- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۰۸

بود پاره پاره می‌کند.

پس از مدتی عده‌ای از طایفه کاسین به مزار گاو میش می‌آیند و در آنجا اقامت می‌کنند و به پاس احترام آن حیوان مظلوم و بیچاره که اسیر خودخواهی و هوسبازی پسر دریا شده بود، آن شهر را گاو میش تپه می‌خوانند.^(۱)

گناباد

Gonābād

گناباد از شمال به شهرستان تربت حیدریه و شهرستان کاشمر، از مشرق به شهرستان تربت حیدریه، از جنوب به شهرستان قاینات و از مغرب به شهرستان فردوس محدود است.

در مورد نام گناباد روایات زیر ذکر شده است:

— بعضی معتقدند که به واسطه کان‌های زیادی که در کوه‌های آن موجود است، از قبیل آهن، مس، سرب و ... به آنجا "کان‌آباد" گفته‌اند که بر اثر کثرت استعمال تدریجاً گناباد شده است.

— بعضی هم اصل آن را گون‌آباد به فتح "گ" و "و" گمان کرده‌اند. "گون" گیاهی است بیابانی، که بعنوان علوفه زمستانی گوسفندان جمع‌آوری می‌کنند. چون این علف در بیابانهای اطراف گناباد زیاد است، از این رو آن را به این نام گمان کرده‌اند.^(۲)

— اصل آن را "گون‌آباد" گرفته و گفته‌اند که "گون" در ترکی به معنی خورشید است و با این توجیه شاید از نظر اینکه طبق تقسیم اهل هیأت و نجوم قدیم ربع مسکون را به هفت اقلیم تقسیم نموده و هر اقلیمی را به یکی از سیارات منتسب دانسته و اقلیم چهارم را منسوب به خورشید قرار داده‌اند و گناباد هم در اقلیم چهارم واقع شده، از این رو به این نام موسوم شده است.^(۳)

۱- اطلاعات هفتگی، شماره ۴۹۶، صفحه ۱۱

۲- تاریخ و جغرافیای گناباد، صفحه ۱۷

۳- تاریخ و جغرافیای گناباد، صفحه ۱۴

— بعضی دیگر هم اصل آن را «گیوآباد» گفته‌اند، به مناسبت اینکه «گیو» آنجا را بنا نمود. گیو، پسر گودرز، از سرداران نامی ایران بود که کیخسرو را از توران به ایران آورد، زیرا کیخسرو پسر سیاوش بود و مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب پادشاه توران بود. کیخسرو با مادرش در توران بود، کیکاووس پدر سیاوش را در خواب دید که سرش خبر کیخسرو را به او داد و چون بیدار شد، گیو را خواست و مأمور تفحص نمود و پس از آن او را در تفحص برآمد تا آنکه او را پیدا کرده به ایران آوردند و بر تخت سلطنت نشانید و تفصیل آن در جلد اول شاهنامه مذکور است.^(۱)

— کسانی هم اصل آن را «جن آباد» گفته‌اند، یعنی جن آباد کرده است. کلمه «جنابد» معرب آن است و هیچ ارتباطی با کلمه جن ندارد و کسانی هم که آن را «جن آباد» گفته‌اند از نظر مبالغه بوده، زیرا در واقع حفرچاه‌های عمیق و احداث قنوات در آن بیابان خشک دور از آب، از عهده بشر خارج است مگر آنکه به کمک جن باشد و به طور مبالغه جن آباد گفته‌اند.^(۲)

— یکی دیگر از وجه تسمیه‌های گناباد، «گناه آباد» است. گفته‌اند که بهمن (یکی از سلاطین قدیم ایران) در حال مستی دختر خود، هما، را گرفت و او از پدر حامله شد. چون این امر در دیانت زرتشت و ایران قدیم نیز حرام و خلاف محسوب می‌شد، پس از آنکه بهمن به خود آمد و متوجه خلاف و گناه بزرگ خود شد، پشیمان گردید و خود را لایق سلطنت ندیده، خواست کناره‌گیری کند. علماء مذهب و مؤبدان بعد از مشورت و تتبعات مذهبی گفتند برای کفاره آن گناه باید کارنیک مهمی انجام دهد که خیر آن به عموم برسد. سپس کفاره آن را احداث قنوات در محال بی آب برای استفاده عموم یا غرس اشجار که هر دو از عبادات مهم اجتماعی محسوب می‌شود، قرار دادند. بهمن هزارقنات در اطراف مملکت احداث کرد از جمله قنوات مهم «گناباد»، که احداث آنها به واسطه عمق چاهها و طول قنوات که بعضی از آنها تا سه چهار فرسخ امتداد پیدا می‌کند

۱- تاریخ و جغرافیای گناباد، صفحات ۱۴ و ۸

۲- تاریخ و جغرافیای گناباد، صفحات ۱۷ و ۸ و ۷

و دارای چند رشته می‌شود. بنابراین پیدایش گناباد و قنوات آن بر اثر گناهی بود که از بهمن صادر شد، از این رو به “گناه‌آباد” معروف گشت.^(۱)

Gonbad-e ṣābūs

گنبد قابوس

شهرستان گنبد قابوس از شرق به شهرستان بجنورد، از جنوب به شهرستان شاهرود، از جنوب غربی به شهرستان علی‌آباد و از غرب به شهرستانهای گرگان و بندر ترکمن محدود است.

نام شهر “گنبد قابوس” Gonbad-ṣābūs از قابوس بن وشمیگر، یکی از حاکمان آل زیار، گرفته شده بود. وی مرکز حکومت خویش را در جرجان یا گرگان قدیمی (واقع در ۳ کیلومتری این شهر) قرار داده بود. جرجان در اثر تهاجم تیموریان و مغولها از بین رفت و بعداً این شهر بنا شد.^(۲)

هم‌اکنون مقبره قابوس در این محل واقع می‌باشد و گنبد قابوس به فرمان خود “امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر” در سال ۳۹۷ هجری قمری ساخته شده است. وی یکی از بزرگان علم و ادب و خطاطان عصر خویش بود.^(۳)

Gonbad-e kāvūs

گنبد کاووس

شهر گنبد کاووس در شرق شهرستان گرگان قرار دارد. این شهر سابقاً گنبد قابوس نامیده می‌شد، اما در سال ۱۳۱۶ شمسی منسوب به این نام شد.

Ganj ābād

گنج‌آباد

امانیه در شمال دوشان‌تپه و در شمال شرقی تهران قرار داشته و غالباً به نام

۱- تاریخ و جغرافیای گناباد، صفحات ۱۶ و ۱۷

۲- جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۶

۳- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، صفحات ۴۵ و ۱۸۱

”گنج آباد“ خوانده می شده است.

اهمیت آن به سبب خرابه بسیار کهنه و باستانی آنجاست و نام گنج آباد نیز به همین مناسبت است.^(۱)

Gandomān

گندمان

گندمان یکی از بخش های شهرستان بروجن می باشد. درباره وجه تسمیه نام این بخش چنین آمده است:

گندمان از ”گندم گان“ گرفته شده است. گویند یکی از هفت قصر بهرام گور در این محل قرار داشته و نام آن قصر ”گندمان“ بوده است.^(۲)

Gandom Kūh va Garm Ās-mān

گندم کوه و گرم آسمان

گندم کوه و گرم آسمان در سمت شمال شهر تفرش قرار دارند. منظره گندم کوه و گرم آسمان که در فاصله ای نه چندان دور از هم واقعند، منظره خرمناهی را مجسم می سازد که در آن ”گندم کوه“ به منزله کوه یا توده عظیم گندم و ”گرم آسمان“ به صورت کوجل یا کوژل یعنی خوشه های گندم درست کوبیده نشده ای است که هنوز دانه های گندم در آن باقی است و مثل آن است که برزگر طبیعت در خرمناهی مذکور گندمها را باد داده و در نتیجه توده گندم در یک سو گندم کوه و کاه و کوجل در سوی دیگر گرم آسمان را ساخته است. شاید وجه تسمیه گندم کوه اصلاً انگیزه همین تشابه طبیعی باشد.^(۳)

۱- تهران در گذشته و حال، صفحه ۳۹۰

۲- سفری به دیار ناشناخته، صفحه ۲۸

۳- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحه ۵۰

Gavāšīr

گواشیر

بعضی از جغرافی دانان نام قدیم کرمان را «گواشیر» (بردشیر) خوانده‌اند. درباره وجه تسمیه این دو کلمه می‌گویند که گواشیر در اصل «کوره اردشیر» یعنی شهر اردشیر بوده و به تدریج گواشیر شده است.^(۱)

Gowdīz

گودیز

آبادی گودیز در ۱۸ کیلومتری جنوب شهداد قرار دارد. واژه گودیز از «گو» Gow به معنی چاله و «دیز»، «دز» یا «دژ» ترکیب یافته است که باید حصارچال باشد و از لحاظ وضع طبیعی با معنای کلمه مطابقت دارد.^(۲)

Gūr

گور

گور نام قدیم فیروزآباد است که بنابه قول استخری، به وسیله اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی، بنا شد.^(۳)

در زمان سلطنت آل بویه «گور» گردشگاه و شکارگاهی زیبا بوده است. عضدالدوله دیلمی گاهگاهی جهت تفریح به آن منطقه رفت و آمد می‌کرد. مردمان به کنایه گفته بودند: «شاه به گور رفت». شاه از این سخن غمگین شده، مصمم گردید نام جور را که به فارسی گور تلفظ می‌شود، به فیروزآباد تبدیل کند.^(۴)

Gūnī

گونی

گونی در غرب تبریز قرار دارد. این منطقه را گونی می‌خوانند و گویا ترجمه «ارونق» باشد. زیرا به ترکی آفتابگیر را «گونی» گویند. از آنجا که روستای ارونق در

۱- جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۱۰ و ۹

۲- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۹۲

۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحات ۳۴۴ و ۳۴۳

۴- مجله ایران‌شناسی، شماره ۸-۶، صفحه ۱۲

دامنه جنوبی کوه "میشو" و ساحل دریاچه ارومیه، در رویه آفتابگیر واقع شده، ترکان آن را "گونی" خوانده‌اند. (۱)

Geh

گه

گه نام سابق نیک شهر است. نیک شهر از شمال به ایرانشهر، از شرق به قصرقند و از جنوب به کنارک و کالک محدود است. "گه" بر وزن "ده" در زبان محلی آنجا به معنی نیکوست. (۲)

Gahrom

گهرم

گهرم نام سابق جهرم است. واژه "گهرم" به معنای جای گرم است. (۳)

Gilan

گیلان

استان گیلان توسط حصار بلند البرز از بقیه سرزمین ایران جدا گردیده و در جنوب دریای خزر قرار دارد.

در مورد نام گیلان در کتب گوناگون تاریخی و جغرافیایی چنین آمده است:
— واژه گیلان که پهلوی آن "گلان" Gelān می‌باشد، از واژه "گیل" Gēl نام قوم باستانی و پسوند مکان "ان" Ān ساخته شده است. در حقیقت به معنی سرزمین گیل بوده است.

گل یا گیل نام همان قومی است که جغرافیان گاران باستانی غربی از جمله استرابن، بارها از ایشان به گونه "گله" Gelae یاد کرده و جایگاه ایشان را در همین گیلان کنونی معین نموده‌اند. (۴)

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۱۶۲

۲- بلوچستان و سیستان، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۶ و بلوچستان، صفحه ۱۸۲

۳- جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۴- تاریخ سمنان، صفحه ۳۱۶ و برهان قاطع، صفحه ۱۸۷۰ و آثار ملی اصفهان، صفحه ۱۰ و ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در

— گیلان از کلمه اوستایی وارنا Vārenā که نام ناحیه‌ای در شمال کوه البرز است، مشتق می‌باشد. کلمه گیلان از صفت بومی وارنا مشتق شده است و معنی آن مربوط به وارنا یا وارنیک Vārneik می‌باشد که به مرور در تلفظ به صورت گیلان درآمده است. (۱)

— گیلان معرف کلمه «گیل» است و گیل در زبان بومی، خاک آلوده به آب را گویند. (۲)

— حاجی زین العابدین شیروانی در کتاب «بستان‌السیاحه» می‌گوید که این ولایت را «گیلان» و به روایتی «جیل بن ماسل بن اشور بن سام بن نوح» ساخته و نام خویش را بر آنجا نهاده است.

Gili

گیلی

گیلی در ۳۰ کیلومتری شرق اراک، کنار راه اراک به خمین قرار دارد. واژه گیلی از دو عضو «گیل» و «ی» نسبت، مرکب شده است. عضو اول یعنی گیل به کسر اول، نام طایفه‌ای بوده است که در این نواحی سکونت داشته‌اند و عضو دوم لغت «ی» علامت نسبت است، یعنی ساکنین این ده منتسب به گیل می‌باشند. (۳)

عصر اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۱۰۸

۱- ولایات دارالمرز ایران گیلان، صفحه ۳

۲- تاریخ گیلان، صفحه ۹

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۲۷

ل

Lār

لار

این شهرستان در جنوب استان فارس، حدفاصل شهرستانهای داراب، جهرم و فیروزآباد و استانهای بوشهر و هرمزگان قرار دارد.

در مورد نام لار دو روایت نویسنده:

— بعضی گویند “لار” Lār، اسب پسر گرگین بوده و به نام او موسوم شده است.^(۱)
— احمد اقتداری در کتاب “لارستان کهن” به نقل از “فارسنامه ناصری” روایت دیگری را تعریف می‌کند که بنابراین روایت ساکنین لار فارس از لار دماوند آمده‌اند و به علت اینکه نمی‌توانسته‌اند تحمل سرمای منطقه دماوند را بنمایند، به جنوب ایران کوچ کرده‌اند.^(۲) به همین مناسبت نام لار را به منطقه داده‌اند.

Lārīj - ān

لاریجان

لاریجان در جنوب شهرستان آمل قرار دارد. “ی” در واژه لاریجان، الحاقی است و اهالی آن را “لارجان” تلفظ می‌کنند. لاریجان مرکب و معرب از “لار” Lār و “گان” Gān است. “لار” به معنی کج، چم و خم می‌باشد و در مجموع به معنی جای کج، چم و خم است.^(۳)

۱- گنج دانش، صفحه ۵۶

۲- لارستان کهن، صفحه ۳۶

۳- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۲۳

این روستا در ۷۲ کیلومتری بافت قرار دارد. نام آن در گذشته، «کارزار» به معنای محل جنگ بوده است. هنگامی که فیروز میرزا فرمانروا شاهزاده قاجار، حاکم کرمان می‌شود، به علت علاقه بسیار به این منطقه خوش آب و هوا، نام آن را به لاله‌زار تغییر می‌دهد.

لاهیجان در جنوب لنگرود و جنوب شرقی شهر رشت قرار گرفته است. این شهرستان بر روی دامنه سبز و خرم سلسله جبال البرز که حاصل رسوبات به جا مانده از سفیدرود می‌باشد، واقع شده است.

در مورد نام شهرستان لاهیجان چنین آمده است:

چون در این محل ابریشم به دست می‌آمده، نام آن را «لاهیجان» که به زبان پهلوی به معنی شهر ابریشم است، نهاده‌اند. زیرا نام آن در اصل «لاه - جان» بوده است که «لاه» به معنی ابریشم و «جان» پسوند مکان می‌باشد.^(۱)

استان لرستان در غرب ایران قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام لرستان چنین

نویسند:

«لور» Lūr شهری آباد در ۲ فرسخی دزفول بوده است. نخست طایفه‌ای از کردها به نام «لریه» Loriye یا «لر» Lor در آن شهر و یا نزدیکیهای آن جای داشته‌اند، سپس آن نام به طایفه دیگر نیز سرایت کرده، کوهستانهایی که نشیمن آن طایفه‌ها بوده، لرستان یا

۱ - دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۷۸ و راهنمای شمال ایران، صفحه ۱۱۶

سرزمین لرها نامیده شده است.^(۱)

Laškar

لشکر

عسکر مکرم قبل از آنکه برج شاهپور خوانده شود، لشکر نامیده می‌شد. در مورد وجه تسمیه نام “لشکر” چنین آمده است: “لشکر بن طهمورث دیوبند” ساخته است.^(۲)

Lakān

لکان

لکان در ۳۶ کیلومتری شمال الیگودرز قرار دارد. نام لکان احتمالاً از نام طایفه “لک” Lak و “لکی” Lak-i گرفته شده است.^(۳)

Langā

لنگا

لنگا Langā در فاصله ۲۴ کیلومتری شرق تنکابن و ۳۰ کیلومتری غرب چالوس قرار گرفته است. در تقسیمات سیاسی نوین، شهرک عباس آباد بر روی نام “لنگا” سایه انداخت و خود جانشین لنگای فرتوت و قدیمی شد.^(۴)

واژه لنگا در متون گوناگون تاریخ به اشکال گوناگون آمده است. از آنچه که از نوشته‌های مورخین استنباط می‌شود، می‌توان به این نتیجه رسید که لنگا نخست “لینگا” و “لینجا” بوده و بعدها به “لنکا” و “لنگا” تغییر شکل یافته است. مسلماً لینجاتلفظ عربی واژه لینگاست که محصول حکومت دراز مدت علویان عرب زبان بر این ناحیه است. در مورد وجه تسمیه نام آن چنین نویسند:

۱- کاروند کسروی، صفحه ۲۴۵

۲- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۲۶

۳- نامه کمره، صفحه ۲۸۲

۴- لنگا، صفحات ۲۳ و ۱۶

— نام “لنگا” در ارتباط با بندر و خلیجی بوده است که قایقهای بزرگ باری و کشتیهای کوچک در آن لنگر انداخته و پهلو می گرفتند. خلیج لنگا توقفگاه آبی بزرگی جهت بارگیری و حمل و نقل به شمار می رفت و به علت منحصر به فرد بودن در منطقه تنکابن، مورد اقبال امیران و حکام فراوانی منجمله خاندان زندیه بود که لنگا را قرنهای تختگاه حکومتی خود قرار داده بودند. به مناسبت وجود خلیج و بندر، آبادی این حدود لینگا یا لنگرگاه نام گرفت.

— “لینگا” در زبان محلی مخفف “مالینگا” Mālingā است. مالینگا به محل اطراق و پایگاه گفته می شود. نظر به بندر بودن لنگا می توانیم معتقد شویم که در حقیقت این آبادی مالینگا، جایگاه آمد و رفت کسانی بود که مدتی استراحت و آرامش را پس از دریانوردی خسته کننده و عبور از مرزهای دیلم و مازندران، در خلیج آرام و بندرآباد لنگا مغتنم می شمردند. (۱)

Lang(a)-rūd

لنگرود

لنگرود در مشرق رشت و در ۱۲ کیلومتری شرق لاهیجان قرار دارد. لنگرود در اصل “لنجرود” بوده که تعریب شده و حرف “ک” مبدل به “ج” گشته، لذا لنجرود، لنگرود گردید. (۲)

Lang(a) - rūd

لنگرود

لنگرود (۳) رودی است در گیلان که از نزدیکی لاهیجان سرچشمه می گیرد و از وسط شهر لنگرود گذشته، در چمنخاله پس از پیوستن به شلمان رود به دریای خزر ریزد. (۴)

۱- لنگا، صفحات ۲۱ و ۲۰

۲- جغرافیای گیلان، صفحه ۲۳۵

۳- به وجه تسمیه نام “لنگرود” مراجعه شود.

۴- فرهنگ معین، صفحه ۱۸۲۳

لواسان در ۹ کیلومتری شمال راه تهران به دماوند قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام لواسان روایات زیر ذکر شده است:

— برخی آن را “لواسه” گفته‌اند و گویند لواسه به معنی کف دست و ناواست و این بخش ناوشکل است، حال آنکه این بخش کوهستانی است.

— چون در آبادیهای این بخش روباه زیاد است و روباه را “لواس” گویند، بدین سبب این پهنه را “لواسان” خوانده‌اند.

— لواسان ترکیبی است از “لو” و “اسان” و لغت اخیر از کلمه آسدن، در پهلوی به معنی برآمدن و سرزدن (خورشید)، اشتقاق دارد و لواسان به معنی تیغه کوهی که خورشید از آن سر بر می‌زند یا تیغه طلوع است.^(۱)

لوت زنگی احمد

Lūt-e Zang-ī Ahmad

قسمتی از لوت^(۲) جنوبی را در نامگذاری محلی و در روی نقشه‌ها “لوت زنگی احمد” ضبط کرده‌اند.

نام زنگی احمد که به لوت جنوبی داده شده، ظاهراً اسم شخصی است ولی این شخص که بوده و به چه جهت نام وی بر لوت داده شده، معلوم نیست.

شاید بیشتر اسامی “زنگی” منسوب به سران کوچ و بلوچ باشد که سالیان دراز در بیابان لوت و کرمان به تاخت و تاز پرداخته‌اند.^(۳)

۱- قصران (کوهساران) صفحه ۳۵

۲- به وجه تسمیه نام “کویر لوت” مراجعه شود.

۳- گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد، صفحه ۲۸

Lūrā

لورا

لورا در دامنه کوه البرز در شمال غربی تهران، بین رودبار، ارنکه و محال طالقان قرار دارد.
«لورا» Lūrā و «لور» بر وزن «مور» به معنی زمینی است که سیلاب آن راکنده باشد.^(۱)

Lozdar

لُوزْدَر

لوزدر (لیزدر Lizdar) در ۱۸ کیلومتری الیگودرز قرار دارد. لوزدر از دو قسمت تشکیل شده است. درباره وجه تسمیه جزو اول و دوم آن چنین نویسند:
— «لوز» به فتح «ل» در فرهنگها به معانی زیر آمده است: بادام، قسمی شیرینی، مخفف لوزینه و موش و در اصطلاح بنایان چسب و خاک چسب دار است.
— در گویش لارستانی «لوز» Loez به معنی خورشید و «لوز» Lūz به معانی روز و آفتاب می باشد.^(۲)
— در گویش ترکی «لوز» به معنی موسیر است و این گیاه بومی منطقه است.^(۳)
— کلمه «در» Dar، در لوزدر و یا لیزدر ممکن است مخفف دره بوده باشد.^(۴)

Lavizān

لویزان

لویزان در ۶ کیلومتری جنوب شرقی تجریش قرار گرفته است. لویزان به فتح «ل»

۱- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۱۲۳

۲- نامه کمره، صفحه ۱۷۹

۳- نامه کمره، صفحه ۱۷۹ و گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۳۱

۴- نامه کمره، صفحه ۱۷۹

مرکب از "لواسه" به معنی کف دست و ناو مشت و "ان" علامت نسبت تشکیل شده است. مجموعاً یعنی، مانند کف دست، کاس و ناو شکل است.^(۱)

Mād

ماد

ماد نام قدیم ناحیه‌ای از ایران است که بین جبال زاگرس و کویر نمک قرار داشته است. قوم ماد در این سرزمین سلسله پادشاهی ماد را تشکیل داده‌اند. (۱)

Mādun

مادون

روستای مادون در فاصله ۴۸ کیلومتری شمال غربی بافت قرار دارد. چون این آبادی در گودی بنا شده است، به آن مادون گویند که به معنی گودی است.

ماربین

ماربین در ۳۳ کیلومتری جنوب اردستان قرار دارد. درباره وجه تسمیه و معنی نام ماربین روایات زیر ذکر شده است:

— لغت ماربین مرکب از دو کلمه «مار» و «بین» است. «مار» در لغت به معنی مادر و مار می‌باشد و «بین» به معنی حساب و دفتر محاسبه آمده است. با این فرض می‌توان گفت ماربین یعنی کسی که در امور حساب دقیق است. (۲)

— اگر از فراز کوه آتشگاه به رودخانه زاینده رود نگاه کنیم، این رود مانند ماری با پیچ و خم فراوان به سمت این بلوک پیش می‌آید، به همین جهت آنجا را «ماربین»

۱- فرهنگ معین، صفحه ۱۸۶۱

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۱۳۸

گفته‌اند. (۱)

Māzandarān

مازندران

استان مازندران از شمال به دریای خزر، از جنوب به سمنان، از شرق به خراسان و از غرب به گیلان محدود است.

نام مازندران ظاهراً از آغاز سده هفتم هجری (سیزدهم میلادی) و روزگار تاخت و تاز مغولان جانشین نام «طبرستان» شده است. شاهنامه فردوسی کهن‌ترین جایی است که این واژه در آنجا به کار رفته است. (۲) درباره وجه تسمیه نام مازندران روایات زیر را نویسند:

— نام مازندران از کلمه اوستایی مازینیا Mazinya گرفته شده است. (۳)

— طایفه «مارد» یا «مازد» در ساحل غربی رود هراز یعنی از آمل به طرف مغرب سکنی داشتند و اشتقاق اسم «مازندران» از نام همین طایفه است. (۴)

— مردم شمال به کوه «موز» می‌گویند و «مو» هم به معنی کوه است. (۵)

— به «موزندرون» معروف بوده، زیرا موز نام کوهی بود در حدود گیلان که تا تالار قصران و جاجرم امتداد داشته و چون این سرزمین در درون کوه موز واقع بود، به این اسم شهرت یافته بود. (۶)

— نام مازندران از دیوان «مازن» یا دیوان «مزنی» که در حقیقت بومیان اصلی مازندران قبل از آریاییها بودند، گرفته شده است. (۷)

— مازندران از کلمه «مازندر» که به معنی در و دروازه مازن بود، گرفته شده است و

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۴۷

۲- تاریخ مازندران، جلد ۱، صفحه ۱۳

۳- ولایات دارالمرز ایران گیلان، صفحه ۳

۴- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۶۱

۵- شکرستان، چند گفتار پیرامون فرهنگ ایران، صفحه ۷

۶- مازندران و استرآباد، صفحه ۲۴

۷- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۳۲۶

«مازندر» موضع مخصوصی از دیگر بخشهای ناحیه تپورستان بود. — مازندران در اصل «مزن تر» بود که بعدها مازندران شد و آن به معنی به سوی و به جانب مازن است. — «ماز» نام دیواری منسوب به «مازیار بن قارن» می باشد که وقتی مازیار با خلفای عباسی در حال جنگ بود، به دستور او ساخته شد و این منطقه را «ماز اندرون» می گفتند.^(۱)

Māsūle

ماسوله

ماسوله در ۳۶ کیلومتری مغرب فومن و در فاصله ۶۳ کیلومتری غرب رشت، در کوهستان تالش واقع شده است. اطلاق نام ماسوله را به دلایل زیر ذکر کرده اند: — واژه «ماسوله» ریشه ای قدیمی و تاریخی دارد و به دوره صدر اسلام باز می گردد، یعنی چون مختار به خونخواهی حضرت امام حسین (ع) شتافت، عده ای از ساکنان موصل از ترس جان فرار کرده و به این مکان پناه آوردند و اهالی موصل این منطقه را موصله و بعدها ماسوله نامیدند.^(۲)

— ماسوله در زبان پهلوی به صورت «ماه سوله» نوشته شده است. «ماه» در این واژه به معنای خاص خودش به کار رفته و «سوله» نیز در گویش محلی به معنی کوچک می باشد که در یک ترکیب کلی به معنی سرزمین ماه کوچک خوانده می شود،^(۳) زیرا طبیعت زیبا، معماری منحصر به فرد، جنگلهای سرسبز و پرطراوت، چشمه سارها و آبشارهای خوش منظره زیبایی خاصی به این روستا بخشیده است.

۱- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۳۲۶

۲- دائرة المعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۸۲

۳- ماسوله، صفحه ۴

ماشاءالله آباد در ۷ کیلومتری جنوب روستای عباس آباد در دامنه کوهستان زریت قرار دارد. این روستا از شمال به ده سرلنگا، از غرب به جاده شوسه کلاردشت به عباس آباد و از مشرق به گرداب محدود است. نام اصلی این روستا "ماشل آباد" Mā šel ābād می باشد.

در مورد وجه تسمیه نام این روستا چنین ذکر شده است:
— بنای روستا را به زنی "ماشلک" نام نسبت داده اند که اسم اصلی آن "ماشل" بوده و به آخر آن "ک" تحبیب افزوده اند. این زن نزدیک به سه قرن پیش در محل فعلی روستا که پیشه ای مستور از درختان شمشاد بود، اولین خانه را با همت خود و منحصرأ از چوب شمشاد ساخت. خانه ماشلک هنوز پابرجاست و اعقابش در آن زندگی می کنند.
— "ماشلک" نام گیاه بسیار بلندی است که در کوهستانهای لنگا می روید.^(۱)

ماکو در شمال غربی استان آذربایجان غربی قرار دارد و رودخانه زنگبار آن را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم کرده است. نام شهر ماکو در طول تاریخ به اسامی مختلفی چون: شاورشان، آرتاز، قلعه قبان، روسا و مکی یاد شده است.^(۲)
روایات زیر در مورد وجه تسمیه نام ماکو به شرح زیر ذکر گردیده است:
— برخی بر این باورند که ماکو به زبان ارمنی به معنی مرتع و چراگاه است و سبب اطلاق آن بر این شهرستان، وجود چراگاهها و مراتع بزرگ پیرامون آن است.
— شهر قدیم ماکو در دامنه کوه بنا شده و تا زمان شاه عباس دوم صفوی باقی و معمور بوده، ولی بعضی بر آنند که ماکو در اصل "میانکوه" بوده، بعد در اثر کثرت

۱- لنگا، صفحه ۱۳۲

۲- جغرافیای آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۲

استعمال "ه" آن حذف، میانکو و سپس ساده تر شده ماکو خوانده شده است.^(۱)

Mālmīr

مالمیر

شهرستان ایذه (ایذج) در شرق استان خوزستان قرار دارد. ایذه یک شهر تاریخی است و در زمان اتابکان لر "مالمیر" به معنی ملک امیر یا مال امیر خوانده می شد. این نام تا کنون در بین مردم شهرستان اعم از شهری، روستایی و عشایری معمول و رایج است.^(۲)

ماندستان

یکی از شهرستانهای استان بوشهر، شهرستان خورموج است که در جنوب شرقی آن بخش کاکی قرار دارد. کاکی مرکز بلوک دشتی است که در زمان قدیم به آن ماندستان می گفتند.

در مورد وجه تسمیه نام ماندستان دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:
— ماندستان از نام رودخانه "مُند" Mond یا "ماند" گرفته شده است. این رودخانه در مناطقی که به خلیج فارس می ریزد، سرعت چندانی ندارد، زیرا زمین هموار و کم شیب است. لذا به نظر می رسد که آب رودخانه از حرکت بازایستاده است، یعنی "مانده" است. به همین جهت، به این رودخانه نام ماند یا مند داده اند و کناره آن را که نزدیک خلیج فارس است، ماندستان نامیده اند.

— رودخانه "مند" و زمینهای اطراف آن، از نظر کشاورزی فایده چندانی ندارد و گویا این رودخانه در آن حدود مانده است.^(۳)

۱- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۵۶

۲- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۴۷

۳- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۳۷۰

سرزمینی را که در شمال رود جیحون قرار گرفته، یعنی نقاطی که بالاتر از رود امویه است، پارسیان "فرارود" می‌گفته‌اند و اعراب بعد از گشودن، آن را "ماوراءالنهر" نام نهادند.

این سرزمین بهترین نقاط آباد خراسان آن روز به شمار می‌رفته، و ۲۱۸ شهر را شامل می‌شده است.^(۱)

ماه‌آباد

Mah ābād

ماه‌آباد یا مهاباد در ۲۳ کیلومتری شمال غربی اردستان قرار دارد. اقوال مختلفی درباره‌ی این واژه به شرح زیر ذکر شده است:

— مه‌آباد از دو کلمه "مه" و "آباد" Ābād تشکیل یافته است. "مه" به معنی بزرگتر و "آباد" به معنی معمور است که در مجموع به معنای آباد کرده بزرگی است.

— ماه‌آباد مرکب از دو کلمه "ماه" به معنای "شهر" است و در مجموع به معنای "شهرآباد" خواهد بود.

— احتمال دیگر اینکه نام بانی آن، "ماه" بوده است.

— کسانی که این محل را منسوب به سلاطین "مهابادیان" می‌دانند، این کلمه را "مه‌آباد" تلفظ می‌کنند و عقیده دارند که بنای اولیه آنجا به زمان مهابادیان مربوط می‌شود و در اثر زلزله شهر قدیمی خراب و قریه‌ی فعلی ایجاد شده است.

— گروهی که آنجا را به لفظ "ماه‌آباد" می‌خوانند، معتقدند که بانی این قریه "ماه بانو"، مادر رستم زال، بوده است.^(۲)

۱- راهنمای مشهد، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۲

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۲۱۱

ماهان در ۳۶ کیلومتری جنوب شرقی کرمان، در دامنه کوههای جوپار واقع شده است. مزار شاه نعمت‌الله ولی در آنجا قرار دارد. در مورد نام ماهان چنین ذکر شده است: — نام آن از سلسلهٔ ماد گرفته شده است. (۱)

— ماهان توسط “آذرماهان”، حکمران انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۸ میلادی)، احداث شده است. (۲)

ماهیدشت در جنوب غربی شهر کرمانشاه قرار دارد. به احتمال زیاد مادی دشت یا دشت مادها بوده است. (۳)

مایوان در شمال غربی قوچان قرار دارد. در صفحه ۳۶۰ کتاب “سرزمین و مردم قوچان” به نقل از کتاب “نام شهرها و دیه‌های ایران” چنین آمده است: “میوان جایی در بیرون قوچان.... چنانکه گفتیم یکی از تیره‌های معروف ایران باستان در زمان هخامنشیان ماد نام داشتند که این نام در نوشته بیستون فراوان یاد کرده شده، سپس در زمان اشکانیان آن نام تغییر یافته که خود مادان (مای) و مردم فارس (ماه) و ارمنیان (مار) می‌خوانده‌اند و همه آنها به معنی در سرزمین مادان و بنگاه مادان و مانند اینهاست.”

۱- نام شهرها و دیه‌های ایران، صفحه ۶۹

۲- گنج دانش، صفحه ۸۲۳ و با من به کرمان بیایید، صفحه ۹۰

۳- راهنمای میراث فرهنگی استان کرمانشاه، صفحه ۸

آبادی محب سراج در ۶ کیلومتری جنوب غربی قوچان قرار دارد. چون بنیانگذار ده فردی به نام «محبی سراج» بوده، لذا ده به این نام معروف شده است. (۱)

محلات

Mahallāt

شهر محلات در ۲۶۵ کیلومتری جنوب غربی تهران قرار دارد. به علت وجود محله‌های مختلفی که با یکدیگر تجانس نداشته‌اند، آن را محلات خواندند. (۲)

محمدآباد

Mohammad - ābād

روستای محمدآباد در نزدیکی اردستان قرار دارد. چون بانی آن «محمدعلی خان بن حاجی ابوطالب بن محمدکریم» بود، محمدآباد نامیده شد. (۳)

محمدآباد

Mohammad - ābād

محمدآباد در ۶ کیلومتری مشرق شهر گرمسار قرار دارد. این آبادی در قدیم «خسروآباد» نامیده می‌شد و دارای یک قلعه قدیمی است که اکنون به صورت مخروبه درآمده است. در جنب خرابه‌های این قلعه بنای جدیدتری در دوره قاجاریه توسط «محمدخان»، نایب‌الحکومه خوار، بنا گذاشته شده است. گویا نام محمدآباد هم منسوب به همین شخص باشد. (۴)

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۵

۲- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۶

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۰۱

۴- گرمسار (خوارری)، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲

محمرة نام پیشین خرمشهر است که در سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویب نامه هیأت وزیران، خرمشهر نامیده شد.^(۱) درباره وجه تسمیه نام محمره چنین ذکر شده است:

— واژه عربی «محمرة» به معنی سرخ کننده است. گویند مقداری برنج در این حدود کاشته بودند، بیشتر محصول آن سرخ به عمل آمد.

— بعضی کلمه «ماء حمرة» را به معنی آب سرخ می دانند، چون غالباً آب رودخانه در آنجا سرخ رنگ است.

— برخی آن را محرف کلمه فارسی «مهمان راه» دانند، اما دلیلی بر صحت این ادعا ندارند.^(۲)

Mahmūd - ābād

محمودآباد

محمودآباد دهی است از بخش نمین از شهرستان اردبیل که در ۱۲ کیلومتری راه شوسه آستارا به اردبیل قرار دارد. محمودآباد را غازان خان مغول که «سلطان محمود» نام داشت، ساخت.^(۳)

Mahmūd - Ali

محمودعلی

آبادی محمودعلی در شمال اندیمشک و به فاصله ۲۷ کیلومتری حسینییه قرار دارد.

وجه تسمیه آن به مناسبت وجود مقبره «محمودعلی»، یکی از بزرگان سده ۱۱

۱- پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، صفحه ۷۹ و فرهنگ معین، صفحه ۴۷۷

۲- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۵۰

۳- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحات ۴۰ و ۳۹

هجری، است. بقعه‌ای به نام محمودعلی در آن وجود دارد که مورد احترام بسیاری از مردم بالاگریوه بوده است.^(۱)

Mahmūdiyyeh

محمودیه

محمودیه در ۲ کیلومتری جنوب غربی تجریش قرار دارد، لیکن سابقاً دیهی مستقل بوده است.

محمدشاه قاجار در اواخر عمر قصر محمدی را بین باغ فردوس و اوین ساخت. ولی به او وفا نکرد، زیرا در همان سال اول که به آنجا رفت (۱۲۶۴ ه.ق)، وفات یافت. پس از او چند دست گشت و چون هر کس آن را خرید به بلایی مبتلا شد، بی‌یمن قلمداد شد. به همین سبب مالک آخری "احتشام السلطنه محمود علامیر" اسم آن را "محمودیه" گذاشت.^(۲)

محولات

محولات در حوالی تربت حیدریه قرار دارد. این واژه به فتح اول و کسر ثالث تلفظ می‌شود.

اهل محل کم و بیش عقیده دارند که محولات را باید "مهولات" نوشت. زیرا در اصل اینجا را ولایت ماه می‌گفته‌اند و بعدها این واژه تبدیل به مهولات شده است.^(۳)

Madāyen

مداین

تیسفون یا طیسفون پایتخت ساسانیان بود^(۴) و آن نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود که مجموعه آنها را "شهرها" می‌خواندند، عرب این لفظ را مداین تعبیر کرده

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۱۹۰

۲- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۷۷

۳- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، صفحه ۲۵

۴- فرهنگ معین، صفحه ۱۱۰۹

است. (۱)

”حمدالله مستوفی“ در ضمن احوال مداین می‌نویسد: ”طهمورث پیشدادی شهری بنا کرده و گردآباد خوانده و جمشید آن شهر را به اتمام رسانیده طیسفون گفت، چون معظم‌ترین مداین سبعة بود، آن را مداین (۲) گفتند“ (۳).

Madīnat - ol - sādāt

مدینه السادات

پس از اینکه موقوف علیهم زواره سادات طباطبا تشخیص داده شدند، سادات به زواره مهاجرت کرده، به تدریج جمعیت سادات طباطبا زیاد گردید، لذا آنجا را ”مدینه السادات“ نامیدند. ظاهراً این تسمیه مقارن قرن چهارم هجری بوده است. (۴)

Marāḡa(-e)

مراغه

شهرستان مراغه از شمال به شهرستان تبریز و ارتفاعات کوه سهند، از مشرق به شهرستان هشترو، از جنوب به شهرستان میاندوآب و جلگه کنار دریاچه ارومیه و کوههای کم ارتفاع با حداکثر ۱۵۰۰ متر و بالاخره از مغرب به دریاچه ارومیه محدود است.

اقوال مختلفی درباره واژه مراغه به شرح زیر ذکر شده است:

— در زبان ترکی ”مارا“ به معنی جایگاه، مکان و سرزمین است و ”آغا“ نیز در این زبان به معنی بزرگ، ارباب، خان و امیر می‌باشد. بنابراین کلمه ”مراغه“ در اصل مارا آغا بوده، سپس در اثر گذشت زمان به ماراغا و بعد به مراغه تبدیل شده است. چون از روزگاران قدیم شهرستان مراغه یکی از مناطق مهم و آباد و پرجمعیت آذربایجان بوده و

۱- برهان قاطع، صفحه ۱۹۷۵

۲- مداین جمع ’شهرها’ باشد.

۳- گنج دانش، صفحه ۱۲۰

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۶

مورد توجه اشراف و بزرگان و امرا قرار گرفته بود، بنابراین بی‌مناسبت نبود که کلمه و نام شهر ”مراغه“ به مکانی اطلاق می‌شد که در آن مکان، اشراف و اعیان و امرا و بزرگان سکونت داشته‌اند. پس ”مارا آغا“، نشستگاه بزرگان و خوانین معنی می‌دهد.^(۱)

— لشکرگاه اسلام در مراغه بوده است و چون آنجا چراگاه لشکر عرب بوده، آن را به زبان عربی، ”مراغه“ که در اصل ”قرية المراغه“ یعنی ده چراگاه بوده، خوانده‌اند.^(۲)

مرزگران

این ده در ۴ کیلومتری غرب شهر اراک قرار دارد. واژه مرزگران از سه جزء ”مرز“ Marz، ”گر“ و ”ان“ ترکیب یافته است. عضو اول به گفته همه نویسندگان فرهنگ پارسی، بیشتر در مفهوم زمین‌های مرزی به کار رفته است. به زمینهایی که در دامنه کوهساران قابل زراعت باشند نیز، مرز گفته‌اند. جزو دوم لغت ”گر“ به معنای کوه است و قسمت سوم آن از ادات اتصاف و معرف مکان است. جمعاً یعنی زمین‌های مرزی یا زمینهای کوهستانی قابل زراعت. موقعیت محل، این وجه را تصدیق می‌کند.^(۳)

Marzūn - ābād

مرزون آباد

مرزون آباد یکی از آبادیهای شهرستان بابل است. به گفته زعما و معمرین مرزون آباد در ازمنه قدیم به وسیله اولاد ”مرزبان“ Marzbān یا ”مرزان دیو“ Marzān - dīv بصورت آبادی درآمده و به مرور زمان وسعت یافته است^(۴).

۱- طواف سهند، صفحه ۳۳

۲- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۱۹

۳- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۳۶

۴- راهنمای مازندران، صفحه ۱۹۷

شهرستان مرند در شمال غربی تبریز قرار دارد. در مورد وجه تسمیه این شهرستان روایات زیر ذکر شده است:

— واژه مرند در زبان ارمنی به معنای دفن یا دفینه می باشد که از فعل تدفین گرفته شده است. ارامنه معتقدند «مرند» محل دفن حضرت نوح پیامبر است. شاردن فرانسوی می نویسد: «اسم این شهر از یک فعل ارمنی به معنای «دفن» گرفته شده است.»^(۱)

— مرند از نام دختر ترسایی به نام «ماریا» یا «ماریانا» به معنی «مارایانه» گرفته شده، و صورت تغییر یافته آن یعنی مارایانه، مریند، مرونده و غیره در طول تاریخ مورد استفاده قرار گرفته و سپس به صورت مرند ثبت شده است.^(۲)

— دایرة المعارف اسلامی در مورد وجه تسمیه مرند می نویسد: «نام یونانی مرند، «مروا» است و احتمالاً از قومی به همین نام که این منطقه را تا دریاچه ارومیه تحت اشغال داشته اند، گرفته شده است. نام قوم مروا با پسوند «ند» به شکل «مرواند» به معنای جایگاه قوم مروا درآمده است که در طول زمان به «مرند» تبدیل شده است.»^(۳)

— احمد کسروی درباره وجه تسمیه مرند می نویسد: «مرند» در اصل و به زبان آذری «مارند» بوده است. «مار» همان کلمه ماد است که در زبان آذری به مارتبدیل شده است. وی معتقد است که در زبان های آذری و ارمنی، در بسیاری از موارد، حرف «ر» به جای «د» می آمده است و در زبان ارمنی نیز ماد را ماریاد کرده اند، بدین جهت در زبان آذری نیز که آمیزه ای از زبان فارسی و زبانهای محلی منطقه بوده،

۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۷ و مرند، صفحه ۱۷۸ و نگاهی به آذربایجان شرقی، جلد ۲، صفحه ۹۵۶

۲- نگاهی به آذربایجان شرقی، جلد ۲، صفحه ۹۵۶ و مرند، صفحه ۱۷۹

۳- مرند، صفحه ۱۸۰

مار به جای ماد آمده است و "وند" در موقع پسوند، به معنای جایگاه به کار رفته است. بدین ترتیب کلمه مارننده به معنای سرزمین یا جایگاه ماد بوده است که به تدریج به مرند تبدیل شده است.

— دایرةالمعارف اسلامی کلمه مرند را به معنای "مادر" و وجه تغییر یافته کلمه را "مانر" یا "ماتر" می‌داند. وی می‌نویسد بنا به یک روایتی از افسانه‌های مذهبی ارمنی، مرند، مدفن همسر نوح است. چون اعقاب نوح جملگی او را "مادر" می‌نامیدند، نقطه‌ای هم راکه او در آنجا دفن شده است، مرند (مادر) خوانده‌اند. (۱)

— مورخان ارمنی توجیه دیگری از مرند دارند. آنها وجود مرند را به زمان نوح (ع) می‌رسانند. عده‌ای از آنان معتقدند که نام مرند از دو کلمه "مر" Mair و "اند" And تشکیل یافته و وجه تسمیه آن است که همسر نوح (ع) در مرند به خاک سپرده شده است. (۲)

Marv - dašt

مرودشت

شهرستان مرودشت در شمال شهرستان شیراز و جنوب شهرستان آباده و اقلید قرار دارد. شهر مرودشت جلگه‌ای آبرفتی و هموار است که از سمت شمال و غرب و جنوب به کوهستان محدود است. (۳) فاصله آن تا شیراز ۴۲ کیلومتر می‌باشد. درباره وجه تسمیه آن گویند که "مرو" Marv به معنی چمن است که در اصل به صورت مرغ و مرگ بوده و مرغزار صورت بسیار متداول آن است. در قدیم علفزارها را مرغزار می‌گفته‌اند. مرودشت هم مانند "ارژن"، بایستی در آن زمان جایی پوشیده از مرتع و چمن بوده باشد. (۴)

۱- مرند، صفحه ۱۷۹

۲- مجله یغما، سال ۲۸، مهر ۱۳۵۴

۳- جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۴

۴- گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی‌احمد، صفحه ۵

مُریاباد یکی از آبادیهای قدیمی در شمال شرقی شهر یزد بوده است. امروز کاملاً به محله‌های شهر متصل گردیده است و فاصله‌ای میان شهر و آنجا محسوس نیست. در مورد نام مریاباد در کتاب «یادگارهای یزد» چنین آمده است: «مُریاباد را «مریم ترکان خاتون» در سال ۶۱۰ با ایجاد قناتی که در مهریز (مهریجرد) حفر نمود، بنیاد نهاد. این مریم ترکان خاتون، مادر سلطان قطب‌الدین از سلسله اتابکان یزد (متوفی در ۷۲۶)، بود.»^(۱)

شهرستان مریوان در مغرب سندج و شمال شرقی کشور عراق قرار دارد. به علت فراوانی مار در اینجا معروف به «مارایوان» گشته که در اثر مرور زمان تبدیل به «مریوان» شده است.^(۲)

آبادی مُزدآباد در ۱۴ کیلومتری شرق اردستان قرار دارد. مُزدآباد و یا هر مُزدآباد از بناهای هر مُزد است. وی ظاهراً پسر بهمن بن اسفندیار کیانی، بانی آتشکده مهراردشیر اردستان، است، یا اینکه هر مُزد، پسر انوشیروان دادگر، بناکننده آن باشد. در هر حال مربوط به زمان یکی از آن دو طایفه خواهد بود. این دیه متعلق به همان قرون و اعصار است که مهر و آتش پرستی رونق داشته است.^(۳)

۲- یادگارهای یزد، صفحات ۶۴ و ۶۵

۲- مجله اطلاعات هفتگی، شماره ۴۹۹، صفحه ۹

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۱۲

آبادی مُزدآبادپایین^(۱) در شرق اردستان قرار دارد. این دیه متعلق به زمان مهر و آتش پرستی است.^(۲)

شهرستان مسجدسلیمان در شمال شرق اهواز، بین شهرهای شوشتر و ایذه واقع شده است و از شمال آن رود کارون می‌گذرد. در بالای تپه سنگی بلندی، بنای آتشکده‌ای قدیمی وجود دارد که آتش آن از نفت یا گاز نفت همیشه فروزان بوده است، شاید این آتشکده همان باشد که «یاقوت حموی»، جغرافیانویس اسلامی، بدان اشاره کرده و تا روزگار هارون الرشید مشتعل بوده است.^(۳)

در مورد وجه تسمیه نام مسجدسلیمان چنین روایت است:

— آثار و بقایای یک پرستشگاه قدیمی در این شهر که به گفته گیرشمن به دوره‌های پیش از ساسانیان مربوط است و قبلاً مردم بومی آن را «مسجدسلیمان» یا «مسجدسلمان» می‌گفتند، موجب شد که این شهر به نام مسجدسلیمان نامگذاری شود.^(۴)

— افسانه‌ای نیز در مورد این شهر گفته شده که ساختن آن را به دیو نسبت می‌دهند. داستان بدین مضمون است «چون حضرت سلیمان بر بساط سوار می‌شد و بر روی زمین گردش می‌کرد، هنگام نماز هرجا می‌رسید دیوان از سنگهای بزرگ آنجا فوری مسجدی برایش درست می‌کردند. آن حضرت از بساط پیاده شده در مسجد نماز می‌گذازد و یکی از آن مساجد دیوساز همین صفة است و از این جهت است که آن را

۱- به وجه تسمیه نام «مزدآباد» مراجعه شود.

۲- آتشکده اردستان، صفحه ۱۱۲

۳- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۹

۴- خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۸۹۹

”مسجد سلیمان“ می‌گویند.“^(۱)

Masrošān

مسرقان

رود کارون در ۳۰ کیلومتری شمال شهر شوشتر، به دو شعبه تقسیم می‌شود یکی از شعب آن را ”شعبه کوچک“ یا ”آب گرگر“ Gar-gar گویند. این شعبه مصنوعی است و ظاهراً در زمان اردشیر بابکان حفر شده است.^(۲)

آب گرگر در قرون وسطی به مسرقان Masrošān که ظاهراً مصحف ”اردشیرکان“ ترعه اردشیر است، موسوم بوده است.^(۳)

Maškānlū

مشکانلو

کلاته ”ملا محمدقلی“ که در شمال شهرستان قوچان قرار دارد، سابقاً مشکانلو نامیده می‌شد. این آبادی از شمال به گرمه‌جان، از جنوب به آلمان، پس حصار و عراقی، از طرف مشرق به گلشن آباد و از سوی غرب به سمنگان و کلاته احمد محدود است.

قبل از ایجاد ده در محل فعلی، چادرنشینهایی مستقر شده بودند که در چادر زندگی می‌کردند. چون آب را با مشک می‌آوردند به کلاته ”مشکان“ و ”مشکانلو“ معروف شده بود. پسوند ”لو“ هم نامگذاری محلی است و درباره تیره‌ها و طایفه‌ها مصداق ندارد.

حدود ۱۴۰ سال پیش آبادی و ساختمان ده به وجود آمد و به نام ”ملا محمدقلی“ معروف شد.^(۴)

Meškīn - Šahr

مشکین شهر

مشکین شهر یا خیاو در شمال شرقی استان آذربایجان قرار دارد. این شهرستان از

۱- تاریخ جغرافیائی خوزستان، صفحه ۲۱۲

۲- فرهنگ معین، صفحه ۱۶۹۲

۳- مجله ایرانشناسی، شماره ۸-۶، صفحه ۳۴

۴- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۴

جنوب شرقی به شهرستان اردبیل و از غرب به شهرستان اهر محدود است. مشکین شهر در دامنه شمالی کوهستان سبلان واقع است و به صورت دشتی با شیب تند به زمینهای پست شمالی منتهی می شود.^(۱)

نام قدیم مشکین شهر، «شهراورامی» بوده، ولی چون پشگین گرجی حاکم آنجا شد، شهر به نام او معروف گشت و بعدها «پشگین» تبدیل به مشکین شد.^(۲)

Mašhad

مشهد

شهرستان مشهد در شمال شرقی خراسان قرار دارد. شهر مشهد تا آغاز قرن سوم هجری اهمیتی نداشته و به جای آن قریه‌ای به نام «سناباد» از توابع طوس بوده است. در مورد وجه تسمیه این شهر و علت نامیده شدن آن به این اسم، چنین آمده است: واژه عربی «مشهد» اسم مکان می باشد و به معنی جایگاه شهادت است. این نام از آن جهت بر این شهر داده شد که امام رضا (ع) را مأمون خلیفه عباسی در سال ۲۰۲ هجری قمری در این محل با سم شهید نمود. بنابراین به علت شهادت آن حضرت، مشهدالرضا و سپس به طور مختصر مشهد نامیده شد.^(۳)

Mašhad

مشهد

مشهد در شمال غربی شهر تفرش قرار گرفته است. به مناسبت مزار امامزاده محمد، فرزند موسی پسر جعفر، «مشهد» نامیده شده است.^(۴)

Mašhad-e Āhan-garān

مشهد آهنگران

مشهد آهنگران یکی از آبادیهای شهرستان فریدن است. مشهد آهنگران را در

۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۸

۲- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۸ و نگاهی به آذربایجان شرقی، صفحه ۹۶۰

۳- مقالات ایرانشناسی، صفحات ۳۰۷ و ۳۰۴

۴- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، صفحه ۶۱

قدیم "کودلیه" می‌نامیدند. این آبادی محل تولد "کاوه‌آهنگر" معروف است و منسوب به وی می‌باشد. معلوم است لفظ مشهد در زمان اسلام و عرب در آن رواج یافته و سابقاً به اسمی که ترجمه آن لفظ می‌باشد، شایع بوده است. مدفن او و پسرش، قارن، در آنجا قرار دارد. اهالی گویند آنها را بعد از وفات بدانجا منتقل کرده و دخمه نموده‌اند و به همین سبب منسوب به این نام گشته است.^(۱)

Mašhad-e - Ardehāl

مشهداردهال

مشهد اردهال (مشهدقالی) در شمال غربی قمصر واقع شده است. مقبره "شاهزاده سلطان علی" در فاصله ۷۰ کیلومتری شرق محلات و ۸۰ کیلومتری غرب کاشان قرار دارد. به سبب شهادت وی در این محل، به مشهداردهال معروف شده است.^(۲)

Mašhad - Sar

مشهدسر

بابلسر سابقاً بندر شهر بارفروش بوده و مشهدسر نامیده می‌شده است. چون سر "امام‌زاده ابراهیم ابوجواب" ملقب به "اطهر"، برادر امام رضا (ع)، در این محل به خاک سپرده شد، آنجا را مشهدسر نامیدند.^(۳)

Moḡān

مغان

این شهرستان از جنوب به شهرستان مشکین شهر و از غرب به شهرستان اهر محدود است. قسمت اعظم سرزمین مغان مسطح بوده و از آبرفت رودخانه ارس و شعبات آن به وجود آمده است. وجود زمینهای حاصلخیز و آبرفتی و استفاده از سد ارس موجب شده است که جلگه مغان از مهمترین مراکز کشاورزی و دامپروری آذربایجان محسوب

۱- نصف جهان، صفحه ۳۲۹ و راهنمای اصفهان، صفحه ۱۷۸

۲- مشهداردهال، صفحات، ۱۴ و ۱۵

۳- راهنمای شمال ایران، صفحه ۱۳۰

شود.^(۱) در مورد وجه تسمیه نام مغان چنین آمده است:
 «سالی یک بار پیشوایان آئین زرتشت در آنجا گرد می آمدند و در باب مسائل دینی
 سمینارهایی ترتیب می دادند.»^(۲) به این ترتیب جمعی از مغان Moḡān و موبدان
 زرتشتی آن ولایت را آباد کرده اند.^(۳)

Mokrān

مکران

قرنها سرزمین بلوچستان، مکران نامیده می شد. قدیمی ترین اسمی که به سرزمین
 بلوچستان داده شده اسم «مکا» است. در کتیبه های داریوش به نام «مکیا» نامیده شده
 است. مورخان و محققان درباره وجه تسمیه مکران چنین عقیده دارند:

— برخی از زبان شناسان و مورخان لفظ مکران را مرکب از دو کلمه «ماهی» و
 «خوران» به معنای ماهیخواران می دانند که سرانجام در اثر کثرت استعمال تبدیل به
 مکران شده است. این معنی بدان جهت است که در زمان اسکندر، مکران را
 «ایکتیوفاجی» به معنی ماهی خواران ثبت کرده اند.^(۴)

— در اصطلاح محلی کلمه «مُک» Mok یا «مَچ» به معنای درخت خرماست و کلمه
 «ران» از کلمه آرنیا یا ارنیا به معنای کوه است. بنابراین از آنجا که بسیاری از نواحی این
 منطقه کوهستانی بوده و نخلستان های وسیعی را شامل می گردد، کلمه «مکران» برای نام
 این سرزمین انتخاب شده است.^(۵)

— برخی براین اعتقادند که در زمان بسیار قدیم در سرزمین بلوچستان باتلاق بسیار
 وجود داشته. «ارنیا» Aranya یا «ایرنیا» Irina در زبان سانسکریت به معنی باتلاق

۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۰

۲- اردبیل در گذرگاه تاریخ، صفحه ۱۹

۳- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۴۸۱

۴- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹ و مقدمه یی بر شناخت سیستان و بلوچستان،
 صفحه ۲۴ و نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۹۷

۵- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹ و مقدمه یی بر شناخت سیستان و بلوچستان،
 صفحه ۲۴

است و از ترکیب این کلمه با "مکه" Maka تلفظی پدید آمده که به مرور زمان "مکران"، سرزمین باتلاقها شده است.^(۱)

— به عقیده علما کلمه مکران مشتق از نام یک قوم "دراویدی" است که یونانی‌ها "ماکا" یا "موکای" می‌گفتند و در کتیبه‌های میخی "ماکا" و "ماسیا" خوانده می‌شود.^(۲)

— برخی از معمرین بلوچ، چنین اظهار می‌دارند که در گذشته دور شخصی به نام مکران ابن فارک ابن سام ابن نوح از بابل به علت بروز اختلافاتی با عده‌ای از همراهان به این سرزمین روی آورده، مستقر و متوطن می‌شود. چون این شخص دارای حسن شهرتی در منطقه می‌شود آنجا را "مکران" نامیده‌اند.^(۳)

— در محل، مکران به صورت مَکُوران یا مَکْران تلفظ می‌شود که تصور می‌رود معنی آن کویر مکا باشد.^(۴)

مکی

به روایتی اسم ماکو در قدیم مکی بوده است. "مکی" به معنی محل مرتع گوسفند و آغل زمستانی است. شاید ارامنه به علت خوبی مراتع منطقه، این نام را انتخاب کرده‌اند.^(۵)

Malāyer

ملایر

شهرستان ملایر از شمال به شهرستان همدان، از مغرب به شهرستانهای تویسرکان و نهاوند، از جنوب به شهرستان بروجرد و از شرق به شهرستان اراک محدود می‌شود.

۱- بلوچستان و سیستان، سرزمین نژاده مردمان و پهلوانان سخت‌کوش، صفحه ۱۱

۲- نگاهی به سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۹۷

۳- مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۴

۴- جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۵- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۲

مورخان، محققان و زبان‌شناسان دربارهٔ وجه تسمیه ملایر چنین می‌نویسند:
 — ملایر ترکیبی از دو واژهٔ «مال» و «ایر» است. «مال» به زبان لری خانه را گویند که یادگاری از زمان مادها می‌باشد. از جزو دوم دو معنی مستفاد گردیده، یکی اینکه «آیر» محرف «آگر» است و آگر هم در زبان مادی به معنی آتش بوده و هنوز هم در لرستان آتش را اگر گویند. در این صورت ملایر به معنای سرزمین آتش می‌باشد که با توجه به نتایج حاصل از حفاریهای تپه تاریخی «نوشیجان» و کشف آتشکده‌ای مربوط به دوران ماد در تپه فوق‌الذکر، اطلاق این کلمه به این شهرستان مورد می‌یابد.
 — «آیر» چون آر، آری و آریا از «آرین» که اصل آن در اوستا «آئیرینه» است و بعداً در فارسی هخامنشی و پهلوی قدیم به آریان، آران و ایران به معنی سرزمین آیرها، سرزمین آرها و سرزمین ایرها تبدیل گردیده، مشتق شده است. پس «مال آیر» یعنی: خانه و سرزمین آیرها (آریاها).^(۱)

— واژهٔ ملایر تحریفی است از «مله‌در» که به وسیله مستوفیان و جغرافی‌نویسان شهرت یافته است. مله‌در سابقاً یکی از دهستانهای بزرگ نهاوند و مرکب از ۳۰ تا ۴۰ دهکده بوده است. مله‌در را می‌توان به معنی گردنه و معبر و محل تلگراف آتش یا یکی از این معانی انگاشت.^(۲)

— در زمان مادها، در این منطقه با روشن کردن آتش بر روی تپه‌ها و کوه‌ها اخبار را به سایر مناطق می‌رساندند. از این رو آن را «مِلْ آگر» به معنی تپه آتش (تپه‌های آتش) می‌نامیدند.^(۳)

Malvānlū

ملوانلو

ده ملوانلو در ۴۳ کیلومتری شمال غربی باجگیران قرار دارد. دربارهٔ نام ده گفته

۱- همدان، مختصری پیرامون آثار مذهبی، تاریخی و دیدنیهای استان همدان، صفحه ۶۹

۲- ملایر و مردم آن، صفحه ۳

۳- جغرافیای استان همدان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۹

می‌شود سازنده آن فردی بوده که قوز داشته است. در کردی هم به قوز، «مِل» می‌گویند، لذا به «ملوانلو» معروف شده است.^(۱)

Mamasanī

ممسنی

شهرستان ممسنی در شمال غربی شیراز قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام ممسنی روایات زیر ذکر شده است:

— واژه ممسنی از دو کلمه «مه» و «مسن» به معنی بزرگ بزرگان تشکیل شده است.^(۲)

— در زمان صفویه پس از آنکه ایلات ممسنی به این ناحیه آمدند، بدین نام موسوم گشته است.^(۳)

Moḡār

موغار

موغار در ۲۸ کیلومتری شمال غربی اردستان قرار دارد. این کلمه مشتق از «مغ» (در اصل مک) به معنی آتش پرست و «آر» نسبت است که در مجموع به معنی جای مغ و آتش پرست می‌باشد. احتمالاً در عهد باستان، آتشکده یا آتشکده‌هایی در آنجا وجود داشته است و با این صفت باید معتقد بود که احداث این قریه مربوط به زمان آتش پرستی می‌باشد.^(۴)

Moḡestān

موغستان

موغستان ناحیه‌ای است که از شمال به بندر میناب، از شرق به کوه‌های بلوچستان، از جنوب به قسمتی از سواحل دریای عمان و از مغرب به ساحل شرقی باب‌هرمز محدود است.

۱- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۶۹

۲- بندر و دریا، شماره ۲۶، صفحه ۲۶

۳- فرهنگ معین، صفحه ۲۰۲۲

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۲۱۵

موغستان اکنون "بیابان" خوانده می‌شود. بعضی این ناحیه را مرکز پیشوایان زرتشتی در قرون قبل از اسلام دانسته‌اند.^(۱)

Mah - ābād

مهاباد

مهاباد یا ماه‌آباد در ۲۳ کیلومتری شمال غربی اردستان قرار دارد.^(۲)

Mahdī - Šahr

مهدی شهر

مهدی شهر (سنگسر) در گوشه شمال غربی شهرستان سمنان واقع شده است. از شمال به شهمیرزاد، از مغرب به فیروزکوه، از جنوب و جنوب شرقی به شهر سمنان و از شمال شرقی به دهستان آهوان محدود است. سنگسر بعد از انقلاب اسلامی "مهدی شهر" خوانده شد که نام آخرین امام غایب شیعیان جعفری است.^(۳)

Mehr - ābād

مهرآباد

مهرآباد یکی از دهات تابعه اراک است که در ۳۴ کیلومتری جنوب غربی فرمهین قرار دارد. این قریه در دامنه رشته جبالی که به انارک منتهی می‌گردد، واقع شده و از زواره حدود ۵ فرسنگ فاصله دارد. لغت "مهر" Mehr که در اول این اسم ذکر شده، وابسته به زمان مهرپرستان و زرتشتیان عهد باستان است، زیرا غالباً امکنه‌ای که در آن دوران احداث گردیده، اسامی خود را از خورشید، آتش، ماه و رب‌النوع ایرانیان قدیم یا معابد اتخاذ نموده‌اند.^(۴)

۱- فرهنگ معین، صفحه ۲۰۴۷

۲- به وجه تسمیه نام 'ماه‌آباد' مراجعه شود.

۳- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۹

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۷۷

مهرادران یا مهردرون در ۵۲ کیلومتری جنوب اردستان قرار دارد. این واژه از کلمه مهر مشتق است و احداث آن مربوط به زمان مهرپرستی می‌باشد. (۱)

Mehrān**مهران**

دیه باستانی مهران، در حدود ضرابخانه تهران قرار داشته‌است. نام این دیه به نام خاندان مهران بوده است. (۲)

Mehrajan**مهرجان**

اسفراین در قدیم به نام مهرجان شهرت داشته است. بعدها به یک قریه نزدیک به آنجا، نام مهرجان داده شده است. (۳)
این نام را یکی از سلاطین به سبب خضرت و نصرت به این محل داده است. (۴)

Mehr-i jerd**مهریجر**

شهرستان مهریز در ۳۰ کیلومتری جنوب شهر یزد قرار دارد. نام قدیم مهریز Mehriz، "مهریجر" بوده و بنای آن را به "مهرنگار"، دختر انوشیروان، نسبت داده‌اند. (۵) این شهر در ابتدا "مهرگرد" Mehr - gerd نام گرفت و به مرور زمان به مهری جرد تبدیل شده است. (۶)

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۴

۲- تهران در گذشته و حال، صفحه ۵۴

۳- راهنمای مشهد، صفحه ۲۴۱

۴- گنج دانش، صفحه ۵۷

۵- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۳۴

۶- یادگارهای یزد صفحات ۲۱۲ و ۲۲۹

جزیره مینو واقع در جنوب شوشتر به نام میان آب یا میاناب نیز خوانده می شد.

به مناسبت وقوع بین دو آب "شطیط" و "گرگر" آن را میان آب نامند.^(۱)

میان جام یکی از دهستانهای شهرستان تربت جام است. این آبادی در جنوب دهستان بالا جام و در شمال دهستان پایین جام قرار دارد،^(۲) به این سبب به نام میان جام شهرت یافته است.

میاندو آب در جنوب شرقی دریاچه ارومیه، بین مراغه و مهاباد قرار دارد. جلگه حاصلخیز و آبرفتی میاندو آب که میان دو رود "سیمینه" و "زرینه" واقع شده، در ایجاد و رشد شهر عامل موثری بوده است.

چون میاندو آب، میان دو آب یعنی میان رودهای زرینه و سیمینه قرار دارد، چنین نامگذاری شده است.^(۳)

این دهستان از شمال به دریای خزر و از جنوب به راه شوسه و راه آهن ساری به بهشهر محدود است.

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۲۳

۲- فرهنگ معین، صفحه ۲۰۶۲

۳- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۵ و نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۸۲ و سفرنامه جکسن، صفحه ۱۳۹

میان دورود بین دو رودخانه «تجن» و «نکا» قرار دارد.^(۱)

Miyan - rūdān

میان رودان

آبادان را سابقاً به سبب محصور بودن میان رودخانه‌های شط‌العرب، کارون و بهمنشیر، میان رودان می‌نامیدند.^(۲)

Miyanē(-a)

میانه

میانه در ۱۷۵ کیلومتری جنوب شرقی تبریز قرار گرفته است. از طرف شمال به شهرستان سراب و اردبیل، از شرق به خلخال، از جنوب به شهرستان زنجان و از غرب به شهرستان تبریز و هشت‌رود محدود می‌باشد. در مورد وجه تسمیه نام میانه روایات زیر ذکر شده است:

— به مناسبت آنکه در میان اردبیل و زنجان قرار داشته. آن را «میانه» گفته‌اند.^(۳)
— چون میانه حد واسطه دو ایالت آذربایجان و عراق عجم است،^(۴) به این نام خوانده می‌شود.

— نام آن به واسطه واقع شدن در میانه راه زنجان و تبریز است.^(۵)

Mey(-ay) bod

میبد

میبد در فاصله ۵۰ کیلومتری شمال غربی شهر یزد قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام میبد روایات زیر ذکر شده است:

— یزدگرد، فرزند بهرام، چون به دستور پدر از مداین به فارس آمد و به یزد رسید،

۱- فرهنگ معین، صفحه ۲۰۶۳

۲- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۳۴۹ و فرهنگ معین، صفحه ۲۰۶۴

۳- نظری به تاریخ آذربایجان، صفحه ۲۶

۴- سفرنامه اوژن فلاندن، صفحه ۷۸

۵- فرهنگ معین، صفحه ۲۰۶۵

به آبادانی یزد پرداخت. سه سرهنگ با او بودند که یکی "میدار" نام داشت، او مید را ساخت.^(۱)

— بیشتر مورخان بر آنند که مید در زمان "شاه قباد" ساخته شده و سبب را چنین می‌نویسند "یکی از فرزندان قباد به نام "شاه موبد" بیمار شد. قباد برای معالجه وی از هند درخواست پزشک نمود. پزشک هندی برای بهبود شاه موبد آب و هوای مناسبی تجویز کرد، اما هر چه جستجو کردند، چنین آب و هوایی یافت ننمودند. حکما به قباد پیشنهاد نمودند تا شاه موبد را به آتشیخانه جدید بنام "هفت‌آور" که در نزدیکی اردکان یزد قرار گرفته، ببرند بلکه شفا یابد. وقتی پزشک به اتفاق بیمار در سر راه خود به این ناحیه که امروز مید است رسیدند، آب و هوای آن را مطلوب یافته و حکایت را به شاه گزارش نمودند. شاه موبد برای معالجه در این ناحیه بماند و چون بهبود یافت، فرمان داد تا بنایان اطراف را بیاورند و مدینه مید را ساخت."

بنابراین بنای شهر مید را به واسطه شاه موبد دانسته‌اند و شاه موبد، مید را "موبدگرد" نامید که به مرور ایام گرد را محذوف کرده، موبد را "مید" گفتند.^(۲)

Mīsi - jān

میشیجان

آبادی میشیجان یا میشیان در ۷ کیلومتری شمال شرقی خمین قرار دارد. به اعتقاد کسروی، میشیجان یا میشیان به معنی ده میس یا جایگاه و سرزمین میس است.^(۳)

Milāgerd

میل‌گرد

میل‌گرد در ۱۳ کیلومتری جنوب غربی مکیجان، سر راه مکیجان به همدان واقع

۱- یادگارهای یزد، جلد ۱، صفحه ۶۷ و بلوک مید صفحه ۶

۲- بلوک مید، صفحه ۶ و جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۷

۳- نامه کمره، صفحه ۱۵۷

است. اکنون آن را میلآجرد *Milājerd* می‌نامند.

حسن بن محمد قمی در کتاب “تاریخ قم” می‌نویسد “میلادبن جرجین (میلادگرگین) آن موضع بنا کرده است، و آن چنان بوده است که میلاد بدان موضع فرود آمده است.”

واژه میلادگرد از دو کلمه میلاد *Milād* و گرد *Gerd* ترکیب شده است. واژه میلاد نام یکی از پهلوانان ایرانی است و او را پدر گرگین دانسته‌اند.^(۱)

Milājerd

میلآجرد

میلآجرد در ۱۳ کیلومتری جنوب غربی مکیجان، سرراه مکیجان به همدان قرار دارد. میلآجرد را در قدیم “میلآگرد” *Milāgerd* می‌نامیدند. بانی آن میلاد، پدر گرگین، است که به امر کیخسرو آن را بنا نهاد.^(۲)

Mināb

میناب

شهرستان میناب در حاشیه ساحلی دریای عمان قرار دارد. این شهرستان از شمال به کوههای سرخا و خورگو و نیون از رشته کوههای مرکزی، از مشرق به حوزه جاسک و چاه بهار، از جنوب به دریای عمان و از مغرب به قراء بندرعباس محدود می‌گردد.

میناب در محل قدیم هرمزکهنه بنا شده، از این رو به نام “هرمزکهنه” از آن یاد گردیده است. این شهر به نامهای: منا، مناب، مینا، میناو، و مینو نیز خوانده شده است.^(۳)

اطلاق نام میناب را به دلایل زیر ذکر کرده‌اند:

— میناب را “میان آب” می‌دانند. این نامگذاری شاید به دلیل آبهای متعددی باشد که آن را فرا گرفته است.^(۴)

۱- گزارش نامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۴۳

۲- فرهنگ معین، صفحه ۲۰۷۷

۳- مقالات ایران‌شناسی، صفحه ۲۹۶

۴- حیات فرهنگی استان هرمزگان، صفحه ۳۲ و تاریخ سیاسی خلیج فارس، صفحه ۴۲۹

—واژه میناب در قدیم به جهت شفافیت آب رودخانه میناب، «مینا آب» بوده که به مرور زمان و به علت تطور حرف «آ» حذف و مخفف گردیده، به صورت «میناب» درآمده است.^(۱)

—برخی نام اصلی آن را «میناء» به معنی جا و مکان ذکر می‌کنند و معتقدند که میناء به مرور زمان به مینا و سپس به میناب تبدیل شده است.

—اهالی میناب معتقدند که در زمانهای قدیم دو خواهر به نامهای «بی بی مینو» و «بی بی نازنین» این شهر را پایه گذاری نموده‌اند. یکی از قلاع ویران شده شهر به نام قلعه «بی بی نو» که همان بی بی مینو باشد، در ضلع شرقی شهر باقی است. به این قلعه «هزاره» هم می‌گویند.^(۲)

Minū

مینو

مینو که در جنوب شوشتر قرار دارد، قبلاً میاناب نامیده می‌شد. این واژه در فارسی به معنی باغ و بهشت به کار می‌رود و استعمال آن در اینجا به جاست.^(۳)

Meyhana (mehne)

میهنه (مهنه)

سرزمینی که در نزدیکی مرز کنونی خراسان است و راه آهن ماوراء خزر و ترکمنستان از آن عبور می‌کند، «دشت خاوران» نام دارد. میهنه یکی از آبادیهای مهم آن بوده است.^(۴) این آبادی به فاصله ۲ فرسخی بیرون مرز، در شرق ابیورد قرار دارد و روزگاری مربوط به خراسان می‌شد.

۱- مقالات ایرانشناسی، صفحه ۲۹۶

۲- حیات فرهنگی استان هرمزگان، صفحه ۳۲

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۱۲۳

۴- راهنمای مشهد، صفحه ۲۰

نام میهنه از آن سبب است که موطن و مدفن "شیخ ابوسعید مهنی"، صوفی معروف
قرن پنجم هجری، است. (۱)

ن

نائین

Nā'in

شهرستان نائین، در حاشیه جنوبی کویر مرکزی و شرق شهرستان اصفهان واقع شده است. در مورد وجه تسمیه نام نائین گویند:

— اسم یکی از پسران حضرت نوح (ع) «نائن» است، وی را بانی این شهر شناخته‌اند. نائن بعدها تبدیل به نائین شده است. (۱)

— بانی نائین قومی از یهود بودند که پس از آزادی آنها به وسیله کورش و خروج از بابل، به داخل ایران آمده و در محل فعلی شهری ساخته و به یاد روستای نزدیک بیت المقدس، آن را نائین نامیده‌اند. (۲)

— نائین از «نی» که یک رویدنی باتلاقی است، گرفته شده است. (۳)

— اصل این کلمه به عقیده سید عبدالحجۃ بلاغی، «نو آیین» بوده است. (۴)

نادریه

Nāderiye

بندر بوشهر سابقاً نادریه نامیده می‌شد. نادرشاه در سال ۱۱۴۶ هجری قمری مقر نیروی دریایی خود را در این بندر قرار داد و آنجا را «نادریه» نامید. (۵)

۱- تاریخ نائین، صفحات ۱۱ و ۶۹ و جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۲

۲- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۹۲۹

۳- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۲

۴- تاریخ نائین، صفحه ۱۱

۵- دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۱۲۴۱

ناسار

ده ناسار در ۳ کیلومتری شرق گرمسار قرار دارد. در مورد وجه تسمیه ناسار عقیده بر این است که:

— نام ناسار در اصل «نوحصار» بوده و در اثر کثرت استعمال به «ناسار» مبدل شده است. علت ذکر چنین عقیده‌ای، وجود خرابه‌های شهر قدیمی موسوم به خرابه شهر است. آثار باقیمانده این شهر به صورت تل بزرگی در شمال شرقی ناسار فعلی مشاهده می‌شود. در حفاری‌هایی که از این تپه به عمل آمده، اشیاء فراوانی یافت شده و از قراین چنین برمی‌آید که بنای این محل در حملات اقوام مهاجم نابود شده و قریه ناسار کنونی در کنار خرابه‌های این شهر بنا گردیده و به این ترتیب به نام «نوحصار» یا «حصارنو و جدید» خوانده شده است.

— به روایت دیگر نام ناسار در اصل «نه حصار» بوده و دلیل آن هم حصارهای عظیمی بوده که در محل شهر قدیمی مزبور یا خرابه شهر فعلی بنا شده و تعداد آنها نه حصار بوده است.^(۱)

— چون چهل تن از فرزندان سادات علوی به دست عمال عباسیان در «درج‌زین» سمنان به قتل رسیده و سر ۹ تن از آنان در ضمن جریان آب در این محل به دست آمده بود، این محل به «نه سر» معروف شد و کم‌کم به «ناسار» تبدیل گشت.^(۲)

Nāserī

ناصری

مدتی شهر قوچان را ناصری یا ناصریه می‌نامیدند. این لفظ نام ناصرالدین شاه و نام ناصرخان شجاع‌الدوله بوده است.

در سال ۱۳۱۳ هجری قمری ناصرخان شجاع‌الدوله، رئیس طایفه «زعفرانلو»،

۱- گرمسار (خوارری)، صفحه ۱۸۸

۲- تاریخ سمنان، صفحه ۵

اراضی فعلی قوچان را به طور رایگان به مردم بخشید و اشخاصی را برای ساختمان سازی تشویق نمود. چون بنای شهر فعلی قوچان در زمان ناصرالدین شاه قاجار و با کمک محمدناصرخان زعفرانلو صورت گرفت، «ناصری» یا «ناصریه» خوانده شد.^(۱)

Nāserī

ناصری

ناصری نام قدیم شهر اهواز می باشد. در مورد علت نامیده شدن اهواز به ناصری دو روایت به شرح زیر ذکر شده است:

— به واسطه شرکت ناصری و تجمع مراکز تجاری، مدتی اهواز به نام ناصری معروف گردید.^(۲)

— در زمان سلطنت ناصرالدین شاه اهواز به نام «ناصری» معروف بود.^(۳)

Nāseriyya

ناصریه

ساسانیان بناهای زیادی در اهواز و پلها و سدهایی بر روی رود کارون ساختند. اما از قرن ششم به بعد به علت خراب شدن سدها از جمله سد شادروان، همچنین جنگها و اغتشاشهای داخلی و بروز بیماریهای وبا و طاعون، اهواز رو به خرابی رفت تا آنکه در سال ۱۳۰۶ هجری قمری به رونق تازه ای دست یافت. علت این رونق دوباره، حفر کانال سوئز در این تاریخ و توجه اروپائیان به جنوب ایران به منظور بهره برداریهای استعماری بود که تحولاتی را در بازرگانی این شهر به وجود آورد. ناصرالدین شاه هم از این فرصت برای گسترش کشتیرانی بر روی کارون استفاده کرد. او توسط والی خوزستان، در کنار اهواز قدیم بندرگاهی به نام «بندر ناصری» احداث کرد. در پی ایجاد این بندر، نام اهواز به ناصریه تبدیل شد، ولی در سالهای بعد این شهر نام قدیمی خود، اهواز را

۱- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۳۹۷ و سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۵۱

۲- یغما، سال ۲۶، شماره ۳

۳- دیدنیها و شنیدنیهای ایران، صفحه ۸۵

بازیافت. (۱)

Naseriyya

ناصریه

شهر قوچان را سابقاً ناصری یا ناصریه (۲) می‌نامیدند.

Najaf - abad

نجف آباد

روستای نجف آباد در کنار جاده قدیم شیروان - قوچان قرار گرفته و تا قوچان از طریق فاروج ۳۶ کیلومتر فاصله دارد. اولین فردی که این ده را بنیاد نهاده، "نجف" نام داشته است. (۳)

Najaf - abad

نجف آباد

شهرستان نجف آباد در ۲۷ کیلومتری غرب اصفهان بر سر راه اصفهان، به خوزستان قرار دارد.

در حدود سال ۱۰۲۲ هجری قمری، شاه عباس مقداری پول و جواهرات جهت مقبره حضرت علی (ع) اختصاص داده و تصمیم می‌گیرد به نجف ارسال گردد. در این هنگام شیخ بهایی از قضیه مطلع و درمی‌یابد که خروج این ذخایر برخلاف مصالح مملکتی است. جهت جلوگیری از این امر تدابیری می‌اندیشد، لذا به نزد شاه عباس رفته و اظهار می‌نماید که دیشب در خواب حضرت علی (ع) را زیارت نمودم به من امر فرمودند که نجف را به جواهرات شما احتیاجی نیست، جواهرات ارسالی را صرف ساختمان شهری به نام "نجف آباد" در نزدیک اصفهان بنمایید. این اظهارات شیخ بهایی را شاه عباس قبول کرده، امر به ساختمان این شهر می‌نماید و نجف آباد خوانده می‌شود. (۴)

۱- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴

۲- به وجه تسمیه نام "ناصری" (نام قدیم قوچان) مراجعه شود.

۳- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۷۱

۴- راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۴۳۵

نسا شهری قدیمی از خراسان بزرگ بوده و روزگاری مرکز فرمانروایی امرای ایران به‌شمار می‌رفته است. اکنون از این شهر جز نامی برجای نیست. در مورد وجه تسمیه نام نسا روایات زیر ذکر شده است:

— «یاقوت حموی» درباره‌ی وجه تسمیه نام نسا می‌نویسد: «مسلمین برای تسخیر خراسان به این منطقه هجوم آوردند و قصد تصرف نسا کردند، اما پس از ورود به این مکان با تعجب دیدند که همه‌ی افراد آنجا زن هستند و مردان شهر را ترک گفته‌اند. بنابراین به عربی گفتند: «هؤلاء نساء» یعنی «اینان زنان هستند». پس از جنگ با آنان، این مکان از تصرف درامان ماند و بعدها واژه «نسا» نام شهر شد.^(۱)

— نام آن بنابر تحقیق استاد پورداد در پارسی باستان «نیسایه» به معنی آبادی است. این واژه از دو جزو ترکیب یافته است: پیشوند «نی» به معنی فرود آمدن و «سی» به معنی نهادن، نشستن و آسوده شدن است که در جمع به معنای نشستگاه می‌باشد.^(۲)

نساردله

شوراب سابقاً نساردله نامیده می‌شد. نساردله به مناسبت روباههای زیاد به این نام منسوب شد. در زبان لری روباه را «دله» dale می‌گویند.^(۳)

نشتارود

Nēštārūd

نشتارود در ۱۴/۵ کیلومتری جنوب شرقی تنکابن قرار دارد. به مناسبت عبور

۱- خراسان بزرگ، صفحه ۲۵۲

۲- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۷۳ و برهان قاطع، صفحه ۲۱۳۶

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۱۶۹

رودخانه‌ای به همین نام، نشتارود خوانده شده است.^(۱)

Nasr - abad

نصرآباد

شهر زابل سابقاً نصرآباد نامیده می‌شد. گویند مردی گاودار به نام «نصر» در روی تپه‌ای از ته‌نشین‌های روان و آبرفت‌های دریا زندگی می‌کرده است. این تپه ۴۵۰ متر طول و حدود ۲۵۰ متر عرض داشته است. سپس به علت پایین آمدن آب، کم‌کم بر وسعت شهر زابل که در مسیر رودخانه بوده، افزوده شد و با اتصال به قریه «حسین‌آباد» بزرگتر شده، بصورت شهری درآمد.^(۲)

Nosrat - abad

نصرت‌آباد

آبادی جلالیه را سابقاً نصرت‌آباد می‌نامیدند. این آبادی اکنون درون شهرتهران قرار دارد. این ده منسوب به نصره‌الدوله فرمانفرما بود، زیرا ملک وی در آنجا قرار داشت.^(۳)

نصرند

نصرند بین مهرآباد و کچویه مثنقال، در شرق اردستان قرار دارد. در نوشته‌های دیوانی و رسمی معمول بین مردم، این کلمه نصرند نوشته می‌شود ولی با توجه به اینکه «ص» در فارسی باستان وجود ندارد، می‌توان تشخیص داد که دراصل «نسرند» بوده و پس از تداخل لغات عربی در فارسی به صورت کنونی درآمده است.

در مورد وجه تسمیه آن چنین آمده است:

۱- راهنمای مازندران، صفحه ۲۰۵

۲- سرزمین و مردم ایران، صفحه ۹۸۸ و روزنامه کیهان، شماره ۱۳۰۱۷، صفحه ۶

۳- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۳

—ظاهراً به معنای جای نسرده می‌باشد. چون ده مزبور بین کوه‌های مرتفع قرار دارد، به این نام خوانده شده است.

—نصرند به معنای شکارگاه است. آن هم بی‌مناسبت نیست، زیرا در آنجا شکار هم یافت می‌شود. (۱)

Našada

نقده

نقده در میان شهرهای مهاباد، پیرانشهر، اشنویه و ارومیه واقع است و به عنوان یک عامل ارتباطی میان این شهرها عمل می‌کند. وجه تسمیه نقده می‌تواند از دو ریشه به شرح زیر باشد:

— “نغده” از لغت فرس باستان.

— “ده نقی” که به تلفظ “نقی‌ده” خواهد بود. (۲)

Neka

نکا

نکا در ۲۵ کیلومتری جنوب غربی بهشهر قرار دارد. به طوری که از آثار باستانی این حدود برمی‌آید، این شهر قبل از اسلام آباد بوده و در زمان حمله مغول ویران گشته است.

نام قدیم آن “تاریخ‌باغ” بوده و به مناسبت رودخانه بزرگ “نکا” که از وسط این شهر عبور می‌نماید، نکاء نامیده شده است. (۳)

Namin

نمین

بخش نمین در سر راه ارتباطی اردبیل به آستارا و استان گیلان قرار دارد. رطوبت

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۰۰

۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۰ و نگاهی به آذربایجان غربی، جلد ۲، صفحه ۹۹۲

۳- شناخت دریای مازندران و پیرامون آن، صفحه ۲۴۸

دریای خزر اثر مهمی در آب و هوای این منطقه دارد و به خاطر رطوبت و نمناک بودن هواکه ناشی از نزدیکی به دریای خزر است، آن را «نمین» خوانده‌اند.^(۱)

Nūr

نور

شهرستان نور از شمال به دریای خزر، از جنوب به تهران و شمیرانات، از مشرق به آمل و از مغرب به نوشهر محدود است.

نام این شهر از رودخانه نور مشتق شده و وجه تسمیه این رودخانه نیز به علت صافی و شفافیت آب آن می‌باشد که نور در آن منعکس می‌شود.^(۲)

Nūr - ābād

نورآباد

نورآباد در شمال غربی استان فارس و غرب رشته کوه اصلی زاگرس قرار دارد. برخی معتقدند به دلیل وجود برج آتشکده و نیز سایر آتشکده‌ها در منطقه ممسنی، اطلاق واژه «نورآباد» بی‌مناسبت نباشد.^(۳)

Nūš - ābād

نوش‌آباد

نوش‌آباد^(۴) در شمال غربی شهر کاشان و ۴ کیلومتری غرب آران قرار دارد.

Now(-aw) - Šahr

نوشهر

شهرستان نوشهر از شمال به دریای خزر، از مشرق به شهرستان نور، از جنوب و جنوب غربی به سلسله جبال البرز و شهرستان کرج و از مغرب به تنکابن محدود می‌شود. نوشهر سال‌ها پیش دهکده‌ای بود به نام «خاچک» و سپس «حبیب‌آباد» خوانده

۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۸

۲- شهرستان نور، صفحه ۱۲۸

۳- ممسنی و بهشت گمشده، صفحه ۲۷

۴- به وجه تسمیه نام «نوش‌آباد» مراجعه شود.

شد. در سال ۱۳۰۵ شمسی آنجا را «دهنو» نامیدند. از آن پس در تحولات جدید از لحاظ موقعیت طبیعی و اهمیت بندری مورد توجه مخصوص واقع شد و با احداث ساختمانهای تازه، خیابانهای جدید، ساختن مغازه‌ها، ویلاهای زیبا و عمارات دولتی توسعه شهر آغاز شد و سرانجام در سال ۱۳۱۱ شمسی تأسیسات متعدد بندری در این محل احداث گشت که در سال ۱۳۱۸ خاتمه یافت و از این پس «نوشهر» نامیده شد.^(۱)

Nofl-lo- Šāto

نوفل لوشاتو

نوفل لوشاتو در ۳۰ کیلومتری جنوب قم قرار دارد. سابقاً کهک Keh-ak نامیده می‌شد. بعد از انقلاب اسلامی «نوفل لوشاتو» خوانده شد، زیرا حضرت امام خمینی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مدت کوتاهی در دهکده‌ای نزدیک پاریس به نام نوفل لوشاتو اقامت داشتند.

Nūk - ābād

نوک آباد

نوک آباد در ۶۷ کیلومتری شمال غربی خاش قرار دارد. نام نوک آباد تغییر یافته «نوآباد» است.^(۲)

Nahāvand

نهاوند

شهر تاریخی نهاوند در جنوب استان همدان واقع شده است. از شمال به تویسرکان و کنگاور، از مشرق به ملایر، از جنوب به خرم آباد و از مغرب به کرمانشاه محدود است. در مورد وجه تسمیه نام نهاوند روایات زیر ذکر شده است:
— نهاوند مرکب از «Nahā» به معنی پیش و «Vand» به معنی نهادن و

۱- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۵۷ و جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۲۷ و ۲۵ و راهنمای شهرستانهای ایران، صفحه ۱۸۳
۲- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۱۶۶

ایستادن می‌باشد. در جمع به معنای شهر ایستاده در پیش رو، یعنی آنچه که نزدیک بوده، نهاوند نامیده شده است. می‌توان گفت که در نامگذاری نهاوند دوری و نزدیکی آن را نسبت به جایی یا شهری میزان گرفته و آنچه نزدیک بوده نهاوند نامیده‌اند. نها در زبانهای باستانی ایران به معنی پیش بوده است.^(۱)

— اصل آن نه آوند بوده، ”نه“ یعنی شهر و ”آوند“ به معنی ظرف است. به علت آنکه ظروف خوب در آنجا می‌ساختند، به شهر ظرف معروف شد.^(۲)

— پایتخت نوح (ع) بوده و ”آوند“ به معنی تخت و مسند هم آمده است و دراصل ”نوح آوند“ بوده و به علت کثرت استعمال نهاوند شده است.^(۳)

— ”حمزه اصفهانی“ معتقد است که نام ابتدایی آن ”نوحاوند“ بود که معنای پسرزاد و ولد یا پرجمعیت را به آن نسبت می‌دهند و این نام به علت حاصلخیزی ناحیه‌ای است که شهر در آن بنا شده است.^(۴)

Nahr-al-sus

نهرالسوس

رود گاماسب در مسیر خود از سرچشمه تا خوزستان نامهای مختلفی به خود می‌گیرد. قسمتی از این رود که بین لرستان و خوزستان قرار دارد، به نام کرخه مشهور است. یونانیها آن را ”خوآب“ گفته و زمانی نیز ”رودخانه شوش“ نامیده شده است. هنگامی که اعراب بر این سرزمین مسلط شدند، آن را ”نهرالسوس“ نامیدند.^(۵)

Nahr-e - Tiri

نهرتیری

دشت آزادگان در زمان ساسانیان و سده‌های نخستین اسلامی، نهرتیری نامیده

۱- مقالات کسروی، صفحات ۸۰ و ۷۷

۲- گنج‌دانش، صفحه ۷۳ و راهنمای مشهد، صفحه ۲۷۵ و برهان قاطع، صفحه ۲۲۱۴

۳- برهان قاطع، صفحه ۲۲۱۵

۴- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صفحه ۴۱۴

۵- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۱

می‌شد. این شهر در سده چهارم یا پنجم هجری خراب شده است. در مورد وجه تسمیه نام نهر تیری چنین نویسند:

— اردشیر بهمن، پسر اسفندیار، نهر آن را حفر نموده و آن را به شخصی که «تیرا» نام داشت و از اولاد گودرز وزیر بود، بخشید.

— تیری همان کلمه تیره است، زیرا آب کرخه در آن حدود غالباً گل آلود و تیره است و از این جهت آن را «نهر تیری» خوانده‌اند و شهر به مناسبت مجاورت با این نهر چنین معروف شده است.^(۱)

— تیری همان «تیرداد» پسر اشک است و «شهر تیری» آبادی بزرگی بوده کنار «نهر تیری». ^(۲)

Nohūj

نهوج

نهوج در ۲۱/۵ کیلومتری جنوب شرقی اردستان قرار دارد. نهوج در لغت مرکب از «نه» Noh و «اوج» Ūj می‌باشد. «نه» به معنی شهر و «اوج» معرب «اوک» به معنی بلند است. این واژه در مجموع به معنای شهری واقع در بلندی می‌باشد.^(۳)

Niyāsar

نیاسر

نیاسر در غرب کاشان قرار دارد. حسن نراقی در کتاب «تاریخ اجتماعی کاشان» به نقل از کتاب «تاریخ قم» در مورد نیاسر چنین می‌نویسد:

«نیاسر را اردشیر بابک بنا کرده است و آن چنان بود که چون او از اصفهان بازگردید و ملک اصفهان و اشراف اهل بیت او و سرهنگان او را کشته بود و فرمود تا سرهای ایشان در جوالها نهاده و همراه وی می‌آوردند. چون به چشمه نیاسر رسید، آن چشمه را

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۴۰

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۲۵۵

۳- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۱

دید که آب از سر آن کوه می جوشد و به دامن آن فرو می رفت. پس چون بسیاری از آن آب پدید آمد، آن موضوع را به غایت خوش یافت. بفرمود تا بدان موضوع نزول کردند و از آنک کسی از پس او آید ایمن شد. بعد از آن سروتن بشست و مجلس شراب ساخت، و بفرمود تا اسباب آن مهیا کردند. ... بدین چشمه بنشست و با اصحاب شراب خورد و مجلس او را به انواع ریاحین پر کردند.

آفریدون گفت که این ریاحین، ریاحین اصحاب حرب نیست پس فرمود تا آن سرها که از اصفهان آورده بودند برابر او به نهادند و گفت به زبان عجم هر آئیند حزن افرینان سر یعنی مجلس خود را به سرهای شجاعان و دلیران بیارایید پس از چند روز آنجا مقام کرد و بفرمود تا بر آن چشمه شهری بنا کردند با آتشکده و آن شهر به سبب قول اردشیر که گفت هر آئیند حزن افرینان سر، نیان سر نام نهادند. پس تخفیف کردند و نیاسر گفتند^(۱).

Niyāvarān

نیاوران

نیاوران در ۳ کیلومتری شرق تجریش قرار دارد، لیکن سابقاً دیهی مستقل بوده است. نیاوران در گذشته "کردوی" نامیده می شد. ناصرالدین شاه ساختمان صاحبقرانیه را در سال ۱۲۶۸ هجری قمری در آن بنیاد کرد.

واژه نیاوران مرکب از "نیا" Niya به معنی جد، عظمت و قدر است و "ور" Var یعنی صاحب و دارنده و "ان" Ān علامت نسبت است. این کلمه در مجموع به معنی کاخ دارای عظمت است^(۲).

Ney(-ay)rīz

نیریز

این شهرستان در مشرق دریاچه بختگان، در استان فارس قرار دارد. در مورد وجه

۱- تاریخ اجتماعی کاشان، صفحات ۲۵ - ۲۴

۲- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۸۱

تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

— نی ریز در زمان داریوش هخامنشی “نادی ذی” به معنی کارگاه اسلحه سازی نامیده می شد، چه در آن دوره بیش از ۷۰۰ کارگاه نیزه و شمشیر و زره سازی در آن وجود داشته و یکی از مراکز مهم سلاح سازی به شمار می رفته است. نیریز در واقع اسلحه خانه داریوش کبیر بوده است.^(۱) نام نی ریز احتمالاً از “نیزه ریز” گرفته شده است^(۲).

— به علت اینکه نی زارهای زیادی در اطراف آن قرار دارد، آن را به این نام خوانده اند^(۳).

Ney(-ay)siyān

نیسیان

نیسیان یا نی Ney(-ay) در ۴۸ کیلومتری جنوب اردستان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه این نام روایات زیر ذکر شده است:

— واژه نیسیان مرکب است از “نی” Ney(-ay)، که در اصل “نه” بوده و “سیان” Siyān که نخست به معنی شهر و دوم به معنی عشقه است. در مجموع این واژه به معنی شهر عشقه است.

— “سیان” Siyān نام بانی آنجاست و شهر به همین مناسبت نام گرفته است.

— چون نی Ney(-ay) در سرچشمه آنجا می روید، به این نام خوانده شده است.^(۴)

Ney(-ay)sābūr

نیشابور

شهرستان نیشابور از شمال به رشته کوه بینالود و شهرستان قوچان، از مغرب به شهرستان اسفراین و شهرستان سبزوار، از جنوب به شهرستان کاشمر و شهرستان

۱- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحات ۶۰۲ و ۶۰۴

۲- جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۵

۳- کیهان سال، شماره ۲، صفحه ۳۰۱

۴- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۰

تربت حیدریه و از مشرق به شهرستان مشهد محدود است. نام نیشابور به صور گوناگون در تاریخ، به شرح زیر آمده است:

— شاهپور اول، زاده اردشیر، در خراسان پادشاهی تورانی به نام پهلپزک، پالزهاک و یا پالچیهاک را شکست داد و کشت و در همان آوردگاه، "نیوه شاهپور" (کارنیک شاهپور) را بنیان نهاد.

— گفته اند شکل دیرین واژه نیشابور (نیوشاه پوهر) به مفهوم کارنیک یا جای نیک شاهپور بوده است. به پاس بستگی به شاهپور دوم ساسانی که آن را در قرن چهارم میلادی دوباره بنا کرد، از آن پس به نام او خوانده شد. گرچه بنای اصلی آن را به شاهپور اول، پسر اردشیر بابکان، نسبت داده اند.

— نیشابور را شاهپور بنا کرد و در آغاز بنا شاهپور بود پس "ب" بیفکندند و "الف" به "ی" بدل کردند و نیشابور شد.^(۱)

— بعضی برآنند که "شاهپور" به آن سامان گذشت نیزاری وسیع دید، در خاطرش گذشت که این دیار شایان ساختن شهری بزرگ است. فرمان داد آن نیزار را تراشیدند و برجای آن شهری بنیاد کردند. اختر شماران مملکت خبر دادند که در سلطنت به شکوه او زوالی پدید خواهد شد. شاهپور مقارن رسیدن وقت مصیبت و بلا از مردم و مملکت گریخت. بزرگان و نجبا به جستجوی او برآمدند. چون به خطه نیشابور رسیدند و پادشاه را آنجا ندیدند. گفتند: "نیست شاپور" و اسم آنجا "نیشابور" شد.^(۲)

— نیشابور را ترکیبی از "نه شاپور" دانسته اند. "نه" را در واژه نامه ها به معنی شهر گرفته و نه شاپور را شهر شاپور گفته اند.^(۳)

— نیشابور را، مادر شهرهای خراسان می دانند. شاهپور، پسر اردشیر، که والی

۱- نیشابور شهر فیروزه، صفحات ۴ و ۳

۲- گنج دانش، صفحه ۹۰۷ و نیشابور شهر فیروزه، صفحه ۴

۳- گنج دانش، صفحه ۷۳ و برهان قاطع، صفحه ۲۱۴۲ و راهنمای مشهد، صفحه ۲۷۵

خراسان بود، از پدر آن شهر را درخواست کرد. اما پدرش آرزوی او را اجابت نکرد. برشاهپور غیرتمند این گران آمد و آن شهر را دگرباره ساخت و «نه شاپور» نام نهادند که «نیشابور» شد.^(۱)

— نیشابور پر نعمت‌ترین و آبادترین و خرم‌ترین شهر خراسان بوده و چون شاهپور بدانجا رسید، گفت نیکو جایی است. شایسته است شهری شود و در آنجا نیزاری بود. پس واژه مرکب از دو کلمه «نی» و «شاهپور» می‌باشد. محققان «نی» را به معنی بنایا ساختمان فرض کرده‌اند و نیشابور را بنای شاهپور شمرده‌اند.

— مسکوکاتی از سلسله باکتریان Bāktariyān در بلخ و افغانستان به جای مانده است که از پادشاهایی به نام «نیکه‌فور» یاد می‌کند. دامنه فرمانروایی ایشان تا نیشابور گسترش داشته و این شهر، نیکه‌فور، را بنیاد نمودند که بعدها «نیه‌فور»، «نیسافور» و «نیشابور» شده است.^(۲)

Nīk - Šahr

نیک شهر

نیک شهر از شمال به ایرانشهر، از شرق به قصرقند و از جنوب به کنارک و کالک محدود است.

نام نیک شهر سابقاً «گه» بر وزن «ده» بوده که در زبان محلی آنجا به معنی نیکوست. نام کنونی آن منسوب به همین واژه است.^(۳)

Nīm - rūz

نیمروز

سیستان سابقاً نیمروز خوانده می‌شد. در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

۱- راهنمای مشهد، صفحه ۵

۲- نیشابور شهر فیروزه، صفحات ۸ و ۵

۳- بلوچستان و سیستان، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ و بلوچستان، صفحه ۱۸۲

— استاد پورداوود، در کتاب «هرمزدنامه» در مقاله چهارسو می‌نویسد: «از اینکه سیستان را نیمروز خوانده‌اند، برای این است که این سرزمین در پایین جنوب خاک خراسان افتاده است». بنابراین به مناسبت قرار گرفتن آن در جنوب خراسان آنجا را نیمروز هم خوانده‌اند.^(۱)

— با نگاهی به نقشه جهان و موقعیت جغرافیایی سیستان، اتلاق کلمه «نیمروز» کاملاً مدلل می‌شود. از این رو، برای ساختن زیج، سیستان را برگزیدند، زیرا دریافته بودند که خط «نصف النهار»^(۲) یا «نیمروز» از آنجا می‌گذرد و دنیای مسکون قدیم را به دو بخش تقسیم می‌کند. به بیان دیگر چون آفتاب درست بر روی نصف النهار قرار می‌گیرد که از سیستان می‌گذرد، از ژاپن در شرق تا جزایر خالدا در غرب همه جا آفتاب دیده می‌شود، منتهی در مشرق، در حال غروب و در مغرب در حال طلوع است. از این رو می‌توان تعیین کرد که نیمروز اصطلاحی علمی است برای سیستان و به نصف النهار آن مربوط می‌شود که دانشمندان ایرانی، این بخش را پس از زرتشت، «کشور نیمروز» خواندند.^(۳)

— چون سلیمان (ع) به سیستان رسید، زمین آن را پر آب دید. دیوان را فرمود تا خاک بریزد، در نیمروز پر خاکش کردند.^(۴)

Neynavā

نینوا

نینوا شهری باستانی در کنار رودخانه دجله، مقابل موصول کنونی است. این شهر از قرن هشتم قبل از میلاد تا سال ۶۱۲ قبل از میلاد به دست مادها افتاد و سپس ویران شد.^(۵)

۱- مقالات ایرانشناسی، صفحه ۴۹۹ و مقدمه‌ی بر شناخت سیستان و بلوچستان، صفحه ۲۲

۲- نیمروز یا نصف النهار، دایره بزرگی است که از دو قطب زمین عبور کرده و از صفر تا ۱۸۰ درجه به سوی شرق و تا ۱۸۰ درجه از همان نقطه صفر به سوی مغرب شماره گذاری شده است.

۳- مقالات ایرانشناسی، جلد ۲، صفحه ۴۹۹

۴- برهان قاطع، صفحه ۲۲۳۵

۵- فرهنگ معین، صفحه ۲۱۷۴

شهر نینوا که از نام "نین"، یکی از خدایان آشور، گرفته شده، در سال ۱۲۴۸ قبل از میلاد پایتخت آشوری‌ها گشت (۱).

Varāmīn

ورامین

ورامین در ۳۵ کیلومتری جنوب شرقی تهران قرار دارد. سابقه تاریخی آن به زمانهای بسیار دور می‌رسد.

در مورد علت نامیده شدن ورامین عبارت زیر ذکر شده است:

کلمه رام Rām، رامن Rāman و رامش Rāmeš از واژه‌های پهلوی است و نام فرشته ایست که روز بیست و یکم ماه به او سپرده شده است. ورامین یعنی شهری که بهتر از رامن سابق می‌باشد. چون این ایزد حافظ صلح و سازش بوده و ایرانیان هم پرچمدار صلح و آشتی بودند، لذا شهرهای خود را به این نام منسوب کردند.^(۱)

وره

در صفحه ۲۵۰ کتاب «گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه، کرجنامه یا تاریخ آستانه» نوشته شده که وره در نواحی خلجستان فعلی بوده است. در مورد وجه تسمیه آن عبارات زیر ذکر شده است:

— واژه وره از مصطلحات قدیم، در کتب مذهبی ایران سابقه دارد و به معنی استدلال و اقامه برهان است و به قسم و سوگند نیز وره گفته می‌شود که خود یک قسم اقامه دلیل و اثبات مدعی است. «ورستان» یعنی محلی که آتش سوگند در آن افروخته و مدعی علیه را دعوت به سوگند می‌کنند. چون نواحی آشتیان و سرزمین وره مذکور در تاریخ قم جای

۱- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۳۷۶

آتشکده بوده، شاید به همان مناسبت وره هم گفته شود.
 — وره مأخوذ از “ور” به معنی باغ و جم باشد.^(۱) “ور” (به فتح اول و ثانی) نام آن باغی بوده که جمشید برای پناه حیوانات و بشر در پیشامد طوفان ساخت و این کلمه به همان صورت در آثار پارسیان باقی ماند و نام یکی از رستاقهای قم شده است.^(۲)

Vešāre

وشاره

وشاره یکی از دهات دستجرد و مولد خواجه نصیرالدین طوسی است. این واژه از سه جزو “و” Ve، “شار” Šar و “ه” ترکیب یافته است.
 عضو اول واژه در فارسی و اسماء امکنه سابقه دارد و اصل آن “وه” Veh به معنی به بوده است که تبدیل به “و” مسکور، به معنی به و بهتر شده است.
 عضو دوم واژه “شار”، به معنی شهر و آبادی است که در قرون اولیه اسلام به صورت شار یا شارستان اطلاق می شده و غرض از آن شهر یا آبادی بوده است.
 عضو سوم واژه “ه” به معنی نسبت است و مأخوذ از “اگ” پارسی به معنی نسبت می باشد.

جمع واژه یعنی آبادی بهتر از منظور سابق، مثل اینکه به صورت ده یا شهری بوده و بعد آنجا متروک یا خراب گردیده است. ده را به نام آن ساخته اند و “وه - شهر - اگ” خوانده شده است. اکنون آنجا را وشاره می نامند.^(۳)

Velāš gerd

ولاشگرد

آبادی ولاشگرد در شمال اراک قرار گرفته است. این واژه مرکب از “بلاش”، نام

۱- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه، کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۵۱

۲- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه، کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۵۲

۳- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۵۳

شخص، و «گرد» Gerd به معنی شهر و آبادی است. تبدیل بای موحده به «و» در فارسی فراوان می‌باشد.^(۱)

Vanak

ونک

ونک در ۴ کیلومتری غرب تجریش قرار دارد، لیکن سابقاً دیهی مستقل بوده است. واژه ونک مرکب است از: «ون» Van به معنی درخت زبان گنجشک که در کوههای البرز و مغرب ایران زیاد است و «ک» در آخر آن که علامت تصغیر است. این واژه در مجموع به معنی ون کوچک است.^(۲)

Veh-andiv i Šāhpūhr

وهاندوشاهپوهر

نام جندی شاپور در اصل «وهاندوشاهپوهر» یعنی به از انطاکیه، شاهپور و به عبارت دیگر شهر شاهپور بهتر از انطاکیه، بوده است.^(۳)

Vidān

ویدان

دیه بسیار قدیمی ویدان در شرق اردستان، بین کچومثقال و مهرآباد قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام ویدان روایات زیر ذکر شده است:

— این واژه مشتق از «ویدان» می‌باشد که به معنای مکانی است که ازدور دیده نشود. ویدان هم همین‌طور است، تا شخصی وارد آنجا نشود، از هیچ سمتی آن محل را نمی‌بینند.

— ویدان مشتق از کلمه «بید» Bīd است و چون بید زیاد داشته، ممکن است به این نام خوانده شده باشد.

۱- گزارشنامه یا فقه‌اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۶۱

۲- تاریخ تهران، جلد ۱، صفحه ۸۴ و تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۴۸

۳- فرهنگ معین، صفحه ۱۷۲۴

— «وید» ظاهراً یکی از آیات اوستاست و این موضوع با مسجد قدیمی آنجا که معلوم نیست در قدیم کنیسه بوده یا آتشکده وفق می‌دهد.^(۱)

Veys

ویس

قصه «ویس» در ساحل شرقی کارون در ۴ فرسخی شمال شرقی شهر اهواز واقع شده است.

نام آن از مقبره و بارگاهی است که در آنجا بنا شده و گویند صاحب قبر «اویس» قرن می‌باشد. اما «اویس» در جنگ صفین در کنار رود فرات شهید شد، نه در کنار رود کارون، پس این «اویس» نام شخص دیگری است که بعد از مخفف شدن «ویس» خوانده شده است.^(۲)

Visme

ویسمه

«ویسمه» دهی از فراهان اراک است که در ۱۸ کیلومتری جنوب فرمهین قرار دارد. این واژه مرکب از دو کلمه است. عضو اول «ویس» Vis نام «معشوق رامین» و «دختر قارن» است. عضو دوم لغت «مه» Me مثل آنکه از ادات معرف صفت یا نسبت باشد.^(۳)

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۰۳

۲- تاریخ و جغرافیای خوزستان، صفحه ۱۰۷

۳- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۶۲

Harāt

هرات

شهر هرات تا زمان حکومت قاجاریه یکی از شهرهای خراسان بود و مربوط به دولت ایران می‌شد. این شهر در عهد فتحعلیشاه به دولت افغانستان واگذار شد.^(۱) درباره نامگذاری آن چنین روایت است:

— چون دختر ضحاک که نام او «هرات» بوده دستور به ساختن داده، لذا این شهر به هرات موسوم شده است.^(۲)

— طوایف آریا پس از آنکه از نقاط شمالی به سوی جنوب کوچ کردند، در جیحون دو فرقه شدند، یک فرقه از آنها به طرف ایران آمدند و اول شهری که بنا کردند «آریا» نام نهادند. آریا، کم‌کم تبدیل به اری و بعد هری شد و اکنون معروف به هرات است.^(۳)

Harān

هران

آبادی هران یا فران در ۴۸ کیلومتری جنوب اردستان قرار دارد. مقدسی در «احسن التقاسیم»، هران را بر وزن زمان ضبط کرده و می‌نویسد:

«قریه‌ای است از توابع اصفهان، ولی به لهجه عامیانه هرون بر وزن کنون و

۱- لغت‌نامه دهخدا

۲- خراسان بزرگ، صفحه ۲۶۲

۳- راهنمای مشهد، صفحه ۲۷۷

هران بر وزن جنان تلفظ می‌شود. در نوشته‌های اداری «فران» با «ف» نوشته می‌شود.^(۱)

درباره وجه تسمیه نام آن چنین آمده است:

— ممکن است کلمه هران از «هر» به معنی علفی که در بین بوته‌های گندم می‌روید و وان که علامت جمع یا نسبت است، ترکیب یافته باشد. با این فرض چون این گونه علفها در هران می‌روئیده، به این نام خوانده شده است.

— هران مرکب از «هرا» به معنی بخت نیک و حرف «ن» علامت نسبت یا جمع می‌باشد. با این احتمال نیک‌بختان یا جای نیک‌بختان معنی می‌دهد.

— هران مرکب از «هر» به معنی آتشکده و آتش پرست است و «ان» Ān علامت جمع و یا نسبت می‌باشد. در این صورت در آنجا آتشکده یا آتش پرستی وجود داشته است.

— در اصل هوران Hūran بر وزن موران مرکب از «هور» Hūr به معنی خورشید و «ان» Ān علامت جمع یا نسبت بوده است. این واژه بعداً تبدیل به هران یا هرون شده است. مؤید این نکته، تلفظ مردم بومی آنجاست که «هورون» می‌گویند.

— اگر این کلمه در اصل «فران» Farān باشد، باید گفت مرکب از «فر» Far به معنی شوکت و «ان» Ān علامت جمع یا نسبت است، یعنی باشوکتان یا شوکتمداران.

— احتمال دارد «فران» معرب «هران» باشد و در این صورت وجه تسمیه مطابق نوع اول خواهد بود.

— احتمال دارد که «فران» یا «هران» نام بانی آنجا باشد.^(۱)

Har-do āb-rūd

هردوآبرود

این روستا از جهت شرق و شمال غرب به کاظم‌رود، از غرب به روستای پرچور و از

۱- آتشکده اردستان، صفحه ۱۴۳

جنوب به کوهستان سی سان محدود است. این روستا یکی از آبادیهای قدیمی لنگا به شمار می رود.

وجه تسمیه روستای هردو آبرود، به علت واقع شدن در محل تلاقی دو رود «کاظم رود» و «نوکرود» می باشد.^(۱)

Hormoz Ardašīr

هرمزاردشیر

شهر اهواز در زمان ساسانیان هرمزاردشیر نام داشت. چون هرمز اول ساسانی آن را تجدید بنا نمود، به نام او «هرمزاردشیر» خوانده شد.^(۲)

Hormoz Šāh

هرمز شاه

تقریباً در یک منزلی شمال شرقی جیرفت، شهری به نام هرمز وجود داشت. برای اینکه این شهر با بندر هرمز اشتباه نشود، آن را «هرمز شاه» می گفتند. بنای این شهر را در قرن سوم میلادی به هرمز ساسانی نسبت می دهند و می گویند که این شهر در دوره ساسانیان مرکز استان کرمان بود.^(۳)

Hezār - Češm

هزارچشم

عده ای از افراد مطلع بخش ترکمن چای معتقدند که در گذشته به علت وجود چشمه های زیاد در ترکمن چای، آنجا را «هزارچشم» می نامیدند.^(۴)

۱- لنگا، صفحه ۱۳۴

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۱۷۳ و جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴

۳- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۳۹۶

۴- نگاهی به ترکمن چای، صفحه ۱۷

هزاوه در ۱۵ کیلومتری شمال غربی اراک و در فاصله ۳۶ کیلومتری فرمهین قرار دارد.^(۱) درباره واژه هزاوه وجه تسمیه‌های زیر روایت شده است:

— ارتباط بین واژه زاو، زاوه و هزاوه مثل اینکه خیلی نزدیک باشد و کلمه هزاوه گویا از همان ریشه زاو و زاوه^(۲) گرفته شده باشد. این روستا در دره وسیعی قرار گرفته که دره‌های دیگر همه سر به این دره باز می‌کنند و به عبارت دیگر مدخل همه بدانجاست.

لغت هزاوه از سه بخش ترکیب گردیده است. اول «ه» به معنی خوب، دوم «زاو» Zāv به معنی دره موصوف در بالا، سوم «ه» به معنی نسبت، جمعاً معنی کلمه خوب دره می‌باشد.^(۳)

— این روستا دارای چشمه‌های متعددی بوده است و هم‌اکنون بسیاری از آنها جریان دارد. در فصل بهار از هر مکانی، چشمه‌ای سرباز می‌کند و از این رو نام این ده را هزار آبه گذاشته‌اند که بعداً به هزار آوه و به مرور به هزاوه تبدیل شده است.^(۴)

آبادی هشتادان در دره جوشان، در ده فرسخی جنوب غربی شهداد و در شرق ماهان قرار دارد.

روستای هشتادان سابقاً «هشتادطاق» نامیده می‌شد و به نظر می‌رسد که نام

۱- هزاوه زادگاه امیرکبیر، صفحه ۱۸ و فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۲، صفحه ۳۱۹

۲- به وجه تسمیه نام «زاوه» مراجعه شود.

۳- گزارشنامه یا فقه‌اللفه اسامی امکنه کرجمانه یا تاریخ آستانه، صفحه ۲۶۴

۴- هزاوه زادگاه امیرکبیر، صفحه ۱۹

هشتادطاق به تدریج به هشتادان بدل شده است.
وضع محل با نام هشتادطاق هماهنگ است، زیرا سبک بنای قلعه باعث ایجاد چنین نامی شده است.

Haštād - tāḥ

هشتادطاق

روستای هشتادان سابقاً هشتادطاق نامیده می‌شد. وضع روستا با نام هشتادطاق هماهنگ است. سبک بنای قلعه باعث ایجاد چنین نامی شده است.^(۱)

Hašt - Par

هشتپر

شهرستان تالش یا توالش در ساحل دریای خزر، در انتهای غربی استان گیلان واقع گردیده است. مرکز این شهرستان شهر هشتپر می‌باشد.
در طی جنگ دوم جهانی متفقین به منظور رساندن قوای کمکی و تجهیزات نظامی به شوروی با کمک این دولت جاده‌ای از طریق انزلی-تالش-آستارا ایجاد نمودند و در نتیجه شهر "کرگانرود"، مرکز تالش از این جاده به دور ماند.
مردم شهر به کنار جاده جدید کوچ نموده و شهری بنا نمودند. چون در مکان احداث شهر کاخی با هشت در بزرگ در طرفین وجود داشت و به زبان تالشی در را "بر" می‌گویند، شهر جدید را "هشتبر" نام نهادند که به مرور زمان به "هشتپر" تغییر نام پیدا کرد. اخیراً این نام نیز عوض شده و آن را "تالش" نامیده‌اند.^(۲)

Haštrūd

هشترود

شهرستان هشترود در شمال مراغه و جنوب تبریز، در دامنه‌های شرقی کوه سهند و غرب قافلانکوه واقع شده است. در مورد وجه تسمیه نام هشترود چنین آمده است:

۱- شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، صفحه ۱۱۸
۲- جغرافیای استان گیلان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحات ۲۸ و ۲۷

شهرستان هشتروند دارای هشت رودخانه محلی است و به همین علت به «هشتروند» معروف شده است.^(۱)

Haft - Šahīdān

هفت شهیدان

این دهکده در ۳۶ کیلومتری شمال مسجدسلیمان قرار دارد. در مورد وجه تسمیه نام آن چنین حکایت شده است:

در این روستا امام زاده‌ای قرار دارد که مدفن هفت تن از اولاد حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌باشد. این هفت تن شامل پنج برادر و دو خواهر بوده‌اند که هنگام سفر به خراسان، به دستور بنی عباس در این محل به شهادت رسیده و در همین جا مدفون شده‌اند. به همین سبب به نام هفت شهیدان معروف گردیده است.

Haftgel

هفتگل

هفتگل در جنوب شرقی مسجدسلیمان قرار دارد و توسط رودخانه‌ای به نام زردرود مشروب می‌شود. در مورد وجه تسمیه هفتگل چنین روایت شده است:

یکی از روسای طایفه «لرکی» به نام حاجی گرگعلی، روزی از نزدیکی کوهی می‌گذشت. هفت نفر راهزن سر راه او را گرفتند. حاجی گرگعلی به تنهایی هر هفت نفر را کُشت و بر روی گور آنها هفت کل (هفت تپه سنگ) چید. از آن روز این حدود نام «هفتگل» به خود گرفت.^(۲)

Hekātom - Pīlos

هکاتم پیلوس

یونانیان دامغان را هکاتم پیلوس می‌نامیدند که به معنی شهر صد دروازه می‌باشد. این شهر مدتی در زمان اشکانیان پایتخت بوده است و احتمالاً در ۸ میلی جنوب دامغان

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۵۱۶

۲- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۰۷ و دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۵۱۴

امروزی قرار داشته است.^(۱)

یونانیان هر شهری را که در آبادی به اوج کمال و عظمت می‌رسیده، هکاتم‌پیلِس می‌نامیدند.^(۲)

Hegmatāna

هگمتانه

همدان در قدیم هگمتانه نامیده می‌شد. این شهر پایتخت مادها بوده است. واژه هگمتانه^(۳) مشتق از Ham, Han, Ha از ریشه Gam به معنی جای، شهر و اجتماعات است.^(۴)

Homāyūn - Šahr

همایونشهر

در زمان حکومت پهلوی نام سده به همایونشهر تبدیل شد و پس از انقلاب به خمینی شهر مبدل گشت.^(۵)

Hamadān

همدان

شهرستان همدان در غرب ایران، در دامنه کوه الوند قرار دارد. همدان همان اکباتانا یا هگمتانه Hegmatāna پایتخت مادها می‌باشد.^(۶)

در مورد وجه تسمیه نام آن روایات زیر ذکر شده است:

— بنای اولیه شهر همدان را به دیاکو، پادشاه ماد (حدود ۷۰۰ سال ق.م)، نسبت می‌دهند. هرودت، مورخ یونانی، در تاریخ خود نوشته است که: «این پادشاه اکباتان را جهت پایتختی انتخاب کرد و در آن کاخی عجیب و مستحکم به صورت هفت قلعه که

۱- فرهنگ معین، صفحه ۲۲۹۰

۲- گنج دانش، صفحه ۵۹۱

۳- برای اطلاع بیشتر به وجه تسمیه نام «همدان» مراجعه شود.

۴- فرهنگ معین، صفحه ۲۲۹۷

۵- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۴۱

۶- فرهنگ معین، صفحه ۲۲۹۷ و تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۷۶

هریک درون دیگری قرار گرفته بود، ساخت و به تقلید از قصرهای بابلی کنگره‌های هریک از دیوارهای قصر را به رنگی درآورد. این قصر ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ اتاق داشت و آن را هنگمتان (محل اجتماع) یا هگمتانه یا اکباتان می‌خواندند.^(۱)

— در کتاب سفرنامه جکسن در مورد نام همدان چنین روایت شده است: ”همدان را در عهد ساسانیان ”همتان“ می‌گفتند و این کلمه در کتیبه‌های ایران باستان به صورت ”هگمتانه“ آمده است که معنی لفظ به لفظ آن محل اجتماع یا فراهم آمدن راههای بسیار است. امروزه همدان محل تلاقی شاهراههای چندی است که از نقاط مختلف مملکت می‌گذرد، و از این حیث شبیه به وضع روزگاری است که پایتخت ماد بود.^(۲)

— در فرس قدیم، هگمتانه (اکباتان) به معنی مکان اجتماع خوانده می‌شد معنی این لفظ، قلعهٔ مادها یا چیزی نظیر قلعه است که با لفظ ماد ترکیب شده است.^(۳)

— ”هرودت“ گوید این اسم در الواح بیستون و جاهای دیگر ”هانگ ماتانا“ نگاشته شده، در این اواخر که الواح بیستون را خوانده، این کلمه را ”ها کاماتانا“ قرائت کرده و در تورات ”اخمئا“ نوشته شده است.

زبان‌شناسان معتقدند این کلمه مرکب از ”هاخای“ زندی و ”ئانای“ پالی (شعبه‌ای از زبان سانسکریت) است. ”ئانا“ به معنی ستان فارسی است که محل و مکان باشد. بنابراین ”اخمئا“ را به شهر دوستی و محل دوستی ترجمه کرده‌اند، چه پادشاهان ایران در تابستان، دوستان خود را به این شهر دعوت می‌نموده‌اند.

در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده، چه ”هم“، افاده اتفاق می‌کند و ”دان“، ظرفیت را می‌رساند و حاصل معنی، مجمع متفقین می‌شود. شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده یا مجمع تجار خارجه و هانگ ماتانا و ها کاماتانا از لفظ همدان دور نباشد. چه ”ت“ را که به ”د“ تبدیل کنیم و هانک مادانا یا ها کامادانا گوییم، خیلی به

۱- جغرافیای استان همدان، ضمیمهٔ جغرافیای ایران، صفحه ۱۲ و همدان مختصری پیرامون آثار مذهبی تاریخی و دیدنیهای استان همدان، صفحه ۳ و تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۷۷

۲- سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال، صفحه ۱۷۳

۳- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۷۷ و لغت‌نامه دهخدا

همدان نزدیک شود و این قلب مطرد است و آن دو کلمه که با «د» شد، به اندک تغییر همدان می‌شود. (۱)

— دراصل «هو - ماتانه» مرکب از دو لغت «هو» به معنی خوب و «ماتانه» به معنی شهرستان است. اصل کلمه مدینه، عربی مأخوذ از «ماتانه» فارسی است و کلمه ها کاماتانه نیز مرکب از «هاگا»، «آخا» و یا «هاخا» به معنی بزرگ و آقا و «ماتانه» یعنی مدینه و مدائن به معنی پایتخت، کرسی، بلاط و مرکز می‌باشد. این کلمه گویا به وسیله قوم یهود به عرب سرایت کرده باشد. (۲)

— همدان از بناهای «همدان بن سام بن نوح» است.

— همدان واژگونه لغت «نادمه» می‌باشد، یعنی دوست داشته شده و محبوب.

— چون نام این شهر در کتیبه‌های آشوری «آمدانه» Amadana آمده، این اسم بایستی مشتق از کلمه ماد باشد، زیرا آشوریان قوم ماد را «آمدای» ذکر کرده‌اند. (۳)

Hend

هند

معدودی از محققان معتقدند که نام قدیم خوزستان، هند بوده است. «خوزستان» به معنی شکرستان و یا سرزمینی که نیشکر در آنجا خوب به عمل می‌آید می‌باشد و هند به معنی شکر و هندوستان به معنی شکرستان است، از این رو خوزستان را هند می‌نامیده‌اند. (۴)

Hendijān

هندیجان

هندیجان در جنوب شرقی بندر ماهشهر قرار دارد و فاصله آن تا اهواز ۲۲۰ کیلومتر است. نام آن را در کتابهای تاریخی و جغرافیایی به صورت هندیان، هندگان، اندگان،

۱- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۷۵

۲- گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه، صفحه ۳۷۶

۳- جغرافیای تاریخی شهرها، صفحه ۲۲۷

۴- بندر و دریا، شماره ۲۶، صفحه ۲۵

هندوگان، هندیگان و هندیجان ثبت کرده‌اند.

در مورد وجه تسمیه نام هندیجان چنین آمده است:

— یاقوت حموی، مؤلف «معجم البلدان»، در صفحه ۴۸۳ جلد ۸ نقل می‌کند: «مردمانی از هند به جنگ پادشاه فارس آمده بودند که مملکتش را بگیرند. در این مکان جنگی واقع شد و هندیان شکست خوردند. از این جهت فارسیان این محل را متبرک شمرده، هندیان نامیدند»^(۱).

— مؤلف «مجم‌التواریخ و القصص» در داستان پادشاهی بهرام گور روایتی آورده است که: «اندر پادشاهی داد و عدل از همه نیاکان بیفزود و از آن شادتر پادشاه نبود نباشد و دلیرتر، و مردم رعیت از آن به نشاط و در ایام وی کس را هیچ رنج و ستوه نبود جز آنکه مردمان بی رامشگر بودند پس بفرمود تا به ملک هندوان نامه نوشتند و از وی (گوسان) خواستند و گوسان به زبان پهلوی خنیاگر بود پس از هندوان دوازده هزار مطرب پیامدند زن و مرد و لوبیان که هنوز بجایند از نژاد ایشان»^(۲).

— در ایام ساسانیان، دسته‌ای از مردم هند که به نام «جات» یا «کات» نامیده می‌شدند در این حدود نشیمن کرده، از این جهت آن سرزمین به نام ایشان هندیان یا هندیکان نامیده شده است.^(۳)

Hūr -ol- azīm

هورالعظیم

منطقه خوزستان به مناسبت ارتفاع کم خود، در قسمتی از کرانه‌ها به وسیله آب دریا و در سایر نقاط به واسطه جریان رودخانه‌ها تشکیل باتلاقهای وسیعی را می‌دهد که به علت دارا بودن آب دائمی و نی زیاد، به اسم «هور» خوانده می‌شوند. بزرگترین هوری که در نواحی خوزستان تشکیل می‌شود، «هورالعظیم» است که از

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۷۷

۲- بندر و دریا، شماره ۲۶، صفحه ۲۴

۳- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۷۸

آبهای کرخه، دویرج و قسمتی از آبهای اروندرود تشکیل می‌گردد.^(۱)

Horānd

هوراند

هوراند در ۴۸ کیلومتری شمال شهرستان اهر قرار دارد. در مورد نام هوراند چنین

می‌نویسند:

— هوراند، مخفف اهوراوند است که «اهورا» به معنای خداوند و روح‌حیات در ایران باستان بوده و «وند» پسوند نسبت باید باشد. باتوجه به واژه «اهوراوند» می‌توان چنین استنباط کرد که آئین زرتشت، قبل از ظهور اسلام در این منطقه رواج داشته است.

— احتمال دارد که «هور» به معنی خورشید و «وند» پسوند محل و مکان باشد و می‌توان آن را به معنی محل تابش خورشید و نور دانست.^(۲)

Huvaja

هوجیه

خوزستان در سنگ نبشته‌های داریوش هخامنشی به نام «خوزستان هوجیه» Huvaja، «خوزستانی هوجیه» و هوجیه Huvajīya نامیده شده است. این واژه در فارسی «هوز» شده و به جمع عربی «اهواز» گردیده است.

در این جامی‌بینیم حرف «ه» به «خ» تغییر یافته که در زبانهای باستانی ایران و زبان فارسی نظیر آن بسیار دیده شده است.

نخستین جزو نام «هوجیه» (اووجه) همان واژه «هو» می‌باشد که در فرهنگهای فارسی به معنی خوب یاد شده است.^(۳)

۱- نگاهی به خوزستان، صفحه ۲۹

۲- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحه ۵۲۱

۳- مقالات ایرانشناسی، جلد ۲، صفحه ۲۶۰ و جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، صفحه ۷ و خوزستان و تمدن دیرینه آن، صفحه ۳۷

دشت آزادگان در قرون وسطی به نام هویزه مشهور بوده است^(۱). هویزه را سابقاً به صورت حویزه می‌نوشتند. اما در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی، طبق تصویب هیات وزیران وقت به شکل ”هویزه“ تبدیل شد^(۲).

در مورد این نام دو روایت ذکر شده است:

— هویزه مصغر ”حوز“ یا ”هوز“، نام ساکنین آن ایالت است^(۳).

— ”حویزه“ نام عربی است و شاید مصغر ”حوزه“ به معنای ناحیه و جای باشد^(۴).

هیدج در ۱۴ کیلومتری شمال شرقی شهرستان ابهر قرار دارد. واژه هیدج در اصل ”هودج“ بوده است. یکی از خواتین که آثار سنگ قبرش در هیدج است، قبل از آبادی آنجا، باکجاوه و هودج زرین از این محل با غلام و خدمه عبور می‌کرده، به این سرزمین که می‌رسد کسالتی عارض خاتون می‌شود و ناچار آن خانم نزول اجلال می‌نمایند و خیمه و خرگاه می‌زنند تا شاید عارضه برطرف شود. مشارالیه‌ها در آن محل فوت می‌نماید، چون از هودج زرین در آنجا پیاده شده بود، بنابراین آن را ”هودج“ نامیدند و بعداً در اثر کثرت استعمال هیدج نامیده شد. فعلاً مقبره وی در هیدج باقی است^(۵).

۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان، صفحه ۲۴۰

۲- فرهنگ معین، صفحه ۲۳۱۵

۳- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، صفحه ۲۶۰

۴- مقالات کسروی، صفحه ۸۷

۵- تاریخ زنجان علما و دانشمندان، صفحه ۲۹

گرگان سابقاً هیرکان یا هیرگان نامیده می‌شد. در مورد وجه تسمیه این نام روایات زیر ذکر شده است:

— هیرگان از ویرگان تحریف گردیده و «ویرگانا» در فرس قدیم به معنی گرگ است. وجه تسمیه اینکه، در اوایل سلطنت سلاطین کیان اهالی هیرگانی تابع سلطنت کیان بودند و از سلاطین مازندران تمکین نمی‌نمودند. بنابراین اهالی مازندران از روی استخفاف آنها را گرگان گفتند و گرگان به همین مناسبت نام یافته است.^(۱)

— به عقیده بعضی، هیرکان، «هورکان» بوده. در این صورت «هور» به معنی آفتاب و کان به معنی معدن است، یعنی آفتاب‌خیز.^(۲)

۱- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، صفحه ۱۹

۲- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صفحه ۱۱۳

ی

Yāsuj

ياسوج

ياسوج در محل ياسیج تلفظ می‌شود. این شهر مرکز استان کهگیلویه و بویراحمد است و در کنار رودخانهٔ بشار و در دامنهٔ قله دنا قرار دارد.^(۱)

در مورد نامیده شدن این شهر به ياسوج دو روایت ذکر شده است:

— ياسیخ، ياسیگ و ایگ به معنی جا، مسکن، شهر و آبادی است. پس ياسیج محل و مسکن و مأوای ”ياس“ می‌باشد. مردم منطقه معتقدند که ياسیج معرف سرزمینی است که گل ياس فراوان در آن می‌رویده است.
— شاید ”ياس“ نام قبیله یا طایفه‌ای از مردم یا مردمانی بوده باشد^(۲).

Yām

يام

روستای يام Yām در کنار جادهٔ ترانزیتی تبریز-مرند-بازرگان قرار گرفته است. این آبادی از شهر مرند ۱۲ کیلومتری فاصله دارد.

يام در لغت به معنی ایستگاه یا مرکز چاپار می‌باشد. چون این روستا در سر راه ارتباطی مرند به تبریز بوده و از نظر کاروان داری و کرایهٔ اسب و ارايه اهمیت ویژه‌ای داشته، به نام ”يام“ معروف شده است. حق يام و حق چاپار در دورهٔ پیش از مغول در

۱- جغرافیای استان کهگیلویه و بویراحمد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۲۶

۲- خوزستان، کهگیلویه و ممسنی، صفحه ۸۳۸

ایران معمول بوده و در دوره صفوی این مسئله رایج تر شده است.^(۱)

Yām

یام

یام در ۳۰ کیلومتری شمال غربی شهرستان قوچان قرار دارد و رودخانه اترک از جنوب این آبادی می‌گذرد. درباره وجه تسمیه نام یام روایات زیر ذکر شده است:

— تپه‌ای در کنار این ده قرار دارد که ۴ هکتار وسعت و ۷۰ متر ارتفاع دارد. گویند چهار برادر به نامهای: خانجان بیگ، ذوالفقار خان، بخت علیخان و محمدخان در داخل این تپه برای نگهداری دامهای خود “سوم” هایی ایجاد کرده بودند. معتقدند که “سوم” به “یوم” و سپس به “یام” تبدیل شده است.

— واژه یام مأخوذ از مغولی است. این لغت به معنی اسب چاپار و اسب یدکی است که در منزلهای بین راه نگاهدارند تا قاصد و پیک به محض رسیدن به آن منزل، اسب خود را بگذارد و بر آن سوار شود. نام آن “یامه” هم گفته شده است.

— چنگیزخان در سر راهها و منازل، کاروانی به نام “یام” درست کرد تا در آنها لوازم مسافری و لشکرها را از علوفه و علیق اسبان و مأکول و مشروب و چهارپا حاضر داشته باشند و مخارج آنها را تومانها (هر دو تومانی یک یام) بدهند و اسبان چاپار دولتی به اسم الاغ در آنجا برای رساندن ایلچیان مهیا باشد و هر سال این یامها را تفتیش می‌کردند و نواقص آنها را رفع می‌نمودند.

بنابراین باتوجه به لغت یام، در این محل اسبها و سایر پیکهایی که به خوشان رفت و آمد داشته‌اند، نگهداری می‌شده و چاپارخانه “خوشان” بوده است.^(۲)

Yaxdān

یخدان

ده یخدان در ۹ کیلومتری جنوب اردکان، بر سر راه اردکان به میبد قرار دارد. وجه

۱- فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، صفحات ۵۲۴ و ۵۲۳

۲- سرزمین و مردم قوچان، صفحه ۳۷۶

تسمیه یخدان را چنین بیان می‌کنند:

گنبد زرد رنگ مخروطی شکلی که در زیر گنبد آن حوض بزرگ و عمیقی قرار دارد، «یخچال» نامیده می‌شود. اکنون یخچالهای آبادی یخدان ویران شده و بقیه نیز رو به زوال است.^(۱)

Yazd

یزد

شهرستان یزد در دره‌ای وسیع و خشک بین کوههای شیرکوه و خرائق واقع شده است. از طرف شمال به شهرستان اردکان، از طرف شرق به شهرستان بافق، از سمت جنوب و جنوب غربی به شهرستان تفت و استان فارس (شهر آباد) و از طرف مغرب به استان اصفهان محدود می‌باشد.^(۲)

در مورد وجه تسمیه نام یزد روایات زیر ذکر شده است:

— بعضی از صاحب نظران بنای یزد را به یزدگرد اول ساسانی (۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی)، پدر بهرام گور، نسبت می‌دهند و او را بانی دوم شهر می‌شمارند.^(۳) داستان به شرح زیر است:

چون یزدگرد بیمارگشت، پزشکان از علاجش درماندند. دستوران وی را به نذرهایی رهبری نمودند. از آن جمله بود ترک استبداد و بیداد و ساختن شهری به نام «یزدان». چون در سفر طوس به سرزمین یزد رسید، در بیماریش تخفیفی حاصل شد. از این رو وفای نذر را به نظر آورده، معماران و مهندسان را طلبید. شهری در این سرزمین ریخت و گل کاران به کارگماشت و خود به طوس رفت. هنوز شهر یزد تمام نشده بود که خبر مرگ او رسید و شهر ناتمام ماند. بعداً بهرام گور، فرزند خود را که به نام پدر خویش یزدگرد نامیده بود، به یزد فرستاد و اعتبار بدو داد که ساخته دست پدر را تمام کند.

۱- بلوک میبد، صفحه ۱۸

۲- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۱۴

۳- سفرنامه جکسن، صفحه ۳۸۹ و جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۸ و اصفهان از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، صفحه ۲۱

یزدگرد دوم از تیسفون به یزد آمده، کاریزها روان ساخت. کوشکها و کاخها برافراخت و به پدر نوشت جمعیت یزد اندک است. بهرام فرمان داد که مردم اطراف را کوچانده به یزد آورد. (۱)

— واژه یزد مشتق از ”یزدان“ می باشد و ”ایزد“ هم از آن اشتقاق یافته است. ”یزد“ به معنی پاک و مقدس و فرخنده و درخور آفرین آمده و ذات خدا هم به این نام نامیده شده است. یزد یعنی آفریننده خوبیها و پاکیها و شهر یزد به معنی شهر خدا، شهر مقدس، و شهری که درخور آفرین است (لایق تحسین) آمده است. (۲).

Yazd Xāst

یزدخواست

یزدخواست در ۴۸ کیلومتری شرق شیراز قرار دارد. در مورد نام یزدخواست در صفحه ۱۴۵ کتاب ”فارسنامه ابن بلخی“ چنین نوشته شده است:

”یزدخواست در حومه آبادی اقلید قرار دارد. اصل آن ایزدخواست Izad-xāst بوده که بعداً تبدیل به یزدخواست شده است.“

Yaʿqūbi

یعقوبی

نام محلی آن ”یاقوبی“ Yaʿqūbi است. این آبادی از قسمتهای قدیمی و باسابقه یزد است. اکنون با گسترش شهر، از محله های متصل به شهر محسوب می شود، اما در زمان ایجاد در حومه شهر بوده است.

بنیاد ”یعقوبی“ از آثار ابویعقوب، یکی از چهار سرهنگ دستگاه حکومت علاءالدوله و پسرش ابومنصور فرامرز، است. چون علاءالدوله با چهار سرهنگ و قوم خود از دیالمه به یزد آمد، ”ابویعقوب“ که یکی از سرهنگان او بود، ده یعقوبی را

۱- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری، صفحه ۹۳ و جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، صفحه ۸

۲- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، صفحه ۷۱۰

ساخت. (۱)

Yamaḥān

یمقان

در صفحه ۳۷۸ کتاب “گزارشنامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه” در مورد نام این ده چنین نوشته شده است:

”در نواحی رشت دهی به نام یمقان دیده می شود. کلمه یمقان مرکب از دو جزو یم Yam و قان ḥān است. یم از نام جم و شید (جمشید) گرفته شده و ”قان“ به معنی مکان می باشد و بر رویهم به معنای جای یم است.“

Yaman

یمن

یمن در ۱۵ کیلومتری خاور خمین قرار دارد. به احتمال زیاد پس از تسلط اعراب بر ایران، اعرابی از یمن در این مکان ساکن شده اند و به یاد وطن پیشین خود، آنجا را “یمن” نامیده اند. (۲)

Yūsof - ābād

یوسف آباد

یوسف آباد در سابق دیهی مستقل بود و جزو حومه تهران قرار داشت. لیکن بعد از توسعه شهر تهران در درون شهر قرار گرفت. بیمارستان ارتش در آنجا واقع است.

قریه مزبور به وسیله مستوفی الممالک “میرزایوسف آشتیانی” صدراعظم ساخته شد. (۳)

۱- یادگارهای یزد، جلد ۲، صفحه ۷۴

۲- نامه کمره، صفحه ۲۶۳

۳- تاریخ تهران، جلد ۲، صفحه ۲ و تهران در گذشته و حال، صفحه ۴۴۹

اصفهان در گذشته به نام یهودیه مشهور بوده است. درباره علت نامیده شدن این شهر به یهودیه دو روایت ذکر شده است:

— چون بخت النصر یهودیان را از اورشلیم کوچانید، آنان سرگردان در اطراف زمین گردش می کردند تا اینکه وارد اصفهان شدند و همانجا را «یهودیه» نامیدند.^(۱)

— بعضی هم گفته اند که «شوشاندخت» (سوسن)، همسر یزدگرد اول ساسانی (۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی)، که خود یهودی بوده، این شهر را برای سکونت «یهودیان» بنا نهاده است.^(۲)

۱- گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صفحه ۲۵ و آثار ملی اصفهان، صفحه ۵

۲- گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صفحه ۲۵

فهرست اعلام

۲۰	آزادشهر		«آ»
۲۱	آزادکوه	صفحه ۱۱	آبادان
۲۱	آساآک	۱۲	آبادان فیروز
۲۱	آستارا	۱۲	آباده
۲۲	آستانه	۱۳	آبسکون
۲۲	آستانه اشرفیه	۱۳	آب ملخ
۲۲	آسروان	۱۳	آتروپاتنا
۲۳	آسیا	۱۴	آتشکوه
۲۴	آسیاب خرابه	۱۴	آتشگاه
۲۴	آشتیان	۱۴	آتورپاتکان
۲۵	آشوراده	۱۵	آجی چای
۲۵	آق قلعه	۱۵	آذربایجان
۲۶	آمل	۱۷	آذرشهر
۲۷	آمودریا	۱۸	آذرگشسب
۲۷	آناطولی	۱۸	آران
۲۷	آهار	۱۹	آرانک
۲۸	آهن شهر	۱۹	آرتی کنه
۲۸	آهو	۱۹	آدرستان
۲۹	آهوان	۱۹	آرق
		۲۰	آری
	«الف»	۲۰	آریا
۳۰	ابرشهر	۲۰	آریانا

۴۵	اروپا	۳۱	ابرندآباد
۴۵	ارومیه	۳۲	ابرقباد
۴۶	اروند رود	۳۲	ابرقو
۴۷	ارونق	۳۲	ابزر
۴۸	ازدستان	۳۳	ابوشهر
۴۸	ازگل	۳۳	ابهر
۴۸	استاد	۳۴	ابهررود
۴۸	استخر	۳۴	ایبانه
۴۹	استرآباد	۳۴	ایبورد
۵۱	استوا	۳۵	احسا
۵۱	استهبان (اصطهبان)	۳۵	ارادان
۵۱	استیر	۳۶	اراک
۵۱	اسفجیر	۳۷	اران
۵۲	اسفراین	۳۷	ارجان
۵۲	اسفنجه	۳۷	ارجستان
۵۳	اسک	۳۷	ارجناوند
۵۳	اسکان	۳۸	اردبیل
۵۴	اسلام آباد	۳۹	اردستان
۵۴	اسلک	۴۲	اردشیرخره (خوره)
۵۴	اشتاد	۴۳	اردکان
۵۴	اشتبین	۴۳	ارذستان
۵۵	اشترجان	۴۴	ارزروم
۵۵	اشترگان	۴۴	ارسون
۵۵	اشترینان	۴۴	ارغوانیه
۵۶	اشرف البلاد	۴۴	ارمیا

۶۷	اورامانات	۵۶	اشکذر
۶۷	اوژ	۵۷	اشنویه
۶۷	اوشان	۵۷	اصفهان
۶۷	اوشان	۵۹	اقدسیه
۶۸	اوغازتازه	۵۹	اقلید
۶۹	اولان موران	۶۰	اکباتان
۶۹	اوتاش گال	۶۰	الشر
۶۹	اهر	۶۰	الیگودرز
۷۰	آهرم	۶۱	امام زاده حسن
۷۰	اهواز	۶۱	امام زاده علی اکبر
۷۱	ایبریا	۶۱	امام زاده قاسم
۷۲	ایذه	۶۱	امامه
۷۲	ایران	۶۲	امامیه
۷۳	ایران شهر	۶۲	امچه لی
۷۴	ایران کوه	۶۲	امرجکلا
۷۴	ایروان	۶۳	املش
۷۵	ایلام	۶۳	امیرآباد
۷۵	ایلخچی	۶۴	امیریه
۷۶	ایکتیوفاجی	۶۴	امجدان
		۶۵	انجیره
	«ب»	۶۵	انجیله
۷۷	بائوج خیل	۶۵	اندیمشک
۷۷	باباعباس	۶۶	انزاب
۷۷	باباگرگر	۶۶	انسان سوسنکا
۷۸-۷۹	بابل	۶۶	انوش آباد

۷۹	بابل سر	۸۸	برزاوند
۸۰	باتلاق گاوخونی	۸۹	برس
۸۰	باجگیران	۸۹	برسیان
۸۰	باختران	۸۹	برفیان
۸۱	باخزر	۹۰	بروجرد
۸۱	بادان فیروز	۹۱	بروجن
۸۱	بادرود	۹۲	بزچلو
۸۲	بادغیس	۹۲	بزیجان
۸۲	بارفروش	۹۲	بستک
۸۲	بازارخوزستان	۹۲	بسظام
۸۳	باسعیدو	۹۳	بشاپور
۸۳	بالارود	۹۳	بشرویه
۸۳	بالاگریوه	۹۳	بصره
۸۴	بالمان	۹۴	بغداد
۸۴	بانه	۹۵	بغدادی
۸۵	باوی	۹۵	بکش
۸۵	بجنورد	۹۵	بلاشجرد
۸۶	بحرین	۹۶	بلخ
۸۶	بحرخزر	۹۷	بلخت
۸۶	بخارا	۹۷	بلدةالصاحین
۸۷	برازجان	۹۷	بلوچستان
۸۷	برج شاهپور	۹۷	بلیان
۸۷	بردسیر	۹۸	بم
۸۸	بردع	۱۰۰	بمپور
۸۸	بردم	۱۰۰	بناب

۱۱۵	بندر هندیان	۱۰۱	بندامیر
۱۱۵	بندقیر	۱۰۱	بندر آباد
۱۱۵	بنی طرف	۱۰۱	بندرامام خمینی
۱۱۵	بوانلو	۱۰۱	بندریاسیان
۱۱۶	بوکان	۱۰۱	بندربوشهر
۱۱۶	بومهن	۱۰۲	بندربهلوی
۱۱۷	بویین زهرا	۱۰۲	بندر ترکمن
۱۱۷	بهار	۱۰۳	بندر حسن کیاده
۱۱۸	به اردشیر	۱۰۳	بندر حماد
۱۱۸	به از آمد قباد	۱۰۳	بندر دیلم
۱۱۸	بهبهان	۱۰۴	بندر سلیمانان
۱۱۹	بهشهر	۱۰۴	بندر سیراف
۱۱۹	بهنشیر	۱۰۶	بندر شاه
۱۲۰	بیان	۱۰۶	بندر شاهپور
۱۲۰	بیجار	۱۰۶	بندر عباس
۱۲۱	بیدخت	۱۰۷	بندر فرحناز
۱۲۱	بیدستان	۱۰۷	بندر کنگ
۱۲۲	بیده	۱۰۹	بندر گناوه
۱۲۲	بیرجند	۱۰۹	بندر لنگه
۱۲۲	بیشابور	۱۱۲	بندر ماهشهر
۱۲۳	بیشه زار کویری	۱۱۳	بندر مروارید
۱۲۳	بیضا	۱۱۳	بندر معشور
۱۲۳	بیکنند	۱۱۳	بندر مغویه
۱۲۴	بیلاباد	۱۱۴	بندر نابند
۱۲۴	بیله سوار	۱۱۴	بندر ناصری

۱۲۵	بین النهرین	۱۲۵	پنج ناحیه
۱۲۵	بی بهره	۱۳۵	پهلوی دژ
۱۲۶	بیهق	۱۳۵	پهله
		۱۳۵	پیان
	«پ»	۱۳۶	پیرانشهر
۱۲۷	پاپی	۱۳۶	پیربکران
۱۲۷	پاتاوه	۱۳۶	پیشکین
۱۲۷	پارت	۱۳۶	پیکان تپه
۱۲۸	پارس	۱۳۷	پيله سوار
۱۲۸	پارس آباد		
۱۲۹	پارسه گد		«ت»
۱۲۹	پاسارگاد	۱۳۸	تاکستان
۱۳۰	پالنگری	۱۳۸	تالش
۱۳۰	پاوندمکر	۱۳۹	تایباد
۱۳۰	پاوه	۱۳۹	تبریز
۱۳۱	پندشخوارگر	۱۴۲	تجره
۱۳۲	پرچور	۱۴۲	تجریش
۱۳۲	پرس	۱۴۲	تخت اردشیر
۱۳۲	پرس پلیس	۱۴۳	تخت پستان
۱۳۳	پرشیا	۱۴۳	تخت جمشید
۱۳۳	پشت	۱۴۳	تددومری
۱۳۳	پشتکوه	۱۴۴	تربت اسحاق خان
۱۳۴	پل دختر	۱۴۴	تربت جام
۱۳۴	پلنگ کلاه	۱۴۴	تربت حیدریه
۱۳۴	پنج گور	۱۴۵	ترخوران

۱۵۴	جاویدلله	۱۴۵	ترشیز
۱۵۵	جاویدماهوری	۱۴۵	ترکمن چای
۱۵۵	جبال	۱۴۶	تفت
۱۵۶	جزیره الخضر	۱۴۶	تفت کوه
۱۵۶	جزیره آبسکون	۱۴۷	تفرش
۱۵۶	جزیره آشوراده	۱۴۷	تکاب
۱۵۷	جزیره ابوموسی	۱۴۸	تل خسرو
۱۵۸	جزیره باباموسی	۱۴۸	تلخه رود
۱۵۹	جزیره بوموسی	۱۴۸	تنکابن
۱۵۹	جزیره هوموف	۱۴۹	توره
۱۵۹	جزیره تنب بزرگ	۱۴۹	توری
۱۶۰	جزیره تنب کوچک	۱۴۹	توریان
۱۶۰	جزیره حاج سلبوخ (صلبوخ)	۱۵۰	تویسرکان
۱۶۱	جزیره خارک	۱۵۰	تهران
۱۶۱	جزیره شیخ سعد	۱۵۱	تیتکانلو
۱۶۲	جزیره شیخ شعیب	۱۵۲	تیدجان
۱۶۲	جزیره قشم	۱۵۲	تیکان تپه
۱۶۲	جزیره قویون داغی	۱۵۲	تیگرا
۱۶۳	جزیره کیش		
۱۶۴	جزیره گپ سبز		«ج»
۱۶۵	جزیره لارک	۱۵۳	جاجرم
۱۶۵	جزیره مینو	۱۵۳	جاجرود
۱۶۶	جزیره هرمز	۱۵۳	جاسب
۱۶۶	جعفر آباد	۱۵۴	جام
۱۶۶	جغتو چای	۱۵۴	جانکی

۱۷۹	چاپاره	۱۶۶	جلایر
۱۷۹	چغاناور	۱۶۷	جلالیه
۱۷۹	چغلوندی	۱۶۷	جلفا
۱۸۰	چغاسیف الدین	۱۶۷	جم
۱۸۰	چل	۱۶۸	جنب
۱۸۰	چمخاله	۱۶۸	جندق
۱۸۰	چنار	۱۶۹	جندی شاپور
۱۸۱	چورس	۱۷۰	جوادیه
۱۸۱	چوگان	۱۷۰	جوانمرد قصاب
۱۸۱	چهار آسیاب	۱۷۱	جوپار
۱۸۱	چهار قشلاق	۱۷۱	جوگند
۱۸۲	چهر زادگان	۱۷۲	جونقان
۱۸۲	چهل چشمه	۱۷۲	جویمند
۱۸۲	چهل حصاران	۱۷۲	جهر
۱۸۳	چیزر	۱۷۳	جهرم
		۱۷۳	جی
	«ح»	۱۷۴	جیرفت
۱۸۴	حاجی آباد	۱۷۴	جیسا
۱۸۴	حاجی تقی	۱۷۵	جیسارود
۱۸۴	حاجی لر		
۱۸۵	حالتامی		«چ»
۱۸۵	حبیب آباد	۱۷۶	چابهار
۱۸۶	حسن آباد	۱۷۷	چار محال بختیاری
۱۸۶	حسن آباد صنیع الدوله	۱۷۸	چالوس
۱۸۶	حسین آباد	۱۷۸	چاله هرز

۱۹۴	خضرآباد	۱۸۶	حسین آباد حاج محمد تقی
۱۹۴	خلجستان	۱۸۷	حشمتیه
۱۹۴	خلخال	۱۸۷	حصاراندوف
۱۹۵	خلیج پارس	۱۸۷	حصن مهدی
۱۹۵	خلیج فارس	۱۸۷	حکیم اتا
۱۹۵	خلیل آباد	۱۸۸	حکیمیه
۱۹۵	خمسه	۱۸۸	حلواچشمه
۱۹۷	خمین	۱۸۸	حیدرآباد
۱۹۷	خمینی شهر		
۱۹۸	خواجه‌ها		«خ»
۱۹۸	خار	۱۸۹	خاش
۱۹۹	خوارزم	۱۸۹	خانیک
۲۰۱	خاف	۱۹۰	خاوران
۲۰۱	خوانسار	۱۹۰	خاوه
۲۰۲	خورموج	۱۹۰	خبیص
۲۰۲	خورموسی	۱۹۰	خراره
۲۰۲	خورومیشن	۱۹۱	خراسان
۲۰۳	خوراردشیر	۱۹۱	خرامه
۲۰۳	خوزستان	۱۹۲	خرگرد
۲۰۴	خوزستان بازار	۱۹۲	خرم دره
۲۰۵	خوی	۱۹۲	خرمشهر
۲۰۵	خیرآباد	۱۹۲	خرم‌کوه
		۱۹۳	خرونده
		۱۹۳	خسروگرد
		۱۹۳	خشت
	«د»		
۲۰۶	داراب		

۲۱۵	دریاچه آرال	۲۰۶	دارابگرد
۲۱۵	دریاچه ارومیه	۲۰۷	دارابگرد
۲۱۶	دریاچه پیچکان	۲۰۷	دارالارشاد
۲۱۶	دریاچه تلا	۲۰۷	دارالخلافه ناصره
۲۱۶	دریاچه جازموریان	۲۰۸	دارالعباده
۲۱۶	دریاچه جند	۲۰۸	دارالمرز
۲۱۶	دریاچه چیچست	۲۰۹	دارالمومنین
۲۱۷	دریاچه خوارج	۲۰۹	دارزین
۲۱۷	دریاچه زریبار	۲۱۰	دارستان
۲۱۸	دریاچه ژرف	۲۱۰	دالایی
۲۱۸	دریاچه ساوه	۲۱۰	دامبره
۲۱۸	دریاچه شاهین	۲۱۰	دامغان
۲۱۸	دریاچه شراة	۲۱۱	داوودیه
۲۱۸	دریاچه شور	۲۱۱	داورآباد
۲۱۹	دریاچه طسوج	۲۱۲	داورپناه
۲۱۹	دریاچه قم	۲۱۲	دجله
۲۱۹	دریاچه کبودان	۲۱۲	دجیل الاهواز
۲۲۰	دریاچه گهر بزرگ	۲۱۳	دربادام
۲۲۰	دریاچه گهر کوچک	۲۱۳	دربندر
۲۲۰	دریاچه لیتان	۲۱۳	درغلا
۲۲۱	دریاچه مان تنه	۲۱۴	درفک
۲۲۱	دریاچه نیریز	۲۱۴	درقه
۲۲۱	دریاچه هامون	۲۱۴	درکه
۲۲	دریا کوه	۲۱۴	درگز
۲۲۲	دریای آبسکون	۲۱۵	دره شهر

۲۳۰	دزداب	۲۲۳	دریای آق دینیز
۲۳۰	دزفول	۲۲۳	دریای استرآباد
۲۳۱	دستوا	۲۲۳	دریای ایران
۲۳۲	دشت آزادگان	۲۲۳	دریای بوشهر
۲۳۲	دشت ارژند	۲۲۳	دریای جرجان
۲۳۳	دشت کبود	۲۲۴	دریای خراسان
۲۳۳	دشت گرگان	۲۲۴	دریای خزر
۲۳۳	دشت مرغاب	۲۲۵	دریای خوارزم
۲۳۳	دشت مغان	۲۲۵	دریای خوالینسکوئه موره
۲۳۴	دشت میشان	۲۲۵	دریای دیلم
۲۳۴	دشمن زیاری	۲۲۵	دریای دیلمان
۲۳۴	دلفان	۲۲۶	دریای ساری
۲۳۵	دلیجان	۲۲۶	دریای سیاه
۲۳۵	دماوند	۲۲۶	دریای طبرستان
۲۳۶	دُمنه	۲۲۶	دریای فارس
۲۳۷	دورود	۲۲۶	دریای فراهکرت
۲۳۷	دوزدوزان	۲۲۷	دریای قزوین
۲۳۸	دوشان تپه	۲۲۷	دریای کاسپین
۲۳۸	دوغ آباد	۲۲۸	دریای کمروود
۲۳۸	دوغایی	۲۲۸	دریای گرگان
۲۳۹	دولاب	۲۲۸	دریای گیلان
۲۴۰	دولت آباد	۲۲۸	دریای مازندران
۲۴۰	دولو	۲۲۹	دریای مرمره
۲۴۰	دوگنبدان	۲۲۹	دریای هیرکانی
۲۴۱	ده بکری	۲۲۹	دزاشیب

۲۵۰	رباط	۲۴۲	دهخوارقان رود
۲۵۰	رباطات	۲۴۲	دهستان
۲۵۰	رباط سر	۲۴۲	ده سلم
۲۵۱	رحیم آباد	۲۴۲	دهکرد
۲۵۱	رخ	۲۴۳	ده گردو
۲۵۱	رزمقان	۲۴۳	دهگلان
۲۵۲	رستاق	۲۴۳	دهلاقانی کوه
۲۵۲	رستم	۲۴۳	دهلران
۲۵۲	رستم آباد	۲۴۴	ده نمونه
۲۵۳	رستمدار	۲۴۴	دیزمار
۲۵۳	رستمده	۲۴۴	دیلمان
۲۵۳	رشت	۲۴۵	دینگرد
۲۵۴	رشتخوار	۲۴۵	دیوان دره
۲۵۵	رضائیه		
۲۵۵	رفسنجان		«ذ»
۲۵۵	رمکان	۲۴۶	ذات الطواویس
۲۵۶	روته		
۲۵۶	رود آب سزار		«ر»
۲۵۶	رود آستارا	۲۴۷	رادکان
۲۵۶	رود آماردی	۲۴۷	رام اردشیر
۲۵۷	رود آمو	۲۴۷	رامجرد
۲۵۷	رود آهار	۲۴۸	رامسر
۲۵۷	رود ابهر	۲۴۸	رامهرمز
۲۵۸	رود اترک	۲۴۹	رامیان
۲۵۸	رود ارغنداب	۲۴۹	رأس الخیمه

۲۶۷	رودکور	۲۵۸	رود الشتر
۲۶۷	رود کوه رنگ	۲۵۸	رود بابل
۲۶۷	رود گاماسب	۲۵۹	رود بار
۲۶۸	رود گت بوسی	۲۵۹	رود بوکان
۲۶۸	رود گرگان	۲۵۹	رود بهمنشیر
۲۶۸	رود گنگ	۲۵۹	رود پاسی تیگریس
۲۶۹	رود مردوس	۲۶۰	رود جندی شاپور
۲۶۹	رود مند	۲۶۰	رود جیحون
۲۶۹	رود مهاباد	۲۶۰	رود چالوس
۲۶۹	رود میناب	۲۶۱	رود دجله
۲۷۰	رود نور	۲۶۱	رود دز
۲۷۰	رود نیل	۲۶۱	رود دلیچای
۲۷۰	رود هراز	۲۶۲	رود دماوند
۲۷۱	رود هندیجان	۲۶۲	رود ساوجبلاغ
۲۷۱	رومشکان	۲۶۲	رود سردشت
۲۷۱	ری	۲۶۲	رود سیمره
۲۷۲	ریشهر	۲۶۳	رود شور
۲۷۲	ریگان	۲۶۳	رود شوش
۲۷۳	ریگستان	۲۶۳	رود قزل اوزن
		۲۶۴	رود قم
		۲۶۴	رود کارون
		۲۶۵	رود کر
۲۷۴	زابل	۲۶۵	رود کرج
۲۷۴	زادراگارتا	۲۶۶	رود کرخه
۲۷۵	زاروند	۲۶۶	رود کوچه بوسی
۲۷۵	زاغل		

«ز»

۲۸۸	ساغند	۲۷۶	زاگرتی
۲۸۸	سامان	۲۷۶	زالیان
۲۸۸	ساوجبلاغ	۲۷۶	زاوه
۲۸۹	ساوجبلاغ مکری	۲۷۸	زاهدان
۲۸۹	ساوه	۲۷۸	زاینده رود
۲۹۰	سبزوار	۲۷۹	زردکوه بختیاری
۲۹۰	سخت سر	۲۷۹	زرگنده
۲۹۱	سده	۲۷۹	زرن رود
۲۹۱	سراب	۲۸۰	زرنگ
۲۹۱	سراجه	۲۸۰	زرین شهر
۲۹۲	سراوان	۲۸۱	زغما
۲۹۳	سراو رود	۲۸۱	زفرقند
۲۹۳	سرخ دم	۲۸۱	زنجان
۲۹۳	سرخس	۲۸۲	زنجان رود
۲۹۴	سردشت	۲۸۲	زندان اسکندر
۲۹۴	سرعین	۲۸۳	زنده رود
۲۹۴	سرمشقی	۲۸۳	زو
۲۹۵	سرمه	۲۸۳	زوارم
۲۹۵	سروستان	۲۸۴	زواره
۲۹۵	سریش آباد	۲۸۵	زورتانلو
۲۹۶	سغدر	۲۸۵	زوزن
۲۹۶	سفیدکوه	۲۸۶	زیدان
۲۹۶	سفیده		
۲۹۶	سقز		«س»
۲۹۷	سگوند	۲۸۷	ساری

۳۱۱	سید محله	۲۹۸	سلاخ
۳۱۱	سیرجان	۲۹۸	سلدوز
۳۱۲	سیر سپراندلو	۲۹۹	سلطان آباد
۳۱۲	سیستان	۲۹۹	سلطان ولایت
۳۱۳	سی سخت	۲۹۹	سلطانیه
۳۱۴	سیف	۳۰۰	سلیمانیه
۳۱۴	سیمره	۳۰۰	سمرقند
۳۱۵	سیمکان	۳۰۱	سمره
۳۱۵	سیمینه رود	۳۰۱	سمنان
۳۱۵	سیه چشمه	۳۰۴	سمیرم
		۳۰۵	سنجابی
	«ش»	۳۰۵	سنجار
۳۱۶	شاپور	۳۰۵	سنگان
۳۱۶	شاپورخواست	۳۰۶	سنگسر
۳۱۷	شادیخ	۳۰۶	سنندج
۳۱۷	شازند	۳۰۷	سوادکوه
۳۱۷	شانه کوه	۳۰۷	سورمق
۳۱۸	شاوارشان	۳۰۸	سوزا
۳۱۸	شاه آباد	۳۰۸	سوزیانا
۳۱۹	شاهاستن	۳۰۹	سوسنگرد
۳۱۹	شاه باسن	۳۰۹	سوق الاهواز
۳۱۹-۳۲۰	شاهرود	۳۰۹	سولقان
۳۲۰	شاه عبدالله	۳۱۰	سهامیه
۳۲۱	شاهین دژ	۳۱۰	سیانک
۳۲۱	شبانکاره	۳۱۰	سیاهکل

	«ص»	۳۲۱	شبدیز
۳۳۱	صائین دژ	۳۲۱	شبستر
۳۳۱	صائین قلعه	۳۲۲	شبه جزیره میانکاله
۳۳۲	صالح آباد	۳۲۲	شعیبیه
۳۳۲	صدروازه	۳۲۲	شل محله
۳۳۳	صلخ	۳۲۳	شمخال
		۳۲۳	شمیران
	«ض»	۳۲۴	شوراب
۳۳۴	ضرابخانه	۳۲۴	شوره دریا
		۳۲۴	شوش
	«ط»	۳۲۵	شوستر
۳۳۵	طابران	۳۲۶	شوط
۳۳۵	طاق بستان	۳۲۶	شولستان
۳۳۶	طالش خیل	۳۲۶	شهاب
۳۳۶	طبرستان	۳۲۷	شهاییه
۳۳۷	طبس	۳۲۷	شهراب
۳۳۷	طبل	۳۲۷	شهربابک
۳۳۸	طرابوزان	۳۲۸	شهرسبز
۳۳۸	طسوج	۳۲۸	شهرضا
۳۳۸	طواویس	۳۲۸	شهرکرد
۳۳۹	طورزن	۳۲۹	شهسوار
۳۳۹	طوس	۳۲۹	شیراز
۳۴۰	طولگیلان	۳۳۰	شیرکوه
۳۴۰	طیبات	۳۳۰	شیروان

۳۴۸	غار شازند
۳۴۸	غار شغال دره
۳۴۹	غار عقرب
۳۴۹	غار کرفتو
۳۴۹	غار کمان طلا
۳۵۰	غار کهک
۳۵۰	غار گیوه کش
۳۵۱	غار مادر شاپور
۳۵۱	غار مرمر
۳۵۱	غار مرمر
۳۵۱	غار مقبره
۳۵۱	غار ویشاپویه

«ف»

۳۵۲	فارس
۳۵۳	فارسان
۳۵۳-۳۵۴	فارسی جان
۳۵۴	فارسیدجه
۳۵۴	فاروج
۳۵۴	فاز
۳۵۵	فردنبه
۳۵۵	فراهان
۳۵۵	فراه گرد
۳۵۵	فرح آباد
۳۵۶	فرح زاد

«ع»

۳۴۱	عباس آباد
۳۴۲	عراق
۳۴۲	عز آباد
۳۴۲	عسکر مکرم
۳۴۳	عشق آباد
۳۴۳	عقدا
۳۴۳	عقیلی
۳۴۴	علی آباد
۳۴۴	عمارلو
۳۴۴	عنافجه

«غ»

۳۴۵	غار بهرام گور
۳۴۵	غار پلنگ
۳۴۵	غار پلنگان
۳۴۶	غار تخت
۳۴۶	غار چاه زندان
۳۴۶	غار رحمت
۳۴۶	غار زندان افغان
۳۴۷	غار سردکوه
۳۴۷	غار سفیدخانی
۳۴۷	غار سوله خونزا
۳۴۸	غار سیاه چال
۳۴۸	غار شاپور

۳۶۶	قره عین	۳۵۶	فرغانه
۳۶۶	قره کلیسا	۳۵۶	فرههان
۳۶۶	قره کهریز	۳۵۷	فرنق
۳۶۷	قزوین	۳۵۷	فرهادگرد
۳۶۸	قصر اللصوص	۳۵۷	فریدون کنار
۳۶۸	قصر شیرین	۳۵۸	فریمان
۳۶۹	قلعه	۳۵۸	فسا
۳۶۹	قلعه حسن	۳۵۹	فلاحیه
۳۷۰	قلهک	۳۶۰	فلک الدین
۳۷۰	قم	۳۶۰	قم
۳۷۱	قمشه	۳۶۱	فهرج
۳۷۲	قنطره	۳۶۱	فهره
۳۷۲	قوچان	۳۶۲	فیروز آباد
۳۷۳	قورچی باشی	۳۶۲	فیروزکوه
۳۷۳	قولقوچان	۳۶۲	فیروزگرد
۳۷۴	قومس		
۳۷۵	قهاب		«ق»
۳۷۵	قهرود	۳۶۳	قائم شهر
۳۷۵	قهسار	۳۶۳	قاسم آباد
۳۷۶	قهستان	۳۶۴	قاین
۳۷۶	قهفرخ	۳۶۴	قباد
۳۷۷	قیاپا	۳۶۴	قرمیسین
۳۷۷	قیطانی	۳۶۵	قره باغ
		۳۶۵	قره تپه
		۳۶۵	قره چه

۳۸۹	کلات	«ک»	
۳۹۰	کلاته سادو	۳۷۸	کاخک
۳۹۰	کلاته شفتی	۳۷۸	کارخانه قند
۳۹۰	کلاته صفدرآباد	۳۷۸	کازرون
۳۹۱	کلاته محمدرضاخان	۳۷۹	کاشان
۳۹۱	کلاته نظرعلی	۳۸۰	کاظم رود
۳۹۱	کلاته نظر محمد	۳۸۱	کاظم کلا
۳۹۱	کمره	۳۸۱	کاغذکنان
۳۹۲	کن	۳۸۱	کامرانیه
۳۹۲	کناره	۳۸۲	کبوترآهنگ
۳۹۲	کنگاور	۳۸۲	کبودجامه
۳۹۳	کوت المحمره	۳۸۲	کبیرکوه
۳۹۴	کورکلا	۳۸۳	کینه
۳۹۴	کوره اردشیرخره (خوره)	۳۸۳	کجان
۳۹۴	کوسون	۳۸۴	کچومثقال
۳۹۵	کوسه	۳۸۴-۳۸۵	کرج
۳۹۵	کوشه بالا	۳۸۵	کرخا
۳۹۵	کوشه علیا	۳۸۵	کردستان
۳۹۵	کوکه	۳۸۶	کردکوی
۳۹۶	کوه آتشگاه	۳۸۶	کردوی
۳۹۶	کوه آراارات	۳۸۷	کرمان
۳۹۶	کوه آغریداغ	۳۸۸	کرمانشاه
۳۹۷	کوه آویدر	۳۸۸	کره گاه
۳۹۷	کوه ائورونت	۳۸۹	کشیت
۳۹۷	کوه اروند	۳۸۹	کفله مرز

۴۰۷	کوه رم زمیگان	۳۹۷	کوه البرز
۴۰۷	کوه زاگرس	۳۹۸	کوه الموت
۴۰۷	کوه زنده	۳۹۸	کوه الوند
۴۰۷	کوه ژورایی عظیم	۳۹۹	کوه بزغوش
۴۰۸	کوه سبلان	۳۹۹	کوه بنان
۴۰۸	کوه سرده	۳۹۹	کوه بیرگ
۴۰۸	کوه سفیدخانی	۴۰۰	کوه بیستون
۴۰۹	کوه سن سیمره	۴۰۰	کوه پاتاق
۴۰۹	کوه سهند	۴۰۰	کوه پلنگان
۴۰۹	کوه شاهزاده حسین	۴۰۱	کوه پیغمبرداغی
۴۱۰	کوه شاهزنده	۴۰۱	کوه تخت
۴۱۰	کوه شمشیربرید	۴۰۱	کوه تخت سلیمان
۴۱۰	کوه شهر بابک	۴۰۲	کوه تفتان
۴۱۰	کوه شیشه	۴۰۳	کوه توچال
۴۱۱	کوه صفه	۴۰۴	کوه توزگی
۴۱۱	کوه طاف	۴۰۴	کوه جودی
۴۱۱	کوه طاق بستان	۴۰۴	کوه جهان بین
۴۱۲	کوه قارن	۴۰۴	کوه چک چک
۴۱۲	کوه قورخود	۴۰۵	کوه چهل تن
۴۱۲	کوه کارن	۴۰۵	کوه خرسان
۴۱۲	کوه کرکس	۴۰۵	کوه خلجستان
۴۱۳	کوه کشتگان	۴۰۵	کوه خواجه
۴۱۳	کوه کلپ جهنم	۴۰۶	کوه دز
۴۱۳	کوه کمره	۴۰۶	کوه دماوند
۴۱۳	کوه کمهر	۴۰۶	کوه رحمت

	«گ»	۴۱۴	کوه کیلویه
۴۲۲	گامبرون	۴۱۴	کوه گرمه
۴۲۲	گچسر	۴۱۴	کوه گیلان
۴۲۲	گچورستان	۴۱۴	کوه لنگا
۴۲۳	گدروزیا	۴۱۵	کوه ماسوله
۴۲۳	گدوکانلو	۴۱۵	کوه مزیشونت
۴۲۳	گرچی	۴۱۵	کوه ملک محمد
۴۲۳	گرداب	۴۱۵	کوه مهر
۴۲۴	گرگان	۴۱۵	کوه مهرگان
۴۲۴	گرمادوز	۴۱۶	کوه میان سه چال
۴۲۵	گرمسار	۴۱۶	کوه نوح
۴۲۵	گرمسیر	۴۱۷	کوه هزار مسجد
۴۲۶	گروس	۴۱۷	کوه هشتاد پهلوی
۴۲۶	گزن خاست	۴۱۷	کوه هفت سران
۴۲۶	گل بادام	۴۱۸	کویت
۴۲۷	گلپایگان	۴۱۸	کویرلوت
۴۲۸	گلستان کوه	۴۱۹	کھسار
۴۲۸	گلندوک	۴۱۹	کھستان
۴۲۸	گمیشان	۴۱۹	کھک
۴۲۹	گناباد	۴۲۰	کھگیلویه
۴۳۱	گندقابوس	۴۲۰	کهنک
۴۳۱	گنبد کاووس	۴۲۰	کهنه کند
۴۳۱	گنج آباد	۴۲۰	کیان
۴۳۲	گندمان	۴۲۱	کیسی
۴۳۲	گندم کوه و گرم آسمان		

	«م»	۴۳۳	گواشیر
۴۴۳	ماد	۴۳۳	گودیز
۴۴۳	مادون	۴۳۳	گور
۴۴۳	ماربین	۴۳۳	گونی
۴۴۴	مازندران	۴۳۴	گه
۴۴۵	ماسوله	۴۳۴	گهرم
۴۴۶	ماشاءالله آباد	۴۳۴	گیلان
۴۴۶	ماکو	۴۳۵	گیلی
۴۴۷	مالمیر		
۴۴۷	ماندستان		«ل»
۴۴۸	ماوراءالنهر	۴۳۶	لار
۴۴۸	ماه آباد	۴۳۶	لاریجان
۴۴۹	ماهان	۴۳۷	لاله زار
۴۴۹	ماهیدشت	۴۳۷	لاهیجان
۴۴۹	مایوان	۴۳۷	لرستان
۴۵۰	محب سراج	۴۳۸	لشکر
۴۵۰	محلات	۴۳۸	لکان
۴۵۰	محمد آباد	۴۳۸	لنگا
۴۵۱	محمره	۴۳۹	لنگرود
۴۵۱	محمود آباد	۴۴۰	لواسان
۴۵۱	محمود علی	۴۴۰	لوت زنگی احمد
۴۵۲	محمودیه	۴۴۱	لورا
۴۵۲	محولات	۴۴۱	لوزدر
۴۵۲	مداین	۴۴۱	لویزان
۴۵۳	مدینه السادات		

۴۶۶	مهدی شهر	۴۵۳	مراغه
۴۶۶	مهرآباد	۴۵۴	مرزگران
۴۶۷	مهرادران	۴۵۴	مرزون آباد
۴۶۷	مهران	۴۵۵	مرند
۴۶۷	مهرجان	۴۵۶	مرو دشت
۴۶۷	مهریجر	۴۵۷	مریاباد
۴۶۸	میان آب	۴۵۷	مریوان
۴۶۸	میان جام	۴۵۷	مزدآباد
۴۶۸	میاندو آب	۴۵۸	مزدآباد پایین
۴۶۸	میان دورود	۴۵۸	مسجد سلیمان
۴۶۹	میان رودان	۴۵۹	مسرقان
۴۶۹	میانه	۴۵۹	مشکانلو
۴۶۹	مبید	۴۵۹	مشکین شهر
۴۷۰	میشیجان	۴۶۰	مشهد
۴۷۰	میلگرد	۴۶۰	مشهد آهنگران
۴۷۱	میلاجر	۴۶۱	مشهد اردهال
۴۷۱	میناب	۴۶۱	مشهد سر
۴۷۲	مینو	۴۶۱	مغان
۴۷۲	میهنه (مهنه)	۴۶۲	مکران
		۴۶۳	مکی
	«ن»	۴۶۳	ملایر
۴۷۴	نائین	۴۶۴	ملوانلو
۴۷۴	نادریه	۴۶۵	ممسنی
۴۷۵	ناسار	۴۶۵	موغستان
۴۷۵-۴۷۶	ناصری	۴۶۶	مهاباد

۴۸۶	نیشابور	۴۷۶-۴۷۷	ناصریه
۴۸۸	نیک شهر	۴۷۷	نجف آباد
۴۸۸	نیمروز	۴۷۸	نسا
۴۸۹	نینوا	۴۷۸	نسار دله
		۴۷۸	نشتارود
	«و»	۴۷۹	نصر آباد
۴۹۱	ورامین	۴۷۹	نصرت آباد
۴۹۱	وره	۴۷۹	نصرند
۴۹۲	وشاره	۴۸۰	نقده
۴۹۲	ولاشگرد	۴۸۰	نکا
۴۹۳	ونک	۴۸۰	نمین
۴۹۳	وهاندوشاه پوهر	۴۸۱	نور
۴۹۳	ویدان	۴۸۱	نور آباد
۴۹۴	ویس	۴۸۱	نوش آباد
۴۹۴	ویسمه	۴۸۱	نوشهر
		۴۸۲	نوفل لوشاتو
	«ه»	۴۸۲	نوک آباد
۴۹۵	هرات	۴۸۲	نهاوند
۴۹۵	هران	۴۸۳	نهرالسوس
۴۹۶	هردو آبرود	۴۸۳	نهرتیری
۴۹۷	هرمزاردشیر	۴۸۴	نهوج
۴۹۷	هرمز شاه	۴۸۴	نیاسر
۴۹۷	هزار چشم	۴۸۵	نیاوران
۴۹۸	هزاوه	۴۸۵	نی ریز
۴۹۸	هشتادان	۴۸۶	نیسیان

۵۰۶	هویزه	۴۹۹	هشتادطاق
۵۰۶	هیدج	۴۹۹	هشپر
۵۰۷	هیرکان	۴۹۹	هشترود
	«ی»	۵۰۰	هفت شهیدان
۵۰۸	یاسوج	۵۰۰	هفتگل
۵۰۸-۵۰۹	یام	۵۰۰	هکاتم پیلس
۵۰۹	یخدان	۵۰۱	هگمتانه
۵۱۰	یزد	۵۰۱	همایونشهر
۵۱۱	یزدخواست	۵۰۱	همدان
۵۱۱	یعقوبی	۵۰۳	هند
۵۱۲	یمقان	۵۰۳	هندیجان
۵۱۲	یمن	۵۰۴	هورالعظیم
۵۱۲	یوسف آباد	۵۰۵	هوراند
۵۱۳	یهودیه	۵۰۵	هووجه

«فهرست منابع»

- ۱- آبادیهای حوضه آبگیر لوت جنوبی: پریدخت فشارکی، موسسه جغرافیایی دانشگاه تهران (گزارشهای جغرافیایی، ش ۱۶)، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲- آتشکده اردستان: ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، بخش اول، تهران، ۱۳۳۶.
- ۳- آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان: اسماعیل دیباج، تهران، ۱۳۵۱.
- ۴- آثار باستانی و بناهای تاریخی سیستان و بلوچستان: ایرج افشار سیستانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۵- آثار باستانی و تاریخی لرستان: حمید ایزدپناه، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰.
- ۶- آثار تاریخی سمنان: محمد علی مخلصی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۷- آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز: حسن نراقی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸.
- ۸- آثار تاریخی کلات و سرخس: مهدی بامداد، تهران، ۱۳۴۴.
- ۹- آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس: احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۰- آثار ملی اصفهان: ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۱- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن: سید اسماعیل وکیلی، ۱۳۶۲.
- ۱۲- آنندراج: محمدپادشاه (شاد)، هند، ۱۸۸۹-۱۸۹۲ میلادی.
- ۱۳- اردبیل شهر مقدس: جمشید عبادزاده ملکی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۴- اردبیل در گذرگاه تاریخ: باباصفری، جلد اول، تهران، ۱۳۵۰.
- ۱۵- از خوانسار تا خراسان: محمدحسین تسبیحی، پاکستان، روالپندی، ۱۳۵۳.
- ۱۶- اصفهان از لحاظ اجتماعی و اقتصادی: حسن عابدی، ۱۳۳۴.
- ۱۷- اطلاعات سالانه، شمار ۶: روزنامه اطلاعات، تهران، ۱۳۴۴.
- ۱۸- اطلاعات عمومی گنجینه‌های دانش: سید محمود اختریان- رحیم چاوشی اکبری- سید کاظم خلخالی، ۱۳۷۱.

- ۱۹- اطلس راههای ایران: گیتاشناسی، تهران، ۱۳۶۰.
- ۲۰- اقلیم پارس: سید محمد تقی مصطفوی، انجمن آثار ملی تهران، ۱۳۴۳.
- ۲۱- البلدان: احمد بن ابی یعقوب "ابن واضح یعقوبی"، ترجمه محمدابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- ۲۲- ایران از آغاز تا اسلام: ا. گیرشمن، ترجمه محمدمعین، تهران، ۱۳۴۹.
- ۲۳- ایران قدیم و تهران قدیم: ناصر نجمی، جانزاده، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۴- ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان: عباس پورمحمدعلی شوشتری (مهرین)، جلد دوم، فاروس، تهران، ۱۳۲۱.
- ۲۵- ایران و مسئله ایران: لردکرزن، ترجمه علی جواهرکلام، ۱۳۳۰.
- ۲۶- ایلام و تمدن دیرینه آن: ایرج افشار سیستانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۷- ایل پاپی، کوچ نشینان غرب ایران: اس. ج. فیلیبرگ، ترجمه اصغر کریمی، فرهنگسرا، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۸- بازیهای محلی آباده: جمشید صداقت کیش، ۱۳۶۰.
- ۲۹- با من به کرمان بیایید: اسدالله خیراندیش، وحید، ۱۳۶۸.
- ۳۰- بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان، کتاب چهارم شهرستان آبادان: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر پژوهشها و برنامه ریزی فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۳۱- بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان، کتاب دوم شهرستان خرمشهر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۳۲- برهان قاطع: محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، به اهتمام محمدمعین، تهران، ۱۳۳۰-۱۳۳۵.
- ۳۳- بستان السیاحه یا سیاحتنامه: حاجی زین العابدین شیروانی، سنایی، تهران.
- ۳۴- بلوچستان: ذبیح الله ناصح، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۵.
- ۳۵- بلوچستان و سیستان، سرزمین نژاده مردمان و پهلوانان سخت کوش: اقبال یغمایی، وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل نگارش، تهران، ۱۳۵۵.

- ۳۶- بلوک میبد: محمود حیدریه زاده.
- ۳۷- بندرکنگ: حسین نوربخش، بندرعباس، ۱۳۵۹.
- ۳۸- بندرلنگه در ساحل خلیج فارس: حسین نوربخش، فرهنگ و هنر استان هرمزگان، بندرعباس، ۱۳۵۸.
- ۳۹- بهشهر (اشرف البلاد): علی بابا عسگری، شورای جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، بهشهر، ۱۳۵۰.
- ۴۰- بیابان (پژوهشهای علمی)، پژوهشی در مسکن روستایی منطقه بیابانی شرق کاشان، ابوزید آباد و روستاهای منظومه آن: فاطمه بهفروز، ۱۳۵۶.
- ۴۱- پایتختهای شاهنشاهان هخامنشی، شوش، هگمتانه، تخت جمشید: علی سامی، دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۸.
- ۴۲- پیوستنگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر: محمد یوسفی، ۱۳۴۹.
- ۴۳- تاریخ اجتماعی کاشان: حسن نراقی، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.
- ۴۴- تاریخ اردبیل و دانشمندان: فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی، نجف، ۱۳۴۷.
- ۴۵- تاریخ اردستان: ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۶۷.
- ۴۶- تاریخ اورارتو و سنگ نبشته‌های اورارتی در آذربایجان: محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۴۵.
- ۴۷- تاریخ بروجرد: غلامرضا مولانا بروجردی.
- ۴۸- تاریخ تبرستان پس از اسلام: اردشیربن آقاحسن بن آقابزرگ قصاب برزگر، ۱۳۴۴.
- ۴۹- تاریخ تهران: عبدالعزیز بن عبدالحسین جواهرکلام، خیام - ابن سینا - سقراط، تهران، ۱۳۲۵.
- ۵۰- تاریخ تهران و مضافات آن: سیدعبدالجّة حسینی بلاغی، جلد اول و دوم، با اجازه اداره آموزش و پرورش قم، ۱۳۵۰.
- ۵۱- تاریخ جغرافیایی خوزستان: محمدعلی امام شوشتری، تهران، ۱۳۳۱.

- ۵۲- تاریخ جدید یزد: احمد بن حسین بن علی کاتب طلهری یزدی، ۱۳۴۷.
- ۵۳- تاریخ رامیان و فندرسک: محمد علی سعیدی، ۱۳۶۴.
- ۵۴- تاریخ ریشه‌ نژادی کردی: احسان نوری، ۱۳۳۳.
- ۵۵- تاریخ زنجان: هوشنگ ثبوتی، زنجان، ۱۳۶۵.
- ۵۶- تاریخ زنجان، علما و دانشمندان: حاج سید ابراهیم موسوی زنجان، تهران، مصطفوی، ۱۳۵۲.
- ۵۷- تاریخ سمنان: عبدالرفیع حقیقت "رفیع"، انتشارات فرمانداری کل سمنان، سمنان، ۱۳۵۲.
- ۵۸- تاریخ سیاسی خلیج فارس: صادق نشات (میرداماد)، شرکت نسبی کانون کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- ۵۹- تاریخ شهرضا: مسیح الله جمالی، موسسه انتشارات ثقفی، ۱۳۵۵.
- ۶۰- تاریخ فرهنگ و ادب مکریان بوکان: ابراهیم افخمی، جلد اول.
- ۶۱- تاریخ قم و زندگی حضرت معصومه: علی دوانی، دارالفکر، قم، ۱۳۵۰.
- ۶۲- تاریخ گیلان: الکساندر آشودزکو، ترجمه محمدعلی گیلک، ۱۳۰۷.
- ۶۳- تاریخ ماد: ا.م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، ۱۳۵۷.
- ۶۴- تاریخ مازندران: اسماعیل مهجوری، جلد اول، ساری، ۱۳۴۲.
- ۶۵- تاریخ نایین: سید عبدالحجّه بلاغی، تهران، ۱۳۶۹ قمری.
- ۶۶- تاریخ و جغرافیای کردستان موسوم به سیرالاکراد: عبدالقادر ابن رستم بابایی، محمدرثوف توکلی، ۱۳۶۶.
- ۶۷- تاریخ و جغرافیای گناباد: سلطان حسین تابنده، تهران، ۱۳۴۸.
- ۶۸- تبریز و پیرامون: شفیع جوادی، بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، تبریز، ۱۳۵۰.
- ۶۹- تحفة ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان: میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب)، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۷۰- تذکره حسین حزین، دورنمایی از شهر بروجرد: حسین حزین بروجردی، خرم‌آباد، ۱۳۵۱.

- ۷۱- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران: محمدحسن مقدم مراغه‌ای، ۱۳۶۳.
- ۷۲- توس، شهر خفته در تاریخ: سید محمود موسوی، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۷۰.
- ۷۳- تهران در گذشته و حال: حسین کریمان، دانشگاه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۵.
- ۷۴- جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک: ایرج افشار سیستانی، ناشر مؤلف، تهران، ۱۳۷۱.
- ۷۵- جزیره خارک: علی اکبر سرفراز، دانش، ۱۳۳۹.
- ۷۶- جزیره خارک در دوره استیلای نفت: خسرو خسروی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲.
- ۷۷- جزیره قشم و خلیج فارس: حسین نوربخش، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۷۸- جزیره کیش و دریای پارس: ایرج افشار سیستانی، جهان معاصر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۷۹- جغرافیا و تاریخ بانه کردستان: محمد رثوف توکلی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۸۰- جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت: اسدالله معینی، شرکت سهامی طبع کتاب، [تهران]، ۱۳۴۴.
- ۸۱- جغرافیای استان آذربایجان شرقی، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان آذربایجان شرقی: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۷.
- ۸۲- جغرافیای استان آذربایجان غربی، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان آذربایجان غربی: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.
- ۸۳- جغرافیای استان اصفهان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان اصفهان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.
- ۸۴- جغرافیای استان ایلام، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال

دوم دبیرستانهای استان ایلام: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۵.

۸۵- جغرافیای استان باختران، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان باختران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۷.

۸۶- جغرافیای استان بوشهر، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان بوشهر: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۹.

۸۷- جغرافیای استان تهران، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۹.

۸۸- جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان چهارمحال و بختیاری: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.

۸۹- جغرافیای استان خراسان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان خراسان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۷.

۹۰- جغرافیای استان خوزستان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان خوزستان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.

۹۱- جغرافیای استان زنجان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان زنجان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۷.

۹۲- جغرافیای استان سمنان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش‌آموزان سال دوم دبیرستانهای استان سمنان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت

آموزش و پرورش، ۱۳۶۷.

۹۳ - جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان سیستان و بلوچستان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.

۹۴ - جغرافیای استان فارس، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان فارس: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۹.

۹۵ - جغرافیای استان کردستان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان کردستان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۷.

۹۶ - جغرافیای استان کرمان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان کرمان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.

۹۷ - جغرافیای استان کهگیلویه و بویراحمد، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان کهگیلویه و بویراحمد: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.

۹۸ - جغرافیای استان گیلان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان گیلان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۸.

۹۹ - جغرافیای استان لرستان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان لرستان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.

۱۰۰ - جغرافیای استان مازندران، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان مازندران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۸.

- ۱۰۱- جغرافیای استان مرکزی، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان مرکزی: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۷.
- ۱۰۲- جغرافیای استان هرمزگان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان هرمزگان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.
- ۱۰۳- جغرافیای استان همدان، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان همدان: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.
- ۱۰۴- جغرافیای استان یزد، ضمیمه جغرافیای ایران، مخصوص دانش آموزان سال دوم دبیرستانهای استان یزد: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.
- ۱۰۵- جغرافیای اصفهان: سیروس شفقی، دانشگاه اصفهان (سلسله انتشارات جغرافیایی، ش ۱)، [اصفهان]، ۱۳۵۳.
- ۱۰۶- جغرافیای تاریخی دامغان: اقبال یغمایی، تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۰۷- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان: عباس میران، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۰۸- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی: گ. لسترنج، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷.
- ۱۰۹- جغرافیای تاریخی سلطانی: محمدعلی مخلص، چاپ دوم، ناشر مؤلف، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۱۰- جغرافیای تاریخی سیراف: محمدحسن سمسار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۱۱- جغرافیای تاریخی شهرها: عبدالحسین نهچیری، انتشارات مدرسه، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۱۲- جغرافیای تاریخی قوچان: رمضانعلی شاگری، [خراسان]، ۱۳۴۶.

- ۱۱۳- جغرافیای تاریخی مفصل غرب ایران: بهمن کریمی، تهران، ۱۳۱۶.
- ۱۱۴- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان: علی محمد ساکی، محمدی، خرم آباد، ۱۳۴۳.
- ۱۱۵- جغرافیای تاریخی ولایت زاوه: محمدرضا خسروی، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۶.
- ۱۱۶- جغرافیای تاریخی گناباد: سلطان حسین تابنده، ۱۳۴۸.
- ۱۱۷- جغرافیای شهر بم: محمد مهدی محلاتی، جلد اول، ۱۳۶۷.
- ۱۱۸- جغرافیای شهرستان بروجرد: محمد جواد مقدس جعفری، [تهران]، ۱۳۵۴.
- ۱۱۹- جغرافیای عمومی استان کردستان: سیدیدالله نجفی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۲۰- جغرافیای کوچ نشینی: عبدالرحیم مشیری، سمت، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۲۱- جغرافیای گیلان: م.م. لاهیجانی، نجف، ۱۳۸۹ قمری.
- ۱۲۲- جغرافیای مفصل ایران: مسعود کیهان، جلد اول، چاپ مجلس، تهران، ۱۳۱۰.
- ۱۲۳- جغرافیای مفصل ایران: مسعود کیهان، جلد دوم، چاپ مجلس، تهران، ۱۳۱۱.
- ۱۲۴- جغرافیای مفصل ایران: ربیع بدیعی، جلد اول، اقبال، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۲۵- جغرافیای مفصل ایران: ربیع بدیعی، جلد دوم، اقبال، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۲۶- جغرافیای مفصل ایران: ربیع بدیعی، جلد سوم، اقبال، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۲۷- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری: علی رزم آراء، چاپ ارتش، تهران، ۱۳۲۵.
- ۱۲۸- جغرافیای نظامی ایران، منطقه پشتکوه: علی رزم آراء، چاپ ارتش، تهران، ۱۳۳۰.
- ۱۲۹- جغرافیای نظامی ایران، منطقه فارس: علی رزم آراء، چاپ ارتش، تهران، ۱۳۲۳.
- ۱۳۰- جغرافیای نظامی ایران، منطقه کرمان: علی رزم آراء، چاپ ارتش، تهران، ۱۳۲۳.
- ۱۳۱- جندق، روستایی کهن بر کران کویر: عبدالکریم حکمت یغمایی، توس

تهران، ۱۳۵۳.

۱۳۲ - چالوس: جواد نوشین، [تهران، ۱۳۵۴].

۱۳۳ - چگونگی صید مروارید در آبهای خلیج فارس: حسین نوربخش.

۱۳۴ - چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی: حسین شهیدی، ۱۳۶۵.

۱۳۵ - خاوران گوهر ناشناخته ایران: ابوالفضل قاسمی، [تهران، ۱۳۴۹].

۱۳۶ - خراسان: حسن اللهوردیان طوسی، [مروج، مشهد، ۱۳۵۵].

۱۳۷ - خراسان بزرگ: احمد رنجبر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۱۳۸ - خلیج فارس: اقبال یغمایی، وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل نگارش، تهران، ۱۳۵۲.

۱۳۹ - خلیج فارس: سر آرنولد ویلسون، ترجمه محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.

۱۴۰ - خلیج فارس و جزایر ایرانی: حسین نوربخش، کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۴۱ - خوزستان: سهراب امیری، آبادان، ۱۳۵۰.

۱۴۲ - خوزستان، کهکیلویه و ممسنی: احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۹.

۱۴۳ - خوزستان و تمدن دیرینه آن: ایرج افشار سیستانی، جلد اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.

۱۴۴ - خوزستان و تمدن دیرینه آن: ایرج افشار سیستانی، جلد دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.

۱۴۵ - دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران: عبدالحسین سعیدیان، علم و زندگی، تهران، ۱۳۶۳.

۱۴۶ - دایرةالمعارف یا فرهنگ دانش و هنر: پرویز اسدزاده - سعید محمودی - داریوش محمدخانی - عطاءالله بهمنش - مسعود واثقی - ابوالقاسم شیخ الاسلامی - فریدون معلمی - مرتضی جلالزاده، سازمان انتشاراتی اشرفی، چاپ پنجم، ۱۳۵۰.

- ۱۴۷- دریای خزر یا دریای مازندران: احمد بریمانی، ۱۳۲۶.
- ۱۴۸- دشت گرگان: عباس شوقی، موسسه خاور، تهران، ۱۳۱۴.
- ۱۴۹- دماوند، اوضاع اقتصادی و اجتماعی: علی صفایی، معرفت، تهران، ۱۳۳۵.
- ۱۵۰- دورنمای خوانسار: فضل‌الله زهرایی، ۱۳۴۱.
- ۱۵۱- دیار شهریاران: احمد اقتداری، جلد اول، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۵۲- دیدنیها و شنیدنیهای ایران: محمود دله‌شور جهانگردی ایرانی، ۱۳۲۷.
- ۱۵۳- راهنمای اصفهان: لطف‌الله هنرفر، سازمان جلب سیاحان، ۱۳۴۴.
- ۱۵۴- راهنمای خراسان: علی شریعتی مزینانی، انتشارات الفباء، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۱۵۵- راهنمای شمال ایران: فرخ غفاری، سازمان جلب سیاحان، تهران، ۱۳۴۷.
- ۱۵۶- راهنمای شهرستانهای ایران: ابراهیم اصلاح عربانی، سازمان فار، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۵۷- راهنمای مازندران: ناصر صدری، ۱۳۴۵.
- ۱۵۸- راهنمای مشهد: غلامرضا ریاضی، زوار، [مشهد]، ۱۳۳۴.
- ۱۵۹- راهنمای میراث فرهنگی استان کرمانشاه: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان میراث فرهنگی کرمانشاه، ۱۳۷۲.
- ۱۶۰- راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران: بهمن کریمی، ۱۳۲۹.
- ۱۶۱- روزنامه اطلاعات: ۶۶/۹/۱۴.
- ۱۶۲- روزنامه جهان اسلام: ۱۳۷۱/۴/۸.
- ۱۶۳- روزنامه رستاخیز: ۱۳۵۵/۴/۲۲.
- ۱۶۴- روزنامه کیهان: ۱۳۶۵/۲/۷، ۱۳۶۵/۴/۴، ۱۳۶۵/۱۲/۷، ۱۳۶۵/۱۳/۲۶.
- ۱۶۵- روزنامه همشهری: ۷۳/۱/۲۷، ۷۲/۵/۷، ۷۲/۴/۸.
- ۱۶۶- روستای امامه و انیس الدوله: ابوالقاسم تفضلی، کتابسرا، ۱۳۶۳.
- ۱۶۷- ریاض السیاحه: حاجی‌زین‌العابدین شیروانی، به تصحیح اصغر حامد ربانی، ۱۳۳۹.
- ۱۶۸- ری باستان: حسین کریمان، جلد اول، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۵.

- ۱۶۹- زنده رود یا جغرافیای تاریخی اصفهان و جلفا: علی جواهرکلام، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۷۰- ژئومرفولوژی کاربردی: حسن احمدی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۷۱- سرزمین قزوین: پرویز ورجاوند، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹.
- ۱۷۲- سرزمین و مردم قوچان: محمد جابانی، انتشارات اطلس، مشهد، ۱۳۶۳.
- ۱۷۳- سرزمین و مردم گیل و دیلم: سید محمد تقی میرابوالقاسمی.
- ۱۷۴- سفرنامه از خراسان تا بختیاری: هانری رنه دالمانی، ترجمه همایون فره‌وشی، ابن سینا و امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵.
- ۱۷۵- سفرنامه اوژن فلاندن به ایران در سالهای ۱۸۴۰-۱۸۴۱: اوژن فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی، روزنامه نقش جهان، تهران، ۱۳۲۴.
- ۱۷۶- سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال: ابراهیم و. ویلیامز جکسن، ترجمه منوچهر امیری- فریدون بدره‌ای، خوارزمی، ۱۳۵۷.
- ۱۷۷- سفرنامه ناصرالدینشاه، قاجار: ناصرالدین شاه قاجار.
- ۱۷۸- سفری به دیار ناشناخته: اصغر طاهری.
- ۱۷۹- سیراف (بندر طاهری): غلامرضا معصومی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۸۰- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان: مرتضی سیفی فمی، تفرشی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۸۱- سیستان نامه: ایرج افشار سیستانی، جلد اول و دوم، نشر مرغ آمین، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۸۲- سیمای اراک، جامعه‌شناسی شهری: محمدرضا محتاط، نشر آگه، ۱۳۶۸.
- ۱۸۳- سی‌ماه تلاش پا به پای مردم در راه نوسازی استان تاریخی کرمانشاهان: ۱۳۴۸.
- ۱۸۴- شکرستان، چند گفتار پیرامون فرهنگ ایران: علیقلی محمود بختیاری، ۱۳۵۱.
- ۱۸۵- شناخت جامعه روستایی هرمزگان: محمدعلی کرباسی صومعه سرای.

- ۱۸۶ - شناخت دریای مازندران و پیرامون آن: کمال محمودزاده، تهران، [۱۳۵۰].
- ۱۸۷ - شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت: احمد مستوفی، موسسه جغرافیای دانشگاه تهران (گزارشهای جغرافیایی، نشریه ش ۸)، تهران، ۱۳۵۱.
- ۱۸۸ - شهر سبز یا شهرستان کازرون: محمد جواد بهروزی، کانون معرفت، شیراز، ۱۳۴۶.
- ۱۸۹ - شهرستان نور: پیروز مجتهدزاده، صبح امروز، ۱۳۵۱.
- ۱۹۰ - شهرک ایبانه: مهناز تراییان (پایان نامه)، دانشگاه الزهراء، تهران، ۶۴-۱۳۶۳.
- ۱۹۱ - صد دروازه، مختصری از تاریخ و جغرافیای دامغان: علی اصغر کشاورز دامغانی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۹۲ - صورة الارض: ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۹۳ - طواف سهند: بهروز خاماچی، انتشارات ذوقی، [تبریز]، ۱۳۶۸.
- ۱۹۴ - غیاث اللغات: غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین راهپوری، کانون معرفت، تهران.
- ۱۹۵ - فارسنامه: ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۴۳.
- ۱۹۶ - فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور: محمد حسین پاپلی یزدی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- ۱۹۷ - فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی: بهروز خاماچی، سروش، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۹۸ - فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، جلد دوم: اداره جغرافیایی ارتش، تهران، ۱۳۲۸.
- ۱۹۹ - فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، جلد سوم: اداره جغرافیایی ارتش، تهران، ۱۳۲۹.
- ۲۰۰ - فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، جلد چهارم: اداره جغرافیایی ارتش،

- تهران، ۱۳۳۰.
- ۲۰۱- فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، جلد پنجم: اداره جغرافیایی ارتش، تهران، ۱۳۳۱.
- ۲۰۲- فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، جلد نهم: اداره جغرافیایی ارتش، تهران، ۱۳۲۹.
- ۲۰۳- فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، جلد دهم: اداره جغرافیایی ارتش، تهران، ۱۳۳۲.
- ۲۰۴- فرهنگ جهانگیری: عضدالدوله جمال الدین حسین بن فخرالدین انجوشیرازی، ۱۲۹۳ قمری.
- ۲۰۵- فرهنگ دهخدا: علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران (سازمان لغتنامه)، تهران، ۱۳۳۸.
- ۲۰۶- فرهنگ عمید: حسن عمید، جاویدان، تهران، ۱۳۴۶.
- ۲۰۷- فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء): علی اکبر نفیسی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۵.
- ۲۰۸- فرهنگ مردم شاهرود: سیدعلی اصغر شریعت زاده، جلد اول، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۰۹- فرهنگ معین: محمد معین، جلد اول تا ششم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲-۱۳۴۲.
- ۲۱۰- فرهنگ و هنر مهاباد در پنجاه سال نخست شاهنشاهی پهلوی: ناصر فرنود، ۱۳۵۵.
- ۲۱۱- فصلنامه تحقیقات جغرافیایی (مجله علمی پژوهشی): شماره اول، سال سوم، ۱۳۶۷- شماره دوم، سال پنجم، ۱۳۶۹.
- ۲۱۲- فصلنامه سیر و سیاحت: شماره اول، سال اول، ۱۳۷۰.
- ۲۱۳- فهرست بناهای تاریخی آذربایجان شرقی: محمد علی مخلصی، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۱۴- قصران (کوهسران): حسین کریمان، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲۱۵- کاروند کسروی (مجموعه مقالات): احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء،

- کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۲۱۶- کردستان: علی اصغر شمیم، مدبر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۱۷- کردستان: اداره اطلاعات و جهانگردی استان کردستان، ۱۳۵۳.
- ۲۱۸- کرد و پیوستگی نژادی او: رشید یاسمی، ۱۳۵۳.
- ۲۱۹- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران: عزیزالله بیات، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.
- ۲۲۰- کنگاور: شاپور گودرزی نژاد، موسسه جغرافیایی دانشگاه تهران (گزارشهای جغرافیایی، نشریه ش ۱۰)، تهران، ۱۳۵۲.
- ۲۲۱- کوهها و غارهای ایران: احمد معرفت، کانون معرفت، تهران، ۱۳۵۲.
- ۲۲۲- کیهان سال، شماره دوم: نشریه مؤسسه کیهان، تهران، ۱۳۴۲.
- ۲۲۳- گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران: محمدتقی خان متخلص به حکیم، ۱۳۶۶.
- ۲۲۴- گنجینه آثار تاریخی اصفهان: لطف الله هنرفر، اصفهان، ۱۳۴۴.
- ۲۲۵- گذری به چهارمحال و بختیاری: انتشارات دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو، تهران، ۱۳۵۶.
- ۲۲۶- گرمسار (خوارری): نوش آذر اسدی، [تهران، ۱۳۴۶].
- ۲۲۷- گزارش نامه یا فقه اللغة اسامی امکنه کرجنامه یا تاریخ آستانه: ابراهیم دهگان، اراک، ۱۳۴۲.
- ۲۲۸- گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد: احمد مستوفی، موسسه جغرافیایی دانشگاه تهران (طرح پژوهشی لوت، نشریه ش ۱)، تهران، ۱۳۴۸.
- ۲۲۹- گیلان: کریم کشاورز، جیبی با همکاری فرانکلین، تهران، ۱۳۵۶.
- ۲۳۰- گیلان در گذرگاه زمان: ابراهیم فخرایی، جاویدان، [تهران]، ۱۳۵۵.
- ۲۳۱- لارستان کهن: احمد اقتداری، تهران، ۱۳۳۴.
- ۲۳۲- لنگا: علی اصغر یوسف نیا، ۱۳۵۶.
- ۲۳۳- مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی: عباس شایان، جلد اول و دوم، چاپ

دوم، ۱۳۳۶.

۲۳۴- مازندران و استرآباد: رابینو، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۱۳۳۶.

۲۳۵- ماسوله: جمال انصاری (بروشور)، سازمان میراث فرهنگی کشور.

۲۳۶- ماهنامه هما: تیر، آذر، دی ۱۳۵۲.

۲۳۷- مجله آینده: سال نخست، شماره ۷، بهمن ۱۳۰۴.

۲۳۸- مجله اطلاعات هفتگی: نشریه مؤسسه اطلاعات، شماره‌های ۴۹۹-۴۹۶.

۴۷۴-۴۶۴.

۲۳۹- مجله ایران زمین: سال اول، شماره یکم، ۱۳۷۰.

۲۴۰- مجله ایران‌شناسی: سال اول، شماره ۸-۶.

۲۴۱- مجله بندر و دریا: شماره‌های ۳۰، ۲۹، ۲۶، ۲۵، ۲۳.

۲۴۲- مجله رشد آموزش جغرافیا: شماره ۲۰، ۱۳۶۸- شماره ۱۷، ۱۳۶۸.

۲۴۳- مجله سیر و سیاحت: شماره اول و دوم، سال سوم، فروردین ۱۳۶۹.

۲۴۴- مجله گردش: شماره اول.

۲۴۵- مجله هنر و مردم: شماره ۹۴، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۷.

۲۴۶- مجله یادگار: سال ۱۳۲۴.

۲۴۷- مجله یغما: اردیبهشت و مهر ۱۳۵۴، خرداد ۱۳۵۲، خرداد ۱۳۳۸.

۲۴۸- مراغه، افرازه رود از نظر اوضاع طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی: یونس

مروارید، تهران، ۱۳۶۰.

۲۴۹- مرند: امیر هوشنگ سید زنوزی، آرش، تهران، ۱۳۵۸.

۲۵۰- مسالک و ممالک: ابواسحاق ابراهیم استخری، به اهتمام ایرج افشار، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.

۲۵۱- مشهد اردهاال: رحمت‌الله ذکایی.

۲۵۲- مشهد طوس یک فصل از تاریخ، تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان: سید

محمد کاظم امام، کتابخانه ملی ملک، ۱۳۴۸.

۲۵۳- معماری ایران: آسیه جوادی، جلد اول، مجرد، تهران، ۱۳۶۳.

- ۲۵۴- معجم البلدان: یاقوت حموی، قاهره، ۱۳۲۳.
- ۲۵۵- مقالات ایرانشناسی: ایرج افشار سیستانی، جلد اول، موسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۵۶- مقالات ایرانشناسی: ایرج افشار سیستانی، جلد دوم، شرکت انتشارات جهان معاصر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۵۷- مقالات کسروی: یحیی ذکاء، ۱۳۳۵.
- ۲۵۸- مقدمه‌یی بر شناخت سیستان و بلوچستان: ناصر عسگری.
- ۲۵۹- ملایر و مردم آن: جواد جعفری، ۱۳۴۸.
- ۲۶۰- ممسنی و بهشت گمشده: اعظم مسلمی، شیراز، ۱۳۶۹.
- ۲۶۱- منطقه حفاظت شده اشترانکوه: حمیدرضا بیات - هنریک مجنونیان، سازمان حفاظت محیط زیست، ۱۳۶۷.
- ۲۶۲- نامهای شهرها و دیه‌های ایران: احمد کسروی، دفتر اول، تهران، ۱۳۲۳.
- ۲۶۳- نامه کمره، جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره (شهرستان خمین): مرتضی فرهادی، جلد اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۶۴- نزهت القلوب: حمدالله مستوفی قزوینی، به اهتمام لسترنج، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۶۵- نشانه‌هایی از گذشته دورگیلان و مازندران: جهانگیر سرتیپ‌پور، ۱۳۵۲.
- ۲۶۶- نشریه دانشکده علوم زمین: شماره اول و دوم، دانشگاه ملی ایران، تهران، بهار و تابستان ۱۳۵۷.
- ۲۶۷- نصف جهان فی تعریف الاصفهان: محمدمهدی اصفهانی، به تصحیح منوچهر ستوده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰.
- ۲۶۸- نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن: محمد جواد مشکور، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹.
- ۲۶۹- نگاهی به آذربایجان شرقی: ایرج افشار سیستانی، جلد اول، مؤسسه تحقیقاتی و پژوهشی رایزن، تهران، ۱۳۶۹.

- ۲۷۰- نگاهی به آذربایجان شرقی: ایرج افشار سیستانی، جلد دوم، مؤسسه تحقیقاتی و پژوهشی رایزن، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۷۱- نگاهی به آذربایجان غربی: ایرج افشار سیستانی، جلد اول، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۷۲- نگاهی به آذربایجان غربی: ایرج افشار سیستانی، جلد دوم، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۷۳- نگاهی به ایلات و عشایر ایران: محمود منجی، بابک بهراسدی، غلامرضا دهباشی، محمدرضا شفق.
- ۲۷۴- نگاهی به ایلام: ایرج افشار سیستانی، نشر هنر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲۷۵- نگاهی به بوشهر: ایرج افشار سیستانی، جلد اول، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۷۶- نگاهی به تاریخ اردکان: علی سپهری اردکانی، جلد اول، کانون کتاب ولی عصر، اردکان، ۱۳۶۴.
- ۲۷۷- نگاهی به ترکمن چای: حسین حسینی قره آغاج، ۱۳۶۶.
- ۲۷۸- نگاهی به خوزستان: ایرج افشار سیستانی، نشر هنر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲۷۹- نگاهی به سیستان و بلوچستان: ایرج افشار سیستانی، امین خضرای، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۸۰- نیشابور شهر فیروزه: فریدون گرایلی، ۱۳۵۷.
- ۲۸۱- وجه تسمیه شهرها و روستاهای ایران: مهرالزمان نوبان، حسینعلی نوبان، تهران، ۱۳۶۵.
- ۲۸۲- وزیرکشان: سید جعفر حمیدی، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۸۳- ولایات دارالمرز ایران و گیلان: هایست لویی، رابینو، ترجمه جعفر خمami زاده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، [۱۳۵۱].
- ۲۸۴- هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی): ترجمه کاظم ودیعی،

چهر، تبریز، ۱۳۳۸.

۲۸۵ - هزاوه زادگاه امیرکبیر: محمدجواد ضیغمی، موسسه علمی اندیشه جوان،

تهران، ۱۳۶۸.

۲۸۶ - هشت سال در ایران: سرپرسی سایکس، ترجمه سعادت نوری، ۱۳۱۶.

۲۸۷ - همدان، مختصری پیرامون آثار مذهبی، تاریخی و دیدنیهای استان همدان:

منصور اکبرخانزاده، انتشارات اداره کل ارشاد اسلامی همدان، همدان، ۱۳۶۲.

۲۸۸ - یادگارهای یزد: ایرج افشار، جلد اول و دوم، انجمن آثار ملی، تهران،

۱۳۵۴-۱۳۴۸.

